به نام خدا

با همهٔ کوششهائی که در سالهای اخیر برای تحقیق و تتبع در آثار گرانبهای ادبیات هزار سالهٔ فارسی انجام گرفته و صدها کتاب و رسالهٔ پرارزش از دانشمندان و نویسندگان و شاعران این سرزمین انتشار یافته است هنوز کار ناکرده بسیار است. دربارهٔ نکات و دقایق زبان فارسی هزاران نکته هست که باید با روش علمی مورد مطالعه و تحقیق قرار گیرد و هزاران کتاب خطی در کتابخانه های داخل و خارج کشور موجود است که هنوز منتشر نشده و در دسترس دانش پژوهان قرار نگرفته است. بسیاری از متون ذیقیمت ادبیات ایران نیز اگرچه مکرر صورت طبع یافته و باید با دقت بیشتری تصحیح و تنقیح شود.

یکی از وظایف بنیاد فرهنگ ایران تحقیق و تتبع و کوشش در فراهم نمودن زمینهٔ مساعد برای این گونه تحقیقات می باشد.

در سلسلهٔ «زبان و ادبیات فارسی» تا آنجا که میسر باشد متون ادبی منتشر نشدهٔ کهن با دقتی که درخور است طبع می شود و حاصل مطالعه و تحقیق دربارهٔ نکات و مسائل مربوط به زبان و ادبیات ایران به صورت کتابها و رسائل انتشار می یابد و از متنهای منتشر شده نیز در مواردی که ضرورت داشته باشد متون انتقادی دقیق فراهم می شود تا بتوان در انواع تحقیقات ادبی و زبان شناسی از آنها به عنوان مآخذ و اسناد مورد اعتماد استفاده کرد.

بنیاد فرهنگ ایران افتخار دارد که در دوران پرشکوه انقلاب اسلامی ایران جلد دوم این کتاب را منتشر می کند باشد که اینگونه خدمات محققان و متتبعان را در راه شناخت هرچه بیشتر فرهنگ اسلامی ایران مفید و مورد توجه واقع شود.

بنیاد فرهنگ ایران

زبان و ادبیات فارسی
«۵۲»

فرائد غیاثی

تألیف

جلال الدین یوسف اهل

جلد دوم

مشتمل بر بابهای دوم تا پنجم

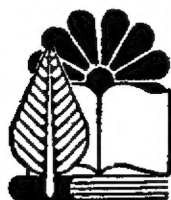
نامه های ۱۴۵ تا ۳۱۸

با مقدمه و فهرست

به کوشش

دکتر حشمت مؤید

استاد دانشگاه شیکاگو



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

«۲۹۷»

از این‌کتاب
۱۲۰۰نسخه‌درتیرماه سال۱۳۵۸ درچاپخانه زر
چاپ شد

فهرست کتاب

باب سوم : رسائل سادات ونقبا

پیشگفتار

پس ازمدتی تأخیر ناشی از حوادث انقلاب مقدس ملت ایران جلددوم کتاب فرائدغیاثی اینک انتشار می‌یابد . جلد اول که در سال ۱۳۵۶ منتشر شد تمام باب اول را که مفصل‌ترین بخش کتاب وشامل ۱۴۴ نامه است دربرداشت . جلدحاضرباب های دوم تا پنجم را شامل است و۱۷۵ نامه (۱۴۵ تا ۳۱۸، بعلاوه ۱۷۴ب) را دربرمی‌گیرد وبدین ترتیب چاپ کتاب فرائد غیاثی از حیث تعدادباب هاوشمار منشآت و مجموع حجم آن تقریبا به نیمه های راه رسیده است وامیدوارم که نیمهٔ باقی‌مانده نیز در دو مجلد دیگر انتشار یابد وکار طبع این مجموعهٔ پرحجم به پایان برسد .

در تهیهٔ متن حاضر از آغاز باب سوم یعنی نامهٔ شماره ۲۲۵ به بعدعلاوه برشش نسخهٔ خطی که وصف آنها را در مقدمهٔ جلد اول آورده ام ، از مجموعهٔ دیگری موسوم به خمسین عمادی بهره جسته ام که ذیلا آن را معرفی می‌کنم :

چنانکه درمقدمهٔ جلد اول (ص سی) نوشتم یوسف اهل علاوه برفرائدغیاثی دست کم دو تألیف دیگر داشته است که یکی از آن دو خمسین عمادی است که نسخهٔ خطی آن را نخست بار استاد محمدتقی دانش پژوه چندسال پیش در موزهٔ لنین‌گراد یافته خبر آن را درمجلهٔ راهنمای کتاب (سال‌پانزدهم ،ص۶۸۵) نوشتند وسپس به خواهش این بنده از میکروفیلم آن که متعلق به کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه طهران است یک نسخهٔ عکس برای کتابخانهٔ دانشگاه شیکاگو تهیه‌فرموده درسفر خویش به امریکا آن را همراه آوردند . نسخهٔ عکس مزبور متأسفانه‌درموارد متعدد یا به‌علت فساد اصل نسخه یابدی میکروفیلم یا به سبب ناشی‌بودن‌عکاس محو وغیرخوانا وغیرقابل استفاده است . ولی تعداد این‌گونه اوراق که جمعا از ۲۵ برگ یعنی ۵۰ صفحه بیشتر نیست تأثیری در فایدهٔ زیاد این مجموعه که‌شامل ۳۷۵ برگ یعنی ۷۵۰ صفحه است ندارد . این نسخه به خط نستعلیق خوانانوشته شده واحتمالا به زمان گردآورندهٔ آن بسیار نزدیک است وحتی محال نیست که

خط اصل یوسف اهل باشد اما چون نسخهٔ عکس چنانکه گذشت فاقد اوائل ویکی دوبرگ آخر است تعیین تاریخ کتابت آن بدون مراجعه به میکروفیلم موجود در طهران میسر نیست .

هنگامی که این نسخه بدست نگارنده رسید به یک نظر معلوم شد که کتاب خمسین عمادی در حقیقت چیزی جز مجموع‌منشآت معین‌الدین جامی نیست که تعداد زیادی از آن بطور پراکنده در ابواب مختلف فرائد غیاثی نیز مندرج‌است ولهذا درتهذیب‌متن‌مجموعهٔ مزبور کمکی ذی قیمت تواند بود . یوسف اهل‌نامه‌های معین‌الدین را یک‌بار جابجا در فرائد غیاثی وبار دیگر یک‌جا در خمسین عمادی فراهم آورده است الا این که درمجموعهٔ اخیر ۲۴ مکتوب هست که درفرائدغیاثی نیست وانفاقا تعدادی از این ۲۴ نامه از حیث مطلب از جالب ترین منشآت‌معین جامی و در خور توجه خاص است ، از آن‌جمله نامه هایی است که وی به زوجهٔ خویش نوشته و یکی از آنها در حقیقت وصیت نامهٔ اوست که در سال ۷۸۴ هجری قمری‌نوشته شده درحالی‌که سالش میان هشتاد ونود بوده است واز اینجابرمی‌آید که وی به‌خلاف قول مؤلف حبیب السیر در ۷۸۳ وفات نکرده است (حبیب‌السیر ، چاپ‌کتابخانهٔ خیام ، جلدچهارم ، ص۳۸۶) . تحقیق دقیق‌تر دربارهٔ معین‌الدین جامی و هم‌چنین دربارهٔ خمسین عمادی که اربعین جلالی نیز خوانده شده‌است وچاپ ۲۴ مکتوب اضافی مذکورجملگی کاری جداگانه واز حوصلهٔ این مقدمه‌خارج است .

استفاده از خمسین‌عمادی درتصحیح فرائد غیاثی فقط‌ازآغاز باب سوم یا شمارهٔ ۲۲۵ میسر گردید زیرا جلد اول قبل از آن که دسترسی به‌آن کتاب حاصل آید آماده شده بود وباب اول جلد دوم (باب‌دوم‌کتاب) نیز هنگامی آماده و تحویل ناشرگردید که نسخهٔ خمسین عمادی دراختیار نگارنده نبود .گمان‌نمی‌کنم عدم استفادهٔ مذکوربرای چاپ حاضر ضایعه ای باشد ومحققانی‌را که خواسته‌باشند به‌این مجموعه درآثارخود استناد جویند از رهگذر مزبور زیانی وارد آمده باشد . بنده که سالهاست وقت خود را بدون هیچ یار و یاور صرف استنساخ ومقابلهٔ حرف به‌حرف این‌کتاب از روی شش نسخهٔ موجود نموده است می‌داندکه‌اختلافات نسخه ها تقریبا تماما از نوع تعارفات والفاظ‌زائد وتملق های مکرر بارد وعناوین والقاب بی‌معنی‌است که اکثرا به قصد زینت وایجاد سجع درسخن آمده است و

به ندرت مفید مطلبی تاریخی‌است. از این روی فوت مقداری دیگر ازاین‌گونه اختلافات را که از مقابلهٔ خمسین عمادی با نسخه های دیگر لابد حاصل‌می‌آید، نباید خسران شمرد وبرآن دریغ خورد. در پایان این مقدمه فهرستی دقیق از جمیع نامه های معین‌الدین جامی که در خمسین عمادی گرد آمده است می‌آورم و در برابر هریک شمارهٔ معادل آن را درجدول کلی فرائد غیاثی (جلداول، ص سی‌ونه تا شصت‌ویک) نقل می‌کنم تا طالبان به سهولت آن را بیابند و بایکدیگر بسنجند.

درنسخهٔ س نامهٔ شماره ۲۵۱ چندین ورق پس از محل مناسب خود آمده است، ولی کاتب بعدا اشتباه خود را دریافته ودر عنوان قید کرده است که " وقع هیهنا بالسهو من‌الناسخ". نگارنده نیز درجدول کلی کتاب این سهو را تکرار نموده ونامهٔ مزبور را به پیروی از نسخهٔ س تحت شمارهٔ ۲۶۹ ضبط کرده‌ام که اینک اصلاح آن و شماره های بعدی را تا ۲۶۹ به ترتیب ذیل می‌آورم:

شمارهٔ جدول کلی‌که‌خطاست	شمارهٔ درست
۲۶۹	۲۵۱
۲۵۱	۲۵۲
۲۵۲	۲۵۳
۲۵۳	۲۵۴
۲۵۴	۲۵۵
۲۵۵	۲۵۶
۲۵۶	۲۵۷
۲۵۷	۲۵۸
۲۵۸	۲۵۹
۲۵۹	۲۶۰
۲۶۰	۲۶۱
۲۶۱	۲۶۲
۲۶۲	۲۶۳
۲۶۳	۲۶۴
۲۶۴	۲۶۵
۲۶۵	۲۶۶
۲۶۶	۲۶۷
۲۶۷	۲۶۸
۲۶۸	۲۶۹

سهو دیگری که درتنظیم جدول مزبور دست داده این است که درنسخهٔ ط پس از نامهٔ شمارهٔ ۱۷۴ مکتوب دیگری هست که این جانب هنگام تهیهٔ آن جدول نظر به شباهت کاملی که درعبارات اولیهٔ این دو نامه وجود دارد سهوا آن دو را یکی پنداشتم وبعدا درهنگام استنساخ آنها متوجه اشتباه خود شدم ولی برای آن که شماره های منشآت کتاب بدان صورت که در جدول کلی آمده است بماند و اختلالی رخ ندهد این دومی را به شمارهٔ ۱۷۴ب(ص۹۹) ضبط نمودم .

در این جلد نیز متأسفانه تعداد بالنسبه زیادی غلط هست که فهرست آنها را در آخر کتاب آورده ام وامیدوارم خوانندگان قبل از مطالعه زحمت تصحیح را برخود هموار سازند . تعدادی از این اغلاط مطبعی و تعدادی دیگر سهوالقلم نگارنده در وقت استنساخ است وشک نیست که اگر نگارنده شخصا درطهران بودم هردونوع اغلاط مزبور اگر تماما از میان نمی‌رفت تاحدی زیاد تقلیل می‌یافت .

فهرست منشآت خمسین عمادی

شماره ترتیب ورقم اوراق خمسین‌عمادی	شماره معادل فرائدغیاثی (مقدمه‌جلداول)
باب اول	
۶/۱	۵۷
۹/۲	۴۰
۱۵/۳	۲
۱۸/۴	۵۲
۱۹/۵	۵۴
۲۰/۶	۵۵
۲۳/۷	۱۱۹
۲۴/۸	۱۲۰
۲۴/۹	۱۴
۲۶/۱۰	۱۵
۲۶/۱۱	۶۱
* ۵۰/۱۲	۲۲
۵۰/۱۳	۲۳
۵۳/۱۴	۲۴
۵۴/۱۵	۲۵
۵۵/۱۶	۲۶
۵۵/۱۷	۲۷
۵۹/۱۸	۱۳۰
۶۰/۱۹	۶۹
۶۱/۲۰	۷۰
۶۳/۲۱	۲۸
۶۵/۲۲	۳۱
۶۷/۲۳	۲۹
۶۹/۲۴	۳۰
۷۵/۲۵	۷۱
۷۶/۲۶	۷۲
۸۱/۲۷	۷۳
۸۵/۲۸	۷۴
۸۷/۲۹	۷۵
۸۹/۳۰	۷۶
۹۱/۳۱	۷۷
۹۳/۳۲	۷۸
۹۴/۳۳	۷۹
۹۶/۳۴	۸۰
۹۷/۳۵	۱۳۱
۹۸/۳۶	۳۲
۱۰۰/۳۷	۳۳
۱۰۳/۳۸	۸۱
۱۰۴/۳۹	۱۳۲
۱۰۸/۴۰	۸۲
۱۱۳/۴۱	—
۱۱۵/۴۲	۸۳
۱۱۸/۴۳	۸۴
۱۲۰/۴۴	۸۵
۱۲۳/۴۵	۸۶

* تقریبا دو ثلث آغاز این نامه افتاده است یعنی شروع آن درحقیقت در ورق۲۸ باید باشد و رویهمرفته چنانکه شماره های گوشهٔ اوراق نسخه‌نشان‌می‌دهد ۲۱برگ‌از نسخه اصل در نسخه عکس نیست که لابد حدود ده تا پانزده مکتوب دیگر را شامل بوده است و آن را باید به تعداد موجود دراین فهرست افزود .

۱۲۴/۴۶	۸۷
۱۲۶/۴۷	۸۸
۱۲۸/۴۸	۸۹
۱۳۱/۴۹	۱۳۳
۱۳۳/۵۰	۹۰
۱۴۰/۵۱	۹۱
۱۴۱/۵۲	۹۲
۱۴۳/۵۳	—
۱۴۵/۵۴	۹۳
۱۴۶/۵۵	۹۴
۱۴۷/۵۶	—
۱۴۸/۵۷	۳۵
۱۵۰/۵۸	۳۶و۲۱و۲۳ *
۱۵۴/۵۹	۳۷
۱۵۵/۶۰	۳۸
۱۵۷/۶۱	۹۵
۱۵۸/۶۲	۹۶
۱۶۴/۶۳	۹۷
۱۶۸/۶۴	۹۸
۱۶۹/۶۵	۹۹
۱۷۱/۶۶	۱۰۰
۱۷۳/۶۷	۱۰۱
۱۷۴/۶۸	—
۱۷۴/۶۹	۱۰۲
باب دوم	
۱۷۶/۷۰	۱۴۶
۱۷۷/۷۱	۱۴۵
۱۷۸/۷۲	۱۵۱
۱۷۹/۷۳	۱۶۶
۱۸۰/۷۴	۱۶۷
۱۸۲/۷۵	۱۶۸
** ۱۸۴/۷۶	۱۶۹

۱۸۶/۷۷	۱۷۰
۱۸۷/۷۸	۱۷۱
۱۸۸/۷۹	۱۷۲
۱۸۹/۸۰	۱۷۳
۱۹۱/۸۱	۱۷۴
۱۹۳/۸۲	۱۷۶
۱۹۴/۸۳	۱۷۷
۱۹۵/۸۴	۱۷۸
۱۹۵/۸۵	۱۷۹
۱۹۶/۸۶	۱۸۰
۱۹۷/۸۷	۱۸۱
۱۹۸/۸۸	۱۸۲
۲۰۱/۸۹	۱۸۳
۲۰۳/۹۰	۱۸۴
۲۰۴/۹۱	۱۷۴ب
۲۰۵/۹۲	۱۸۶
۲۰۷/۹۳	۱۸۷
باب سوم	
۲۰۸/۹۴	۲۲۵
۲۱۲/۹۵	—
۲۱۳/۹۶	—
۲۱۴/۹۷	—
۲۱۶/۹۸	۲۲۹
۲۱۷/۹۹	—
۲۲۰/۱۰۰	۲۳۰
باب چهارم	
۲۲۴/۱۰۱	۲۳۶
۲۲۵/۱۰۲	۲۳۷
۲۲۵/۱۰۳	۲۳۸
۲۲۶/۱۰۴	—
۲۲۸/۱۰۵	۲۵۱
۲۲۹/۱۰۶	۲۴۲

* اوائل نامهٔ شماره ۳۶ است ولی بیشتر آن قسمت های مختلف نامه های شماره ۲۱ و۲۸ وبخصوص ۲۳ است .

** یک برگ شامل اواخر این نامه واوائل نامهٔ بعد درنسخه عکس نیست .

۲۳۱/۱۰۷	۲۴۳
باب پنجم	
۲۳۲/۱۰۸	۲۵۲
۲۳۴/۱۰۹	۲۶۷
۲۳۶/۱۱۰	۲۶۸
۲۳۶/۱۱۱	۲۶۹
۲۳۷/۱۱۲	۲۷۰
۲۳۹/۱۱۳	—
۲۴۰/۱۱۴	۲۷۱
۲۴۱/۱۱۵	۲۷۲
۲۴۲/۱۱۶	۲۷۳
۲۴۳/۱۱۷	۲۷۴
۲۴۵/۱۱۸	۲۷۵
۲۴۷/۱۱۹	۲۷۶
۲۴۹/۱۲۰	—
۲۵۰/۱۲۱	۲۷۸
۲۵۷/۱۲۲	۲۷۹
۲۵۹/۱۲۳	۲۸۰
۲۶۰/۱۲۴	۲۸۱
باب ششم	
۲۶۲/۱۲۵	۳۱۸
۲۶۴/۱۲۶	۲۶۲
۲۶۶/۱۲۷	۳۴۲
۲۶۸/۱۲۸	۳۴۳
۲۷۱/۱۲۹	۳۴۷
۲۷۳/۱۳۰	۳۴۹
۲۷۵/۱۳۱	۳۵۰
۲۷۶/۱۳۲	۳۵۱
۲۷۸/۱۳۳	۳۵۲
۲۸۰/۱۳۴	۳۵۳
۲۸۱/۱۳۵	۳۵۴
۲۸۲/۱۳۶	۳۵۵
۲۸۶/۱۳۷	۳۵۶
۲۸۷/۱۳۸	۳۵۷
۲۸۹/۱۳۹	۳۵۸
۲۹۱/۱۴۰	۳۵۹
۲۹۱/۱۴۱	۳۶۱
۲۹۳/۱۴۲	۳۶۲

۲۹۴/۱۴۳	۳۶۳
۲۹۶/۱۴۴	۳۶۴
۲۹۷/۱۴۵	۳۶۵
۳۰۰/۱۴۶	۳۶۶
۳۰۱/۱۴۷	۳۶۷
۳۰۲/۱۴۸	۳۶۸
۳۰۳/۱۴۹	۳۷۲
۳۰۵/۱۵۰	۳۷۴
۳۰۷/۱۵۱	۳۷۵
۳۰۸/۱۵۲	—
۳۰۹/۱۵۳	—
۳۱۰/۱۵۴	۳۷۶
۳۱۲/۱۵۵	۳۷۷
۳۱۴/۱۵۶	۳۷۸
۳۱۶/۱۵۷	۳۷۹
باب هفتم	
۳۱۸/۱۵۸	۵۶۰
۳۲۰/۱۵۹	۵۶۱
باب هشتم	
۳۲۳/۱۶۰	۵۸۱
باب نهم	
۳۲۶/۱۶۱	۵۸۵
۳۲۹/۱۶۲	۵۸۶
۳۳۰/۱۶۳	—
۳۳۲/۱۶۴	۵۸۹
۳۳۴/۱۶۵	—
۳۳۷/۱۶۶	—
۳۳۸/۱۶۷	—
۳۴۰/۱۶۸	—
باب دهم	
۳۴۳/۱۶۹	—
۳۴۴/۱۷۰	—
۳۴۵/۱۷۱	—
۳۵۲/۱۷۲	—
۳۵۸/۱۷۳	—
۳۶۰/۱۷۴	—
خاتمه‌کتاب/۳۷۰	—

متن کتاب

الباب الثانی

فی رسائل الصواحب والوزراء

۱۴۵ـ من انشاء (شیخ الاسلام[۱]) خواجه معین الدین الجامی الی السلطان الوزراء خواجه جلال الدین معروف الدهلوی (نور الله مرقدهما وبرد مشهدهما)[۱]

(س پ ط)

هو المعز[۱]

بیت

من المبلغ عنی الی دیار سعاد

تحیة نشأتها عن الصمیم فؤادی

بیت

توای صبا به دلارام من بگو که فرصت

که تا زچشم من ای نوردیده دورفتادی

بیت

خیال وجهك ماغاب عن مطارح عینی

ولا تردد مابین مقلتی رقادی

مع ذلك كله (ع) مدتی شد که ز دلدار ندارم خبری. به کرات ومرات

از هرات صانها الله عن الآفات والمخافات به جناب وزارت مآب صدارت ایاب صاحب صاحب‌نصاب، الملقب من‌حضرة السلطنة بملك‌الملوك وسیدالحجاب، افضل الاصحاب، اعقل النواب، جلال الحق و الدین اعزالله انصاره وضاعف اقتداره دعوات شوق‌آمیز وخدمات دلاویز معروض گشت وعرض اخلاص نمود وشکرنعم الهی والطاف حضرت پادشاهی به ادا رسانید. به جوابی مشرف نشد وبه خطابی ممتاز نگشت. بنابرآن

بیت

خلقی همه در زبان گرفتند مرا

کز من قلمت چرا زبان باز گرفت

این خود مقرر ومحقق است که این دولتخواه از دعاگویان ونیکو‌خواهان[۲] حضرت سلطان جهان است وبی التفات مناسب مناصب ایشان[۳]

بیت

گرم از پیش برانی وبه شوخی نروم

عفوفرمای که‌عجز است‌نه[۴] نافرمانی

چون معتمد صدرعالی‌قدرنصیرالدین[۵] محمود، رجعه‌الله سالماً غانماً الی مقام‌المحمود، ازیاران ومعتمدان درویشان‌است ومنظورنظر[۶] ایشان خواهد شداطناب نمی‌نماید ومی‌نماید که اگرفرصتی باشدومجال مقالی افتد اذکرنی عندربك[۷]، به عرض رسان که

بیت

درون خلوت جان منزل توساخته‌ام

بدان امیدکه ازخاطرم به درنکنی

چه خاطرفاتر[۸] جز به خلوت وعزلت مایل نیست، لاجرم

شعر

ملک‌روحانی غنیمت می‌شمار ازهرچه هست
زانکه‌برخوان جهان‌سیر آمدست وناشتاست
پیش بینان کمال آباد دوراندیش را
بهترین نظاره‌گاهی بوستان انزواست[۹]

بیت

فما العیش الا ذاك لاعیش غیره
ولیلی ولا[۱۰] سلمی ولا[۱۱] ام سالم

«و ذلك فضل‌الله یؤتیه من یشاء»، ویرجی لعبد فارغ البال[۱۲] لازم همت باز دارندکه دعای اسألك خیرالدنیا متصلاً بنعیم الآخرة انك علی کل شیء قدیر وبالاجابة جدیربه اجابت مقرون‌گردد، وما ذلك علی الله بعزیز.

هردوجهان (به[۱۳]کام وخواجهٔاختران غلام)[۱۴] به‌محمدعلیه‌السلام.

۱ــ پ ط: ــ ۲ــ پ ط: نیك ۳ــ س: + است ۴ــ پ: ز
۵ــ پ ط: الملة والدین ۶ــ ط:ــ ۷ــ پ ط: و به ۸ــ س: فاطیر ۹ــ ط: انورست ۱۰ــ ط: الا ۱۱ــ ط: والا
۱۲ــ پ: فارغ اقبال ۱۳ــ پ: ــ ۱۴ــ س: ــ

۱۴۶- ایضاً من انشائه[1] علی جریدة[2] سلیل سلاطین الوزراء[3] قدوة العلما[4] وخلاصةالعظما (خواجه لطف‌الله بن)[5] خواجه عزیز ابن خواجه شادی الهروی (نورالله مرقدهم)[6]

(ص‌س‌پ‌ط)

الله لطیف بعباده

(ع) بخور کین جام نوشین نوش بادت. شادی جان عزیزالوجودی که به طالع مبارك چون فرزند خلاصة الـوزراء، زبـدة العلماء، صاحب الذهن الوقاد والطبع النقاد، ناصرالملة والدین لطف‌الله بین المسلمین[5] ایده‌الله وابقاه ورزقه مایتمناه فی دینه ودنیاه، به عنایت الهی ازحضیض گلخن رذایل به اوج گلشن فضایل‌خرامد[7] وبه علوهمت بهسطح محدب آسمان کمال وذروۀ فـلك فضل وافضال بـرآید و از صف النعال «ان هولاء قوم مجرمون» به کنگرۀ عرش «وللمجالسة اقوام‌آخرون» ترقی کند ظن آن ویقین چنان است که به مراتب علماء محقق وحکمای مدقق رسد ودرنصایح ومواعظ وتذکیروتفسیربی نظیر گردد، وکیف‌لا،

بیت

امـروز در فنون فضائـل زمـانـه را

از روزگـار ناصرکافـی توئـی خلف

ای فرزند ارجمند هنرمند دل‌پسند یك لحظه بلکه یك لمحه[۸] از کسب کمالات ومتابعت[۹] سنن خواجهٔ کائنات علیه افضل الصلوات واکمل التحیات غافل‌مباش، وتحصیل علوم دین را تحصیل جمیع سعادات دان

شعر

العلم فیه مهابة وجلالة

والعلم انفع من کنوز الجوهر[۱۰]

یفنی الکنوز علی الزمان واهله

والعلم یبقی باقیات الأدهر

بیت

کس بی علوم هیچ نیرزد عزیز من

کسب علوم کن که عزیز جهان شوی

امید آن است که زود زود آنچه بهبود دارین ونیکونامی منزلین آن خلاصهٔ زمان وزبدهٔ دوران است از ورای حجاب غیب‌بی عیب چهرهٔ دل‌گشا گشاید وروی سعادت و اقبال نماید و ما ذلك علی‌الله بعزیز. هذا لطف فرموده بودند والتماس سطری چند نموده، هرچند این ضعیف را دراین قسم استعدادی نیست وآنچه درایام صبی وریعان شباب کسب کرده بود درصحبت‌هائی که لاطائل تحتها به باد فنا رفت (ع) فصرنا[۱۱] کماکنا[۱۲] والغباء[۱۳] زیادة. حالا با وجود پیری وضعف مزاج وتشویش دماغ وزحمت وجع المفاصل چنانچه ازآن (ع) در خط وعبارت شده ظاهرچه توان کرد. مع‌ذلك‌کله بنابرمحبت قدیم و حقوق پدران کریم ایشان علی‌الخصوص اخلاص واتحادی که با خدمت مولانا واستادنا ملك ملوك الندما ناصرالحق والدین علیه‌الرحمة و الرضوان بوده است باآنکه عذر واضح داشت خود را معذورنداشت

وچند ورقی بنابرالتماس ایشان هرچند درپایهٔ سخن بزرگان که «کلام الملوك ملوك الکلام» درنیاید، آخـر نباشد کم زکم، ثبت افتاد، عیب نگیرند وعذر بپذیرند. فضائـل ومعالـی لایزالـی باد بـه محمد وآله الامجاد الانجاد[۱۴].

۱ــ س: انفاسه الشریفه؛ ص: من انشاء خواجه معین الدین الجامی ۲ــ س: + الصاحب الاعظم ۳ــ س: وزراء العجم ۴ــ س: الفضلاء و اسوة العلماء فی العالم ناصرالملة والدین ۵ــ س: ــ ۶ــ ص پ ط: ــ ۷ــ ص پ ط: خسرامید ۸ــ س: ساعـة ۹ــ س: از مبالغت ۱۰ــ س: الجواهر ۱۱ــ پ: فضرنا؛ ط: قصرنا ۱۲ــ ص پ ط: کانا ۱۳ــ س: العناء؛ پ: العباد ۱۴ــ پ: آله الطیبین الطاهرین الامجاد.

۱۴۷ـ ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه الی الصاحب الاعظم سلطان وزراء العجم خواجه عمادالدین محمود الکرمانی (نورالله مرقدهما وبرد مشهدهما)[۱]

(س‌پ‌ط)

به جناب مکرمت مآب صاحب اعظم، مدبر امور الامم، افتخار و نظام ایران، یگانه و نیکوسیرت زمان، ملك ملوك‌الوزراء فی الأقطار، ساحب اذیال المفاخر والاقتدار، غایة[۲] غرض الدهور والادوار،

بیت

ناطقهٔ خوش سرای عاجز مدح تو شد

لاجـرم آغاز کـرد زمـزمهٔ اختصار

خواجه عما دالحق والدیـن محمود الاسم والرسم عز نصره وضوعف جلاله وقدره.

دعا گوی صادق الاخلاص[۳] پیش از آن که به نیل سعادت مواصلت آن سرافراز، که عمرش درازباد ودردولت به روی مرادش[۴] باز، شرف اختصاص یابد تحیات دعواتی که روایح آن از بدایع اخلاص حکایت کند، ونفحات آثار آن[۲] از ظاهر به جان سرایت نماید، ومحامد وتحایائی که مطالع و[۵] مقاطع آن به صدق وصفا متحلی[۶] باشد و آثـار محبت و وفا برصفحات آن لائح وپیدا، تبلیغ می کند و هرسحر با باد صبا از سر

اخلاص و ولا می‌گوید:

بیت

سلام و اهداء السلام من البعد[7]

دلیل علی فرط المودة و الود

ودرشرح اشواق ولواعج اشتیاق اطناب واسهاب نمی‌رود، چه محققان اخوان صفا وخورد[8] بینان خلان وفا به نظربصیرت وبصرسریرت نا گفته بدانند ونانوشته بخوانند،

بیت

ورای عالم حسن است جان خرده بینان را

به غمزه سوی یک دیگراشارتهای پنهانی

اتفاق سعادت مواصلت ودولت محاورت ومجاورت، که همگی همت براحرازآن مقصوراست، میسرومحصل باد.

هرچند از روی ظاهرچشم جسم جمال جهان آرای ومشاهدهٔ دلربای را ندیده اما از حدیث شیخ‌الاسلام خلاصة اللیالی والأیام خواجه غیاث‌الحق والدین مد ظله فضائل حمیده وخصائل پسندیدهٔ آن خلاصهٔ اعصارالذی لم یسمح بمثله الأدوارما دارالفلك الدوارچندان شنوده که:

بیت

به صفت عاشق جمال توام

به خبر فتنهٔ خیال توام

بنابرآن یارعزیز سلالة المشایخ والعلماء ملك الزهاد والاتقیا (جمال الملة والدین)[2] دام عزه وشرفه را، که از یاران جانی این فقیراست، بدان‌جناب فرستاده معتمد ریحان را مصاحب او گردانید تاخبرسلامتی حضرت وانتظام اموردین ودولت‌آن یگانهٔ زمانه باز رساند، چه[9]:

شعر

من بعد تــرا زدست نگذارم مــن

با زلف ورخ تــوکارها دارم مــن

عمرت چــو نتیجهٔ خرد باقی بــاد

حق از همه زحمتی[۱۰] ترا واقی باد

به محمد و آله الأمجاد الی یوم المعاد.

۱ــ پ ط: ایضاً من انشائه الی سلطان وزراء العراق الصاحب المصاحب (پ: الصاحب) لسلطان شیخ ابواسحاق علیهما الرحمة من‌الملك الخلاق ۲ــ پ ط: ــ ۳ــ ط: الاخلاق ۴ــ پ ط: مرا داتش ۵ــ ط: بر ۶ــ پ‌ط: متجلی ۷ــ پ: البعید ۸ــ پ ط: خرده ۹ــ س:ــ ۱۰ــ پ ط: رحمتی

۱۴۸ـ من انشاء (سلطان المشایخ قدوة العلماء الراسخ قطب الملة والدین)[1] خواجه فضل الله المهنی فی دیباجة اربعین الغیاثی بالاشارة الصادرة (عن الوزیر[2] الکبیر غیاث الدنیا والدین محمد[3] (نورالله مرقدهما وبرد مشهدهما)[1] وهذه الرسالة الغیاثیه بتمامها داخلة فی ابواب ذلک الکتاب

(س پ ط)

بسم الله الرحمن الرحیم

حمدی که زبان قلم وقلم زبان فصحا و بلغای جهان از تقریر آن عاجز آید وبنان بیان سالکان[4] مناهج معانی وبیان از تحریر آن قاصر ماند حضرت جلال معبودی را جلت قدرته وعلت کلمته که ارقام اقدام[5] اقلام او برصحیفهٔ وجود هرموجود مرقوم ومکتوب است، وآفرین جهان ـ آفرین برجناب معطر سید انبیاء محمد مصطفی علیه من الصلوات[6] مالایعد ومن التحیات مالایحصی که اعلام فصاحت و بلاغت او مابین الشام والصین مرفوع و منصوب است، وبرصحابهٔ کرام و اولاد عظام که گزیدگان حضرت علام اند وسلم تسلیماً کثیرا.

وبعد برمقتضای آن که استخفاف[7] واستحقار به ارباب استعداد واستحقاق (ع) شیوهٔ این روزگار سفله نواز است،

بیت

فریاد ازاین جهان که خردمند را ازاو

بهره به‌جز نوائب واحزان[8] نمی‌رسد

شبی که درازی او وصف طرهٔ معشوقان را کوتاه کند وروز سیاه عاشقان را سپید خواند[9] ملالت تمام برخاطر فاتر این مستهام نشسته بود ورفیق شفیق نشاط بساط انبساط[10] درنوردیده[11] ورخت ازچهار گوشهٔ بیت‌ـ الأحزان بربسته وامید از معاودت سعادت شادمانی و کامرانی به‌کلی گسسته وبه زبان حال وقال گویان این مقال :

شعر

گوئیا عزم ندارد کـه شود روز امشب

یا درآید زدرآن شمع دل افروز امشب

گربمیرم به‌جزازشمع کسی نیست که او

بـرمن خسته بگریـد زسر سوز امشب

ناگاه برمقتضای «مایفتح‌الله للناس[1]» بامداد بگاه اشارت‌بابشارت خوش عبارت :

بیت

خواهی که بخت نیك به حالت نظر کند

درکوی جـان نسیم سعادت گـذر کند

اعنی خطاب مستطاب مشکین نقاب عنبرفام کلام لازم الأحترام جناب افاضل مآب اعالـی[12] ایاب اعظم وزرای روزگار ، خـلاصهٔ لطف و مرحمت حضرت آفریدگار، آنکه به مساعی اقلام خوش خرام گوهربار ومیامن انفاس درر بار شکرنثارش مرام تمام اهل روزگار منوط وهمم ارباب همت ونهمت بردوام دولت وسعادتش مربوط است،

بیت

آن‌که ز رایش شود مقتبس انوار مهر
وان‌که ز جاهش برد رشك زحل برفلك

صاحبی کــه از اول وهلت ومبداء تقلــد[۱۳] ایالت اعانت[۱۴] مظلومان و اغاثت[۱۵] ملهوفان وتقویت اکابر واماثل وتربیت فضائل وافاضل برسایر مرادات وباقی مهمات اختیار نموده وبدین واسطه براقــران واتـراب افتخار فرموده ،

بیت

وزیر مشرق ومغرب غیاث دولت ودین
کــه بـاد رایت عالیش تـا ابـد منصور

اعزالله انصاره وضاعف اقتداره ولازال فضل‌الله شامل‌حاله ومنجح آماله رسید و اشارتی که درباب تحریر رسالهٔ چند از ابکار[۱۶] افکار[۱۰] خـواطر ذوی الابصار فرموده بود[۱۷] به‌گوش هوش این‌فقیر رسانید. سبب قلت بضاعت وعــدم ممارست در این صناعت به‌لعل وعسی ترتیب عـذری می‌اندیشید ومی گفت خط مشوش باعبارت ناخوش چه گونه جمع توان کرد وپای ملخی پیش سلیمان برچه نسق توان فرستاد؟ فامّا

بیت

خرد که راهنمای است مرد را به‌صواب
وز اوست اهل هنررا همیشه فتح الباب

رخصت نداد و گفت: المأمور معذور؛ رساله‌ای چند، چنان‌کــه آیـد نه چنان‌کــه باید ، از متفرقات رسائل بــزرگان درسلك انتظام[۱۸] ده و خوشه‌ای چند از خرمن فضائل ایشان جمع کرده ،

شعر

برخیــز و رو بــه درگــه او آر تافلك
کارت از آنچه بـود بسی نیك‌تــر کنــد
بــر گلبــن مــراد گل عیش بشکفــد
در بــاغ دل نهــال طرب بارور کنـد

بنابر آن چهــل رساله چون آب روان برشیوهٔ اهــل زمان ترتیب داده شد، وبعداز اتمام این‌مرام خواست که ذکراین محقر برجریدهٔ روزگار وصفحات لیل ونهار یادگاربماند، بدان واسطه این‌مختصررا به اربعین غیاثی موسوم گردانید تا شرف اسم رذالت مسمی را بپوشاند وسبب انتشار واشتهار گردد.

بیت

مــا ان مدحت محمداً بمقالتی   لکن مدحت مقــالتی بمحمد

امید آن ومتوقـع چنان‌که به نظر رضا وعین ارتضا ملحوظ و محظوظ گردد وقلم کرم برزلل وخطا[19] پوشیده دارند. انه المؤفق والمعین.

۱ــ پ ط: ــ ۲ــ پ : الوزراء ۳ــ پ ط: خواجه غیاث الــدین محمد ۴ــ ط: ساکنان ۵ــ س: اقلام ۶ــ س: الصلوة ۷ــ پ: استحقاق ۸ــ پ ط: حرمان ۹ــ س: خواهند ۱۰ــ س: ــ ۱۱ــ پ: دریده ۱۲ــ س: معالی ۱۳ــ پ ط: مبداء فطرت تقلد ۱۴ــ پ: امانت ۱۵ــ س: اعانت ؛ پ: اعابت ۱۶ــ پ: اکابر ۱۷ــ پ ط: بودند ۱۸ــ ط: اقلام ۱۹ــ پ ط: + وخلل.

۱۴۹- ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه الی حضرته العالیه نورالله تعالی مرقدهما ومشهدهما[1]

(س‌پ‌ط)

آفرین برحضرت دستور و[2] بردستور باد

جاودان چشم بد ازجاه وجمالش دور باد

حل و عقد ممالك حوزهٔ اسلام و عزل و تفویض[3] دیار کفر و اسلام سلاطین هفت اقلام که مقالید سموات معانی عبارت از آن است ومفاتیح فتوحات غیبی اشارت بدان به فرجاه عریض ویمن دولت مستفیض حضرت جنت حضرت وسدهٔ سدرهٔ مرتبت کیوان رفعت مخدوم جهانیان صاحب صاحب قران، آصف سلیمان مکان، دستور ملك نشان، سلطان وزراء عهد وزمان، مجموعهٔ لطائف معانی وبیان، ممتثل[4] امتثال «ان الله یأمر بالعدل والاحسان»، غیاث الدنیا والدین لازالت سدته العالیه قبلهٔ الارباب[5] الملك والدین ومقبلاً لاعاظم[6] الملوك والسلاطین تا انقراض ادوار فلك وانقضای اعمار ملك مفوض بـاد، ودست تصاریف زمـان وطوارق حدثان از ذیل جلباب آن خلاصهٔ ادوار و ازمان دور، وچشم امانی به حصول مرادات دوجهانی مسرور[7] بحق الملك الغفور.

کمترین خادمان مملوك که ازقدیم الایام دربلوك چاکران[8] آن حضرت

است زبان به دعاگوئی مزید عظمت وفرمان روائی آن حضرت گشاده ومیان خدمت به‌امتثال اوامر ونواهی آن بارگاه جهان پناه بسته وظائف زمین بوس به تقدیم می‌رساند واز حضرت صمدیت استدعای[۲] لطیفه‌ای که متضمن انخراط مخلص کمینه درسلك ملازمان آن[۹] کعبهٔ آمال و مجاوران قبلهٔ[۱۰] اقبال باشد می‌نماید، انّه علی مایشاء قدیر وبالأجابة جدیر.

زیادت جرأت مجال ندارد،

شعر

تا بود معلوم خاصان کین طلسم آدمی
ابتدا از خاك وباد وآب وآذر بسته‌اند
دامن عمرتو گردآلود یك ساعت مباد
زان که‌درعمرت‌صلاح خلق‌بی‌مر بسته‌اند

آمین رب[۱۱] العالمین.

۱ــ پ ط: ایضاً من انشائه الیه نورالله تعالی مرقدهما ۲ــ پ ط: ــ
۳ــ س: تعوید ۴ــ س: متمثل ۵ــ پ ط: الإرباب ۶ــ س: لاعظم
۷ــ س: دو جهانی آمال بوصول شادمانی پرنور و مسرور ۸ــ پ: سپاکران ۹ــ پ: ــ ۱۰ــ پ: قبه ۱۱ــ س: آمین

۱۵۰- ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه الی حضرته العالیه نورالله تعالی مرقد هما وبرد مشهد هما[1]

(س‌پ‌ط)

شعر

صاحبا دور فلك امر تو را مأمور باد
عرصهٔ عالم به عدل شاملت معمور باد
چون زلطف بی‌دریغت اهل دانش شاکرند
سعی تو درنظم احوال جهان مشکور باد

همواره عذار نازك پری چهرگان دیـن ودولت وسینهٔ سیمین نوعروسان ملك وملت به‌زیور جواهر مقاطر[2] خامهٔ قضاء تدبیر[3] ولآلی بحار ذخار ضمیر منیـر[4] خـدایگان وزراء مشرقیـن، سلطان اعـاظم الـوزراء و الصواحب[5] فی‌المغربین، مستخدم اماجد اقالیم الخافقین، ضابط حوزهٔ ممالك التوأمین، غیاث‌الدنیا والـدین، مستجمع طلب‌الحق والیقین، لازالت حضرتـه العـالیه مورداً لوصول اصناف الکرامـات ومصدراً لشمول انواع الکمالات، که طراوت امور گیتی و رونق احوال عالـم شمه‌ای از ریاض مآثـر وقطره‌ای ازبحار مناقب ومفاخـر آن حضرت است، موشح ومزین بـاد، وعیون اعیان گیتی به‌مطالعهٔ جمال جهـان

آرایش روشن (ع) چنین بودست وتا بادا چنین باد، بحق النبی وآله الامجاد الانجاد[۶].

بندهٔ کمترین ودعا گوی مخلص‌ترین‌خدمتی چون فوائح اخلاق اکارم عطرآمیز و بر مثال‌نفحات بساتین رضوان‌عنبربیز تبلیغ می‌کند. نیاز وافتقار به‌ادراك دولت تقبیل کف باسط، که واسطهٔ فیض برکات ونشرمبرات واحیای معالم خیرات (است، چندان داردکه برید فراخ میدان وهم را امکان تخطی عرصهٔ)[۷] آن نتواند بود ،

بیت

سالها گر بنویسد سخن مشتاقی

ماند از شوق توصد ساله حکایت باقی

واهب مرادات در اقرب اوقات و اشرف ساعات اسباب‌آن مهیا گرداناد. این خدمت دهم ماه مبارك رمضان «الذی انزل‌فیه‌القرآن» که برملازمان حضرت میمون باد، از مقام[۸] معلوم به سمت عرض موسوم می‌گردد. احوال به‌فیض‌فضل ذی‌الجلال ویمن همت وفرط عاطفت‌آن صاحب‌کمال برنهج‌اعتدال‌است وسانحی[۹] که انهاء[۱۰] را شاید نی. (ع) دولتت تابه ابد روز افزون باد[۶]، بمن لانبی بعده .

۱ـ پ ط: ایضاً من انشائه الی واحد من‌الوزراء ۲ـ پ: خاطر

۳ـ پ: تعمیر (حرف اول بی‌نقطه وحرف چهارم‌کشیده نوشته شده است باسه نقطهٔ زیر به‌شکل س) ۴ـ س: + خبیر ۵ـ س: الصاحب

۶ـ پ ط: ـ ۷ـ س: ـ ۸ـ س: مقیمان ۹ـ س: سایخی؛ ط: ساعی ۱۰ـ س پ ط: انها .

۱۵۱- من انشاء شیخ الاسلام سلطان علماء الانام خواجه غیاث الملة و الدین هیبت‌الله البحرآبادی الـی واحد من‌الوزراء نورالله تعالی مرقدهما[1]

(س ب ط)

هوالمعز

خدایگانـا روزت همیشه میمون بـاد
فراز[2] پایـهٔ قدرت فراز گردون باد
دقایق کرمت از شمار بگـذشته است
تصاعد درجاتت ز وهـم بیرون باد

سعادت وصول به‌آستان قبـول ملازمان حضرت مخدوم جهان صاحب اعظم،

بیت

برمکی الجود معنی[3] الکـرم (زبدة الاعیان دستورالعجم)[4]

افتخارالوزراء فی‌الزمان، ملجاء فضلای‌دوران[5]، مغیث ملهوفان، مخدوم کریم، ولی نعمت قدیم،

بیت

ی از آن مرتبه‌بگذشته که اکنون گستاخ
آسمان یـاد جنـاب تو کنـد بی‌تعظیم

مدّالله ظلّه الوارف[۴] وصرف عن ساحته[۶] الشریفة الصوارف، که قبلهٔ[۴] اقبال مقبلان عالـم و کعبهٔ آمال بنی‌آدم است، رفیع‌تر از آن می‌نماید که به‌تطویل واطناب درتقریر القاب[۷] وتحریر انساب جناب جنات مآب حیات بخش رخش فصاحت وسمند بلاغت را درمیدان بیـان جـولان تـوان داد. فلاجرم بردعـای ذات ملك صفات فلك سمات[۸] در اوقات وساعات مواظبت می‌نماید، به‌اجابت لاحق باد.

بیت

مستجاب است دعای من‌بیچاره ازآنك
من دعائی کـه کنم از سر اخلاص کنم

یعلم‌الله که پیوسته خاطر فاتر را عزم تصمیم یافته وداده که برمتوجهان آن حضرت سبقت گرفته به‌تقبیل جناب معالی‌مآب مشرف گردد.

بیت

اعـار علی ریـح تهبّ بنحوه   واحسد رکباً سار نحو دیاره

بیت

هـر کسی را درجهـان کام دلـی است
مـا وصدق خویش و خـاك کـوی او

امّا به‌واسطهٔ موانع متنوع که لاطائل تحتها ازآن مراد محجوب مانده می‌گوید :

بیت

فرشته ایست براین بـام لاجورد اندود
کـه پیش آرزوی عاشقان[۹] کشد دیوار

دراز نفسی از حدّ گذشت، بعـداز این وقت دعاست. اقداح دولت درمجالس عشرت وسعود حشمت در بروج مرادات سایـر بحرمة[۱۰]ـ الملك القادر .

۱ـ پ ط: من انشاء خواجه غیاث‌الدین البحرآبادی الی واحد من‌الوزراء
۲ـ پ ط: نشیب ۳ـ ط: سنی ۴ـ س: - ۵ـ پ ط: الادهر
والاوان ۶ـ پ ط: سدته ۷ـ پ: انصاب ۸ـ ط: سماست
۹ـ پ ط: مخلصان ۱۰ـ س پ ط: بحرمت

۱۵۲ـ من نتائج انفاس شیخ الاسلام ناصح الملوك والحکام مرجع الخواص والعوام خواجه قطب الملة والدین یحیی النیشابوری فی تهنیة قدوم الصاحب الاعظم قدوة وزراء العجم غیاث الدنیا والدین محمد نورالله مرقدهما[1]

(س‌پ‌ط)

(این خرمی نگر کـه به من ناگهـان رسید
وایـن‌خوش دلی‌نگر که به‌من رایگان‌رسید)[2]
ناگه خبر شنیدم ویـا ربّ چـه خوش خبر
کاینك رکاب خـواجه سوی اصفهان رسید

بشارت قدوم مبـارك حضرت (وزارت مآب)[2]، غیاث الاسلامی، ملاذ الأنامی اعلی‌الله تعالـی شأنه[3] وافاض (علی العالمین)[2] بـرّه واحسانه طبقات ارباب وطوایف اهل فضل را بـه ادراك آمـال وامانی واحراز شادمانی نوید پرامید داد[4]،

بیت

و تقاسم النـاس المسرّه بینهم　　قسماً و کان اجلّهم حظّاً انا[5]

«الحمدلله الّذی اذهب عنّاالحزن» خواند و گفت:

بیت

آب الـی المـند برهانهـا　　ردّ الـی[6] الکوفة نعمانهـا

ارادت آن دولتخواه[۷] چنان بود که اقامت رسم تهنیت را بامرغان هوا درطیران وبا باد صبا هم‌عنان گردد، اما هجوم موانع متنوع واستیلای ضعف ـ فرزند ارجمند بی‌مانند مولانا عزّالدین دانشمند وفقه‌الله لما یحبّ ویرضاه و رزقه مایتمنّاه تقریر فرماید[۸] ـ (معذور فرمایند)[۹] واز کمال بزرگی خرده نگیرند.

بیت

جان به عزم دست بوست پای دارد در رکاب
گر تعلل می‌رود سستی زضعف مرکب است

امید است که عمّا قریب‌این بقعهٔ ظلمانی را به‌نور حضور گلشن کند ودر تشیید قواعد بنیان وتوکید مقام تبیان عدل و احسان پیوسته سعی جمیل مبذول دارد، واز احوال شکستگان هراسان خراسان به خود برخبر[۱۰] باشد، (ع) که دعای درد مندان اثری تمام[۱۱] دارد.

ظلال‌عنایت مخلد[۱۲]ودولت و سعادت مجدّد باد بمحمّد وآله وعترته[۱۳]

۱ـ پ ط: من انشاء سلطان شیوخ الاسلام خواجه قطب‌الدین یحیی‌النیشابوری الی اکرم الوزراء خواجه غیاث‌الدین محمدبن‌رشید فی‌تهنیة قدومه

۲ـ س: ـ ۳ـ س: بقاه شأنه ۴ـ پ : دارد ۵ـ پ ط : ـ

۶ـ پ: ردأبی؛ ط: ردألی ۷ـ س: دلخواه؛ ط: ودلخواه

۸ـ ط: فرمایند ۹ـ پ: ـ ۱۰ـ پ: باخبر ۱۱ـ پ : اثر عظیم ۱۲ـ پ ط: + باد ۱۳ـ پ ط: آله الامجاد .

۱۵۳ـ ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه الـی حضرته العالیة الغیاثیه الآصفیه[1] فی‌اختلال احوال الرعایا بخراسان و استیصال اهالیها بهذا المکان (وفی نبذ من‌النصایح والمواعظ علیهم الرحمة من‌الملك المنان)[2]

(س‌پ‌ط)

« یـا ایـّهاالـّذین آمنوا اذکروا نعمةالله علیکم » . پس هر کس به‌قدر خویش از بیگانه وخویش وتوانگر و درویش درگزاردن[3] شکرنعمت ملك منان آشکارا ونهان بباید کوشید، وشربت[4] شکرشکر ونبات ثبات برعبـادت حضرت دافـع[5] البلیات ازکأس سپاس به‌کام خویش بباید رسانید. واعظم شکرهـا به‌دل وزبـان واعضاء وارکان رعایت فرمـان حضرت ملك دیـّان[6] است، «اعملوا آل داود شکراً»

بیت

افادتکم النعماء منی[7] ثلاثـة یدی ولسانی‌والضمیر المحجـّبا

وهم ازآن[8] فـرمان برداری بعـداز اداء فرائض‌کردگاری برمتعین به حکومت ورعیت داری مساعدت و معاونت [و] یاری بندگان حضرت باری است وخلاص ایشان ازدست ظلم ظالمان . « المسلم اخ المسلم لایظلم ولایظلم» . نقل است که عابدی از عبـّاد[9] عبادان درنماز بـود . جمعی اطفال پـروبـال مـرغی زنده می‌کندند، و او می‌دیـد و نمـاز

نمی‌برید و آن مرغ را از بیداد کودکان خلاص نمی‌داد (تا هلاك شد)[۱۰]. پروردگار[۱۱] آن‌عابد را بدین گناه به‌زمین[۱۲] فروبرد. فخسفنابه و بداره الأرض. این حجت و دلیل که برعزیز و ذلیل به قدر وسع و امکان مدد مظلومان عین‌فرض ودین قرض است. ای وزیر خبیر بی‌نظیر

بیت

قیاس کن که به فرهاد کوه‌کن‌چه رسید[۱۳]

به هر کسی که کند قصدمرد وزن چه رسد

در دفع ظلم هیچ دقیقه مهمل مگذار (ع) تاشوی ازحیات برخوردار.

بیت

بترس ازآه مظلومان شب خیز   که ازجانت برآرد[۱۴] آتش‌تیز

انصر اخاك ظالماً او مظلوماً. قیل: یارسول‌الله ، وکیف ننصر الظالم؟ قال: بمنعه عن‌الظلم فذلك نصره . خصوصاً دراین زمانه‌که روی[۱۵] زمین ازظلمت ظلمهٔ ظاهری وباطنی سیاه وتباه شده، ظهرالفساد فی‌البرّ والبحر بماکسبت ایدی الناس. یکی مملکت خراسان است‌که حدّ وسدّ فتنه‌های آخرالزمان است. الفتنة من‌هیهنا واشار الی المشرق.

بیت

هوائی است عشقت‌که جز تخم فتنه

در این خاك وآب و هوا می‌نروید

وکلید ممالك ایران است، اگر نعوذبالله ازدست رفت، صرصر قهرآثار عافیت[۱۶] ازچهرهٔ سایر[۴] ممالك برفت . مسکینان آن مملکت[۱۷] حضرت سلطنت را لازالت محفوفة بالنصر والتمکین هم رعیت‌اند وهم سپاهی، وچهرهٔ ممالك[۱۸] را هم سپیدی وهم سیاهی،

بیت

اگر درصومعه آئی به‌فرق سر کنم خدمت
وگر در دیــر بنشینی منت فراش رهبانم[۱۹]

در او به‌قلت ریع نمی‌باید نگریست که نفع ربع مسکون مبنی برسکون سکان[۴] اوست، فلذلك لایقال لـه قلیل، وشاهان جهان همه خواهــان و نگران آن .

بیت

ان کنت عندك یامولای مطرحاً فعند غیرك محمول علی‌الحدق

باچنین مرغوبی ازمرعوبی مقام درآن بلاد متعذر شده وخطرآن است کــه من‌بعد درآن دیار دیّار نماند، نعوذ بالله . این فقیــر نیکوخواه[۲] مدت سالی[۲۰] وچند ماه است که[۲۱] ازآن بلادبیرون است. اکنون برعزم توجه‌آن صوب به‌همدان رسید. ازموصلان اخبارآن دیار، که همه‌دان احوال‌بودند، ازخرابی‌آن‌شنوده شد[۲] که گفتن دشوار است، «لاتسألوا عن اشیاء ان تُبدَلکم تسؤکم». خطّهٔ نیشابور که محطّ رحال «رجال لاتلهیهم‌تجارة ولابیع عــن ذکرالله » بوده وازمشایخ طبقات قدّس‌الله ارواحهم (وغسل‌بزلال‌الافضال اشباحهم)[۲] مگر[۴] سیزده بزرگ درآنجا آسوده‌اند، واز ائمهٔ کبار ومشایخ نامدارکه هریك در روزگارخویش سرور احرار ومهتر[۲] اقطار[۱۰] بوده‌اند بسیاری[۲۲] (درآن زمین محبوس وازمدرّسان‌که درآن خاك مدروس اند)[۲۳] ، مدت[۲۴] یك سال کمابیش است[۲۵] که ازآتش فتنه نایرهٔ نارسوخته است، «فاصابها اعصارٌ فیه نار فاحترقت»، هرطائفه‌ای[۲۶] که آنجا بودند (از اکابر واصاغر)[۴] تاحلاّج وحدّاد[۲۷] برسر دز[۲۸] رفتند، ودراین فتنه[۲۹] قرب صدتن نامور باشدکه همه‌کشته شدند[۳۰]، ((ع) خدایا توئی دستگیرفقیر)[۴]، وسایر اخلاق و

اخلاف رفتگان[۴] (وجولاهه وندّاف و مردم)[۲] بازاری همه به آزاری، (ع) «وفی کلّ بیت رنّة وعویل». مع‌هذا در این‌سال بابقایای آن بقعه نه‌آن رفته که باز توان گفت[۳۱].

شعر

نه بندگان خــدای انــد وامّتان رسول
اگرچه یك دو گروه اند مخطی وساهی؟
بتــرس کــز سپــر آفتــاب درگــذرد
زشست پیــرزنــی نــاوك سحرگاهی

گفتم که شاید که‌چنین بود که معلوم رای[۴] گوهرزای (ملك‌آرای گزین)[۲] خرده‌بین‌نباشد، بنابر اشارت‌غیب، نه‌ازسرعیب، این‌چند کلمه‌نوشته شد.

بیت

عــرض‌کردم برطبیب لطف تو   درد دل راگر مداوا[۳۲]می‌کنی

تدبیر کار بندگان حق‌تعالی[۲] حالا حواله بدیشان است، انّك‌الیوم لدینا مکین امین، اگرتدارك وتسویف وضع یاتخفیف می‌فرمایند حاکم‌اند، (ع) غلام خویش‌همی پرورند وبندهٔ خویش. زواید وخارج مال مردم را پای مال‌کرده (وبسیاری ازبلاد وامصار وقری هردیار)[۳۳] ان هی‌الاّ اسمآء سمّیتموها ، بیت

(گــر ملك این است زبس روزگار
زیــن ده ویــران دهمت صد هزار)[۲]

صدقهٔ جاه وجان حضرت سلطنت‌پناه ضاعف‌الله اقدارها وکثّر اعوانها وانصارها جهت مزیددولت وبسطت ونجات ودرجات آخرت را به‌غور کار مــردم خراسان هراسان[۴] برسند، وبار دشوار برایشان آسان‌کنند، وایشان‌را ازتکالیف ناهموار[۳۵] آزادکنند، والاّ این[۳۶] درویش‌را باسایر

ضعفا هجرت وجلا لازم خواهدشد، الفرارممّا لایطاق من‌سنن‌المرسلین ترتیب معاش وجای باش فرمایند، واگـر این نیزنیست انّ[۱۰] ارض‌الله واسعة . (ع) درویش هرکجاکه شب آمد سرای اوست[۳۷] . درویشان هراسان وترسان[۴] متوجه خراسان شده‌اند. یارغار ومحرم اسرار عمدة الاخیار[۲] والاحبار حسام‌الملةّ والـدین عمررا حفظه‌الله الکریم فی‌السفر والحضر بدان حضرت فرستاد تا :

شعر

(سواد این شب ظلمت زپیش دیدهٔ من
بـرون بـرد خبـری زآفتـاب بازآرد
ز ظلـم درجگـرم آتشی است بفشانده
بـروی کار مـن خسته آب بـازآرد)[۲]

و[۲] عذرضعیفان وقصهٔ حال ایشان (به عزّ عرض رساند)[۳۸] و جوابی از آن درگاه وزارت پناه بیاردکه برآن[۳۹] بنیاد حرکت ومقام (درآن مقام که آجام شیران با احترام است)[۲] توان[۱۰] نهاد. الحکم لله تعالی، علیه توکلت ،

بیت

(کار درویش مستمند بساز   که تو را نیز کارها باشد)[۲]

قصه درازشد، عیب نگیرند وعذر بپذیرند،

بیت

گـر دمی می‌زنـم از واقعه معذورم دار
چـه کنـم سوخته‌ام سوخته‌ام سوخته‌ام

برفقرا آنچه واجب‌بود عرض[۲] کردند، (من‌گفتم واز گردن خودبیرون کردم)[۲]، باقی به عهدهٔ ایشان است،

بیت

(کار کنون کن کـه کدخدای جهانی
زود ز دستت رود دو روزهٔ فانـی)[39]

وما علی الرسول الاّ البلاغ . توفیق اعانت مظلومان واغاثت ملهوفان رفیق طریق‌نایابان‌آن حضرت (کیوان رفعت‌جم مرتبت)[40] باد، به‌محمد وآله الامجاد[41].

۱ــ پ ط: ایضاً من‌انشائه الیه ۲ــ پ ط:ــ ۳ــ پ ط: گـذاردن
۴ــ س: ــ ۵ــ پ: واقعة ؛ ط: دافعة ۶ــ پ ط: منان
۷ــ پ: حتی ۸ــ س: وهزاران ۹ــ ط: عباد عباد ۱۰ــ پ: ــ
۱۱ــ پ: بروزگاران ۱۲ــ پ: حضرت اله بزمین
۱۳ــ پ ط: رسد ۱۴ــ س: که ازجانها برآرند ۱۵ــ ط: رای
۱۶ــ س: + عاقبت ۱۷ــ پ ط: ولایت ۱۸ــ پ ط: مملکت
۱۹ــ س پ: ورهبانم ۲۰ــ پ ط: مدتی سال ۲۱ــ پ ط: تا
۲۲ــ پ: ــ ؛ ط: بسیارند ۲۳ــ پ ط: که درآن خاك پاك مدفون‌اند
۲۴ــ پ ط: خود مدت ۲۵ــ پ ط: است کما بیش
۲۶ــ س: سودی ۲۷ــ س: باحداد وحلاج ۲۸ــ پ: درز
۲۹ــ س: + وغارت و تاراج ۳۰ــ س: گشتند ۳۱ــ پ ط: کان را بهمه عمرتوان گفت وشنید ۳۲ــ ط: مدارا ۳۳ــ پ ط: چنـد محله ازین شهربی‌بهر ۳۴ــ پ ط: ان هی‌الاسماء ۳۵ــ ط: هموار
۳۶ــ پ: باز این؛ ط: آن ۳۷ــ در پ ط پس‌از این‌مصراع بیت عربی ذیل‌آمده است :

الارض تزهی‌بنا اطرافهـا فمتی نمل الی الشام یحسدها بناالیمن

۳۸ــ پ ط: عـرضه دارد ۳۹ــ «برآن» در پ ط درپایان جمله پیش‌از «توان نهاد» آمده است ۴۰ــ پ ط: ایوان کیوان ۴۱ــ پ ط: بحق من‌لانبی بعده .

۱۵۴- ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه الی واحد من وزراء الایام[۱] فی تهنیة شهر الصیام (علیهما الرحمة من الملک العلام)[۲]

(س پ ط)

وصول دخول ماه مبارك رمضان[۳] حرام[۲] به‌مزید حشمت و اکرام و نعمت و انعام و توفیق نصرت دین اسلام و تربیت خواص و عوام[۴] برخواجهٔ فلك (احتشام دولت)[۲] غلام[۵] مختار حضرت ملك علاّم ، خسرو وزراء (انام، سرور)[۲] حکّام ایّام ،

بیت

اسامیاً لم تزده معرفةً — وانّما لـذّةً ذکرناها

مع شریف[۶] القابه و کرایم[۷] انسابه ، خرم و میمون و خجسته و همایون باد، و آفتاب مکنت آن سایهٔ حضرت جلّت قدرته[۲] به‌رعایت اهل ملك و ملت از برج شرف و عزّت هرروز تابنده‌تر، ان شاءالله تعالی[۸] وحده العزیز .

۱- پ ط: من الصواحب العظام ۲- پ ط: - ۳- پ ط: صیام
۴- پ ط: خاص و عام ۵- پ ط: + ملك احترام ۶- پ ط: شریف ۷- پ ط: کریم ۸- س: -

۱۵۵ـ ایضاً من انشائه[۱] الشریفه (الی الصاحب الاعظم سلطان وزراء العجم علاء الدولة والدنیا والدین محمد نورالله تعالی مرقدـ هما وبرد مشهدهما)[۲] جواباً لکتابه الشریف وخطابه المنیف

(س پ ط)

دلم به ذکر تو آسایشی همی یابد[۳]

که دردمند نیابــد زهیچ درمـانـی

از نفحات رشحات اقلام درربار گوهرنثار[۴] صاحب صاحب‌قران کاردان کامکار عالی اقتدار سلطان وزراء المشرقین، برهان حکام[۵] الخافقین، لازال علاء[۶] للملك والدین وعماد ألارباب الالباب[۷] والتمکین نه آن روح وروح وفتح وفتوح به باطن مجروح می‌رسد (ع) کآنرا به همه عمر توان گفت و شنید، چه هریك بـا وجود آنکه مزین است به فنون تـلطف وصنوف تألف وخلوص ولاوثبوت صفا ومکارم محبت ومیامن مودت منبی است از فرط شفقت ووفورهـرحمت و کمال معدلت واستمالت رعیت، ماـ ادری بای امر انت[۸]. لاجرم بیگانه وآشنا وتوانگروبی‌نوا وشهری و غریب وبعید وقریب و وضیع وشریف وقـوی وضعیف یك دل ویك زبان به شکرحضرت یزدان ودعای بقای[۹] جاه وجـان آن پناه همگنان مشغول‌اند،

بیت

ای دربقای عمرتو خیرجهانیان
باقی مباد هر که نخواهد بقای تو
خلق از ثنای خیرتو گفتن مقصراند
پروردگارخلقان بدهد[۱۰] جزای تو

(بالنبی الامی[۱۱] الهاشمی الابطحی)[۹].

۱ـ پ ط: نتائج انفاسه ۲ـ پ ط: الی واحد من الوزراء ۳ـ پ: دارد ۴ـ پ ط: گوهرنگارمعجزه آثار ۵ـ پ ط: امراء
۶ـ پ: عاماً ۷ـ ط: ارباب ۸ـ پ: اتت ۹ـ س: ـ
۱۰ـ پ ط: پروردگارخلق بدارد ۱۱ـ پ: + العربی.

۱۵۶- ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه الی واحد من الوزراء

(پ ط)

سلام علی اهل نادیکم. دعائی چون نسیم اسحاروشمیم اشجارمعطرو مبخروثنائی چون روائح (بهاروفوائح)[۱] نهار[۲] روح‌پرور وروح گستر نثارمجلس بارفلك اقتدارصاحب اعظم، دستورمبارك قدم، کاشف مضایق الخلائق، جامع مکارم الخلائق، سلطان وزراء المغارب و[۱]المشارق، امان انام الأیام من الطوارق، علاء الحق والدنیا والدین، وجیه‌الأسلام والمسلمین، قسیم الملوك والسلاطین، ادام الله ظلال‌جلاله علی العالمین، باد، وزمام قضای حوائج خواص وعوام ممالك اسلام به‌قبضهٔ حمیت وحمایت آن مفخرارباب شهامت‌ودرایت منوط ومربوط ورأس‌المال عمرمحشوم، که سرمایه وسود رضای حضرت معبود است از تضییع درطلب بیض وسود محفوظ ومضبوط، بقیة عمرالمرء لاقیمة لها که حسرت تضییع اوقات دراتباع امانی وشهوات نزدیك مقامات ارباب عالیات بالای همه زیانهاست.

شعر

دل درهوس عشق توخون اولی‌تر
و از رهگذر[۲] دیده برون اولی‌تر

عمری که نه سرمایهٔ وصل تو بود

چون سایه درآب سرنگون اولی‌تر

والسلام علی من اتبع الهدی، ولله الآخرة والاولی.

۱ــ پ: ــ ۲ــ پ: خار ۳ــ هردونسخه: ره کذر.

۱۵۷ـ ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه الی (الصاحب الاعظم سلطان وزراء العجم خواجه فخرالدنیا والدین احمد[۱]) نورالله تعالی مرقدهما[۲]

(س‌پط)

هوالمعز[۳]

(مخلص متخصص و دولتخواه خالص)[۴]،

بیت

کز هرمژه چشمه‌ای زخون کرد روان
از دست فراق کان مبیناد کسی

خدمتی خوش بوی چون‌نسیمی که نفحه‌ای از آن هرنفس برمشك چین خطائی گیرد، و مدحتی صفا انگیز که ذره‌ای از آن هرزمان آفتاب عالمتاب را به تاب‌آرد،

شعر

می‌فرستم به حضرتی که سپهر	از نوائب نگاهدارش باد
حضرت خواجه‌ای که تامحشر	کامرانی وعیش‌کارش باد
فخرعالم (سپهر مجد و کرم)[۵]	که شب‌وروز بخت یارش باد
آن که اقبال وبخت بر در او	همچو اقبال امیربارش باد

به شب و روزکـار عـالم را غـم ترتیب روزگـارش بـاد

(به‌محمد وآله الامجاد والانجاد الی یوم‌التناد)[۶]

۱ـ پ ط: واحد من الوزراء ۲ـ پ ط: + وبرد مشهدهما ۳ـ پ ط: ـ ۴ـ پ ط: خادم مخلص ودعاگوی متخصص ۵ـ پ ط: نظام دولت ودین ۶ـ پ ط: آمین رب العالمین وصلی‌الله علی محمد و آله اجمعین.

۱۵۸ـ من انشاء الصاحب الفاضل خواجه عزالدین طاهر الفریومدی[1] الی (الصاحب الاعظم سلطان وزراء العجم خواجه علاء الدنیا والدین هندو نورالله مرقدهما وبرد مشهدهما)[2]

(س‌طب)

تا سالکان ارواح درمنازل ومراحل اشباح ومسافران هیولانی درمحال موضوعات جسمانی از فیض الطاف واجب الوجود ومفیض الخیر والجود استفاضت نوروضیاءواستفادت نشوونمامی‌کنند مدارج رفعت ومعارج حشمت وصحایف معانی وصفایح معالی به ارقام[3] اقدام اقلام خداوند (صاحب اعظم مبارك رای میمون القلم، علاءالدنیا والدین)[3]، عضدعظماء[3] الخواقین، (مدبرامورجمهورالمسلمین)[3]، المکتوب وزیراً «وآدم بین‌الماء والطین»، کریم الاسماء والانساب، (المستغنی عن الاـ طالة فی‌الالقاب)[4] معلّی ومحلّی باد.

دعاگوی دولت خواه مراسم خدمت و وظایف عبودیت فی «اللیل اذ ادبروالصبح اذا اسفر»[5] مرتب می‌دارد. علم‌الله و کفی به‌شهیدا که مستورات حجرات خواطروضمیردوشیزهٔ حاملات[6] ادعیهٔ دولتـ خواهی ودوستداری بوده‌اند ودرحجورقوابل اخلاص «تضع کل ذات حمل حملها» صورت حال هریك گشته، وچون کوکبهٔ[7] میمون ونهضت همایون از مطلع دیارعراق بعد از مدت امتداد فراق نازل شده همگی

همت وجملگی[۳] نهمت برآن مصروف وموقوف داشت که خود را از نحوست خانهٔ موضع معلوم[۸] به سعادت آباد ساحت همایون، که معدن کرامات ومنبع انواع سعادات تواندبود، اندازد وبقایای اعداد انفاس درملازمت سدهٔ عالی اساس گذراند ومرارت مفارقت را به حلاوت مواصلت مبدل گرداند و چون تا غایت وقت[۹] مخدرهٔ آن مراد از ورای حجاب امانی جمال ننمود دوراز سعادت مبارك درهاویهٔ هوان از تلظی نوائراشواق می‌سوزد وبا روزگار ناسازگار می‌سازد ودرشب دیجور فراق نظر برمطالع صباح نجاح میدارد ومی گوید:

بیت

اطفأت ریح الصبا مصباحنا　　　انظرونا نقتبس من نورکم

چون[۳] توجه بدان کعبهٔ اقبال وآمال دست نداد[۱۰] بدین[۹] خدمت بدان حضرت توسلی جست، و این گستاخی را امید عفواست[۱۱].

عتبهٔ عالیه ملاذ اهل اعتبار و مرجع اولی الأیدی والابصارباد بمحمد وآله الأخیار[۱۲] (وصحابته الأطهار)[۱۳].

۱ـ س پ ط: الفریوندی　۲ـ پ ط: واحد من الوزراء الکرام و الصواحب العظام　۳ـ پ ط: ـ　۴ـ پ ط: الی هواصلها ثابت و فرعها فی‌السماء　۵ـ پ ط: اللیل اذا عسعس و الصبح اذا تنفس (سورهٔ تکویر ۱۷ـ۱۸)　۶ـ پ: حاملان　۷ـ پ: کوکب　۸ـ پط: + ملوم شوم　۹ـ س : ـ　۱۰ـ س: نـدارد　۱۱ـ پ ط: داشت　۱۲ـ پ ط: الامجاد　۱۳ـ پ ط: ـ ؛ س: + گرآینهٔ حیات باقی ماند　روی تو ببینیم به هر روی که هست. ظلال عالی مخلد باد بمن لانبی بعده.

۱۵۹ـ من انشاء العلامه (افضل المتأخرین)[۱] سعدالملة والدین الکالونی[۲] الی (الصاحب الاعظم) خـواجه غیاث الدنیا والـدین محمد (بـن رشید)[۳] نوّرالله تعالی مرقدهما (وبرد مشهدهما)[۱]

(س پ ط)

شعر

زهی به ذیل تفاخرسپرده گوشهٔ مسند

برآستین تو پیدا طراز دولت سرمـد

نشان ذروهٔ قدرت کجا طلب کنم آخر

برون مرکز خاکی ورای قصر زبرجد

بنابـر آن که درسابـق علم ازل حساب قلم به تکون مکونات[۴] استوار بدین معنی یافت[۵]: (ع) کـز جهان بردومحمد ختم گردد سروری، بعد از بعثت ختم نظم اموروتکفل اتمام مصالـح جمهورواشاعت قـوانین عدل وانصاف واحسان واظهار آثارانصاف وانتصاف میان طوائف نوع انسان به متانت رأی واصابت تدبیروصفای فکردور[۳]اندیش وامعان نظر دقیقه شناس مـخـدوم جهانیان، سلطان وزراء المشرقین، خـافق‌لـواء المفاخر فی‌الخافقین (غیاث الاسلام ومغیث المسلمین)[۱] است،

شعر

آن که از کنه کمالش قـاصر است ادراک عقل

راست چونان[۶] کـز کمال عقل ادراک حـواس

عـالم قـدرش مجسم نیست ورنـی بـاشدی

انـدرون سطح او بیرون عـالـم را مـمـاس

(اعلی‌الله تعالی شأنه وافاض علی العالمین برّه واحسانه)[1]، لاجرم ناطقه درمقـام مد[1] اطناب خیام اطناب از تـرتیب سرادق القاب لال واسیر مجلس کلال[7] است بدین نشید مترنم می‌باشد که:[8]

شعر

من کان ینوی انیفوه بمحمد[9] یحوی مراتب وصف کل سعید

اورام تمییز[10] الـکـلام بلفظة وضعت لمعنـی النصـروالتأیید

اوحاول الذکرالجمیل لمن‌له دون الـوری رق القروم الصید

فـلیدر حـقـاً ان فیما[11] رأسه یـکفیه قـول محمد بـن رشید

بیت

بگومحمد وبس کن که دیـن ودنیا را

تفاخراست به‌نامش‌چه‌جای‌القاب‌است

(مسند وزارت برتجدید[12] رسوم جهانداری و آئین شهریاری تـرتیب هرچه تمام‌تر پذیرفت)[1].

شعر

فـلـم تـك تصلح[13] الاّ لـه ولم یـك[14] یصلح[15] الاّ لها

ولـــو رامـهـا احـد غیره لـزلـزلت الارض زلـزالها

«والحمدلله الذّی فضّلـه[16]علی کثیرمن عباده المؤمنین» و «اوتیه[17] من کلّ شیئی انّ هذا لهوالفضل المبین» تا بدین وسیله[18] صیت مـآثراو چون مرغ[19] صباگیتی‌نورد و چون تیغ آفتاب جهانگیر گشت وبعد از تفاقم انقلاب وتلاطم امواج اضطراب واحاطت آفات به اتفاق وظهور فتن درمبادی اشراق اقاصی[20] عراق[1]،

بیت

آرام یافت درحرم[۲۱] امـن وحش وطیر

وآسوده گشت‌درکنف عدل[۲۲] انس‌وجان

به شیوع[۲۳] کرم وسبوغ نعم و تقدم حسن اشفاق و اهتمام تمام به تهیهٔ فراغت خاطرارباب استحقاق

بیت

چنـان میانـهٔ اضـداد آشتـی[۲۴] افتـاد

که خوش دلی وهنررا به هم موافقت است

«اولم یروا انّا نسوق الماء الـی الأرض الجرز فنخرج به زرعاً تأکل منه انعامهم و انفسهم افلایبصرون». به حکم ایـن مقدمات بندهٔ ضعیف

بیت

دراین ایّام اگردولت نیابد[۲۵] به امیدکدامین روز باشد؟

چه[۳] اختصاصی که اورا بـه تربیت مخدوم شهید انـارالله برهـانه بوده کالشمس فی وقت[۳] الضحی والقمرفی لیلة البدر درغایت اشتهاراست و قصاید ومقطعات ورسائل [کـه] درنشرمحامـدآن ذات ملك[۲۶] صفات ترتیب داده در[۲۷] السنه دایروسایر[۲۸]،

شعر

بخـوانی مرا چـون نخوانی کسی‌را

که مدح توخواند چواورا بخوانی[۲۹]

زیادت از این[۱] اقدام اقدام[۳۰] درسلـوك طریق[۱] تطویل مفضی به تـرك ادب است. اسباب سعادت وکامرانی‌به حسب تجدد ادوار مادار الفلك الدوارمترافق باد، بمحمد وآله الامجاد[۳۱].

۱ــ پ ط: ــ ۲ــ پ: الکالوانی ۳ــ س: ــ ۴ــ پ ط:

مکنونات ۵ـ پ ط: یافته شود ۶ـ س: چون ۷ـ پ: کمال
۸ـ چهار بیت عربی متن فقط در نسخهٔ س هست ۹ـ «بمحمدة» و «بمحمل»
هم خوانده می‌شود ۱۰ـ دراصل: تخیر ۱۱ـ در اصل: ضما (؟)
۱۲ـ در اصل: تحدید ۱۳ـ پ ط: یصلح ۱۴ـ س: یکن
۱۵ـ پ: صلح ۱۶ـ سورهٔ نمل آیهٔ ۱۵: فضلنا ۱۷ـ سورهٔ نمل
آیهٔ ۱۶: اوتینا ۱۸ـ پ ط: سبب ۱۹ـ پ ط: مسرع
۲۰ـ ط: ـ ۲۱ـ س: کنف ۲۲ـ س: حرم امن ۲۳ـ پ:
بشیوه ۲۴ـ س پ ط: راستی ۲۵ـ پ ط: نراند ۲۶ـ پ
ط: کامل ۲۷ـ س پ ط: و ۲۸ـ س: دایره و سایره
۲۹ـ پ ط: به جای بیت متن این بیت را دارند: گر به رغبت بشنوی یک روز
بیتی از حسن تحفه آرد نزد تو هر هفته دیوانی درست ۳۰ـ ط: + اقلام
۳۱ـ پ: + الانجاد الی یوم المعاد.

۱۶۰ـ ایضاً من نتائـج انفاسه الشریفه الـی الصاحب (الاعظم دستور وزراء العجم علاء الدولة والدنیا والدین محمد نـورالله مرقدهما وبرد مشهدهما)[۱]

(س‌پ‌ط)

هوالمعز[۲]

بیت

بقیمت بقاء الدهریا کهف اهله　　وهذا دعاء للبریّة شامـل[۳]

شعر

۱　زهی پای‌قدر تو بـرفرق فرقد

بنای جهان خواجه چرخ مسند

۲　بـه ذاتت لباس معالـی[۴] مطرز

به سعیت اساس وزارت مشید

۳　زعدل تو آبـاد قانـون کسری[۵]

ز قـدرتـو بنیاد صرح ممـرد

۴　تویی آن که ذاتت نمودارباشد

ز روح مجسّم ز عقل مجـرد

۵ به جائی که گردد ز خلقت معطر
بکاری نیاید گلاب معقّد[۲]

۶ به یمن تو شد شرع باقوّت آری
بود دین احمد قوی از محمد

۷ جگرخستگان را مقام تو ملجاء
فروماندگان را جناب تو مقصد

۸ هر آن کس که بر تافت رو از تو گردد[۶]
به سویش سهام حوادث مشدد[۷]

۹ به وقتی که قدر تو یابد ترقی
فلك اولین پله باشد مصعّد

۱۰ به هنگام آشوب یأجوج فتنه
بر او رای عالیت محکم ترین سد

۱۱ نیارد وزیدن نسیم قبولت
بر آن کس که در گاهت او را کند رد

۱۲ فلك قدخود خم دهد تا بیابد
مجالی که پیشت نهد بر زمین خد

۱۳ بود وصف ذات تو بیرون ز احصا
بود شرح احسان تو خارج از حد

۱۴ اگر قاصرم از ادای ثنایت
عجب نیست چون هست عذرم[۸] ممهّد

۱۵ به بعضی ز وصف تو وافی نباشد
و گر گردد اوراق گردون مسوّد

۱۶ همی تاجهان هست بادت تمتع

ز عیش مهنّا و اقبال سرمد

۱۷ مراد توحاصل زبخت مساعد

امیدت مهیّا زعمر مخلّد

۱۸ زروی تودرتاب خورشیدتابان

ز رای تودررشك سیف مهنّد

همت بلند ورای مشرف وضمیرمنیرمخدوم جهانیان وجهان[۹] پناه (ظل‌الله)[۱۰]، آصف سلیمان دستگاه، خسرواقلیم هنرپروری، جمشید سریر دادگستری، سلطان سلاطین[۲] وزرای زمان، ناصب[۱۱] رایات الامن و الامان لاهل الایمان، ملاذطوائف الاسلام[۱۲]، محیی رمیم العدل، منجّح اقطاراهل الاقطاربالتأمل الجزل[۱۳]، مبدع غرایب المفاخروعجائب الرغائب بایدی الجود والبذل،

شعر

جهان دانش وابرسخا[۱۴] وکان کرم

سپهرحشمت و دریای فضل وکوه وقار

وزیرمشرق ومغرب که ملك و دین دارد

به رای روشن او اعتماد و استظهار

خدایگان وزیران علاء دولت و دین

عماد کعبهٔ[۱۵] اسلام وقبلهٔ زوار

محمدبن محمدکه یمن همت اوست

معین و مظهر دین محمد مختار

به نظم اموروسدّ ثغوروکفالت کفایت جمهورمقرون باد، واسباب ازدیاد مآثرش به‌حسب تجدّد ادوار[۱۶] روزافزون، وقوائم سریرمعالیش

برفراز قمهٔ گردون وریاض ناصرملك وملت به یمن ایالت اوازعصوف صرصرظلم ظلمه وفساد فسده محروس ومأمون، بمحمد وعترته.

بندهٔ ضعیف (وچاکرنحیف)[۲] عبودیتی که درطیب فوایح با نوافج آهوان ختن خویشی کند وبرنسیم صبا درافشای روائح پیشی[۱۷] گیرد ارسال می کند. تذرو مقفّص دل شکستهٔ او، که در[۱۸] محنت‌آبادبدن محبوس است ، مدتهاست تا از تهییج غلبات شوق اندیشهٔ پرواز[۱۹] دارد، اما چون مقصوص الجناح[۲۰] است سامان پروازش نیست (ع) حبذا[۲۱] مرغ که آخر پر و بالی دارد. به امید ادراك ...[۲۲] فتراك ملازمان حضرت شبی به روز و روزی به شب می‌رساند . رجاء واثق داردکه نیم جانی را که از بحار ذخار حوادث (به حیله‌ها)[۲۳] به ساحل نجات رسانیده است درملازمت[۲۴] درگاه به‌طالب ودیعت تسلیم کند،

بیت

نخواهم رفت از دنیا مگردر پای دیوارش

که تادروقت‌جان‌دادن سرم[۲۵] برآستان باشد

اللهـّم هب لی[۲۶] هذه المنیه،

بیت

یارب این آرزوی من چه خوش است

تو بدین آرزو مرا برسان

این صحیفهٔ[۲] اخلاص (دهم شهرالله الاصم رجب المعظم عمـّت میامنه علی‌کافة الامم از مقام معلوم مرقوم می گردد ومی‌نماید)[۲۷] که به یمن دولت[۲] معدلت امورهمگنان انتظام تمام یافته است ونزدیك رسیده که آبادانی با قراراصل رود، ومتفرقان روی به وطن اصلی نهند، وهمه

جماعت تذکار[۲۷] کلمهٔ استدامت عمروجاه می‌نمایند، وبندگان ومریدان[۲] تربیت را مترقب[۲۸] ومنتظرمی‌باشند.

فامّا بنده به سبب آنکه درزمان متطاول از تشریفات انامل میمون محروم بوده است به غایت شکسته خاطروپریشان احوال است وخود را، اگرچه مرتکب جرائم است، هنوز بنابرمکارم فیاّض مستحق قبول عواطف ومراحم[۲۹] می‌داند «لئن لم ترحمنا ربنا وتغفرلنا لنکونّن من الخاسرین»[۳۰]،

بیت

اگرچه معصیت‌ها را به جای طاعت آوردم

ولی امید بخشایش همی دارم که مسکینم

انعام تفقد را درمقام انتظاراست وبه ورود توقیع حصول از غایت افتخارمی گوید:

بیت

سایهٔ حق است یاربّ دولتش پاینده‌دار

زانکه‌فرض‌است ازمیان‌جان‌دعای دولتش

(بمن لانبیّ بعده)[۳۱].

۱ــ پ ط: العادل الفاضل خواجه علاءالدین محمد نورالله تعالی مرقدهما ۲ــ پ ط: ــ ۳ــ پ ط: بقیت ملاذاً للانام یا سرهم وعزك موفور و دهرك طائع ۴ــ پ: معانی ۵ــ ط: کبری ۶ــ پ ط: روی از در تو ۷ــ پ ط: مشید ۸ــ پ: قدرم ۹ــ پ ط: دولت ۱۰ــ پ ط: ــ؛ درس نیزکلمهٔ پیش از «الله» که گویا «ظل» باشد محو شده است ۱۱ــ پ ط: معلی ۱۲ــ پ ط: الانسان ۱۳ــ پ ط: بتهیبة الکنف المأمول والتأمل الجزل ۱۴ــ پ: ابر سخاوقار؛ ط: کوی وقار ۱۵ــ پ ط: قبه ۱۶ــ س: تجلی اسرار ۱۷ــ پ: پیشین

۱۸ـ پ: ـ ۱۹ـ پ: پرباز ۲۰ـ پ: انجاح ۲۱ـ پ ط: خرم آن ۲۲ـ س: یك کلمه خوانا نیست، چیزی است شبیه به «خم آن» که حرف «م» از جزء اول جدا شده و پائین افتاده باشد؛ پ ط: ادراك زمان مواصلت روزی به شب و شبی به روز می‌آرد ۲۳ـ س: ـ ۲۴ـ س: ملازمان ۲۵ـ س: سرش ۲۶ـ پ ط: حقق لنا ۲۷ـ پ ط: را دهم شوال ختمه الله بالخیر والاقبال عرضه میدارد و می‌گوید ۲۸ـ پ ط: + مترصد ۲۹ـ پ: مراهم ۳۰ـ چنین است در هر سه نسخه و تحریفی است مختصر در نص آیهٔ ۲۳ از سورهٔ اعراف.

۱۶۱ـ من انشاء المولی الاعظم والی اقالیم فنون الفضل و الحکم شمس الملة والدین محمد نورالله مرقدهما[1]

(س‌پ‌ط)

شعر

از من که می‌برد به جنابی که از شرف

زیبد ز ماه و مهر بر ایوان او شرف

والا[2] غیاث دولت و دین آصف زمان

کز روی ماه محو کند ظلمت کلف

زین بندهٔ کمینه که دارد به درگهش

چون حاجیان به کعبه اسلامیان شعف

اخلاص می‌شمارد پس آنگاه گویدش

کای اهل فضل را شده درگاه تو کنف

نیازی که خلاصهٔ اخلاص مخلصان وخلاص اخلاص هر[3] مخلصی آن است بردست صبای عبهر[4] شمیم ونسیم صبح عنبرنسیم به جناب وزارت مآب حضرت مخدوم اعظم[5]، ناظم مناظم[5] امورالعالم، مقید اوابد المعالی بعلو الهمم، مجمع الملوک الوزراء، کهف جمیع[6] الوری معلّی رایات الامن[6] والامان، خلاصة سر امتزاجات الارکان، منشأ آثار

العدل والاحسان، غیاث الحق والدنیا[۶] والدین، کهف الاسلام والمسلمین لازالت المصالح بکفّیه ومفاتیح الملك بیدیه، معروض و مرفوع می گرداند. محبّان مخلص و هواخواهان متخصص را که بنابر قضیهٔ مرضیه (ع): «الاذن تعشق قبل العین احیانا»، همگی همت و کلّی نهمت بر محبت و ولای جناب والای صاحبی اعظمی اعلمی[۶] مصروف وعنان عزیمت صادقان به جانب هواداری ودولتخواهی آن حضرت معطوف ودل وجان براتحاد و وداد با آن جناب مملکت‌مآب موقوف گردانیده،[۷] لاجرم[۵] بندهٔ مشتاق آن یگانهٔ آفاق (ومخدوم علی الاطلاق کریم الاعراق (ع) بندگی‌هائی کز آن بوی وفاداری‌وزد، درمعرض عرض به‌موقف‌انهاء می‌رساند و)[۵] درمقام[۸] عبودیت (پس‌ازعرض‌نیازمندی وفرط‌مستمندی)[۶]

بیت

سلام کالطاف الآ[۹]له الممجد — سلام کاخلاق النبی الموبّد

مهدی می گرداند وبه حکم آن که اشتغال به ذکر اشتعال نوایر اشواق به احراز میامن تقبیل انامل شریفهٔ آن (جناب عنبرتراب)[۱۰] مستدعی اطناب و موجب اسهاب است از امثال[۱۱] آن اغراض[۶] اعراض واجب میداند[۱۲] و مُهرمِهرولای صاحبی اعظمی برلوح[۱۳] دل شکسته نگاشته اسباب تیسیرحصول دولت عن قریب بدان حضرت که عمدهٔ آمال و امانی دو جهانی‌است از حضرت عزّت[۱۴] مسألت می‌رود، به اجابت لاحق‌باد. کامرانی (ودولت‌مستدام)[۵] وجریان امور بروفق مرام، بمحمّد علیه افضل[۵] السّلام.

۱ــ پ‌ط: ایضاً من نتایج انفاسه الشریفه الی الصاحب الاعظم الاکرم خواجه غیاث الدین محمدبن رشید نورالله‌تعالی مرقدهما وبرد مشهدهما ۲ــ س: والی ۳ــ پ: و ۴ــ س:عنبر ۵ــ س: ــ ۶ــ پ ط:ــ

۷ــ س: + عنقریب محصل باد (جملهٔ درازی که بـا «محبان مخلص» آغـاز می‌شود درس ناتمام است وبعید نیست که سقطاتی داشته باشدونبالهٔ عبارت نیز درنسخهٔ مزبوربـا متن نسخه‌هـای پ وط متفاوت است وروایت دونسخهٔ اخیر صحیح‌تربه نظرمی‌آید) ۸ــ س: موقف ۹ــ س: آله ۱۰ــ س: یگانهٔآفـاق ۱۱ــ پ ط: امتثال ۱۲ــ پ: دیده؛ ط: دیـد ۱۳ــ س: دست ۱۴ــ پ ط: ربانی.

۱۶۲ــ من انشاء شیخ الاسلام مقتدی الانام خواجه قطب‌الدین یحیی‌النیشابوری الی الصاحب‌الاعظم سلطان وزراء العجم خواجه علاء الدنیا والدین هندو نورالله مرقدهما[۱]

(س‌پ‌ط)

چون بسطت جاه[۲] و وفورمعانی و کمال وعظمت وبهاء[۳] وکامرانی و غایت ارتفاع ذروهٔ دولت (وبقاع حشمت حضرت)[۲] دستورسلیمان نشان[۴]، (آصف جم‌مرتبهٔ کامران)[۲]، سلطان وزراء الزمان، (ممتثل‌امتثال «انّ‌الله یأمربالعدل والاحسان»)،[۲] استظهارممالك العجم الـذّی ینادی علی لسان الناموس الاعظم،

بیت

یا بانی المجد الاشم[۵] یاثانی البحرالخضم

انت المکرم فی‌الوری انت المعظم فی‌الامم

(علاء الدنیا والدّین، غیاث الأسلام والمسلمین)[۲] اعلی‌الله لوائه و زان بالمکارم فنائه وصان عن المکاره حوباه[۶] زبـان ناطقه را لال‌گردانیده، لاجرم وصّاف فکرت[۷] لاف[۸] تقریرمحاسن اوصاف اونمی‌تواند زد،

بیت

لایبلغ الواصف المطری مناقبه

وان یکن سابقاً فی کلّ ما وصفا

«ولوانّ ما فی الأرض من شجرة اقلام»،

شعر

سخن به پایهٔ قدرت نمی‌رسد ورنی[10]
به قدرقوت وقـدرت نمی کنم تقصیر
اگـر مقصرم انـدر ثنات مـعـذورم
که‌خاطریست‌پریشان وفکر تیست‌قصیر

به حکم آن‌که رأی عالی ناظم[11] احوال ومنجح آمـال طوائف گشته و به شمول عـاطفت (وصفوف مـرحمت)[2] اقطار (وامصارغریق بحـار معدلت)[12] گـردانیده وحفظ بلاد وضبط عمارت عباد[13] را بـه مثابتی رسانیده[14]،

بیت

کز هرطرف که چشم نهی جلوهٔ ظفر
وزهرجهت[15] که گوش کنی مژدهٔ امان

وبه کف گوهر بارچندان احسان نموده که حاتم طائی به اندك عطائـی موسوم شده ومآثرمعن زائده بی‌معنی وبی‌فایده مانده[16]،

بیت

(نیست همتای تودرحیّـز امکان مـوجود
بارها کرد خرد رخت جهان زیـروزبر)[2]

بندهٔ[2] مخلص کمینه[17] درمـوقف وثوق رجاء به‌تحقیق رخاء مأمـول و اجابت مسؤول چشم انتظار گشاده تا مگربه کرشمه‌ای بشارت «ونجیناه واهله من الکـرب العظیم» استماع نمایـد وبـه تشریف «ان هـو الاّ عبدانعمنا علیه» مخصوص[18] گـردد، (ع) جز[19] از تو کس ندارم یـا غایة الأمانی.

۱ـ ب ط: من انشاء المشایخ قدوة العلماء الراسخ خواجه... الی واحـد من

الوزراء ۲ــ پ ط: ــ ۳ــ پ: جاه ۴ــ پ ط: مکان
۵ــ س: الایثم ۶ــ س: ماؤاه ۷ــ پ ط: فکرت وصاف ۸ــ
پ ط: لان ۹ــ پ ط: معانیه ۱۰ــ س: ولی ۱۱ــ س: ناطق
۱۲ــ پ ط: جهان را چنان معمور ۱۳ــ ط: بلاد ۱۴ــ س: رسیده
۱۵ــ پ: طرف ۱۶ــ پ ط: گشته ۱۷ــ پ ط: دیرینه ۱۸ــ
س: مخلص ۱۹ــ س: بعد.

۱۶۳ـ ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه الی الصاحب الاعظم مستخدم ارباب السیف واصحاب القلم خواجه حسام الدنیا والدین مبارك نورالله مرقدهما[1]

(س پ ط)

هوالمعز[2]

سودت[3] بقرّة[4] وجهك الایام مرکز الطاف الهی جز جناب آسمان درگاه کیوان دستگاه (صاحب اعظم ساحب اذیال المجد والکرم بعوالی الهمم، عضدالملوك والسلاطین، مغیث الملهوفین، حسام الملة والدین اعلی‌الله تعالی شأنه وافاض برّه واحسانه)[5] نتواند بود، لاجرم[6] عبودیتی که نسیم عنبروشمیم عبهردرازای فوائح آن مختصرونامعتبر باشد معروض می گرداند ومی گوید:

بیت

خداوندا تو را درکامرانی

هزاران سال بادا زندگانی[7]

مراتب کمالات که نفوس ناطقه را دراطوارغیب استعداد قبول آن تواند بود، به حضرت بهشت مثال حضرت[6] صاحبی اعظمی فائض باد، و سائس[8] تقدیر[9] الهی توسن ایام راکه مرکب ارادت اوست رائض. فقیرهواخواه[10] برتجدد ادواروتصاریف لیل ونهار،

بیت

به روز درس ثنای تـومـی کند تعلیق

به شب وظیفهٔ مـدح تومی کند تکرار

دررلآلی دولتخواهی را[۱۱] درسلك عرض انتظام میدهد واز غایت قصور قلم را نیابت قدم داده خود را برخاطر خطیرو ضمیرمنیر که (ع) (یك ذره زنورش آفتاب است)[۲] گذرانیده،

بیت

گربگذرم به خاطرت از کار دور نیست

خـاشاك نیز بـردل دریـا گـذرکنـد

امید می‌دارد که به حسن عواطف مخدومانه فسیح امل گردد.

بیت

چه زیان دارد اگرسایهٔ خـورشید رخت

شب انـدوه من خسته بـه پـایـان آرد

(زیادت چه نویسد؟ بیت

ظلّت ظلیل باد که گیتی به دولتت

درسایهٔ حمایت امن و امـان تست

بالنبی وآله الامیّ الهاشمی علیه الصلوة والتحیة)[۱۲].

۱ـ پ ط: من انشاء واحد من الفضلاء الی واحد من الـوزراء ۲ـ پ ط: ـ ۳ـ پ: سعادت (این کلمه درس و ط هم کاملاً خوانا نیست) ۴ـ پ ط: بفره ۵ـ پ ط: حضرت وزارت پناه پناه اهل الله اعلی الله تعالی شانه‌غیاثاً للاسلام‌وملاذاً للانام ۶ـ س: ـ ۷ـ پ ط: مصرع دوم به جای اول ومصرع اول بجای دوم ۸ـ پ: سایش ۹ـ س: تقریر ۱۰ـ پ ط: مخلص کمینه وچـاکردیرینه ۱۱ـ پ ط: دزر لالی وعبودیت را.

۱۶۴ـ من انشاء مولانا سعدالملة والدين الكالونی الی واحد من الوزراء نورالله تعالی مرقدهما وبرد مشهدهما

(پ ط)

هماره گلزار دانائی ورهنمائی ومرغزارپیش روی وپیشوائی به شکوفه‌های آبدار و آب سخنان شکوفه‌بار خداوند روزگار، برگزیدهٔ «وربك یخلق مایشاء ویختار»، دستورفرخ دیدار فرخنده کردگار، یادگار پیشوایان بزرگوار،

بیت

آن کو بود به دانش پنهان و آشکار
برتر ز آفرینش و کم ز آفریدگار

زدایندهٔ زنگارنادانی، دانندهٔ رازهای‌پنهانی نامهٔآسمانی، اعقل الکبراء، اعلم الفضلاء، سلطان الوزراء، برهان العلماء، پس روبزرگان[1] پیشین وپیشوای بزرگان پسین، خورشیدآسمان‌آگاهی، شمع شبستان پادشاهی، بینندهٔ هرباریکی[2] وروشن کنندهٔ هرتاریکی، اشناوردریای دانائی، آستانهٔ درگاه خدائی، المکتوب وزیراً «وآدم بین الماء و الطین»، مزین وسیراب باد، بالنبی وعترته الامجاد.

هذا انهاء می گرداند که*

۱ــ پ: یرکان ۲ــ پ: تاریکی

* این نامه که چنانکه دیده مــی‌شود فقط درنسخه‌های پــاریس وطهران هست ناقص است ودرواقع تنها پیش درآمد مکتوبی است که نویسندهٔ آن تعمدی در فارسی سره نویسی داشته و از عبارات عربی‌گذشته دراین پیش درآمد تنها دو کلمهٔ عربی (شمع ومزین) به‌کاربرده است وشاید بــه همین دلیل کاتب نسخهٔ س آن را بکلی حذف کرده است وکاتبان نسخ دیگرنیزتا متوجه مطلب شده‌اند از استنساخ آن چشم پوشیده‌اند.

۱۶۵ـ ایضاً من نتائـج انفاسه الشریفه الـی الصاحب الاعظم سلطان وزراء العجم خواجه علاءالدیـن هندو نورالله تعالی مرقدهما و برد مشهدهما جواباً لکتابه الشریف وخطابه المنیف*

(س)

شعر

رسید رشحهٔ کلك مسیح خـاصیتت[1]

بـه کمتریـن محبان مخلـص مشتاق

خبرزصحت پیمان وحسن عهد تو داد

هزارجـان گرامی فـدای آن میثاق

رشحات اقلام گوهرپاش مخدوم صاحب اعظم، حـایز قصبات السبق فی حلبات المجدالکرم، خـلف‌السلف العظام، عضدالسلاطین الانام، ملاذ الحکام مع مایلیق تشریف ذاته من کـرام الالقاب، وهـوبحمدالله تعالی مستغنی عن الاطناب فی الالقاب،

بیت

به زیـورهـا بیارایند وقتی خـوبرویـان را

توسیمین تن چنان خوبی که زیورها بیارائی

بسط‌الله ظـلاله وضاعـف جـلاله، که رشك سپهرطاوس قـدس بود، رسیده شرائط تقبیل به اداء رسانید ورسوم تبجیل تقدیم کـرد، وبدان

تفقد گرانمایه دامن افتخاربرفرق فرقدان کشید. عبودیتی که ز طیّ آن بوی جگرسوختهٔ مشتاقان تنسم توان کرد معروض می گرداند وچون مکنون ضمیربرخاطرخطیر، که عکس پذیرنفوس عالم ملکوت است، به واسطهٔ تشاهد ارواح محقق گشته، درآن باب از تکلّف اطناب، که [نه] لایق حال ارباب رعایت آداب باشد، اجتناب اولی‌تر است. و همانا که بررأی منیر، که از انوارنظارت ربانی به مزید استمداد اختصاص[۲] یافته است، مخفی نماند که این مخلص را درکمال اخلاص با سائرارباب ارادت نسبتی نیست. «افمن یعلم انّما انزل الیك من ربّك الحق کمن هواعمی انّما یتذکراولوالالباب».

بیت

عشق الوری عرض وعشقی جوهر   یتغیّر الدّنیا و لایتغیّر

اشاراتی[۳] که درضمن عبارات مندرج بود و هریك مستوجب اصناف تربیت ودراستجماع انواع بنده نوازی برآن مزید نه «وتمّت کلمة ربّك صدقاً و عدلاً لامبدّل لکلماته» از سرخلوص اعتقاد امتثال نمود. برقرارهمت وبزرگواری[۴] به انتظام اموراین ضعیف مصروف[۵] دارند، باشد که محبس[۶] همت او که سالهاست که تا در[۷] قیدان[۸] مانده خودرا با برهنگان صحرای قناعت تواند انداخت، وپیش از آن که نفس مطمئنه را ندای «ارجعی الی ربك» اجابت باید نمود روزی چند در صحبت فایده‌مند اهل الله وخاصة همت به اکتساب اسباب نجات مصروف تواند داشت.

زیادت چه تصدیع نماید (اطلاع نماید)[۹]؟ بردقائق ترقی درجات پیوسته برمزید باد، به‌محمّد وآله وعترته الامجاد الانجاد الی یوم المعاد.

* این نامه فقط درنسخهٔ اسعد افندی وجود دارد و به همین سبب چند موردآن که مبهم است ودراصل به همین‌گونه نوشته شده نـامفهوم مانده است تنها در چند مورد ذیل این جانب تصرفی به عمل آورده‌ام.
۱ــ خاصیت ۲ــ و اختصاص ۳ــ اشارتی ۴ــ بزرگوار
۵ــ معروف ۶ــ دراصل بدون نقطه ۷ــ قـادر ۸ــ «قیدان» را چیزی شبیه به تعدان یا فقدان نیز می‌توان خواند. ۹ــ چنین است در اصل، ظاهراً عبارت ناقص است.

۱۶۶- من انشاء سلطان‌المشایخ قدوة العلماء الراسخ خواجه معین الملة والدین الجامی الی الصاحب‌الفاضل عمادالملة والدین الزوزنی نورالله تعالی مرقدهما و برد مشهدهما جواباً لکتابه الشریف وخطابه المنیف[1]

(ص‌س‌پ‌ط)

کتاب مستطاب وخطاب مشکین نقاب که از جناب افاضل مآب‌وزارت ایاب (فرزند صاحب اعظم دستورمکرم)[2] ملك ملك سیرت پاکیزه سریرت (قدوة فضلاء العجم، ثقة الوزراء فی العالم)[3]، عماد الملة[4] والدین اعزّالله انصاره وضاعف اقتداره، که چون زلف دلبران دراز ومانند لعل دل‌ستان عاشق‌نواز بود[5] از ایراد یارهمدم و دوست[6] محرم (امیرجمال الدین[3]) ادهم (ع) به من رسید چو صحت به قالب بیمار. دل را جان وجان را روان و روان را توان بود.

شعر

نقش خط تو ز نامه بردیم به چشم

از بس که حروف اوشمردیم به چشم

بردیدهٔ روشنش نهادیم وبه اشك

شستیم وسواد او سپردیم[7] به چشم

بیت

دردا که می‌نویسد ایام نابسامان

درد جدائیت را برلوح زندگانی

حق علیم است که فراق فرزند ارجمند[۳] هنرمند سبب ناکامی تمام و زحمت عام است، (ع) آه اگرمدت هجرتوفزون خواهد شد. اما چون درمقام صحت وجام عشرت و دولت است شکرها واجب ولازم.

شعر

فلوکان یستغنی عن الشکرما جدا   لعزّة نفس او علوّ مکان

لما امرالله العباد بشکره   فقال اشکروا لی ایّها الثقلان

هرچند برسلامتی ملك ملك صفات از شاکران است درفراق آن یگانهٔ زمانه از صابران است.

بیت

فکیف الصبرعنك وایّ صبر   لعطشان[۸] من الماء الزلال

توقع که مخلص خود را فراموش نفرمایند چه (ع) یك دم نمی‌رود که نه[۹] درخاطرمنی. مقرر ومحقق شناسند که:

بیت

درون (خلوت دل منزل)[۱۰] توساخته‌ام

بدان امید که ازخاطرم[۱۱] به درنروی[۱۲]

از توجه آن یگانهٔ جهان به حکم آن که

بیت

یارما را به هیچ برنگرفت   هرچه گفتیم هیچ درنگرفت

قصهٔ «الیأس احدی الراحتین» برخود خواندن[۱۳] وترانهٔ «اللیل حبلی» سرائیدن گرفت، (ع) تا خود فلك از پرده چه آرد بیرون.

القصه

بیت

آرزوها بود خلایق را آرزوی دلم لقای شماست[۱۴]

فرصت زیادتی[۱۵] کتابت نبود،

بیت

ما برامید عاطفت یاردلنواز دادیم دل به دست غمان دراز باز

همت باز دارند که آنچه صلاح است میسر گردد. هردوجهان به کام بمحمد علیه السّلام[۱۶].

۱ـ ص پ ط: من انشاء سلطان المشایخ خواجه معین الدین الجامی (ص: ایضاً من انشائه) الی اعلم العقلاء (بپط: العقاد) واعقل (پ: اعقد) العلماء ملك عماد الملة والدین الزوزنی جواباً لکتابه ۲ـ س: فرزند بی مانند هنرمند ۳ـ ص پ ط: ـ ۴ـ س: الحق ۵ـ س پ:ـ ۶ـ س: مونس ۷ـ ص: شمردیم ۸ـ س: کعطشان ۹ـ پ: تو ۱۰ـ س: منزل جان‌خاطر ۱۱ـ س: خاطر ۱۲ـ س: نکنی ۱۳ـ ص پ ط: خواند ۱۴ـ س: آرزویم همه بقای شماست؛ پ: آرزوی دلم بسوی شماست ۱۵ـ س: زیادت ۱۶ـ س: جهان بکام وخواجهٔ اختران غلام بمحمد علیه‌الصلوة والسلام.

۱۶۷- ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه الی الصاحب الاعظم اعقل الوزراء فی العالم سید الحجاب واعلم النواب جلال الدنیا والدین معروف الدهلوی نوراللّٰه تعالی مرقدهماوبردمشهدهما[1]

(س‌پ‌ط)

بیت

بقیت معیناً للکـرام و انّما

لك اللّٰه فی کلّ الامورمعین

بیت

جاویدی زی کـز دل صافی وجـان پاك

داعـی دولت تـومـعین مـطـهّر است

ذات شریف وعنصرلطیف حضرت‌صاحب صاحب‌نصاب اعقل‌الوزراء واعدل النوّاب، الملقب عن‌حضرة السلطنة بملك‌الملوك وسیّدالحجاب جلال‌الحق والدین، عضدالملوك والسلاطین، «انّ هذالهوالحق‌الیقین»، اعزّاللّٰه انصاردولته واذلّ اضدادخدمته، ازآفات زمان[2] وطوارق حدثان درضمان امان پروردگارجهان باد، و ید عادیهٔ ایّام ازآن جناب بعید و مصروف بالملك الرؤف.

بعدازرفع[2] دعوات‌مخلصانه‌وعرض‌تحیّات‌مشتاقانه می‌نماید که:

بیت

چه روزها به شب آورد جـان منتظرم

به بوی‌آن که شبی با نوروز گرداند

فامّا شعر

به سعی بلیغ و به عزم مـؤکّد

به جدّ عظیم و به جهد فـراوان

مشیّات سابق نگردد دگر گون

قضایای خالق نگردد دگرسان[۳]

بیت

والله مـا اخترت الفـراق وانّما

حـکمت عـلـیّ بـذلك الایّام

دراثنای عزیمت خبرموحشی از خراسان به سیستان[۴] رسید که حضرت ملك سعید معزّالحق والدین (ابوالحسین محمدکرت)[۵] انارالله برهانه وثقّل بالخیرات والمبرّات[۲] میزانه از دارفنا به داربقا رحلت گزید[۶]. با دل سوزان وچشم گریان بدین ابیات طنان گشت:

شعر

خورشیدآسمان ممالك معزّ دین[۷]

از احتراق مشتری[۸] انـدرنقاب شد

برطاقهای صفّهٔ بارش نوشت چـرخ[۹]

کان‌مصرمملکت که‌تودیدی‌خراب‌شد

امّا به‌حکم نص[۲] «ماننسخ من‌آیة اوننسهانأت بخیرمنها اومثلها» جناب حـکـومت مـآب ملك اسلام اعظم فلك تمکین ستاره حشم، المویّد المظفّرالمنصور[۲]، (ساجـد الملك الشکـور)[۱۰]، غیاث الحق والدنیا[۵]

والدین بسطالله الارض بظلال دولته و نوّردیار الاسلام بانوارمعدلته و اثمربالبقاء والدوام نهال مکرمته، که به انواع فضائل و کرامات آراسته است، ضابط ممالك پدران، که ارثاً واکتساباً ایشان را بود، شد.

شعر

یك چند فلك بی سروسامانم کـرد
درمـاتم شاه شرق گـریـانم کرد
لیکن چوزمام ملك و مفتاح نجات
تسلیم تو[11] کـرد باز خندانم کرد

«والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم». این‌ضعیف را (ع) چون رزق نیك‌بختان بی‌منت سؤالی، طلب فـرمود وبه انـواع شفقت واصناف عاطفت[5] وعنایت مخصوص گـردانید. مناجات ربّی اعـدالدولة ربّی اعد[12] مستجاب شد وابیات کاتب که

شعر[13]

تا چشم کنی توباز بینی	درکار معین نظام روزی
درمجلس عارفان جامی	بردست‌نهاده‌جام روزی

به تحقیق پیوست که این همه[2] اثـرعاطفت ونتیجهٔ مـرحمت حضرت سلطان اسلام اعظم[2]، مالك رقاب الامم است[5] خلـّدالله سلطانه واعلی کلّ یوم امره وشأنـه که همیشه براعـداء فیروز باد، و بهفـّر دولت و اقبال[5] و التفات خـّدام حضرت‌آن سلطان با حشمت به[14] دولتخانهٔ آباء واجداد رسید، و بـه صحبت اصحاب واحباب وبرادران وفـرزندان[15] پیوست، (والحمدلله علی ذلك)[5]. اما نقصان مـال جز به اهتمام خدام آن سلطان صاحب‌کمال متدارك نمی‌شود چه مضمون،

بیت

ولو کنت من بغداد فی الف فرسخ

تنسمت ریح الجود من آل هاشم

عادت[۱۶] کرام انعام بوده، وفیض بحر قریب وبعید را به حکم

بیت

کالبحر یقذف[۱۷] للقریب جواهرا

کرماً ویبعث للبعید سحائبا

شامل. بیت

وفی النص حاجات وفیك بطاقة[۱۸]

سکونی بیان عندها وخطاب

بیت

ارباب حاجتیم وزبان سؤال نیست

درحضرت کریم تمناچه حاجت است

توقع آن بود که وزرای حضرت و ارکان دولت ملتفت حال مخلص دولتخواه شدندی، چه

بیت

نظر کردن به درویشان منافی بزرگی نیست

سلیمان با همه حشمت نظرها بود با مورش[۵]

اما[۵] (ع) گناه بخت من است این گناه دریا نیست،

بیت

تو درمیانهٔ بحری و دُر گرفته به بر

ترا چه غم که معینت زدیده دربارد

(ع) نی نی به از این باید با مات[۱۹] وفا کردن،

شعر

با کف دست درر بارتو دریای محیط

گر تشابه کند از روی سخاوت اما

آن لئیمی[۲۰] است که صدغوطه خورد سائل او

وین کریمی است که روزی بدهد صد دریا

درخدمت ملك اعظمی سیّد الحجّابی ادام‌الله دولته قلم دو زبان از حدّ خود گذران شد ومطایبه باآن که (ع): گویند سخنان راست بازی ناری[۲۱]، بی‌اندازه آمد

بیت

فلسنا بحمدالله من فرقةٍ سعت

بحظو المنی نحوالمطامع[۲۲] شرعا[۲۳]

بیت

گرچه گردآلود فقرم شرم باد از همتم

گر به آب چشمهٔ خورشید دامن تر کنم

هیهات، هیهات،

بیت

به دل وفای تودارم جفا چرا بینم

چنین کسی که منم این چنین چرا باشم

وهذه کفایه.

این دعا وثنا مقصور است برآن که صدرعالی قدرعز[۴]الدین را اجازت فرمایند[۲۴] که به وطن مألوف خود آید، ودست رد بر سینهٔ متمنی[۵] وملتمس او ننهند، واهتمام این فقیر دربارهٔ او بسیار بشناسند ویقین دانند[۵]:

بیت

کز همه باشد به حقیقت گـزیر[۲۵]

و از تـو نباشد کـه نـداری نظیر

هـردوجهان به‌کام وسعادت و دولت غـلام بمحمد عـلیه (وعلی آله)[۵] السلام.

۱ـ پ ط: ایضاً من انشائه الی اعقل الـوزراء واکـرم الفضلاء جـلال الملة والدین معروف الدهلوی ۲ـ س: ـ ۳ـ مصراع اخیردرس نیست ۴ـ س: وسبستان ۵ـ پ ط: ـ ۶ـ پ ط: فرمود ۷ـ پ‌ط: ملك حسین ۸ـ ط: مشرق ۹ـ پ: مـدح ۱۰ـ پ ط: بـن الملك الاکرم ۱۱ـ س: تسلیمش ۱۲ـ ط: اعدا ۱۳ـ س: مثنویات ۱۴ـ س: وبه ۱۵ـ س: فرزند ۱۶ـ پ: عافت ۱۷ـ س: ینعم ۱۸ـ در هر سه نسخه: نظافة(؟) ۱۹ـ پ: بـامانت ۲۰ـ س:نسیمی ۲۱ـ س: یاری ۲۲ـ پ:المطالع ۲۳ـ پ ط: مشرعا ۲۴ـ پ‌ط: دهند ۲۵ـ س: گریز.

۱۶۸ـ (من نتائج انفاسه الشریفه)[۱] الی الصاحب الاعظم[۲] خواجه کمال الملة[۳] و الدین الوزیر لسلطان سلاطین الآفاق شیخ ابواسحاق الوالی بمملکة العراق[۴] (علیها الرحمة من الخلاق)[۵]

(س‌پ‌ط)

شاد بادی وشادمان بـادا		هر که از[۶] دولت توشادبود

بیت

انّا اذا ما دعونا بالبقاء لکم		کنا لانفسنا ندعو و نبتهل

حضرت وزارت پنـاه و عتبهٔ بارگاه صاحب صاحب قـران[۷] ، آصف سلیمان مکان، ناصب رایات الامان علی اهل الایمان ،

شعر

ترجمان عدل و احسان بوستان علم و حلم

قهرمان دین ودولت رهنمای انس[۸] وجـان

ذره‌ای از نور رأیش تابش خورشید وماه

قطره‌ای از بحر جودش حاصل دریا وکان

مالك رقاب الوزراء فی‌الآفاق، وارث الوزارة بالاستحقاق ،

بیت

الوارث‌المجد والعلیأمن‌سلف		حثوا بعلیاهم فی وجه من سلفا

کمال الحق والدین، جمال الاسلام والمسلمین ،

بیت

در تو نرسد ثنا ولیکن خوش کردم از این سخن دهن را

بیت

اسامیاً لم تزده معرفةً و انّما لذّة ذکرناها

که مروهٔ مروت[۹] وصفا[۱۰] وزمزم کرم ووفا[۱۱] ومنی (اصحاب رجاء ومنی است علی تعاقب الأدوار و ترادف اللیل والنهار مقصد ارباب دولت وتمکین ومعهد)[۱۲] اصحاب ملك و دین و محطّ[۱۳] رحال رجال معمورهٔ زمین باد .

مخلص ترین دعاگویان که ازقدیم الأیام اصناف عواطف اسلاف[۱۴] بزرگواران خاندان وزارت و مهتری و الطاف اخلاف[۱۵] نامداران دودمان صدارت وسروری دربارهٔ[۱۶] آباء واجدادکرام[۱۷] ومشایخ عظام وخدّام جام[۱۸] طوبی لهم وحسن مآب[۱۹] مقام مشاهده و معاینه کرده صحائف تحف طیّبات و وظائف[۲۰] طرف[۲۱] ثنا و دعوات مقتبس از وظائف شرائف اوقات «انّ لربّکم فی ایام دهرکم نفحات» که بضاعت مزجاة فقرا وضعفا تواند بود مرقوم ومعروض می گرداند، وازحضرت معبود سعادت وبهبود اولیای دولت آن خلاصهٔ وجود مسألت می نماید، وانّ دعاء المخلصین مجاب .

هذا مدتی شد تاخاطرفاتر وضمیرکسیر این فقیررا هوا وتمنای آن است(ع)کاتفاقی باشدش بامجلس عالی به کام[۲۲]، ومدام حصول آن مرام ازحضرت ربّ الانام استدعا نموده، چه (ع)هرجاکه رنگ وبوی بود جست وجو بود. با آن که کمال لذاته مطلوب وحسن محبوب است اما روزگارسنگ نامرادی در آبگینهٔ خانهٔ مرادات مخلصان می انداخته تا

چهـرهٔ آن امنیت درپردهٔ توقف می‌مانده . مع ذلك کله (ع) در دماغ همه این است زهی‌صحت[۲۳] عقل. چون حالا آن دولت از نامساعدتی[۲۴] ایام دست نداد مولانا جمال‌الدین دام سمّوه کـه از بزرگ زادگان[۲۵] خراسان و یاران این ضعیف ناتوان است فرستاد تادعائی به‌عزّ عرض رساند ومراجعت نموده اخبار سار اعتبار آن سایهٔ‌کردگار[۲۶] به مسامع دولتخواهان[۲۷] این دیار رساند[۲۸].

زیادت جرأت‌مجال‌ندارد. همای دولت حضرت[۱۲] برمفارق اهل ایمان‌سایه گستر باد بمحمدو آله‌الامجادو صحبه‌خیارالعباد(الی‌یوم‌المعاد)[۵]

۱ــ پ ط: ایضاً من انشائــه ۲ــ پ ط: الفاضـل ۳ــ س: ــ
۴ــ پ ط: بدارالملك عراق ۵ــ پ ط: ــ ۶ــ پ: در ۷ــ پ ط: انتباه پناه اهـل‌الله ۸ــ پ ط: عقل ۹ــ پ ط: مـرأت
۱۰ــ پ ط: وفا ۱۱ــ پ: صفا ۱۲ــ س: ــ ۱۳ــ پ: محیط
۱۴ــ ط: اسلام ۱۵ــ پ ط: اخلاق ۱۶ــ ط: باب ؛ پ :ــ
۱۷ــ پ: کرم ۱۸ــ پ: خدام ۱۹ــ پ: ــ ۲۰ــ پ:نطایف
۲۱ــ پ: ظرف ۲۲ــ پ: مقـام ۲۳ــ ط: خفت ۲۴ــ س: مساعدتی ۲۵ــ پ: بزرگان ۲۶ــ پ ط: سایهٔ سایه کردگار
۲۷ــ پ ط: دولتخواهان این دولتخواهان ۲۸ــ س: رسانید.

۱۶۹- ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه الی‌صاحب الاعظم سلطان وزراء العجم افضل المتقدمین اکمل المتأخرین رکن الملة والدین عمیدالملک المشهور بین‌الجمهور برکن الصائن[۱]

(س‌پ‌ط)

هوالمعز[۲]

سلام یحاکی عرفه و نسیمه　　　نسیم الصباجاءت بریا القرنفل

به‌جناب عالی‌جناب[۲] صاحب اعظم مبارک رای‌میمون قدم، ناظم مصالح العالم، دستور ممالک العجم، (سلطان فصحاء العالم)[۲]،

بیت

وصفش نیاید در بیان[۳]　　　نامش[۴] نگنجد درقلم[۵]

(جلال الوزراء فی‌العالم)[۶]، محرز ممالک المعالی بفرط البذل والانفاق فرزانهٔ[۷] زمان، سرآمده[۸] و برگزیدهٔ اعاظم جهان، منظور نظرعنایت رحمن ،

بیت

سرفرازی‌که در فنون هنر　　　مثل اوکس نداد نام ونشان

رکن الملة والدنیا[۹] والدین، (شمس الاسلام، شهاب المسلمین، ملجأ الخلایق عن‌الهلاک ، خواجه)[۲] عمید[۱۰] الملک اعزّالله انصاره وضاعف

اقتداره، تحف لطایف محامد ودعوات وصحائف مدائح وتحیّات که نفحات آن اقطار وآفاق معطر کند واغوار وانجاد امصار وبلاد مطیّب ومعنبر[۱۱]، معروض ومؤدّا می گردانم و اوراد ثنا و مدایح آن صاحب کمال می‌خوانم واین‌بیت برزبان می‌رانم:

بیت

اگـرچه دیـده مشرف نشد به دیدن او
ولیك نیست ازاو هیچ فـرق تادیده

دراین وقت کـه جناب ولایت مآب شیخ الاسلام مقتدی الانـام خواجه غیاث الملة والـدین (هیبةالله)[۶] مدّ[۱۲]ظلّه مراجعت فرموده‌اند شمّه‌ای ازمحاسن ذات و مکارم صفات آن حضرت در مجامع عظمی ومجالس سلاطین وفقراء به ادا رسانید، دلهـای خسته بستهٔ دام بـلا وتشنهٔ جام ولای آن یگانهٔ بی‌همتا گشت، (ع): عالمی‌را به‌جمالت نگران می‌بینم.

شعر

(شنیدم صفات تـو عاشق شدم به دیـده ندیـده رخ فرّخت
به یادتو برخاست صبر از دلم چها خیزد آیا چوبینم رخت)[۲]

مطالعهٔ[۱۳] نقوش لطایف معانی نفوس انسانی‌را محبوب است وصحبتش دل وجان را مطلوب،

بیت

تو بدان دام سرزلف وبدان دانهٔ خال
نه دل من که دل خلق جهـان بربائی

انشاءالله ازمکمن‌غیب سببی که متضمن دولت وصول ملاقات وسعادت حصول مرادات تواند بود به ظهورآید. بـه حکم حدیث صحیح « اذا احبّ احدکم اخاه فیلعلمه» چون یار عزیز مولانا جمال‌الدین را، که

از اصحاب این ضعیف است، (متوجه‌آن حضرت)[۱۴] گردانیده بود و معتمد ریحان‌را مصاحب اوبدین اعلام ابرام را التزام[۱۵] نمود، من‌الیوم تاریخ المودّة بیننا. توقع که من‌بعد ابواب مکاتبات مفتوح باشد وانعام تفقدات واستخدامات ممنوح. (ع): هزارت سال در دولت بقا باد، بمحمد وعترته الأمجاد الی یوم التناد[۱۶].

۱ــ پ ط: ایضاً من‌انشائه الی اعلم‌الوزراء افصح الشعراء خواجه رکن‌الدین عمید (پ: عبد) الملك المشهور برکن‌الصائن ۲ــ پ ط: ــ ۳ــ پ: قلم ۴ــ س: وصفش ۵ــ پ: بیان ۶ــ س: ــ ۷ــ س: سرآمده ۸ــ س: ــ ؛ ط: سراینده ۹ــ پ ط: رکن الحق ۱۰ــ پ: عبد ۱۱ــ س: معطر ۱۲ــ پط: مدالله ۱۳ــ س: مطالع ۱۴ــ س: موجود ۱۵ــ س: الزام ۱۶ــ پ ط: بمحمد وآله‌الامجاد الانجاد.

۱۷۰- ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه الی السلطان الوزراء الزمان خواجه جهان فی ارخاص جلوس الملك الاعظم معزالدین ابوالحسین محمد کرت علی سریرالسلطنة بمدینة هراة صانهاالله عن‌الآفات والمخافات (فی شهور سنة خمسین وسبعمائه)[1] من هراة الی هندوستان[2]

(س پ ط)

بیت

انّا اذا ما دعونا بالبقاء لکم کنّا لانفسنا ندعو و نبتهل

حضرت وزارت‌پناه وبارگاه انجم سپاس صاحب صاحب قران، آصف سلیمان مکان، ناصب رایات الامان علی اهل الایمان،

بیت

ترجمان عدل واحسان بوستان‌علم وحلم

قهرمان دین ودولت رهنمای عقل وجان

اعظم همایون خواجه جهان مالك رقاب سلاطین الوزراء ، المؤید بالملاء[4] الاعلی

بیت

الوارث المجد و العلیاء من شرف

حثوا بعلیاهم فی وجه من سلفا

شعر

چو رای توتدبیر ملکی کند بود آفتاب و[۱] خط استوا
نگوید ضمیرتو الاّ صواب نبندد[۵] خیال تو نقش خطا
به بازارقدرت چه‌باشد فلك یکی اطلس کهنهٔ کم بها

اعزّالله انصاره وضاعف اقتداره که مروهٔ مروت و وفا و زمزم کرم و صفا ومنی اصحاب رجا ومنی است علی تعاقب الادوار و ترادف اللیل والنهارمقصد ارباب دولت وتمکین[۶] ومعهد اصحاب ملك ودین ومحطّ رحال[۷] رجال معمورهٔ زمین باد .

بیت

تادر دهان زبان بودم در زبان بیان
گویم دعای دولت آن خواجهٔ جهان

مخلص‌ترین دعا گویان وصادق ترین هوا خواهان صحائف تحف تحیات[۱] و وظائف طرف ثنا ودعوات مقتبس از شرائف اوقات « انّ لربکم فی ایّام دهرکم نفحات» که بضاعت مزجات فقرا وضعفا تواند بود (به عزّ عرض می‌رساند وازحضرت واجب الوجود)[۸] سعادت و بهبود اولیاء حضرت آن خلاصهٔ وجود مسألت می‌رود، وچون از ریا مبرّا است امید اجابت می‌دارد و کیف لا،

بیت

کس دعای دولتت هرگز نگفت
تا نخستین دولتش آمین نکرد

مقرر و محقق است که حضرت اعلای آن سلطان وزراء (عرصهٔ غبرا)[۱] مجموعهٔ دین گشته[۹] و کمالات در[۱۰] ذات‌ملکیة الذات[۱۱] (فلکیة السمات)[۳] جمع آمده است .

بیت

لیس من‌الله بمستنکر ان یجمع‌العالم‌فی‌واحد

لاجرم

شعر

تعلقی است مرا باکمان ابرویت
اگرچه نیست‌کمانی به‌قدر بازویم
به‌گرد او نرسد پای جهد من‌هیهات
ولیك تارمقی درتن است می‌پویم

هرچند دیدهٔ ظاهردرعالم‌صورت به‌مشاهدهٔ طلعت میمون ومشاهدهٔ غرّهٔ غرّای ملك‌آرای همایون تاغایت مکحّل نشده اما چون نقد محبت و وداد تمام عیار دیده وازخاص وعـام اخبار وآثار دین‌پروری ومعدلت گستری به‌کثّرات شنوده وانوار کمالات (آن ذات بابرکات)[۱۲] که

بیت

واحرز اسباب الکمال باسرها یدا ولساناً و اکتساباً و محتداً

بیت

اوراق چرخ جزوی از دفتر کمالت
(آب حیات رمزی ازلفظ درنثارت)[۱]

از دریچهٔ غیب مشاهده کرده،

بیت

از دیدن دیده گرشود دل‌عاشق دل عاشق‌تست دیده نادیده ترا

امید هست که به‌عنایت الهی‌وفرّ دولت شاهنشاهی‌حضرت خلّدسلطانه

بیت

ولولا زمان قیّدتنا صروفه اکان لنا بالوادیین مطاف

(ع) : روی تو ببینیم به هرروی که هست.

هذا می‌نماید که درسال خمسین از برای صلاح[۱۳] ملك‌ودین ارباب عز[۱۴]
وتمکین واصحاب معرفت ویقین‌اتفاق نمودند که حضرت سلطان اسلام
اعظم معزالحق والدین خلّدالله سلطانه الی یوم‌الدین برتخت ایران
زمین به مبارکی وطالع سعد برجایگاه آباء کرام واجداد عظام اعلی‌الله
درجاتهم فی دارالسلام بنشیند وهرکسی ازطرف[۱۵] نشینان را به جای
ایشان بنشاند تاسبب امن[۱۶] و امان عالمیان گردد . بنابرآن حضرت[۱]
خلّدالله سلطانه[۱] اجابت فرمود تا اعلاء کلمةالله چنانچه فرمان خلیفة ـ
الرحمن[۱۷] وسلطان سلاطین زمان است بتواند کرد ، میسّر باد ! بعده
هریك از خدمتکاران قدیم و دولت خواهان برجادهٔ اخلاص مستقیم را
بـه مرتبه‌ای لایق و منصبی موافق امرشد ، هرکدام بدانچه مأمورند
معذورند، «ولکل کید جری اجر» ،

بیت

در دل مسکین هربیچاره‌ای شاه‌را گنج‌نهان دیگراست

توقع از فرط شفقت‌آن است‌که چون فرصتی باشد و مجال مقالی افتد
«اذکرنی عند ربّك»،

بیت

آن منعمی که از اثرفیض جود او

آزگدا چوهمت عالی‌توانگراست

هیهات هیهات[۱] ماللتراب و[۱۸] ربّ الارباب،

شعر

وراء الحسن فی‌خدیك معنی یجل[۱۹] عن‌التصور والخیال

فلا احصی‌الثناء علیك عجزاً فانت کماوصفت[۲۰] من‌الکمال

فی‌الجمله قطب ارشاد آن[۲۱] خواجهٔ دین وداد است، (ع): وکلت الی المحبوب امری کلّه،

بیت

به‌هیچ کارنیایم گرم تو نپسندی ورم قبول کنی کار کار[۲۲] ما باشد

اوامر ونواهی آن جناب را کمر اطاعت برمیان جان مستحکم (است وخواهد بود ان‌شاء الله المعبود)[۲۳]. اگر به‌التفات خاطر اشرف مشرف گردد (ع): از این‌طرف شرف روزگار ما باشد[؟].

باقی احوال اصحاب[۱] طوبی‌لهم‌وحسن‌مآب تقریرنمایند. اطناب ازحدّ گذشت،

بیت

(سخن کوته کنم کان طبع نازك ندارد طاقت چندین گرانی

پس اختصار اولی است)[۱]،

بیت

وقاك الله فی اکناف عزّ منیع لیس یهدمه زوال

آمین (ربّ العالمین)[۱] والصلوة علی نبیّه محمّد وآله اجمعین (الطیبین الطاهرین)[۱].

۱ــ س: ــ ۲ــ پ ط: ایضاً من انشائه الی اعظم وزراء الزمان خواجه جهان به‌هندوستان فی‌جلوس الملك الاعظم ابوالحسین محمد کرت علی سریر السلطنة بمدینة هراة فی‌شهور سنة خمسین وسبعمائه ۳ــ پ ط: ــ ۴ــ پ ط: من‌الملاء ۵ــ پ ط: نبیند ۶ــ ط: ومِلت وتمکین ۷ــ پ: ــ ۸ــ پ ط: مرقوم ومعروض می گرداند واز حضرت معبود ۹ــ س: نگشته ۱۰ــ س: و در ۱۱ــ پ ط: الصفات ۱۲ــ پ ط: حضرت ۱۳ــ پ ط: مصلحت ۱۴ــ ط: ــ ۱۵ــ س: هرطرف ۱۶ــ پ: لعن ۱۷ــ پ: الله الرحمن ۱۸ــ پ: قدر ۱۹ــ س: تحمل؛ پ ط: تجلی ۲۰ــ پ: وصف ۲۱ــ س پ: از شادان ۲۲ــ پ ط: یار یار ۲۳ــ پط: دارد.

۱۷۱ـ ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه الی المولی الاعظم اکرم وزراءالعجم فصیح الدنیا والدین علاءالملك نورالله تعالی مرقدهما وبرد مشهد هما جواباً لکتابه الشریف وخطابه المنیف[1]

(س‌پ)

(مکتوب برادر به‌جان برابر مولانا اعظم قدوة وزراء العجم فصیح الحق والدین)[2] علاءالملك اعلی‌الله شأنه از ایراد حاجی‌بیگ رسید[3]. دل را سرور (وچشم را نور بود)[4]، (ع): هنوز اندرجهان آزاد مردی است. بعد از رفع خدمت ودعا می‌گوید :

شعر

بقیت بقاء لایـزال[5] وانّما — بقاءك‌حسن الازمان[6] وطیّب

ولاکان‌للمکروه[7]نحوك‌مذهب — ولاالصروف[8]الدهرفیك‌نصیب

بررأی انور صاحبی اعظمی که آفتاب از او مستنیر است انهاء می‌کند که به هوس[9] صیددل آن لطیف وصحبت شریف باز دل درپرواز آمده بود وهمای سعادت در اهتزاز. درخاطر آن بود وپیش نهاد چنان که[10] (ع) : ناگاه شبی بودکنم مردانه، (ع) : درهوای سر کویت پرو بالی بزنم. خودکتاب «لایأتیه الباطل من‌بین یدیه ولامن خلفه» سنگ سکون بربال مرغ بال نهـاد ولنگرتأنی[11] به دریای محیط صبر فروگذاشت و بادبان هوی[12] و هوس را ازسفینهٔ[13] دماغ فروگرفت تاپای سلامت در

دامن عافیت کشیده گفت:

بیت

انی وجدت و فی الایام تجربة للصبر[۱۴] عاقبة محمودة الاثـر

(ع) : هم کنج خرابات خراب اولیـتر. همانا[۱۵] در این سفر نظوبر[۱۶] صحبت اصحاب نظـر نبوده باشد، چون آن دولت میسرنگشت (ع) : زین پس من وصبر وصبر ومن تاچه شود، «اللهمّ صبراً من بعد»،

بیت

روز ازهوس روی تو گردم به چمن‌ها

شب نیـز در افسانهٔ گیسوی تو باشم

قرنها باید که چون او[۱۷] دوستی مردانه یك جهتی به‌دست آید[۱۸](و کی آید)[۱۹]

بیت

چه جای این حدیث که وهم جهان نورد

بسیارجست وزین‌سوی امکان پدید[۲۰] نیست

هیهات هیهات این له قرن واین له مثل،

شعر

تا زدل در دوجهان نام ونشان خواهد بود

گرد سودای تو بردامن جان خواهد بود

ور تنم خاك شود از سر هر ذره مـرا

دیده‌ام[۲۱] سوی جمالت[۲۲] نگران خواهدبود

می‌خواند وبه یاد ایّام وصال به حکم آن که

بیت

وکلّ اخ مفارقه اخوه لعمر ابیك الّا الفرقدان

نعرات[۲۳] به فرقدان می‌رساند،

بیت

نه قلعهٔ این طارم نیلی مدوّر زنگار بر آرد

هر گه که بر آید من مسکین گدا را درهجر تو آهی

هرچندزحمات روزگارناسازگار بسیاراست امّا مفارقت ایشان صعب‌تر می‌نماید اگرچه دوستان بسیارند،

بیت

مرا که روی تو باید قمر چه سود کند

مرا که لعل تو شاید[۲۴] شکرچه سود کند[۲۵]

توقع آن که مطوّل مفصّل بنویسند و بار تردد[۲۶] از خاطر افکار[۲۷] یار وفادار بردارند[۲۸]، فانّا عطاش وانتم ورود .

بیت

کوته منویس نامه کاندود دلم

کوتاه ز نامهٔ دراز تو شود

اطناب ازحد گذشت[۲۹]، بال همای سعادت ممهّد باد ودست عمرش ممتد (ودولت دارین وسعادت منزلین مخلّد وموّید، ویرحم‌الله عبداً قال آمینا، آمین رب العالمین)[۱۷] وصلّی‌الله علی محمّد وآله اجمعین الطیّبین الطاهرین[۳۰].

۱ــ پ ط: من انشائه ایضاً الی الصاحب الاعظم فصیح‌الدین علاء الملك السلطانی الدهلوی جواباً لکتابه وخطابه ۲ــ پ ط:

مکتوب مبارك تو آمد مانندهٔ گوهرشب افروز

خطش چو سواد طرهٔ شب لفظش چو بیاض غرهٔ روز

ملطفهٔ دل نواز ومفاوضهٔ غم پرداز برادر به جان برابر، صاحب اعظم، عمدهٔ وزراءالعجم، قدوهٔ فصحاء العالم، فصیح‌الدولة والدین ۳ــ پ ط:

رسید و دیدهٔ مرمود را مکحل کـرد نهاد بر دل مجروح‌خسته صد مرهم
بیاض آن چو ضمیر مـوحدان روشن سواد آن چو سرزلف دلبران پرخم

پ ط: وجان‌را بهجت‌و ۴ـ ور داد ۵ـ س: زوال ۶ـ پ ط: الزمان
۷ـ پ: لکمدوه(کذا) ۸ـ س: یصروف؛ پ: یصروف ۹ـ س: هول
۱۰ـ س: که بود ۱۱ـ پ : لشکر ثانی ۱۲ـ س پ ط: هوا
۱۳ـ پ: سینه ۱۴ـ س:للبصر ۱۵ـ س: تا ۱۶ـ پ: جز بر
۱۷ـ س: ـ ۱۸ـ پ: ناید ۱۹ـ س: ولی ۲۰ـ س: بدیر
۲۱ـ پ ط: دیده ۲۲ـ س:جمال تو ۲۳ـ پ: نفرات ۲۴ـ
پ: باید ۲۵ـ س: مصراع‌دوم‌را ندارد ۲۶ـ پ ط: ترددبدان دیار
۲۷ـ پ ط: ـ ۲۸ـ پ ط: برگیرند ۲۹ـ پ ط: اطناب‌پای‌ازحد
ملال بیرون نهاد ۳۰ـ س: بـمحمد و آله‌الامجاد الی‌یوم المعاد.

۱۷۲- ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه الی الصاحب الاعظم الفاضل الاعلم الاکرم عماد الملة والدین الزوزنی[1] جواباً لکتابه الشریف وخطابه المنیف

(س پ ط)

شعر

ورد الکتاب انا الفداء[2] بفکرة
نظمت نفیس الدّر فیه اسطرا
ففضضته عن جوفه[3] فتارجت
نفحاته مسکاً و فاحت عنبرا
و اعدت فیه تأملی متحیّراً
کیف استحال اللفظ فیه جوهرا

کتاب کریم وخطاب واجب التعظیم که از آسمان فضل و کمال وفلک علم و جلال اعنی جناب افاضل مآب فرزند هنرمند به‌جان ودل[4] پیوند ملك اعظم، خلاصهٔ وزراء العجم، الموصوف به‌مکارم الاخلاق و محاسن الشیم، ذی‌الحسب الطاهر والنسب الطاهر عمادالحقّ و الدین مدّالله (علی‌المخلصین)[5] ظلال افضاله و اقرعیون المحبین باقبال اقباله، نامزد مخلص جانی ومعتقد آشکار و نهانی معین جانی جامی[6] شده بود به‌خطی که خاك دردیدهٔ ابن‌مقله پاشیده، وخط عزل برجبین مبین «هذا

خطّ قابوس‌ام جناح طاوس[۷]» کشیده، وعبارتی

بیت

کـان همـه نظـم و نثر بغـدادی
قطره‌ای نیست اندر این وادی

چه[۶]

شعر

غلام تو زیبند در وقـت انشاء
سلاطین کتّاب قابوس و صابی
تراخودبه‌قابوس‌وصابی‌چه‌نسبت
اری بعد مـا بیـن اری‌و صـاب

مدتهاست که خوشتر از آن عبارت و استعارت گوش نشینده ولطیف‌تر از آن خط چشم ندیده،

بیت

هـرفضل و هـنـر کـه مـرد را آرایـد
اینـجا نتوان گفـت کـه در مـی‌بایـد

بیت

(فظاهره یغنیك عـن وصف باطـن
و منظره[۸] ینبئك عن حسن مخبر)[۹]

(ع): چشم‌بد دوراز آن فضل‌وکمال، از ایراد خواجه کافی‌الدین نیکو-کار (ع): به‌من رسید چون صحت به‌قالب بیمار،

شعر

طـالعته فرأیـت طلـعاً طالعـاً
من غصن[۱۰] طوبی طاب عند جنانه[۱۱]

غفل الزمان فنلت [۱۲] منه نظرة

یا لیته لو[۱۳] دام فی غفلاته

در ادراك معانی[۶] آن عقل حیران و فکر سر گردان و ازجواب آن کتاب عاجزو حیران وشروع درآن چنان

بیت

که ذره رقص کند درمقابل خورشید

که قطره موج زند دربرابر عمان

گاه با خود ترانهٔ

بیت

وحی‌را کس جواب[۱۴] ننویسد ور نویسد صواب ننویسد

می‌سرائید و احیاناً نعرات

بیت

همی ترسم ازریش خند ریاحین که خار مغیلان به‌بستان فرستم

(به‌منجوق عیوق رسانید)[۹]، و خدمات مخلصانه و دعوات صادقانه معروض گردانیده می گوید:

بیت

به‌حق مهر و وفایی که میان من وتست

که‌نه مهر ازتوبریدم نه‌به‌کس پیوستم

و در موسم گلهای بهاری و شکوفه و ازهار

بیت

احبّ طری الورد یا امّ مالك[۵]

لأنّ علیها لمعة من جمالك

بیت

آن دم که دید روی دل افروز تو معین

صد صبح دولت از افق طالعش دمید

فضائل و معالی مستدام باد[۹] بمحمد علیه الصلوة[۶] والسلام.

۱ـ پ ط: ایضاً من انشائه الی الصاحب الفاضل ملک عمادالدین الزوزنی
۲ـ پ ط: الیذاء ۳ـ پ ط: جونة ۴ـ پ ط: با دل و جان
۵ـ س: عمر ۶ـ پ: ـ ۷ـ پ ط: طاووس ۸ـ س: منتظره
۹ـ پ ط : ـ ۱۰ـ پ : غیض ۱۱ـ پ : جنات؛ س : جنا بسه
۱۲ـ س: قلت؛ پ: فبلت ۱۳ـ ط : ولو ۱۴ـ س: جواب کس
۱۵ـ پ ط : ایام مالك.

۱۷۳ـ ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه الی حضرتـه العالیه مشتکیاً عن ابناء الزمان و احوال البدیع فی‌فصل الربیع نـورالله تعالی مرقدهما و برد مشهدهما[۱]

(س پ ط)

شعر

علیک سلام الله یا افضل الوری

تباعد شخصانا[۲] و انت قریب

خیالك فی عینی و ذکرك فی فمی

و مثواك فی قلبی فـکیف تغیب

و ما اسفی الّا علی العمر ینقضی

و لیس لنا فی الاجتماع نصیب

بیت

تا کی‌زهجرجانان‌وز زحمت‌جدائی[۳]

وز دهر نامردای وز یار بی‌وفائی

هرچند دل، که سلطان(کشور بدن)[۴] است، درعشق بازی با جمال‌خیال مخدوم صاحب صاحب کمال اعقل وزراء ایران، افصح فصحای دوران لازال عماداً للاسلام[۵] و ملاذاً للانام، هم عنان‌است، اما نظربه‌آب‌و گل تفرق ابدان‌و تباعد منازل بعداز تألف و تعـرّف[۶] روح صعب و مشکل

است. (ع): یمضی الزمان فلاوصل اسرّ[۷] به . عمری که درفراق ایشان باشدآن عمر[۸] عزیزمحسوب[۹] نیست، وعیشی که بی‌حضور مخدوم همگنان است[۱۰] به‌حقیقت مطلوب نی.

بیت

بی روی تو می‌رود به سر عمر عزیز

ضایع تر از این عمر به سر نتوان کرد

از مناجات پیرهرات است: الهی چون‌آتش فراق داشتی[۱۱] به‌آتش[۱۲] دوزخ چه‌کار داشتی.

بیت

باز آکه نماند از جان الّا رمقی باقی

ترسم که نماند هم وآنگه به چه کار آئی

فصل خوش‌وهوای دلکش و به‌نغمات بلبلان دل و جان درهیجان و خفقان می‌آید، و دل صنوبری غنچه‌آسا درهوای ایشان چون گل خندان[۱۳] می‌گردد، وشراب شوق و محبت پاکبازان[۱۴] را با نشاط و طرب می‌آرد.

شعر

فصل گل و مل نوای مرغان بهار

حاضر همه و تو غایب ای زیبا یار

آنجا که تو نیستی از اینهام چه سود

وآنجاکه تو باشی خود ازاینهابه‌چه[۱۵] کار

القصه مخلص[۱۶] مهجور بی‌حضور[۱۷] پرنورآن جناب بی حضور و مخمور[۱۸] استو ازعمرلذتی واززندگانی بهجتی ندارد، گاه چون‌قلم خاموش گویا[۱۳] وگاه چون‌دفتر گویای[۱۹] خاموش

بیت

نه چون غنچه دهن در می‌توان بست

نه افغان همچو بلبل می‌توان کرد

فی‌الجمله ازعرض‌غرض[۱۷] وجسد پرحسد واخوان‌حسبتهم دروعا(ع): دلی[۲۰] به‌نطق چو[۱۳] عیسی‌لبی[۲۱] خموش‌چومریم. احوال‌حوالهٔ[۲۲] تقریر برادر اعزمحمود ابقاه الله الودودکه متوجه بودکرده[۱۳] شد وگفت:

شعر

ذهب الذین یعاش فی اکنافهم

لم یبق منهم شامت او حاسد

فبقی علی وجه البسیط واحد

فهو المراد و انت ذاک الواحد

امیدآن است که از خم خانهٔ احمدی

شعر

ازآن شراب که اندر صفای دردی او

هلال عید توان دید روز سنگ انداز

مرا ز مشرق خم آفتاب برکشدا[۲۳]

پری رخی که ندارد نظیر در شیراز

بیت

(لها البدر کأس‌وهی‌شمس[۲۴]تدیرها)[۱۳]

هلال و لم یبدوا اذا مرجت نجم

هیهات هیهات، این ابناء الملوك عن هذه اللّذات ، چون سرمست طربناك گردد به‌ابیات پدرجدّ وجدّ[۱۷] پدر قطب‌الحق والدین محمد[۱۳] بن‌المطّهر قدّس سرّه طنّان‌آید:

غزل

ساقی عشق دوش به دل ناگهان رسید

جام شراب دادکه ذوقش به جان رسید

سرمست دار نعره‌زنان گرد باغ و دشت[۲۵]

می‌گشت با نشاط که شربت گران رسید

در سر خمار باده و در سِر وفای یار

در دل طرب که دولت او بی‌کران رسید

یاربّ چه بود آن گل وآن جام‌و آن شراب

کز لطف دوست دست دل ما بدان رسید

ابن مطّهر ارچه زخود بود بی خبر

الطاف برّ[۲۶] دوست بدو[۲۷] رایگان رسید

به‌زمان اندك تجربهٔ بسیار حاصل شده و برمعایب دنیای دنی دون[۴]ـ پرور اطلاع افتاده ،

بیت

نوحی به هزار سال یك طوفان دید

من نوح نه ام هزار طوفان دیدم

مع‌هذا، (ع): به‌هرحال مربنده را شکر به. اگر درعهود سالفه و ازمنهٔ[۲۸] ماضیه و روزگار سابقه

بیت

از گلبن زمانه مرا بهره خار بود

وز جام روزگار نصیبم خمار بود

امید آن است که به‌عنایت حضرت ویمن برکت آن (ع): وارث پیر- مقام احمد بن بوالحسن، ازعمرو زندگانی بهره[۲۹] باشد و جمعیت‌های

دین ظاهر شود (ع): ازسود وزیان دنیاوی ناپاك چه باك.

رباعی

یا رب تو خرد را به من ارزانی دار
افلاس و نمد را به من ارزانی دار
تاج و کمر و تخت به سلطانان ده
خاك در خود را به من ارزانی دار

بمحمد و آله‌الأطهار[۳۰] و صحبه‌الأخیار[۳۱].

۱ــ پ ط : ایضاً منه الیه فی‌فصل الربیع و احوال البدیع مشتکیاً عن بعض الاقران و الاخوان ۲ــ س: شخصا ۳ــ پ: مصراع اول راندارد ۴ــ پ ط: ــ ۵ پ ط: عمادالاسلام ۶ــ س: تفرق ۷ــ س: سر ؛ پ : اسپتر ۸ــ ط : عمری ۹ــ پ ط : محبوب ۱۰ــ پ ط : دست دهد ۱۱ــ پ: + گماشتی ۱۲ــ پ ط: با آتش ۱۳ــ س: ــ ۱۴ــ پ ط: حضرت پاکبازان ۱۵ــ س: اینهام‌چسه ۱۶ــ پ ط : بنده ۱۷ــ ط : ــ ۱۸ــ پ : مهجـور ۱۹ــ پ : گریان ۲۰ــ س: گـوئی ۲۱ــ س پ : لب؛ ط : بی ۲۲ــ س : احوال ۲۳ــ س : کشید ۲۴ــ پ : ــ ۲۵ــ پ ط : دوست ۲۶ــ پ : وار ۲۷ــ پ ط : مرا ۲۸ــ پ ط : قرون ۲۹ــ پ: بهره‌مند ۳۰ــ س: اخیار ۳۱ــ س: اطهار.

۱۷۴ ـ ایضاً من نتائج انفاسه‌الشریفه الی‌الصاحب الاعظم الاکرم[۱] خواجه فخرالدین مبارك (من‌اسفزار الی‌مدینة هراة)[۲]

(س‌پ‌ط

مفاتیح حل وعقد امور جمهور به‌قبضه تصرف برادر (به جان‌برابر)[۳] صاحب اعظم‌ملك‌الملوك‌الوزراءبین‌الامم، برمکی‌الجود(صاحبی‌القلم)[۴] نظام[۳] آفاق، الموصوف بمکارم‌الاخلاق ، ذی‌الحسب‌الظاهر والنسب الطاهر،فخرالحق‌والدین‌شهاب‌الاسلام‌والمسلمین[۵]اعزّالله‌انصاره‌وضاعف اقتداره مربوط باد وتبدد احوال همگنان به‌تدبیر صائب[۶] ورأی رزین[۱] و ثاقب آن جناب مضبوط‌بالنبی وآله‌الحمید وصحبه المحمود.

بعد ازعرض خدمات ودعوات می‌نماید که (ع) : داعی دولت به‌هردیار که بودیم ، و به‌تمام جوارح به‌ذکر مفاخر و نشر مآثرآن یگانهٔ زمان رطب‌اللسان وعذب‌البیان ومحبت واخلاص موروثی ومکتسبی چون جان[۷] در[۸] تن‌روان ،

شعر

خطرات ذکرك تستثیر[۹] مودتی ـــ فـاحسّ فیها فی‌الفؤاد وثیبا

لاعضو لـی الا و فیه تشوق ـــ فکان اعضائـی خـلقن قـلوبا

بیت

ذره‌ای درهمه اعضای‌من مسکین[۱۰] نیست
که نه آن ذره معلق به هوای تو بود

والله علی ما اقول شهید . خواستم که نامه‌ای مطول مشتمل بر حکایات [۱۱] وامثال وابیاتی موشح به‌عبارات ومزین‌به‌استعارات ازشکر وشکایات بنویسم ، اما (ع) : دل گفت برو غالیه برمشك‌مسای. چون آن معانی را غایتی[۱۲] ونهایتی‌نبود بیچاره دل‌دراین‌قضیه محق‌می‌نمود، چه‌اگر دربحر بی‌ساحل اشواق غواصی‌نمایم فریاد (ع) : ای درمحیط عشقت سر گشته نقطهٔ دل، ازنهاد برآید.واگر ذکر شداید وبیان کربت وسفرشاق وغربت برزبان رانم هیهات ،

بیت

بر دل تنگ است بی‌تو دنیای فراخ
فریاد ز دنیای فراخ و دل تنگ

اگر سرحقه شکایت بگشایم افشاء سرالربوبیة [۱۳] کفر . (ع) : حال دل من تو به‌شناسی، القلب عندك فانظر ماترى فيه. واگر پیش‌آن مربی و سرور افاضل اظهار فضل و دانش نمایم.

بیت

همی ترسم از ریش خند ریاحین
که خار مغیلان به بستان فرستم

لاجرم طی کلام بی‌نظام نموده درقصبهٔ [۱۴] مبارك اسفزار به موافقت و مرافقت علامهٔ نامدار (ع) : که ناصر [۱۵] است معین را وحافظ اسرار، (ناصرالملة والدين عتيق)[۱] .

بیت

به روز درس ثنای تو می کند تعلیق
به‌شب وظیفهٔ مدح‌تو می کند تکرار
کیف‌السلو و قلبی لیس ینساك
و لا یلد لسانی غیر ذکراك[۱۶]

چون * مولانا فخرالدین که خبیر و بصیر است واز مخلصان خواجهٔ بی‌نظیر[۳] متوجه بود این رقعهٔ اخلاص به‌عزّ عرض رسانید . همگسی همت به وصول دولت مواصلت مصروف بوده[۱۲] و نظر برخیال جمال آن نیکوخصال موقوف .

بیت

خرم آن روز که یاری‌چوتو پیش نظر آید
ضایع آن‌عمر که بی‌دیدن رویت به‌سر آید

عزت وسعادت دنیا و آخرت در رضای[۱۷] حضرت جلت بـرمزید باد بمحمد و آله‌الامجاد (الی‌یوم‌المعاد)[۳] .

۱ ـ پ ط : ـ ۲ ـ س : ـ در جای آن : نورالله تعالی مرقد هما و برد مشهد هما ۳ ـ س : ـ ۴ ـ پ ط : معنی‌الکرم ۵ ـ پ : + منسوب الی‌معن زائده و [هو] من‌مشاهیر اسخیاءالعرب ۶ ـ س: صاحب ۷ـ پ : ـ ۸ ـ ط : و ۹ ـ س: تستبشر ۱۰ ـ پ ط: خاکی ۱۱ : س: حرکات ۱۲ ـ ط : ـ ۱۳ ـ پ: الروبیته ۱۴ پـ ط : قبضه ۱۵ ـ س : نام ۱۶ ـ پ : ذکرك ۱۷ ـ ط : صفای

* درنسخه پ ورق ۲۳۴ الف باکلمهٔ « چون » تمام می‌شودودرصفحهٔ بعدیعنی ۲۳۴ ب متن مکتوبی دیگر آغاز می‌شود که در نسخهٔ س‌نیست ولی درط‌هست و من آنرا زیر شماره ۱۷۵ آورده‌ام . ازنسخهٔ پ چندین ورق افتاده است و در نتیجه نامه‌های شماره ۱۷۶ تا ۱۹۱ درآن موجود نیست .

۱۷۴ب- ایضاً من‌انشائه‌الی‌سلطان وزراءالزمان خواجه‌خان جهان من سجستان الی هندستان*

(ط)

مفاتیح حل وعقد به‌قبضهٔ تصرف حضرت خان اعظم، اعدل‌الوزراء والحکام فی‌العجم، برمکی‌الجود، صاحبی القاب والعلم، مستخدم ارباب‌السیف والقلم ، نظام‌جهان ، الملقب من‌حضرة‌السلطان به خان جهان اعزّالله انصاره وضاعف اقتداره ، مربوط باد وتبدد احوال همگنان به‌تدبیرصائب ورأی ثاقب[1] آن جناب مضبوط بالنّبی و آله الحمید المحمود . بعداز عرض دعوات جانی (ع): گرخلق نداند تو که جانی‌دانی، می‌نماید که‌اخلاص‌مخلصان‌حضرت خلدالله سلطانه(ع): فرورفت باشیر و با جان‌برآید ، به تخصیص از آن جناب وزارت‌مآب که جهانیان به ذکر مفاخر و مآثر آن یگانهٔ زمان رطب‌اللسان اند و بزرگی ایشان‌چون‌آفتاب سایر وتابان، لاجرم اخلاص و دولت‌خواهی آن حضرت‌چون جان درتن روان.

شعر

خطرات ذکرك تستبشر مودتی فاحسن فیها فی‌القلوب وبینا

لاعضو لی الاّ و فیه تشوق فکانّ اعضائی خلقن قلوبا

بیت

ذره‌ای در همه اعضای من خاکی نیست

که نه آن ذره معلق به هوای تو بود

هذا مهتر حاجی بیگ رسید وفرمان جهان‌مطاع واجب‌الاتباع خلّدالله سلطانه آورد و همایون مثال واجب الأمتثال خان جهان بل جان‌جهان، که در سایهٔ حشمت سلطان زمان در دولت باد ، رسانید . سرمفاخرت به‌ایوان کیوان کشید، برموجب‌فرمان‌هاعزم جزم کرده ودعای مستجاب: اللهم انت‌اعلم بالتدبیر واقدر علی‌التغییرفغیّر ماتری الی‌خیر، خوانده مترصد عنایات حضرت رب‌الارباب وشفقت سلطنت ورعایت جناب وزارت مآب می‌باشد .

بیت

ولو کنت من بغداد فی‌الف فرسخ

تنسمت ریح‌الجود من آل برمك

امید آن‌است که من‌بعد تا زمان ادراك دوال فتراك حضرت خلّدسلطانه از تواتر امثلات عالیات محروم نماند . (ع) : هان تا چه کنی تو از خداوندیها .

اسباب‌استحکام دولت وقوائم انتظام امور مملکت روزبروز در تزاید باد بمحمد وآله‌الامجاد الانجاد .

---

* متن این‌نامه‌تاحدود اواسط‌آن با تفاوتی چند دربعض‌عبارات وبخصوص با تغییر نام مخاطب همان اوائل مکتوب قبل (۱۷۴) است و نگارنده سالها پیش هنگامی که جدول تطبیقی نامه‌های موجود درنسخه‌های گوناگون را برای چاپ درآغاز جلد اول تهیه می کرد نظر به‌همین‌شباهت عبارات در چند سطر اول آن را تکرار همان مکتوب ۱۷۴ پنداشت وآن را در جدول مزبور

نیاورد . حال با عذرخواهی از این اشتباه متن نامه را در این‌جا درج می‌کنم
وبرای احتراز از بهم خوردن شمارهٔ نامه‌ها وعدم مطابقت آن با شماره‌های
مذکور در جدول آن را با شمارهٔ ۱۷۴ ب مشخص می‌کنم . این نامه فقط در
ط هست ، ورق ۱۱۵ .

۱۷۵- من انشاء العبد المحرر محرراً بعدتاریخ الکتاب الذی ارسله الصاحب الاعظم خواجه تاج‌الدین احمد السنجانی الـی سلطان الوزراء اعقل‌الوری* خواجه غیاث‌الدین پیر احمدمن جـام قبل الاکمـال والاتمام بمدینة الاسلام الموسومة بهراة صانها الله تعالی عن‌الآفات والمخافات صورة الواقعة فی‌المنام بعد الاستخاره من‌الملك العلام

(ب‌ط)

چون رایات کشورگشای واعلام عالم آرای حضرت سلطانی سلیمانی کشور خاقانی لازال فی ظلّ الآمال والامانی را بعداز فسخ[1] عزیمت زیارت[2] تربت عالی رتبت[3] جام عنان عزیمت به جانب تربت[2] مقدسهٔ چشت مصروف گشت وفقیـر دولت خواه و دولت خواه بی‌اشتباه را دولت پـای بوس جناب وزارت اياب طوبی لهـم وحسن مآب دست نداد (ع) : عقل حیران و فکر سر گردان، دل پرآتش و خاطر مشوش، بعد از یأس وملال ناگاه سحرگاه (ع): چون رزق نیك بختان بی‌منت سؤالی

شعر

۱ دیدم بـه خواب حضرت دستور ملك را
یعنی غیاث دولت و دین آصف زمان

۲ آن آصفی که طوطی گویـای ناطقه
شد لال در صفات جلالش گـه بیان

۳ چون دید بنده راکه کتابی نوشته‌است[۴]
برنام حضرتش که وزیری‌است شه[۵] نشان

۴ گفت ای جهان فضل بسی رنج برده‌ای
دیبـاچهٔ کتـاب مـرا پیش مـن بخوان

۵ فی‌الجمله چون به‌عرض خداوندیش رسید
چون صبح خنده‌ای زد و فرمود بعداز آن

۶ درجام تاج دولت و دین نایب‌من‌است
از وی بگیـر اسب وزر و هرچـه می‌توان

۷ بستان ز خواجه خلعت‌خاص مراکه من
ز انعـام بی شمارم و ز احسان بی‌کـران

۸ گردم مربی تو بدان سان که بگذرد
زین پس حضیض جاه تو از اوج آسمان

۹ تعبیر چیست[۶] واقعهٔ واقع مرا
ای اعلم زمانه وای اعقل زمان

چون طلب تعبیر از جناب[۷] امیرخبیر بی‌[۲]نظیر رفع‌الله قدره تاجاً رفت فرمودند[۸] که سمعاً وطاعة[۹]، هرچه گوئی وهرچه فرمائی، آنچه حضرت آصفی درخواب فرموده‌اند دربیداری به‌تقدیم رسانیده آید، صلاح آن است ودلخواه چنان‌کـه این‌کتاب گرامی ونامهٔ نامی پیش‌از استسعاد دولت ملازمت وسعادت منادمت بدان حضرت رسد. (ع): ما به دست خواجه دادیـم اختیار خویش را ، و او از راه دولت خواهی و وداد به‌حضرت وزارت‌فرستاد، «والله[۱۰] رؤف بالعباد». مأمول ومسؤول[۱۱] از

ارباب‌معقول و اصحاب‌منقول که فقیر محزون‌را به‌اصلاح‌مفاسد و تبدیل ممنون [...] شناسند و از کمال بزرگی خرده نگیرند و عذر بپذیرند.

بیت

حاشاك من ظفر اللئام[۱۲] وانّما ظفـر الکـرام سعادة للمذنب

۱ــ هر دونسخه : فتح ۲ــ پ: ــ ۳ــ پ: مرتبت ۴ــ پ: ام
۵ــ پ: مه ۶ــ پ: جست ۷ــ پ: حیات ۸ــ پ: ودید
۹ــ پ: طاعاً ۱۰ــ ط: واقعهٔ ۱۱ــ پ ط: مسأول ۱۲ــ پ: التیام.

* تا کلمهٔ «الوری» جزء اوراق افتـادهٔ نسخهٔ پ است وچنانکه قبلاً (در ذیل نامهٔ ۱۷۴) گفته شد صفحهٔ ۲۳۴ ب نسخهٔ مزبور که با«خواجه غیاث‌الدین ...» آغاز می‌شود اشتباهاً دراین موضع صحافی شده است وربطی به ماقبل ندارد .

۱۷۶ـ ایضاً من نتائج انفاسه* الشریفه الـی سلطان الوزراء (اعقل الکبراء واکبر العقلاء عضد سلاطین)[۱] الزمان خواجه جهان الدهلوی[۲] (نورالله مرقد هما وبرد مشهدهما من سجستان الی هندوستان)[۱]

(س ط)

بیت

دوام عمرتو خواهم ز چرخ چندانی

که ضبط آن نکند هیچ کس به قوت رای

مفتاح نجاح ومقالید صلاح به دست تدبیر[۲] ممالك آرای کشورگشای جهانگیر جناب وزارت مآب صاحب اعظم، دستورمکرّم، نظام الممالك، ملجأ الخلایق عن المهالك، آصف عهـد و زمان، بانی قواعد العدل و الاحسان، همایون خواجهٔ جهان، نظام الحق والدین، (غیاث الاسلام و مغیث المسلمین)[۳]،

بیت

وزیر مغرب و مشرق که افتخار کند

به یمن دولت او[۱] تاج وتخت ومسند و گاه

لازالت ریاض المجد مزهرة بانوار آرائه ونوّر قلوب المسلمین بلطفه وبهائه، باد وآیات مفاخر ومعالی، که قانون حساب اصحاب دولت و ارباب مکنت است، برصفحات ایام ولیالی باقی[۴] بمحمد وآله الامجاد[۵].

مخلص ترین دوستان وصادق ترین دعاگویان که فلك جان ازمهر

مهر و هوا خواهی ایشان روشن‌دارد دعائی که ازطی طوامیر آن فوائح ولا[۶] استنشاق افتد به موقف عرض می‌رساند ومی‌گوید:

شعر

ای مـاه فضل را ز گریبان تو طلوع
وای ابر مکرمت زسرانگشت تومطیر
روشن شود ز پرتو رای تو چشم او
گر بگذرد خیال تـو برخاطر ضریر[۷]

فذلك حساب آرزومندی به‌ادراك دولت دست‌بوسی خداوندی[۲] بیش‌از آن است کـه درمجال خواطر ومحال ضمائر گنجد. اقبال تقبیل تراب جناب دولت مآب، که ماورای امانی وامالی[۱] وسردفترشادمانی است، بزودی میسّر باد. جواهر این‌اخلاص‌پنجم محرم‌الحرام درسلك عرض کشیده بر دست صدر عالی قدر شرف الملك زیـد قدره از دارالملك دین ودولت متوجه گردانید. توقع کـه نظرعنایت و مرحمت از این دولت خواه باز نگیرند.

اشعهٔ انوار الهی و لمعهٔ نعمای نامتناهی برصفحات احوال خیل وحشم خدام[۸] لامع‌ولائح باد، و یرحم الله عبداً قال آمیناً، آمین ربّ‌العالمین وصلّی‌الله علی محمد و آله[۲] اجمعین.

---

* یعنی خواجه معین الدین جامی

۱ــ ط: ــ　۲ــ س: ــ　۳ــ ط: عضدالملوك والسلاطین　۴ــ س: باقی باد　۵ــ ط: وصحبه الاکرمین　۶ــ س: و ؛ ط : والا　۷ــ س: ضمیر (س جای مصراع هـای دوم وسوم را بایکدیگر تبدیل کـرده است)
۸ــ ط: احوال خدم وحشم.

۱۷۷- ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه الی الصاحب الاعظم دستورالعالم خواجه جلال‌الدین معروف الدهلوی[۱] نورالله تعالی‌مرقدهما وبرد مشهدهما[۲]

(س‌ط)

هوالمعز[۳]

شعر

علیك مـن الله الکـریم سلام   علی ذلك الخلق العظیم سلام

سلام‌علی‌الود الذی‌کان[۳]بیننا   سلام عـلی العهد القدیم سلام

سلام حضرت سلاَم ما سال سلام وطـال سلام برجناب وزارت مـآب صاحب نیکو نام، اعدل حـکام الانام واعلم وزراء الایام[۴]، المؤید بتأیید الملك‌العلام،(ع):ای به‌ذیل لطف تواهل هنررا اعتصام، جلال الحق و الدنیا[۳] والدین، عضدالملوك والسلاطین، المعروف بـالرأی الرزین و العقل المتین جعله الله واسطة سعادة[۵] عباده الصالحین، و «ذلك فضل‌الله یؤتیه من‌یشاء والله ذوالفضل علی العالمین»، مدام باد ودعـای مخلصان مستجاب بـالنبی وآلـه واصحاب[۶]. یقین که حقوق صحبت و مـودت فراموش نفرمایند،   بیت

عمری چوخاربا گل روی تو بوده‌ایم

ای‌گل مکن تونیز فراموش عهد خـار

بعد. بعد از بعد ومفارقت آن یگانهٔ روزگار بـه انـواع زحمت مبتلی گشت.

بیت

عمری است تا به دام بلائی اسیرمـاند
آن جان[۷] نازنین که تو آزاد[۸] دیـده‌ای

شعر

کرام الناس تحت ظلال عبیر | و عند ایّامهم ضوء الیسار
کایـمـان عـلیها عـقـد عشر | ومجموع الالوف علی الیسار

بیت

در آسمان ستاره بـود بـی شمار لیك
رنـج کسوف بر دل شمس و قمر بـود[۹]

القصه بطولها،

شعر

هر تیر که از شست قضامی آید | بر جان ودل خستهٔما می آید
چون روزی مقبلان غم وغصهٔما | پیدا نبود که از کجامی آید

دراین مدت از ایشان خبری به تحقیق نبود (وخاطرفاتردرفکر آن یگانهٔ جهان بود)[۳]، چون موصل یافتم از عرض این عریضهٔ اخـلاص روی نتافتم، (ع): هان تا چه کنی[۱۰] که نوبت دولت توست.
دولت وجلالت بردوام[۱۱] بمحمدو آله[۱۲] علیه‌الصلوة‌والسلام،والسلام[۱۲].

۱ــ س: الدمای (کذا) ۲ــ ط: ایضاً من انشائه الی الصاحب الاعظم خواجه جلال‌الدین من اسفرارالی هراة صانها‌الله‌تعالی عن الآفات والمخافات ۳ــ ط: ــ ۴ــ س: انـام ۵ــ س: ساده ۶ــ ط: وآلـه الا صحاب ۷ــ س: جنان ۸ــ س: آبـاد ۹ ــ ایـن بیت در س نیست ۱۰ــ س: کنم ۱۱ــ س: دوام مستدام ۱۲ــ س: ــ

۱۷۸- ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه[۱] علی جریدة الصاحب الاعظم (دستورالوزراء المستغنی عن الالقاب)[۲] جلال‌الدین‌محمود(بن خواجه)[۲] شهاب[۳] (نورالله تعالی مرقدهما)[۲]

(س‌ط)

درشعبان سنهٔ ثلاث وستین وسبعمائه درقریهٔ تایباد نظر برسفینهٔ فرزند هنرمند، صاحب وصاحب‌زادهٔ اعظم، خلاصة وزراء العجم، اکیس زمان، الفائق بالکمالات علی الاقران جلال الحق والدین محمود الاسم والرسم عزّ نصره وزید قدره افتاد. رأیتها من دررالطائف بحراً زاخراً[۴] بل کالمطرالنیسان لایدری اوّله خیر[۲]ام آخره.

بیت

(سفینة لفنون الفضل حاویة بل فی‌البلاغة بحرکلّها درر)[۲]

بیت

نی‌نی سفینه نیست جهانی است کاندر و

چندین هزار بحر پر از در و گوهر است

به حکم آن که (ع): دررشته کشند با جواهرشبه را، از معلومات[۵] طبع سقیم و نتائج ذهن غیرمستقیم به معاونت کشتی قلم در آن بحر که لاساحل‌لها «قلنا احمل‌فیها من کلٍّ زوجین اثنین»، خود به‌موجب(ع):

ان السفینة لاتجری علی الیبس، نرود برمراد ما کاری. امّا بنابرقضیهٔ (ع): تجری الریاح بمالاتشتهی السفن، به خط مشوش وعبارت ناخوش «فاردت ان اعیبها وکان». به کرم[6] معذورفرمایند واصلاح دریغ ندارند (ع): کاشفته حال را نبودمعتبرسخن. القصه چندورق از نظم و نثربی‌-نظام برسفینهٔ آن یگانهٔ ایام ثبت افتاد، متع بها و بامثالها صاحبها متاعاً طویلاً، ولله‌الحمد بکرة واصیلا، وصلی‌الله علی[7] خیرخلقه محمد وآله وصحبه اجمعین (الطیبین الطاهرین)[8].

۱ــ ط: ایضاً مــن انشائــه ۲ــ ط: ــ ۳ــ ط: شهاب الــهــروی
۴ــ س: زخراً ۵ــ ط: مملوکات ۶ــ ط: به کرم‌مکرم ۷ــ ط: علی‌الله ۸ــ ط: آمین رب‌العالمین.

۱۷۹ـ ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه الـی الصاحب الاعظم سلطان سلاطین وزراء العجـم نظام الـدنیا والدین شیخ یحیی نورالله مرقدهما وبرد مشهدهما[۱]

(س ط)

هوالمعز[۲]

ای صاحبی که پـرتـو[۳] رای منیرتـو

مرآت عقل اول ومشکوة انـوراست

درشام حیرت از ره ارشاد عـقـل را

فکرت بهسوی خطّهٔ ادراك رهبراست

درمدحت[۴] تو گشت همه تن زبان قلم

سرگشتگی نگر کهچهسوداش درسراست

هرکس کهدرهوای‌توچون صبح‌صادق‌است

چـون‌آفتاب چهرهٔ بختش منوراست

جاوید زی که از دل صافی وجان پاك

داعـی دولت تـو معین مطهـّر است

گوش وگردن عروس ایـّام به جواهر نتائـج طبـع وقـّاد و زواهرذهن نقـّاد جناب وزارت مآب صاحب اعظم، خـلاصة وزراء العجم، یگانهٔ

زمانه و نظام زمان، (المخصوص بعنایة الملك الدیّان، خواجه نظام الحق والدین یحیی)[5] اعزّالله انصاره و ضاعف اقتداره آراسته ومزیّن باد، ودارالملك ارباب‌فضائل ونظام‌کاراصحاب جلایل واماثل به‌وجود پرجود[1] آن‌صاحب وجود[6] معموروآبادان بمحمّد وآله الغرّالحسان. مکتوبات آن (ملك صفات فلك سمات)[7] مطالعه افتاد،

بیت

بوسیدم و برمردمك دیده نهادم   پیچیدم وتعویذ دل سوخته کردم

در دعاگوئی دولت وثناخوانی حضرت افزود، مستجاب باد. چون موصل، که مخدوم همگنان وصاحب وقوف احوال مخلصان است، دوسه کلمه به عرض خواهد رسانید اصغا فرمایند که بر آن مزیدی صورت نبندد.

اطناب شرط نیست. همای دولت صاحبی اعظمی سایه گستر باد بحق الحق ومحمّد[1] وذویه.

۱ــ ط: ایضاً من انشائه الی سلطان الوزراء خواجه جلال‌الدین تـوران شاه الـوزیر الکبیر لسلطان المطـاع شاه شجاع جواباً لکتابه ۲ــ ط: ــ ۳ــ ط: پروز ۴ــ س: مدح ۵ــ ط: حسیب ونسیب خراسان وعراق الموصوف بمیامن الالطاف ومکارم الاخلاق عضد الملوك والسلاطین جـلال الحق والدین سایهٔ سایهٔ اله خواجه تـوران شاه ۶ــ ط: جود ۷ــ ط: یگانهٔ زمانه.

۱۸۰- ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه الی الصاحب الاعظم دستورالوزراء فصیح الملة و الدنیا والدین علاءالملك نور الله تعالی مرقدهما و برد مشهدهما[1]

(س‌ط)

شعر

سلام کالطاف الاله الممجّد   سلام کاخلاق النبی المؤیّد

سلام کماء غارس فی ودیعة   لدی القاع یشفی غلة الکبد[2]

بیت

سلام می‌کنم ازجان برآن دیارسلام

نه یك سلام که هردم هزار بارسلام

سلام‌حضرت‌سلّام ماناح سلام وسال‌سلام برجناب وزارت‌مآب افصح[3] وزراء انام[4]، اعقل کبراءایام[5]، فصیح[6] الملة والدین علاءالملك (اعزّالله انصاره و ضاعف‌اقتداره)[7]باد، وخاطر نازنین او از زحمات وعلائق که لاطائل تحتهافارغ وخالی وبه‌زیور (علم وتسلیم واسلام)[8] حالی[9] (بحق من لانبی بعده)[10]. چون نظر برنامهٔ نامی و کتاب گرامی آن معین[11]معین جامی جانی‌افتاد مردم دیدهٔ ستم‌دیده چون نشان‌آشنا یافت درآب‌دیده اشنا کرد، و شکایت که ازضعف پیری فرموده بودند خود صورت ملی علی الجرح نمود.

شعر

تحدثت عن سعدی فزدت لی الهوی

فدیتك زد لی من حدیثك یا سعد

هواهاهوی لایطلب القلب غیره

فلیس له قبل و لیس له بعد

للهالحمد[۱۱] که قوت باطن و صفای ضمیر و همت عالی و دین درست هست، دل قوی دارد، چون عقیدهٔ پاك هست اورا خطری نخواهدبود. درعالم فانیبواسطهٔ شفقت ومسلمانی خوش بود، در عالم باقی از این بهتر خواهدبود. خاطر فاتر با اوست،

بیت

من کز وطن سفر نگزیدم به عمر خویش

از بهر دیدن تو هواخواه غربتم[۱۲]

او نیز همت باز داردکه درکاردین پیش نهادی میسر گردد. همگی همت بر آن مصروف است که بکلی قطع علائق کرده به ظاهر و باطن متوجه جناب مقدس معبود گردد. اللهم یسّر و بشّر.

این رقعه[۱۳] (از قریهٔ تایباد نوشته شد، حالا به وجود عزیز)[۱۴] برادر دین و دوست یقینمولانا زینالدین[۱۵] (ابوبکر ادام اللهفضائله)[۱۶]، که مردی از مردان است و به علم و عمل آراسته ویگانهٔ جهان با[۱۷] وجود فضائل و همت عالی و خلق جبلی (ع): درمیان ناخوشی خوش روزگاری میرود[۱۸]، همت باز داردکه در کار آخرت سعادتی روی نماید و از این دنیای غدار ناپایدار[۱۹]، که از فرعون و نمرود یادگار است، زود زود با تسلیم و اسلام بهدارالسلام (حضرت علام)[۲۰] رود انشاءالله تعالی، خدمت همین باشد چه ازیاران قدیم و خوشصحبتان

ندیم وبزرگان صاحب فضیلت وعلما ومشایخ صاحب کرامت، القصه

بیت

زان طائفه کارام جهانی بودند

تا چشم به هم زدیم دیّار نماند

احوال مخلصان شیخ هندو[۲۱] دیده و دانسته تقریر کند[۲۲].

عزت ودولت دنیا وآخرت در رضای حضرت[۲۳] جلّت روز-
افزون باد بمحمد وآله الامجادوالانجاد.

۱- ط: ایضاً من انشائه الی الصاحب الفاضل فصیح الدین علاءالملك السلطانی من سجستان الی هندوستان جواباً لکتابه ۲- ط: پس از «الکبد» کلمه‌ای ناخوانا شبیه به «الصد» که در س هم بوده و روی آن خط حذف کشیده‌اند ۳- ط: اعقل ۴- ط: فی الانام ۵- ط: افصح الفصحاء فی الایام ۶- ط: عضدالملوك والسلاطین فصیح... ۷- ط: ملجاء الخلائق عن الملك مدالله فی عمره مداً وجعل بینه وبین الحوادث سداً ۸- ط: سعادت اسلام و دولت ایمان ۹- ط: خالی ۱۰- ط:- ۱۱- ط: الحمدوالمنه ۱۲- س: این بیت را ندارد ۱۳- ط: رقعهٔ اخلاص ۱۴- ط: از سجستان بدان جناب دست نشین فتنه نشان معروض افتاد. مدتی چندگاه این مخلص دولت خواه را به صحبت شریف و وجود پرجود برگزیدهٔ ملك معبود ۱۵- ط: الحق والتقوی والدین ۱۶- ط: ابوبکر التاییادی متع الله المسلمین بطول بقائه ورزقنا قریباً سعادة لقائه ۱۷- ط: اورا با ۱۸- ط: می گذشت ۱۹- ط: ناسازگار ۲۰- ط: وجنة النعیم ۲۱- ط: هندو که هندوی ایشان است ۲۲- ط: خواهد کرد ۲۳- س:-.

١٨١ـ ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه الی الوزیر[1] الکبیر الخبیر سالار دبیر نورالله تعالی مرقد هما و برد مشهدهما من سجستان الی هندوستان

(س‌ط)

شعر

سلام علیك ای جهان فضائل
سلام علی طیب تلك الشمائل
سلام علی من له الدهر خاضع
سلام علی من به القلب مائل

سلام و دعا ومحمدت وثنای ارباب صدق وصفا نثار جناب وزارت مآب‌صاحب اعظم دستور[2] مکرّم، افضل وزرای زمان، اکمل نوع انسان، المقدم علی‌الاصحاب، المؤیدبتأییدالملك الوهّاب، برگزیدهٔ حضرت قدیر، جمال‌الملة والدین سالار دبیر،

شعر

ای ماه فضل را ز گریبان تو طلوع
وای ابر مکرمت زسر انگشت تو مطیر
روشن شود ز پرتو رای تو چشم او
گر بگذرد خیال تو بر خاطر ضریر

لازالت ریاض‌الافاضل مخضرة بزلال‌بیانه و عیون‌الأماثل قریرة باثمد[3] قلمه و بنانه، باد وخاطرهای دوربینان و همت‌های گوشه نشینان معاون ویار بمحمد و آله الابرار وصحبه‌الاخیار.

مدتهاست که ذکرفضائل وحسن شمائل ایشان از احرارآن دیار بل از یار وفادار فصیح‌الدین علاءالملك نیکوکار شنوده بودم و بدان سبب ازخاطرمخلصان‌تاغایت‌غائب‌نبوده تا به‌فرّ اقبال‌خان جهان‌بخش[4] جوان بخت،

شعر

از خط تو دیده را گهرسا کردم

و ز لفظ تو لعل[5] را شکرخا کردم

و ز نامهٔ میمون تو هر حرفی را

مانند الف میان جان جا کردم

و برحسن عبارت ولطف استعارت دررآفرین وغرر تحسین‌نثار کرده[6] گفت: (ع) چشم بد دور ازآن فضل و کمال.

بیت

هر فضل و هنر که مرد را آراید

این جا نتوان گفت که در می‌باید

و الحمدلله علی ذلك. هرچند مقرر ومحقق است که:

بیت

وحی را کس جواب ننویسد ور نویسد صواب ننویسد

و نیز

بیت

همی‌ترسم از ریشخند ریاحین که خار مغیلان به‌بستان فرستم

مع‌هذا به‌حکم قضیهٔ[7] «ان‌الهدایا[8] علی‌قدر مهدیها» دو سه کلمه به خط مشوش وعبارت ناخوش به‌حضرت خان‌جهان خلّد زمانه معروض گشته است. توقع که درمحل صالح و زمان قابل به‌وقت مجال به‌عزّ عرض رسانند وطریقهٔ اتحاد ومحبت و وداد فرونگذارند ویقین شناسند که (ع): باتوام هرجاکه هستی با توام. (ع): دولتت تا به ابد روزافزون، آمین رب‌العالمین.

۱ــ س: الوزراء ۲ــ ط: ایضاً من انشائه الی‌الصاحب القاضل‌الکبیر و الوزیرالعالم الخبیرخواجه جمال‌الدین سالار (در اصل: الار) دبیر من سجستان الی‌هندوستان‌جواباً لکتابة ۳ــ س:ــ ۴ــ ط:ــ ۵ــ ط: حلق ۶ــ ط: کرده شد ۷ــ س: + مرضیه ۸ــ س: الملایا.

۱۸۲ـ ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه الی الصاحب الاعظم افضل المتقدمین اکمل المتأخرین عمادالملة والدین الزوزنی فی فضل فصل الربیع ببلدة القرعاوهی الزوزن (و انها سمیت بها)[۱] لقلة الاشجار والنباتات صانها الله عن الآفات والمخافات[۲] (س‌ط)

بیت

بـاز این چه جوانی وجمال است جهان را

و این‌حال که نو گشت زمین را و زمان را[۳]

چون به‌فرمان من «جعل الشمس ضیاء والقمر نوراً وقدّره منازل لتعلموا عددالسنین والحساب[۴]» اعظم نیّرات و اشرف[۵] فلکیات به‌نقطهٔ اعتدال ربیعی، که قصر بهجت[۶] و بارگاه سعادت است، خرامید (وبه طالع سعد وبخت بلندبه‌نطاق رواق وثاق المام فرمود)[۷] «فانظر الی آثار رحمةالله کیف یحیی الارض بعد موتها» (فرّاش چابك‌دست ابر ساحت بارگاه ربع مسکون را آب زد وبساط زمردین راکه به انواع جواهر زواهر ریاحین ترصیع نمود بگسترد)[۷].

بیت

و اذا تنفست الریاح حسبتها　　　مسکاً تنفس من جیوب غوانی

(عروس گل با قبای لعل بر کرسی اخضر نشست)[۱]،

بیت

لم یضحك الورد الآحین اعجبه حسن الریاض و صوت الطائر الغرد

چشم نرگس ازتعجب بازشد[۸]، وبنفشه با طبع ملول وخاطر تیره سر حیرت برزانونهاده[۹] می‌گفت

بیت

بنفشه را طمع[۱] خوش دلی کجا ماند

در این دیار که شادی به زعفران نرسد

لاله به‌یك قدم پیاله وار ایستاده، چنار دست خدمت پیش سرو درکمر زده که(ع): دامن سروخرامان نتوان داد ز دست، وگل صدبرگ خردهٔ زر درپای صنوبرمی‌ریخت[۱۰] و این عتاب می‌نمود که:

شعر

به ناز اندر کنارت پروریدم

بود کم سایه روزی بر سرآری

کنون خود کار تو بالا گرفته است

گرم هرگز نبینی یاد ناری

سرو آزاد اززبان هزاردستان به‌هزار دستان این غزل می‌پرداخت:

غزل

صبا وقت سحر سوی چمن تاخت[۱۱]

به‌سعی از روی گل برقع برانداخت

ز شادی بلبل مست ارغنون را

به ضرب پردهٔ عشاق بنواخت

سمن از حسن می‌نازید در باغ

نسیم صبح با او عشق می‌باخت

خرامان گشت بید از باد هر دم

سوی زلف بنفشه دست می‌یاخت[۱۲]

ز رنگ و بوی گلها دست قدرت

جهان را خوشتر از باغ ارم ساخت

بیت

والأرض یاقوتة والجوّ لؤلؤة

و النبت فیروزج و الماء بلّور

در این حالت سوسن گلشن به‌صد زبان دعا وثنای فرزند هنرمند با دل وجان‌پیوند خلاصة الوزراء[۱۳] افضل‌العلماء و اعلم‌الفضلاء، یگانه ونظام آفاق، الموصوف بمکارم‌الاخلاق، ذی‌الحسب‌الظاهر (والنسب‌الطاهر)[۷] عمادالحق والدین، شمس‌الاسلام وسعدالمسلمین،

بیت

اسامیا لم تزده معرفةً وانّماالذّة ذکرناها

لازالت رایات فضائله مرفوعة و ثمار[۱۴] علومه عن‌المخلصین لامقطوعة و لاممنوعه، که در اکتساب فضائل وتحصیل کمالات ازعطارد قصب‌السبق ربوده و آفتاب صفت برخبایای زوایای حقایق و دقایق وقوف و اطلاع یافته و درمیدان براعت به‌صولجان فصاحت گوی بلاغت از استادان صناعت‌ربوده،

شعر

امروز در فنون فضائل زمانه را

ازروزگار صاحب‌وصابی توئی‌خلف

اندیشه در صحیفهٔ اوصاف کائنات

چون آیت کمال تو را دید قد وقف

می‌گفت وبلبل بال نیز بریادآن جانانهٔ نیکوخصال به‌هزارآواز درترنم آمد وچند بیت معلول، که ذهن پریشان و خاطر سرگردان ملول بدان مسامحت نمود، بردست باد صبا، که پیك بی‌دلان است و مونس‌جان عاشقان جهان[۱۵]، فرستاد، انشاءالله از عز اصلاح و التفات[۱] وشرف قبول‌محروم نماند. وهی‌هذه:

شعر

۱ ای باد اگر به روضهٔ رضوان گذر کنی
بر سنبل و بنفشه و ریحان گذر کنی

۲ و آئی به سوی باغ و به گلزار بگذری
بـر یاسمین و نرگس فتّان گذر کنی

۳ بر بوی مشکك بید چو افتد گذر به باغ
بی‌شك به روی سبزهٔ بستان گذر کنی[۱۶]

۴ دامن کشان به کلبهٔ عطـار در روی
و آنگه به عود و عنبر و بربان گذر کنی

۵ زانجا روی به تبّت و سازی درو مقام
آری[۱۷] هزار نافه و پنهان گذر کنی

۶ تا خاك کـوی یار نگیرد ز تو غبار
اول بـر آب چشمهٔ حیوان گـذر کنی[۱۸]

۷ من بعد اگر به روزن مردان‌روی رواست
اما به شرط آن که گل افشان گذر کنی[۱۸]

۸ اشجار او ز مردم و اثمار او علـوم
بینی در او افاضل و حیران گذر کنی

۹ آری بـرای بلـدهٔ قرعا ز ابـر لطف
باران رحمتی چو به نیسان گـذر کنی

۱۰ آن گه به پیش صاحب کامل[۱۹] عماددین
کز فضل برتر است ز کیوان گذر کنی

۱۱ آنجا به لطف عرضه کنی خدمت معین
بوسی تو دست صاحب ایران گذر کنی

۱۲ گوئی که در فراق تو رفته حیات من
جانم به تن بیاید اگـر جان گذر کنی

۱۳ یابی ز جـام احمد جـامی می مـدام
روزی اگـر به مجلس مستان گـذر کنی

۱۴ بازم ز حال صحت[۱] جانان دهی خبر
منت نهی چـو بر من نـالان گذر کنی

۱۵ تو باد دولتی که وزیـدی به بخت ما
بادی همیشه خـرم و شادان گذر کنی

چون به‌حکم نص[۷] «انظرونا نقتبس من نورکم» ازضمیر منیر آن‌یگانهٔ بی‌نظیر اقتباس رفت همانا ردّ نفرماید،

بیت

تهمت طغیان نبندد هیچ عـاقل بر قلم
گر به‌تلقین[۲۰] ضمیرت کار فرماید دبیر

القصه هرگاه که روزگار واژگونه[۷] را سکونی[۱] و آن فـرزند یگانه را فراغتی‌باشد وچشم فتن درخواب‌شودو گوش وقت قابل درر[۲۱] نصائح قائل گردد زمانه را گو چه غلطی[۲۲] دهد و از زلال وصال قطره‌ای چند درکام مدام[۲۳] جام[۲۴] هجران ریزد (ع): لیسعد مشتاق ویظفر طالب، چه

بیت

زمانی با تو در ایام پیری بسی‌خوشتر زدوران جوانی

فی‌الجمله

شعر

فصل گل ومل نوای مرغان بهار
حاضر همه و تو غایب ای زیبا یار
آنجا که تو نیستی از اینهام چه سود
وآنجا که توباشی‌خوداز اینها به چه‌کار

اگر زمانهٔ غدارمساعدت نمودی وفلك ناساز گارمسامحت فرمودی

بیت

از تو دوری نجستمی یك دم
و از تو غایب نبودمی یك روز

اطناب از حدّ گذشت، ازغایت بزرگی خرده نگیرند وعذر بپذیرند.
فضائل ومعالی لایزالی باد بمحمد وآله الامجاد.

۱ـ س:ـ ۲ـ ط: ایضاً من انشائه الی‌الصاحب الفاضل ملك عمادالدین الروزنی فی‌الربیعیات من‌هراة الی‌بلدة قرعا وهی الزوزن وانها سمیت بها لقلة الاشجار و النباتات ۳ـ نسخهٔ ط بجای این‌بیت ابیات ذیل‌را آورده‌است:

فراش باغ چتر گل آورده در چمن
زد شامیانه بر زبر سرو و نارون
یعنی گرفت روی زمین ابر نوبهار
تا دست در فشان بنماید به انجمن
پوشید در بتان چمن زرد و سرخ و سبز
هر حله خواست ساخت به تأیید ذوالمنن
روی زمین چو صفحهٔ این سقف زرنگار
باشد مرصع از گهر ابر تیره تن

۴ــ ط: «وقدره... الخ» را ندارد ۵ــ ط: انور ۶ــ ط: دولت ۷ــ ط: ــ
۸ــ ط: نرگس از تعجب چشم باز کرد ۹ــ ط: سر حیرت در پیش انداخته
۱۰ــ ط: دربای سروآزاد به باد نثار می‌داد ۱۱ــ س: تافت ۱۲ــ
این بیت در س نیست ۱۳ــ ط: الملوك والوزراء ۱۴ــ س: سماً
۱۵ــ ط: عاشقان و سبك روح جهان است ۱۶ــ مصرع دوم بیت نخست
وهر دو بیت دوم وسوم درنسخهٔ س نیست ۱۷ــ س: از وی ۱۸ــ
س: ــ ۱۹ــ ط: افضل ایران ۲۰ــ س: تلفیق ۲۱ــ س: درین
۲۲ــ گرچه یا گوچه غلطی، چنین است در هر دو نسخه ۲۳ــ ط: کام
مست مدام ۲۴ــ س: جان

۱۸۳ـ ایضاً من نتائج انفاسه‌الشریفه الی‌الصاحب الاعظم والدستور المکرم خواجه فخرالدین مبارك سعد حین[1] معاودته من زیارة بیت‌الله الحرام و مدینة نبیه‌محمد علیه‌الصلوة والسلام و تهمته بشرب‌المدام جواباًلکتابه الشریف و خطابه المنیف نورالله مرقدهما[2]

(س‌ط)

هو الله الذی لااله الاّ هو

بیت

بقیت مطاع‌الامرما ناح طائر   و دمت‌رغیدالعیش‌ماحج ّراکب

خطاب شریف و کتاب لطیف که ازجناب وزارت مآب خدمت صاحب اعظم برمکی الجود والکرم، زائر بیت‌الله المحترم، نظام آفاق، الموصوف بمکارم‌الاخلاق خواجه فخرالملة[3] والدین اعزالله انصاره و ضاعف اقتداره نامزد مخلص دولت خواه و دعاگوی بی‌اشتباه شده بود از ایراد شیخ العارفین شرف الملة والدین شیخ زکی ادام‌الله توفیقه‌فی‌الخیرات والمبرّات،(ع): به‌من رسیدچوصحت به‌قالب‌بیمار. خدمت و دعا عددالرمل والحصی (بل‌اکثر من ان یعدویحصی به‌جناب معلاّ وسدّة والا)[3] موجـّه ومؤدّا می گرداند وازمفهوم نظم

بیت

هزار کوه و بیابان برید خـاقانی

سلامتش به سلامت به خانه باز آورد

خرمی‌ها می‌نماید، والحمدلله علی‌ذلك. اما از نکایت[5] ملامت، که یا ـ رب از آن‌زینهار، «سبحانك هذا بهتان عظیم»، و از زبان آن‌خلاصهٔ‌زمان بدین‌بیت طنّان:

بیت

حیض برحور وجنابت بر ملائك بسته‌ام

گر ز خــون دختران رز بود صهبای من

کسی که حلقهٔ «و اذن[فی] الناس بالحجّ» درگوش جان کشد، وفرمان «واتمّـوا الحجّ والعمرة لله» را استقبال نماید، و از برای انخراط در سلك ساعیان «ولیطوفـوا بالبیت‌العتیق» پـای بر سرعقبة‌الشیطان نهد، و ردای «و اذا افضتم مـن عرفات فاذکـروا الله عندالمشعرالحرام» از دوش دل بیاویزد، ونعرات «فاذا قضیتم‌مناسککم فاذکروالله کذکرکم [آبائکم] او اشدّ ذکرا» به‌کر وبیان ملاءاعلی رساند چگونه از زجر ومنع «فلا رفث و لافسوق ولا جدال فی‌الحجّ» غافل باشد؟

بیت

حاسدان را خدای عزّوجلّ عمر قارون‌و گنج‌نوح دهاد

اما طعن در[6] قصهٔ کدخدائی این چه سخن باشد؟ «طلب‌الحلال فریضة بعدالفریضة»، این خودسالك راه خدای را حصن‌حصین وراه مبین‌است

شعر

تمام الحجّ ان یقفوا المطایا علــی لیلــی ویقرئهــا سلاما

و ان‌حجّوا ولم یقفوا بلیلی فلست اری بحجّهم تمامـا

بیت

هان بیهقی نترسی زینهار از ملامت
کاری بدین شگرفی کی بی‌سخن بر آید

عزیمت برطاعت واستقامت اصل معتبر است، (ع): چو کردی عزم بنگر تاچه توفیق[۶]و توان یابی[۷]. ترك دنیای مردار طریقهٔ عاقلان و شیوهٔ مردان است کما قال علی علیه‌السلام[۸]: «من هوان الدنیا علی‌الله ان لایعصی‌الله الاّ فیها». وقت کاردیده مردکار دیده وهشیار است، (ع): حیف باشد که همه[۴] عمر به‌باطل گذرد، مرد صاحب همت زود از سر دنیا برخیزد.

بیت

داند معین که روی ترا هیچ عیب نیست[۹]
لکن نظر ز دیدن خورشید قاصر است

هرچند جواد تیز روقلم‌را دراین‌میدان مجال جولان غایة الامکان هست اما شاید که بیش ازاین اطناب موجب‌ملال خاطرنازنین و ذهن دوربین آن صاحب صاحب تمکین گردد.

عزت دوجهانی در رضای حضرت سبحانی[۴] مستدام باد بمحمد و آله‌الامجاد[۱۰]

۱ــ س:ــ ۲ــ ط: ایضاً من انشائه الی‌الصاحب‌الاعظم خواجه‌فخرالدین سعدحین معاودته عن زیارة بیت‌الله الحرام وتهمته بشرب‌المدام جواباً لکتابه ۳ــ ط: الحق ۴ــ ط:ــ ۵ــ س: حکایت ۶ــ ط: و ۷ــ ط: یبنی ۸ــ ط: کرم‌الله وجهه ۹ــ ط: ترانیست هیچ عیب ۱۰ــ ط: + والانجاد.

۱۸۴ـ ایضاً من نتائج انفاسه‌الشریفه الی‌الصاحب الاعظم افصح وزراء العجم فصیح‌الملة والدین علاءالملك نورالله تعالی مرقدهما وبرد مشهدهما جواباً لکتابه‌الشریف وخطابه المنیف[1]

(س‌ط)

شعر

کتابك وافی بعد طول تطلعی　　و هیّـج شوقاً کامناً بین اضلعی

فکان مکان‌العین من فرط عزّة　　وحلّ محلّ‌الروح من‌حسن‌موقـع

کتاب دل‌گشا وخطاب وحـی‌آسا که از جناب وزارت مآب صاحب[2] اعظم عمدة وزراء العجم، مستخدم اربـاب السیف والقلم فصیح‌الملة[3] والدین علاءالملك وقاه‌الله تعالی عن‌المهالك[4] و الهلك[5] نامزد مخلص‌ترین دعاگویان وصادق‌ترین‌مخلصان،

بیت

آن‌که در دل غـم سودای تـو دارد شب و روز

و آن کـه در دیده تمنای تو دارد مه و سال[6]

بیت

اجـلّ من النعمی واحلی من المنی

و اعلی من الحسنی و اغلی مـن‌الدرّ

شده بود از ایراد عبدالرحمن وشیخ هندوی جامی رسید.

بیت

در میان جـان فروشد بر در دل خیمه زد

از سر هـر موی فریادی برآمد کاندرآ

بیت

فقلت له اهلاً و سهلاً ومرحبا بخیر کتاب‌جاء من خیرصاحب[۷]

هزاران هـزار خدمت و دعا گوئـی، که چون انفاس روح‌القدس از شوائب ریا مطهرباشد[۸] وبرمثال اخلاق‌آن یگانه به‌روائح ریاض جنان معطر، معـروض می‌گرداند و درشرح نیاز وافتقار، که قابل تحریر و تقریر نیست، شروع نمی‌نماید ومی گوید

شعر

فلا زلت مأموناً ولازلت آمناً و لازلت فی‌بیت العلاء امینا

وهذا دعاء من عقیدة مخلص اذا ما دعـا قال‌الزمان آمینا

بیت

کس دعای دولتت هرگزنگفت تا نخستین دولتش‌آمین‌نکرد[۹]

ازحضرت عزت صورتی، که متضمن دولت اتصال به‌جناب بهشت‌مثال تواندبود، استدعا می‌رود و به هیچ صحبت تسلیة‌الاخوان حاصل نمی-گردد، (ع): بیچاره دل خسته ترا می‌طلبد،

بیت

مشکل این‌است که‌مارا رخ وزلفت هوس‌است

ورنه خود سنبل[۱۰] وگل در[۱۱] همه بستانی‌هست

الله یجمع شملنا بجنابه ویزیل وحشتنا بقرب تلقائه[۱۲]

این صحیفهٔ اخلاص غرّهٔشوال، که همه ایام‌آن[۸] نیکوخصال عید باد،

از دارالقرار اسفزار صانها‌الله عن‌الأخطار (صورت اصدار یافت)[۱۳]، از حال‌خیر چون اصحاب، طوبی لهم و حسن مآب، متوجه آن جناب بودند بدین رقعه وسیله جست، باشد که عنقریب

شعر

سواد این شب محنت ز پیش دیدهٔ من
بیرون برد خبری ز آفتاب باز آرد
ز شوق در جگرم آتشی است بنشاند
به‌روی کار من خسته آب باز آرد[۹]

چون به‌حکم‌قضیهٔ[۱۴] «جاور ملکاً اوبحراً» حللت‌حلول‌الشمس فی‌بیت سعود[۱۵]، مقرر است که حقوق صحبت ومودت‌اخلاص، خاصه صحبتی که بوی[۱۶] عطر[۱۷] اوتا دامن قیامت دماغ جان را معطر خواهد داشت و لذت‌آن‌تا آخرعمرازمذاق مخلصان بیرون‌نخواهدرفت و تادور دوّار[۱۸] تاریخ روزگار وفادارخواهد بود، فراموش نفرمایند و «نسیان عهدالأصدقاء ذمیم» را نصب‌العین دارند، دردماغ این ضعیف جز سودای صحبت ایشان وبهره از دیدارخلان نیست به‌هیچ وقت و زمان از آن غافل وفارغ نه[۱۹].

بیت

روز از هوس روی تو گردم به چمن‌ها
شب نیز در افسانهٔ گیسوی تو باشم

بیت

منی ان تکن حقا تکن احسن المنی
والاّ فقد عشنابها زمنار غدا

همت حالی‌باز دارند که قطع علائق از کار دنیا میسرگردد، و به هیچ-

وقت از مخلصان غافل نباشند، ودر اوقات خلوات اذکرنی عند ربك، به‌حکم:

بیت

فانّاعطاش و انتـم ورود انظرونا نقتبس‌من نورکم

من بعد (ع): چشم امیدوار به ره برنهاده‌ایم،

بیت

امید از بخت میدارم بقای عمر چندانی

کز ابر لطف باز آید به خاك تیره‌بارانی

لطف‌الله جابر کلّ کسیر ومسهّل کلّ عسیر، وصلّی‌الله علی محمدالنبیّ الأمی‌البشیر وعلی‌آله واصحابه مافاح عنبروعبیر. دولت دنیا وآخرت در رضای حضرت‌جلّت قرین روزگار آن زبدهٔ اعصار باد بحق‌الحق و ذویه.

۱ـ ط: ایضاً من انشائه الی‌افصح الوزراء فصیح‌الملة والدین السلطانی‌جواباً لکتابه الشریف وخطابه‌المنیف ۲ـ ط: مولانا وصاحب ۳ـ ط: الحق ۴ـ ط: المسالك ۵ـ ط: الملك ۶ـ ط: مصراع دوم را ندارد ۷ـ س: مصراع دوم را ندارد ۸ـ س:ـــ ۹ـ ط: این بیت را ندارد ۱۰ـ س: سرو ۱۱ـ س: اندر ۱۲ـ ط: تلاقه ۱۳ـ ط: محررگشت ۱۴ـ ط:+ مرضیه ۱۵ـ ط: معدة ۱۶ـ ط: بای ۱۷ـ ط: عطیه ۱۸ـ س: داور ۱۹ـ ط:ـــ.

۱۸۵- ایضاً من نتائج انفاس المولی الاعظم فصیح الدین اللازی[۱] الی سلطان الوزراء اعقل الکبراء اکبر العقلاء غیاث الدین خواجه پیر احمد الخوافی[۲] اعلی الله تعالی شأنه[۳]

(س‌ط)

هذه عریضة مشتملة علی الدعاء و الثناء محتویة علی التماس العنایة من حضرة ملک الوزراء

شعر

ای سروری که رأی تو تدبیر تا نکرد
ممکن نگشت عالم شوریده را قرار
زان روز باز کار ممالک نظام یافت
کاندر پناه رای[۴] تو آمد به زینهار

در هر قرنی و زمانی و وقتی و اوانی به حکم سابقهٔ ارادهٔ[۵] ربانی[۵] و حکمت بالغهٔ سبحانی عزّ شأنه و عمّ احسانه ازبرای جلوهٔ جمال و اظهار قدرت برکمال برمقتضای «مایفتح الله» (ع): سروری را برآورد ناگاه، و زمام مهمات جهانداری و عنان امور شهریاری به کف کفایت و قبضهٔ عنایت او سپارد.

بیت

تا زمان را بدو نظام دهد　　تا[۶] زمین را بدو قرار دهد[۷]

وبراهل بصارت وبصیرت مخفی[8] نباشدکه امروز به‌طالع‌سعد[5] وفیروز طراز این اعزاز بر لـوای دولت روز افـزون آن سرور وزرای ربع مسکون، مظهرعجائب‌التدبیر فـی‌امور الوزارة، حافظ دقائق قـوانین السلطنه والامارة

بیت

انّ الوزارة باهت اذا به‌نسبت و الحمد حمدلما اشتق‌منه‌اسمه

بیت

شاهنشه سریـر وزارت که هست و باد

چون آفتاب فائض و چـون چرخ کام کار

المؤید بتأییدالملك الاحد غیاث‌الـدنیا والدین خواجه پیر احمد اعلی الله تعالی‌معارج‌الوزارة بعلـّوشأنه و افاض علی‌العالمین سحاب لطفه و احسانه، مقصور است.

شعر

تدبیر ملك منصب رای رزین تست

بر پشت توسن فلك تند زین‌تست[9]

ارباب عقل را ید بیضای موسوی

چون روزروشن‌است که‌درآستین‌تست

لاجرم جماهیر مشاهیراقطار (ع): ز اوج کاه‌کشان تا به‌کاه در دیوار، و ارباب دول واصحاب شغل‌وعمل (ع): زقعرتحت ثری تابه‌بارگاه‌زحل

بیت

شب و روزند به‌درگاه توچون تخت به‌پای

همه زان گوشهٔ چشمی[10] به نگاهی خرسند

اگر[11] به شکرانهٔ این دولت گاه‌گاه به‌انتظام احوال اهل‌الله و رفاهیت

خواطـر اصحاب انتباه التفات فرمایند یقین کـه وسیلۀ دوام دولت و کامرانی و ذریعۀ حصول سعادت دو جهانی خواهد بـود، توفیق رفیق باد، «الله رؤف بالعباد».

مقصود آن‌که دراین وقت که اسباب فراغت و حضور و وسائل راحت وسروربکلی ازمیان ارباب فضائل[12] مهجـور است و از ادیب بی‌مهر سپهر جزندای

بیت

دلا چو گرد گلستان فضل می گـردی

به جان‌کشی ستم خار ومحنت خواری[13]

مسموع نی، همواره مطلوب خاطر دردمند و محبوب باطـن مستمندان می‌بود که پنج روزۀ حیات چهرۀ فراغتی درآئینۀ روزگار دیده شود و آیات ایمنی ازصحیفۀخاطرخوانده آید. فاما چندان چه‌روز درآرزوی آن مراد به‌شب می‌آورد وشب درتمنای حصول آن مقصود به روزمی‌رسانید به‌هیچ‌باب رقم بهبودی برصفحۀ[14] ضمیر نمی‌دید، آری

بیت

به دست ما چو از این حلّ وعقد چیزی نیست

به عیش‌ناخوش وخوش گر رضا دهیم رواست

ناگاه به‌عنایت حضرت اله بخت خواب‌آلود آگاه گشته ادراك مطالب داعی درگاه حواله به الطاف نـوّاب حضرت وزارت پناه (ع): که تا باشد پناه ملك و دین باد، نمود. امید آن است که خاطرفیاض حضرت بزرگوارملتفت‌انتظام احوال (این کمینۀبی‌مقدار بوده)[15] به‌وفورعاطفت وکمال تربیت مخصوص گردانند.

بیت

این است و بس توقـع داعی که لطف تـو
در حال او[16] به چشم عنایت کند نگاه

ومن الله التوفیق.

زیادت گستاخی حدّ خود نمی‌داند و بدین جرأت امید عفو می‌دارد (ع): کز بزرگان عفو باشد وازفرودستان گناه[17]. درگاه وزارت‌پناه دیرگاه ملاذ وملجأ عالمیان و منجع اوطار حاجت مندان بـاد بمحمد و آله‌ـ الامجاد و یرحم‌الله عبداً قال آمینا، آمین رب‌العالمین.

۱ـ س: المداری ۲ـ س:ـ ۳ـ ط: من انشاء مولانا فصیح الـدین اللاژی الی‌سلطان الوزراء خواجه غیاث‌الدین پیراحمدالخوافی بردالله مزجعه ۴ـ ط: جاه ۵ـ ط:ـ ۶ـ ط: یا ۷ـ س: بدوا بود قرار ۸ـ ط: پوشیده ۹ـ س: این مصراع رانداردـ ۱۰ـ ط: همه زان چشمند ۱۱ـ ط: اکنون اگر ۱۲ـ ط: فضل ۱۳ـ س: به جان کشی ستم وجور ومحنت وخواری ۱۴ـ س: صحیفه ۱۵ـ ط: گشته این کمینه بی‌مقدار را ۱۶ـ ط: من ۱۷ـ س: این مصرع را ندارد.

۱۸۶ـ من انشاء شیخ‌المشایخ قدوة‌العلماء الراسخ خواجه معین الملة والدین‌الجامی الی‌سلطان الوزراء اسوة العظماء جلال الملة والدین معروف الدهلوی نورالله تعالی مرقدهما[1]

(س‌ط)

هو المعز

علیك سلام‌الله یا من‌وداده تعانق[2]روحی‌راحلاً[3]ومخیّما

عسی ربّنا ان‌یجمع‌الشمل‌بیننا ولایـأس‌مما ارتجی ولعلّما

حقاکه اشتیاق به دریافت اعتناق جناب وزارت مآب حجابت انتساب[3] صـاحب اعظم‌مبـارك الرأی والعلـم، نظام آفاق، الموصوف بمکارم الأخلاق‌من‌الملك‌الخلاّق، بر گزیدهٔ‌سلطان‌زمان، منظور نظر عنایت‌رحمن،

بیت

سرفرازی که در فنون هنر مثل او کس نداد نام ونشان

جلال‌الحق والدین‌المعروف (بالفضل والاکـرام و الاحسان)[4]، اعزّالله انصاره وضاعف اقتداره زیادت از آن است کـه درحیـّز تحریر وبیان تقریر آید. لاجـرم تحفهٔ محامد لطائف و دعـوات وصحائف مدایح و تحیات، که نفحات‌آن اقطار وآفاق معطر کند و اغوار و انجاد امصار وبلاد رامطیب ومعنبر، موجـّه ومؤدّا می گردانم و اورادثنا ومدایح‌آن بی‌همتا می‌خوانم و این دو[5] بیت بر زبان می‌رانم:

شعر

ان عادجمع الشمل بعدتشتّت وصفت حیاض الودّ بعدتکدّر

اعطیت اسود ناظری لمبشّری[6] بوصالکم[7] و بیاضه[8] لمخبری[9]

اللهم یسّروبشّر. تمامی همت و منتهای نهمت مقصور و مصروف بر آن بوده[5] که پیش از این به ده سال به‌دستبوس حضرت سلطنت‌پناه خلدالله سلطانه مشرف شدی وچون بخت ملازم وچون سعادت مجاور گشتی. بواسطهٔ حسد وضنّت[10] روز گارناساز گار[11] این کار درتوقف افتاد، تا به‌عنایت بی‌غایت الهی درمحرم سنهٔ سبعین‌وسبعمائه به‌دارالامان سیستان میسر شد، چه‌خدمت‌ملك‌اعظم اعدل‌ملوك‌العجم عزالحق‌والدین (کرمان خلد ملکه)[5]، که ازمخلصان وفرمان برداران خدایگان جهان است‌چون این مملکت هم ازحساب فرمان دهان سلطان بود و این ضعیف را با خدمت ملك اسلام ضوعف قدره محبت قدیم و قرابت جدید ثابت، دوسه روزی توقف ضروری افتاد[5] ومعتمد مقبل را، که از بزرگان بندگان حضرت است، فرستاد تا عرضه داشت این مخلص را درآن حضرت به عرض[5] رساند به هرچه فرمان جهان مطاع واجب‌الاتباع لازال نافذاً (فی‌الرباع والبقاع)[12] به‌نفاذ پیوندد فی‌الحال بر آن جمله به‌تقدیم رساند

بیت

چه روزها به شب‌آورد جان منتظرم

به بوی‌آن که شبی با تو روز گرداند

احوال به فیض الهی خیراست وباد. معتمد مقبل به‌اقبال‌آن یگانهٔ نیکو خصال احوال‌به‌عز[13] عرض رساند.

بیت

یك نظر ازلطف چو پیدا کنی　　کار جهانی همه زیبا کنی

وهذه کفایة. اگر آن مقبل اقبال نماید وسیمرغ اقبال دولت خدایگان زمان پر وبال بگشاید (ع): زهی سعادت و دولت که یارمن[14] باشد.

از این تجاسر زیادت نمی‌توان. ریاض دین و دولت از جویبار فضل و افضال آن صاحب کمال نیکوخصال ناضر و نامی باد بمحمد و آله الامجاد[15] الی یوم التناد.

۱ـ ط: من انشاء شیخ الاسلام خواجه معین الدین الجامی الی سلطان الوزراء خواجه جلال الدین معروف الدهلوی　۲ـ ط: یعلق　۳ـ ط: ایاب
۴ـ ط: وزیرا وآدم بین الماء والطین　۵ـ س: ـ　۶ـ س: لشری (کذا)　۷ـ س: لوها لکم　۸ـ س: بیاض　۹ـ س: لمبحری
۱۰ـ س ط: صفت　۱۱ـ ط: لئیم　۱۲ـ ط: فی المشارق الارض و مغاربها　۱۳ـ ط: ـ　۱۴ـ ط: ما　۱۵ـ ط: + اونجاد.

۱۸۷- ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه الی الصاحب الاعظم اکمل الفضلاء واعقل الفصحا فی العجم عمادالملة والدین الزوزنی من سجستان الی خراسان جواباً لکتابه الشریف وخطابه المنیف[1]

(س‌ط)

بیت

باد آمد وبوی وصل جانان آورد

و این خسته دل مرا به تن جان آورد

از اشراقات آینهٔ صفا ولمعات جام جهان نما، که عبارت ازعبارت پر-استعارت فرزند هنرمند به‌جان‌ودل‌پیوند، ملک‌ملک سیرت‌پاکیزه سریرت، اکمل وزراء[2] زمان، اعلم صواحب[3] ایران، المخصوص بعنایة[4] الملك الدیّان[5]،

بیت

علامة العلما واللجّ الّذی لاینتهی ولکل لجّ ساحل

عمادالحق والدین متع‌الله المسلمین بطول حیاته و بقائه و رزقنا قریباً سعادة لقائه تواند بود،

بیت

نوری از روزن اقبال درافتاد مرا

که از آن خانهٔ دل شد طرب آباد مرا

و به‌ظهور آن نور، که صورت «کمشکوة فیها مصباح» داشت، زنگ آینهٔ دل ضعیف بیدل زدوده[۶] گشت و زحمتی و کدورتی که به واسطهٔ تب و زکام بود به‌صحت وصفا وقوت وبقا مبدل شد، (ع): درتن آمد به‌تازگی‌جانی. چون موجب ابرای علیل وارواى غلیل بود (ع): جان رقص‌کنان نمود استقبالش. کار ضعف و زحمت به جائی رسیده بود

بیت

که جانش غوطهٔ تسلیم خوردی
میان عالم غیب و شهادت

اما به یمن همت و التفات خاطر آن یگانهٔ ملك و ملت (ع): شکفته شد گل صحت به بوستان امید. (عافانی الله وشکراً له که)[۷]

بیت

نشان هستی من زان جهان همی دادند
امید وصل تو بازم بدین جهان آورد

بحمدالله تعالی که جز صحت و سلامت وبشری وکرامت نیست.

بیت

سعادات تجدد کلّ یوم   و اقبال علی رغم الحسود

بعد از عرض دعا و رفع ثنا می‌نماید که مقرر آن بود که در این وقت[۸] درخدمت باشیم و چند روزی ازنظرحساد، کـه چشم بدخواه برکنده باد، غیبتی‌نمائیم، (ع): آن نیز به سعی چرخ درباقی شد. شکر خدا که در روزگار کسی به استعداد آن فرزند هنرمند نیست، (ع) چه‌علمی چه عقلی چه جسمی چه جانی.

بیت

شخص الأنام‌الی کمالك‌فاستعذ   من شرّ اعینهم بعین واحد

وآن جز عدم موافقت ومـرافقت با یاران همدم وحریفان محرم چیزی دیگرنیست. ای فرزند، اگر این فضائل ازبرای آخرت حاصل کرده‌ای آخرت هم‌سفری باید کرد.«لاتشدّوا الرحال الاّ الی ثلثةمساجد، مسجدـ الحرام ومسجدالاقصی ومسجدی هذا». و اگر ازبرای حرمت و مال و عشرت[۷] است (ع): بخرام تا به‌زیرقدمت[۹] پی‌سپرشویم. چنان‌استعدادی دریغ که[۱۰] ضایع می کند.

بیت

آن را که سر زلـف چو زنجیر بود

در خانه به زنجیر نگه نتوان داشت

پدران او که درخراسان و عراق ملك اعظم و صـاحب اعظم بودند به صد یکی استعداد او نبودند، آری چه توان، «ماشاءالله‌کان،الخیرة فیما فعل‌الله». اگر ارادهٔ الهی‌باشد در این نزدیك توکلنا علی ربّ‌السماء،

بیت

یا بر مراد[۱۱] بر سر نهمت نهیم پای

یا مرد وار در سر همت کنیم سر

بیت

امیدوار چنانم که کار بسته بگشاید

وصال چون بسرآمد فراق هم بسرآید

هر دوجهانت به‌کام بمحمد علیه‌السلام.

۱ـ ط: ایضاً من انشائه الی اعلم الوزراء اعقل‌الوری ملك عمادالملة والدین الزوزنی ۲ـ س: ملوك ۳ـ س: وزراء ۴ـ ط: بمواهب ۵ـ ط: المستعان ۶ـ س: زدوده ومنور ۷ـ ط: ـ ۸ـ ط: سفر ۹ـ ط: قدم ۱۰ـ س: که دریغ ۱۱ـ ط: با مراد.

۱۸۸ـ من انشاء افضل المتقدمین اکمل المتأخرین امیر فخر الملة والدین محمود بن یمین المستوفی الفریومدی فی تهنیة الولادة الی الصاحب الاعظم سلطان وزراء العجم عز الدنیا والدین طاهر الفریومدی نور الله مرقدهما[1]

(س‌ط)

چون مبشر اقبال و میسّر آمال زبان فصیح برگشاد و با مل(؟) فسیح ندا در داد که «بشراك قد انجز الاقبال ما وعدا»، در[2] گلشن شادمانی غنچهٔ نورستهٔ امانی خندان گشت و برچمن بهجت سرو نوخاستهٔ[3] دولت خرامان شد.

شعر

دل شاد همی گشت و ندانست که چیست
و این شادی ناگهانش از دولت کیست

ناگاه از هاتف غیبی به گوش هوش[4] رسید که[5] (ع): لقد[6] زید فی القوم الکرام کریم، یعنی ایزد عزّ شأنه وعمّ احسانه به کرم بی‌نهایت و لطف بی‌غایت مخدوم صاحب اعظم، خلاصة وزراء العجم، مرجع اصحاب السیف والقلم، مجمع محاسن الشیم و اعالی الهمم،

بیت

آن کـه تا از مادر ارکان همی زاید پسر
یك پسر چون او ندید اندرفضائل یك پدر

عز ّالدولة والدین عزّه باقیاً و الله له واقیاً را پسری، که جهانی‌را پدری تواند کرد، ارزانی فرمود وکرامت نمود، «و ذلك فضل‌الله یؤتیه من یشاء». چون ازمضمون این بشارت ومکنون این‌اشارت دل را سروری وجان را حبوری هرچه تمام‌تر حاصل و واصل گشت بعد از تقدیـم فاتحه شکر «ان یکاد» خوانده‌آمد و از سر اخلاص زبان حال مبارکی فال را این‌بیت برخاطر املاءکرده گفت:

بیت

مبارك باد فرزندی کزو شد چشم جان روشن
و زاین نوغنچهٔ‌خندان جهان‌شد جاودان گلشن[۷]

من بعد ورد زبان وحرز جان خلوت نشینان صوامع قـدس ومجاوران خانقاه انس در حـق‌آن قرهٔ عین‌کرام وثمرهٔ فؤاد عظام «انبته‌الله نباتـاً حسناً» خواهد بود.

بعد از تقدیم ادعیهٔ صالحه وتجدیدانتیهٔ فاتحه[۸] وترتیب روایت اخلاص‌وتوظیف وظائف اختصاص‌عرضه‌می‌افتدکه بنده‌ازآن وقت‌که از جناب حیات‌بخش غیبت نمود و به‌جهت اندك مهم زیره در ولایت جوین مانده‌بود بعد ازچندروز چون‌این[۹] بشارت دلگشا واشارت‌روح افزا شنید و به‌سبب موانـع روزگار ووقایع لیل‌ونهار خود را از دولت حضور درمجلس سرور، کـه فروغ‌آن ازنور رای[۱۰] مخدومی مقتبس تواند بود، محروم دید با دل‌گفت: (ع): این نیزهم ازطـالع شوریدهٔ ماست،

بیت

چون من به دام محنت ایام بسته‌ام
معذور دار گر به‌تو راهم گشاده نیست

امیدوارچنانم که‌از[9] مهب‌عنایت‌به‌نسیم‌قبول‌بهره‌ور گردد ان‌شاءالله‌تعالی. بر این ابرام اغماض نمودن از کرم عمیم و لطف جسیم غریب وعجیب نباشد.

بیت

عمرت اندر طرب مخلد باد طربت دم به دم مجدد باد[11]

۱ـ ط: من انشاء الفاضل‌العلامه امیر محمودبن یمین القریومدی المستوفی فی تهنیةالولادة الی‌الصاحب الاعظم الاکرم خـواجه عمادالدین طاهرالقریومدی نورالله تعالی مرقدهما و برد مشهدهما ۲ـ ط:ـ ۳ـ ط: نوخواسته
۴ـ ط: او ۵ـ س: که‌کیست ۶ـ س: محمد ۷ـ س: روشن
۸ـ ط: فاتحه ۹ـ س:ـ ۱۰ـ ط: روی انور ۱۱ـ ط: + بمنه [و] سعة جوده.

۱۸۹ـ ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه[۱] فی تهنیة قدوم الصاحب العادل الوزیر الفاضل[۲] الکامل خواجه[۳] علاءالدنیا[۴] والدین محمد نورالله مرقد هما (و برد مشهد هما)[۴]

(س ط

قطعه

تا بخت مژده داد که از فضل[۵] کردگار
با صد[۶] هزار دبدبه دستور شهریار
والا علاء دولت و دین آصف زمان
آصف مگو بگو که سلیمان روزگار
دارای دین محمد عیسی نفس که هست
خضر و کلیم از قدم و دست [۷] درنثار
آمد به مستقر سعادت به کام دل
تأیید بر یمینش و توفیق بریسار
جان تازه شد که باز به ایران زمین فکند
احسانش سایه بر سر خلق آفتاب وار
ای آفتاب تربیت ابن یمین فتاد
چون سایه در هوای تو ز اوسایه برمدار
ابن یمین که بندهٔ عالی‌جناب تست زمین عبودیت به لب ادب مقبّل

می‌گرداند و به قدوم کوکبهٔ همایون‌مستبهج[8] ومرتاح گشته، «الحمدلله الذی اذهب عنّاالحزن»، وشکر وسپاس ذوالمنن را ورد زبان وحرز جان ساخته بردعای دوام دولت مواظبت نموده می‌گوید:

شعر

تا باز زرنگار فلك هر سپیده دم
گردد ز بهر کشتن نسرین پر گشای
فر عقاب رایت خورشید پیکرت
بخشنده باد خاصیت سایهٔ همای

بحق‌الحق و ذویه[9].

۱ـ ط: ایضاً من انشائه ۲ـ س: الوزراءالفضلاء ۳ـ س:ـ ۴ـط:ـ
۵ـ ط: فیض ۶ـ ط: بصد ۷ـ س: قدم دوست ۸ـ س: مسح
۹ـ ط: ذریه (ذریته).

۱۹۰ـ للعبدالمحرر عفی‌الله عنه بکرمه وخصه بمزید لطفه الی سلطان الوزراء اعقل‌الکبراء اکبر العقلاء غیاث‌الدنیا والدین خواجه پیر احمد اعلی‌الله تعالی شأنه و افاض بره و احسانه قبل‌الوصول الی سدته‌العالیه فی‌الحاق بعض‌المراسلات الشریفه والمکاتبات اللطیفه‌بکتاب‌الموسوم بفرائدغیاثی*

(س‌ط)

بیت

بقیت مدی‌الدنیا ومجدك کعبة　　تطوف الاکابرحولهاوالاصاغر

فامّا

بیت

به آستان تو مشکل توان رسید آری

عروج برفلك سروری به‌دشواری است

لاجرم فقیرحقیر، یسرالله علیه کل عسیر،

بیت

آن که بر لوح ضمیرش سورهٔ اخلاص اوست

وآن که پیش ازتربیت از بندگان خاص‌اوست

علی‌الدوام درصبح و شام بسر سر روضهٔ شیخ‌الاسلام احمد جام علیه‌ـ الرحمة من‌الملك‌العلاّم سعادت انتظام درسلك باریافتگان آن خـلاصهٔ

لیالی وایام وزبدهٔ اماجدکرام اعنی‌جناب وزارت مآب حضرت‌دستور الخافقین، مالك اعنّة وزراءالمشرقین، آصف سلیمان مکان، مجموعهٔ لطائف[1] بدائع‌معانی و بیان، عضدالملوك والسلاطین، مدبّرامورجمهور الخواقین، مربی‌العالمین فی‌العالمین، غیاث‌الاسلام ومغیث‌المسلمین، لازالت‌ریاض‌المجدبسحائب‌رأفته‌مزهره ودوحةالفضل ببقاءدولته‌مثمره، ازحضرت‌باری به‌تضرع و زاری مسألت می‌نماید و به‌موجب فحوای[2] طغرای دلارای[1](ع): تویاد هرکه کنی درجهان عـزیزشود، خود را به وسیلهٔ کنایتی و ذریعهٔ حکایتی بـرخاطر خطیر[3] وضمیر منیرخبیر[1] که مرآت عالم غیب بلکه صحیفهٔ «ذلك‌الکتاب لاریب» است[3]، جلوه می‌دهد و چون این سعادت موافقت[4] نماید و این دولت مرافقت فـرماید اعلی مطالب و انجح[3] مآرب خود را درمطلع[5] قصیده‌ای کـه به مدح حضرت‌آصفی به‌زبان جان وجان زبان به بیان‌آورده که:

بیت

چون نگین برتخت سیم و زرنشینم جاودان

گر دهد دستم که بوسم دست دستور زمان

درسلك ابیات[6] منخرط کرده به عزّ عرض می‌رساند

بیت

گرش به گوشهٔ چشمی ز روی لطف ببینی

فلك شود[7] به بزرگی و مشتری به سعادت

هذا باب جئنا الی حدیث الکتاب: هرچند بندهٔ دولت خـواه و دولت خواه بی‌اشتباه، که خریطه‌کش کاتبان مکاتب فصاحت و جرعه چش شاربان مشارب براعت است، هرگز به رفع این اعلام منصوب نبوده است و به جرّ این اقلام منسوب نگشته، فاما احیاناً گـرد بازار سخن‌

وران بر گشته است و بررستهٔ جوهریان گذشته ازغررمنظومات‌سقاطه‌ای دیده‌و ازدررمنثورات‌لقاطه‌ای چیده و خود رابرفتراك‌شهسواران‌مضمار افضال بسته و در صف‌النعال صـدرنشینان مقال نشسته، بناء علی‌هذا از مختارات کلام ملوك‌الکلام واختیارات فضلای با نام[8] انام کتابی جمع کرده که لم[3] یسمح بمثله[9] الأدوار مـادار فلك‌الدّوار موسوم به فرائد غیاثی، وآن را خواسته کـه خـود بعدالاتمام به عـرض خدام سلطان سلاطین وزراء ایام برساند. اما به‌حکم «المستحق محروم» بندهٔ مخدوم ومخدوم بنده خواجه تاج‌الدین احمد سنجانی، که از دعاگویان‌دولت وبرآوردگان حضرت است، ازتعجیل وصول کتاب بـدان عالی جناب دولت مآب نگذاشته[10] که آن دولت دست دهد، بالضروره (ع): ما به دست خواجه دادیم اختیارخویش را. القصه بعد ازآن بسیار ازمکاتبات غریبه ومراسلات بدیعهٔ سلاطین دهر و اساطین عصر، که از اطراف و اکناف به‌حضرت شیخ‌الاسلام، قدوةعلماءالایام، خلاصةالوزراء، اسوة العظماء، سحبان‌الزمان، نادرةالدوران معین‌الحق والدین‌الجامی‌نوّرالله مرقده وبرّد مشهده، نوشته‌اند وبعضی ازنتائج ابکار افکار فصحای هر دوری وبلغای هرطوری، که ناظمان عقود بلاغت و ناثران نقودبراعت بوده‌اند و در دارالضرب معانی سکهٔ خسروانی به نام ایشان زده‌اند[1]و برمنابرعبارت خطب[11] استعارت به زینت القاب ایشان مطرّز کردد، با آن منضم وملحق گردانیده و دراثنای ابواب[1] کتاب الحاق به صواب نموده، چنانچه دویست[12] جزو منصف سمرقندی را بـه همان قطع و مسطر، که جلدکرده به نظر انـور رسیده، ازسخن دویست[13] کس از اکابری که گردن‌کشان ممالك تحریراند، مسوده[14] جمع است. ساعت تحریر، که بیست وپنجم ربیع‌الاول است[1] که لیالی وایام‌آن حضرت

همه چون‌اول ربیع میمون‌وچون عید[۱۵] نوروز خجسته وهمایون باد، سی‌جزو منصف‌سمرقندی‌مکتو بأمصححاً[۳] مجدول‌شده وهنوز(باب‌اول به‌اتمام)[۱۶] نرسیده از ده باب کتاب. اگرچنانچه اشارت عالیه نافذشود وبندهٔ مهجور به‌منشور پرنور و کتاب کریم وخطاب‌واجب‌التعظیم‌مقرر ومشرف گردد که اختیارات کلام‌ملوك‌الکلام ومختارات فضلای انام را به اتمام می‌باید رسانید پای‌مفاخرت ومباهات بر ذروهٔ علیای قبهٔ خضرا نهد وبشارت آیت[۱۷] «انّی‌القی الیّ کتاب کریم» به ساحت سراچهٔ دنیا دردهد، ومژدهٔ «صبح‌السعادة[۱۸] من افق‌العلی‌طلعا» به اقطارامصاررساند، و در اتمام این مـرام اهتمام تمام نمـوده در میـدان مکاتبات و مضمار مراسلات برکمیت تیزرو واسطی نژاد عربی‌بنیاد به انـامل سحرنگار مانوی‌آثار،

بیت

به زین اندر آید که زین را نبیند

همـان نعل اسبش زمین را نبینـد

و در ایصال‌آن کتاب به نواب کامیاب[۱] جناب وزارت ایاب «طـوبی لهم وحسن مآب»

بیت

کمری برمیان جان بندد　　　جان کمروار برمیان بندد

وما توفیقی الا بالله علیه توکلت و به استعین،

زیادت از این اقدام آقدام[۲] اقلام درعرض[۱۹] طول کلام‌مفضی به‌ملالت ومنجر به‌خجالت گردد. لاجرم اطناب اطناب را می‌گشاید و بر اثبات ابیات دعا ختم می‌نماید ومی گوید:

همیشه تا کـه بروید ز خـاکها زر وسیم
هماره تا که برآید بـر آسمان مه و خور

علوّ رفعت تـو همچو ماه باد وچو مهر
سرشك‌وچهرهٔ‌خصمت[20] چو سیم‌بادوچوزر

تو بـر میان کمر ملك بسته وجـوزا
به پیش طـالع سعدت همیشه بسته کمر

جهان مطیع و فلك تابع و ستاره حشم
زمـان غلام و قضا بنده و قـدر چـاکر

درخت بخت حسود ترا نه‌شاخ و نه بیخ
چوشاخ دولت خصم ترا نه‌برگ و نه بر

بحرمة النبیّ الامیّ العربیّ[1] الهاشمی خیرالبشر.

---

* عنوان این‌نامه درنسخهٔ پاریس (ورق ۲۳۴ب) هست ولی متن‌آن‌که باید در صفحهٔ بعدآغـاز شود ازنسخه افتاده است. عنوان نـامه در ط پ چنین است: ایضاً من انشائه الی حضرته‌العالیة الآصفیة اعلی‌الله تعالی شأنه‌و افـاض بره‌و احسانه قبل‌تقبیل انامله‌الشریفه وسعادةالوصول‌الی سدته المنیفه فی‌الحاق بعض المراسلات اللطیفه و المکاتبات‌البدیعه بالکتاب‌الموسوم بفرائد غیاثی

۱ـ ط:ـ ۲ـ ط: فحوا و ۳ـ س: ـ ۴ـ ط: مساعدت و موافقت ۵ـ س: مطالع ۶ـ ط: اثبات ۷ـ س: شوم ۸ـ ط: ایام ۹ـ س: مثله ۱۰ـ ط: نگذاشت ۱۱ـ س: خطیب ۱۲ـ ط: صدوهشتاد ۱۳ـ ط: صد و نود ۱۴ـ ط (پیش از «مسوده»): کما قلت فی‌شأنهم

قریب دوصد کس ز ابنای دهر — که ناشی ازایشان است انشای‌دهر
زهرکشوری جمع این دفتراند — که در فضل والـی صد کشورنـد

۱۵ـ س ط: عیدو ۱۶ـ ط: باول باب‌دویم بیش ۱۷ـ س: این‌آیت ۱۸ـ س: السعادات ۱۹ـ س: عرصه ۲۰ـ س: خصم تو.

۱۹۱- من انشاء الصاحب العادل الوزیر الفاضل[1] الکامل (سحبان الزمان نادرة الدوران)[2] خواجه جلال الدین شاه الخوافی الی (سلطان الوزراء)[3] عضد الملوک والسلاطین عضد الملة[4] والدین نورالله مرقدهما و برد مشهدهما (فی تهنیة قدومه المبارکه)[2]

(سرط.

چون از مبشران ملائک معقبات و منهیان «اولئک علیهم صلوات» استماع اقتراب معسکر دارا فوج وتلاقی[5] مخیم دریا موج بندگی مخدوم علی الاطلاق، خدایگان به استحقاق، آصف سلیمان مکان، صاحب صاحب‌قران، غرّهٔ آل طه[6] ویس[7]، مقصود آیات حوامیم وطاسین، قدسی النفس وملکی الانفاس، ذلک فضل الله علینا وعلی (جمیع الناس، خلیفة العرب و العجم، والی السیف والقلم، صلاح الممالک، امان المهالک، حجة الله علی)[8] عباده و رحمته علی بلاده، المؤید بتأییدات رب العالمین، عضد الحق والدین، بسط الله علی ذروة السماء نمارقات جلاله و مهّد علی قمة الجوزاء سرادقات ظلاله، افتاد بندهٔ کمترین، که خودرا «ممّا ملکت ایمانکم» می‌داند، خواست که فی الحال عزیمت توجه آن معسکر جلال، که هی عزمة من عزمات الرجال است، کند و پرگار وار از سرقدم[9] ساخته از طائفان آن کعبهٔ آمال، که صفت «فیها تشتهی الانفس وتلذ

الاعین» دارد، گردد ولاف

بیت

ونوت‌فقبلت[۱۰] الندی‌من‌یدامرء طلیق محیّاه بسیط انامله

زند. بعیداً عن‌الحضرةالعالیه عقابیل امراض جسمانی وسوانح هموم دل وجانی، که امروز لازمهٔ هر هنرمند وجزء لاینفك هرخردمنداست، مانع آن سعادت، که متضمن دولت دوجهانی و محرز مباغی و امانی است، آمد (ع): (وامّ امانی‌الکرام عقیم)[۸].

بیت

فرشته‌ایست بر این بام لاجورد اندود

که پیش آرزوی مخلصان‌کشد دیوار

چون قضیهٔ نامرضیه را بدین شکل منتج یافت با خود گفت: اگر از اهدای نفائس امصارقاصری براهدای عرائس افکارقادری، و اگر از اتحاف غرائب اریحیات معذوری به ارسال رغائب تحیات مأموری، و اگر از انفاذمراکب کیهان[۱۱] نورد شرمساری[۱۲] به‌اظهارمناقب جهان[۱۳]-گرد استواری.

بیت

دستت نمی‌رسد ز تکلف بـه خدمتی

الاّ به گنج خانهٔ اشعار خویشتن

و اگر از رسل وقصّاد بی‌یاوری به‌رسائل وقصائد توانگری، واگر از صلات و اکسیه خالی‌ای به‌صلوات و ادعیه[۱۴] حالی‌ای

بیت

لاخیل[۱۵] عندك تهدیها ولامال فلیسعدالنطق اذا[۱۶]لم یسعدالحال

به‌اشارت[۱۷] «الجود بالموجود اقصی‌غایةالجود»متمسك‌شد،(ع): زمین

ببوس و بنه جاودان ذخیرهٔ عمر، و دعـائی از سر نیاز و افتقار به رسم استغفار و اعتذارمتوجه آن درگاه جهان پناه گردان، «والحق انه‌لایخیب (من رجاه ویجیب)[۸] دعوة الداعی اذا دعـاه»، آری (ع): از دست ما چه خیزد جزتحفهٔ ثنائی[۱۸]، قصوای بغیت وقصارای‌منیت بر آن مقصور دارد که درسلك‌ملازمان«یالیتنی کنت‌معهم‌فافوزفوزاً عظیما» منوط گشته چون نوابراجرام‌ملازم‌مواکب‌کواکب‌خرام شود،(ع): گر شود ورنی تمنایی‌خوش‌است. اما ازحضرت‌واهب‌الرغایب‌نومیدنیست (ع): کاین بخت گران خوابم بیدارشود روزی، که بدان تمنی و امنیت مبتهج و مسرور توان شد.

بیت

کسی که بوسه بر آن آستان تـواند زد

به اختیار نجـویـد ز حضرتش دوری

وحقیقت آن که هرعاقل مسعود که بر ذروهٔ اقبال متصاعد تواند شد در حضیض ادبار متقاعد نماند، اما (ع): و فـوق تدبیرنا لله تقدیر. بساط انبساط‌ممهدو اطناب اطناب ممتد شد، «انه‌لایحب‌المعتدین»[۵۵].فحوای «ذلك تخفیف» را امتثال نموده.

بیت

بردعا اختصار خواهم کرد　　و از دعا به چه‌کار خواهم کرد

بدین جرأت وجسارت که بنا براعتماد و اعتضادی، که بر کمال جهان‌ـ بخشی وجرم بخشائی‌آن حضرت دارد، صـادرشده امید مغفرت وعفو می‌دارد[۱۹].امیدوار که‌کمینه‌بنده را ازجملهٔ بندگان درم‌خریده ومملوکان نعمت پروریدهٔ‌آن حضرت شمرند و دائماً ملحوظ کـرشمهٔ اصطناع و احسان و محظوظ شیوهٔ عاطفت و[۲] امتنان دارنـد و احیاناً به تشریفات

امثله مطاع آفتاب ارتفاع مستعد ومتحلی[۲۰] فرمایند تا مفتخر ومباهی در اوراد دعاگوئی و دولت خـواهی افزاید وآن را ذخـر اعقاب وفخر انساب سازد.

همواره ایـام ولیالی خدایگانـی همایون باد وآفتاب عظمت و کامرانی بی‌زوال بالمیهمن المتعال.

۱ـ ط: القاصد ۲ـ ط:ـ ۳ـ ط: المرتضی الاعظم سلطان سلاطین الوزراء فی‌العجم ۴ـ ط: الدولة ۵ـ ط: تدانی ۶ـ ط: طاها ۷ـ ط: یاسین ۸ـ س: ـ ۹ـ ط: قلم ۱۰ـ ط: قبلت ۱۱ـ س: جنان ۱۲ـ س: شرم‌سلوك ۱۳ـ س: کیهان ۱۴ـ س: ادعنی ۱۵ـ س: خنك ۱۶ـ ط: ان ۱۷ـ ط: + با بشارت ۱۸ـ ط: دعائی ۱۹ـ ط: عفووالعفو عندکرام‌الناس‌مأمول ۲۰ـ ط: متجلی.

۱۹۲ـ من انشاء سلطان‌المشایخ (قدوة‌العارفین برهان‌الموحدین)[1] شیخ ابوالحسن البستی الی سلطان‌الوزراء (افضل‌الوری ملجاء الخلایق عن‌الهلك)[1] خواجه نظام‌الملك (اناراللہ برهانه وثقل بالمبرات میزانه)[1] فی‌النصائح والمواعظ (حین جلوسه علی مسندالوزارة[2] قدس سرهما)[3]

(س‌پ‌ط)

رأی صدرعالی را معلوم باد که جهان بسی فرزند در خاك نهاده است تا یکی را از درجهٔ پسری به‌مرتبهٔ پدری رسانیده است. ای‌صدر پسربودهٔ پدرگشته دست شفقت برسرخلایق دار ویقین دان که روزی جهان از تو یتیم خواهد ماند اگر چه حالاً

بیت

نرسد[4] کار عالمی به نظام   که نه پای تو درمیان باشد

(وقت را به شتاب دریاب، الفرصة تمرّ مرالسحاب،

بیت

کارکنون کن که کدخدای جهانی

زود ز دستت رود دو روزهٔ فانـی)[1]

آورده‌اند که چون صاحب عباد کلك وزارت دربنان گـرفت و تدبیرکار[5] درپذیرفت ابوسعید رستمی اصفهانی، که از شاعران بزرگ

بود، قصیده‌ای بروی خواند واین کلمات چون درّ،دروچون نگین در خاتم نشاند

شعر

هنیت امـرالعالمیـن وزارة و انلت کلّ مآثر و مفاخر

فاعلم بانك لست فیه باوّل و اعلم بانك لست فیه بآخر

فاکتب بانملة المکارم اسطرا تتلی من‌العظم‌الرمیم الفاخر

معنی‌ابیات آن‌است که وزارت عالمیان‌ترا مهنّا ونصیبی‌بسیار ازبزرگی ترا مهیا باد[۲]. بدان که این شغل نه‌کاری است که پیش ازتو کسی دیگر نکرده است، و این عمل نه مهمی است که بعد از تو کسی دیگر بدان مشغول نشود. پس به انگشت بـزرگی امروز چیزی نویس که فردا از استخوان پوسیدهٔ تو برخوانند وبدان سبب نام تو درمجالس ومحافل به‌نیکی برند.

والسلام علی من اتبع‌الهدی ولله‌الآخرة والاولی.

۱ــ پ ط: ــ ۲ــ پ: الوزراء ۳ــ س: ــ ۴ــ س: برسد

۵ــ پ ط: تربیت کارجهان.

۱۹۳- من نتائج انفاس حجة‌الاسلام سلطان علماء الانام صاحب الکشف والالهام ناصح‌الملوك والسلاطین هادی‌البرایا اجمعین امام محمد غزالی الی[1] سلطان‌الوزراء ملاذالوری خواجه فخرالملك بن[1] نظام‌الملك روح‌الله تعالی ارواحهم وغسل بزلال الافضال اشباحهم(فی‌الاباء عن تدریس مدرسته ببغداد و نبذ من المواعظ والنصائح)[1]/[2]

(س‌پ‌ط):

بسم‌الله الرحمن الرحیم

قال‌الله تعالی: «ولکل وجهة هو مولیها فاستبقوا الخیرات» حق تعالی می گوید[3] که هیچ آدمی نیست که روی به‌کاری‌می آورد که نه‌آن‌مقصود وقبلهٔ اوست، شماروی بدان‌آورید که بهترین‌است، و اندر آن‌مسارعت و مسابقت نمائید . پس خلق در چیزی که قبلهٔ خود ساختند[4] سه گروه شدند[5]: یکی عوام که اهل غفلت بودند، دیگر[6] خواص که اهل کیاست بودند، سیم خاص‌الخواص[7] که اهل بصیرت بودند. اما اهل غفلت‌رانظر برخیرات عاجل[8] مقصور بود، چنان پنداشتند که نعیم بزرگتر[9] نعیم دنیاست که ثمرهٔ آن مبتغای[10] جاه و مال‌است، روی بدان مبتغی آوردند و هر دو را قرة‌العین پنداشتند. و رسول علیه‌الصلوة[11] والسلام‌فرمود که«ماذئبان‌ضاریان ارسلا فی‌زریبة[12] غنم باکثرفساداً فیها[1] من حب[3] المال والشرف فی دین المرء المسلم». پس‌این غافلان گرگ را[13] ازصید بازندانستند و قرة‌العین را از سخنة‌العین فرق نکردند، و

راه نگونساری را رفعت پنداشتند، و از نگـون ساری ایشان رسول علیه‌السلام عبارت کرد: «تعس عبدالدینار تعس عبدالدرهم».

اما گروه دوم خواص‌اند که ایشان به‌حکم کیاست دنیا رابشناختند (و به ترجیح آخرت متیقن شدند و این آیت « و الآخرة خیر و ابقی» ایشان را مکشوف شد. پس کیاستی بباید[۱۴] تا بداند که ابدی باقـی از فانی ومنقضی بهتر بود، پس روی از دنیا بتافتند و آخرت را قبلهٔ خود ساختند)[۱]، و این قوم‌نیزمقصر بودند که خیر مطلق طلب نکردند ولیکن به‌خیری بهتر از دنیا قناعت کردند.

اما گروه سیم خاص‌الخاص[۱۵]اند که اهل بصیرت‌اند، بشناختند که هرچیزی که ورای آن خیر است خیر مطلق نیست و از جملهٔ آفلان است والعاقل[۱۶] لایحبّ الآفلین. پس دانستند که دنیا و آخـرت هردو آفریده است، ومعظم آن شهوت مطعم است ومنکح که بهائم را در آن شرکت است، و این بس مرتبه‌ای نباشد، پادشاه و آفـریدگار دنیا و آخرت بهتر باشدو برتر، واین آیت «والله خیروابقی» ایشان را مکشوف شد ومقام «فی‌مقعدصدق عند ملیك‌مقتدر» اختیار کردند (براین‌مقام که)[۱] «انّ اصحاب‌الجنةالیوم فـی شغل‌فاکهون»، بلکه حقیقت «لااله‌الاّالله» بر ایشان مکشوف شد وبدانستند که هرچه آدمی دربند آن است (بندهٔ آن است)[۱] وآن چیز اله و معبود وی‌است، و از این سبب گفت «تعس عبدالدرهم». هرکه را جزخدای تعالی مقصودی است توحید وی تمام نیست و ازشرکت خفی خالی‌نیست. پس این قوم هرچه در وجود بود به‌دوقسم‌متقابل بنهادند: الله وماسواه، وازاین دوکفّه‌ای متعادل‌ساختند چون کفّتی‌المیزان، واز دل خود لسان میزان[۱۷]ساختند، چون دل خود را به طوع وطبع به کفّهٔ بهترین[۱۸] مایل‌دیدند حکم کردند که «قدثقلت

کفّةالحسنات»، وچون‌از وی[۱۹] مایل‌دیدندحکم کردند که«قدثقلت کفّة السیئات»، و دانستند که هرچه بدین ترازو برنیاید به‌ترازوی قیامت‌هم برنیاید. وچنان‌که طبقهٔ اول در حق طبقهٔ دوم عوام بودند طبقهٔ دوم در حق طبقهٔ سوم عوام‌بودند وسخن ایشان خود فهم نکردند وندانستند که «النظر الی وجه‌الله تعالی» به‌حقیقت چیست.

چون صدر وزارت[۲۰] بلّغه الله تعالی اعلی‌المقامات مرا از جای نازل‌تر به‌جای رفیع‌تر می‌خواند من نیز او را از اسفل‌سافلین[۱۱] به‌اعلی علّیین می‌خوانم، و اسفل مقام گروه اول است واعلی‌علّیین مقام‌گروه سیم. وقدقـال‌النبی صلی‌الله علیه وسلم: «مـن احسن الیکم فکافئوه»، چون از اجابت عاجز بودم از ایـن مکافات[۲۱] چاره نیافتم. بسیج[۲۲] آن کند که‌بزودی ازحضیض‌درجهٔ‌عوام به‌بقاع‌مرتبهٔ‌خواص خواص[۱] انتقال کند که راه ازطوس وبغداد وجملهٔ بلاد به حق‌تعالی یکی است، بعضی نزدیکتر نیست و بعضی[۱] دورتر، اما راه از این مقام بـرتر نیست. و به حقیقت شناسد که اگر یك فرض ازفرائض فروگذارد یا یك کبیره از محظورات شرع ارتکاب‌کند[۲۳] یا یك شب آسوده‌تـر خسبد و درهمه ولایت اویك مظلوم رنجور بود اگرچه خویشتن‌را عذری‌نهددرجهٔ‌وی جزحضیض‌مقام‌اول‌نیست وازجملهٔ اهل غفلت‌است، «اولئك‌هم‌الغافلون لاجرم‌انّهم فی‌الآخرة هـم‌الخاسرون[۲۴]». اسأل الله تعـالی‌ان یوقظه[۲۵] من نوم‌الغفلة لینظر فی‌یومه‌لغده[۲۶]قبل ان‌یخرج الامر من‌یده[۲۷].

آمدیم‌به‌حدیث‌مدرسهٔ‌بغداد وعـذر (تقاعدازامتثال اشارت صدر وزارت، عذر)[۱] آن است‌که[۲۸] انزعاج ازوطن‌وقرارگاه دنیوی[۲۹] میسر نشود الاّ درطلب زیادت دین یازیادت‌دنیا. اما زیادت‌دنیا بحمدالله‌ومنه که‌ازپیش برخاسته[۳۰] است که اگربغداد را به‌طوس آورند بی‌حـرکتی

از این جانب و به‌ملك به‌غزالی دهند ومصفا ومهیا ومسلم دارند دل‌بدان التفات نکند، التفات[۳۱] بدان نصیبهٔ ضعفاء ایمان بود ووقت منغّص‌دارد وپروای همهٔ کارها[۳۲] ببرد. (امازیادت دین)[۳۳] لعمری استحقاق حرکت وطلب دارد[۳۴]، وشك‌نیست که‌افاضت علم آنجا[۳۵] بهترمیسر بود واسباب آن ساخته‌ترباشد وغلبهٔ طلبه‌آنجا بیشتر، لکن درمقابلهٔ‌آن زیادت اعذار و اسباب است دینی که به‌خلل می‌شود که این زیادت‌آن نقصان را جبر نکند. یکی آن که این جا صد وپنجاه مرد محصل متورع حاضراند و (به استفادت مشغول)[۱۱] ونقل ایشان و ساختن اسباب متعذر است وفرو گذاشتن و رنجانیدن به‌امید زیادت عدد جای‌دیگر رخصت نیست، مثل این چنان است که ده یتیم درتعهد و کفالت کسی بود ایشان را ضائع و جائع[۱۱] فرو گذازد برامیدآن که بیست یتیم را جای دیگر تعهد کند. اما عذر دویم‌آن است که در[۳۶] آن وقت که صدرشهید نظام‌الملك قدس‌الله روحه (مرا به‌بغداد خواند تنها بودم بی‌علائق وبی‌اهل وفرزند، امروز این علائق و این)[۱] فرزندان پدیدآمده‌اند، نقل متعذر و فروگذاشتن و دلها مجروح کردن[۱۱] هم چنین. عذرسیم آن است که چون به‌تربت‌خلیل صلوات‌الله‌علیه رسیدم[۱۱] درسنهٔ تسع و ثمانین و اربعمائه[۳۷]، که امروز قریب پانزده‌سال‌است، سه نذر کرده‌ام وتا غایت بدان[۱] وفا نموده: یکی آن که از (هیچ سلطانی‌مال قبول‌نکنم، دویم آن که به‌سلام)[۱] هیچ کس از ایشان نروم، سیم[۱] آن که مناظره نکنم، و اگر این نذر[۳۸] نقض کنم دل و وقت شوریده گردد و هیچ کـار دینی‌میسّرنشود[۳۹]. و دربغداد از مناظره چاره نیست، و از سلام دارالخلافه امتناع نتوان کرد. و در آن مدت که‌ازشام بازرسیدم به‌بغداد این‌سلام نکردم‌ومسلّم بودم به‌حکم‌آن که[۱] درهیچ شغل نبودم‌ومنزوی بودم، چون‌درمیان کارباشم مسلم نباشم

(که باطن از افکار بر این انزوا خالی نبود، و این را نتائج)[۱۱]. و معظم‌ترین عذر معیشت است که چون از مال سلطان[۳۳] نستانم[۴۰] و به بغداد ملکی و بلغتی ندارم راه تعیش بسته شود، و این مقدار ضیعتکی مختصر که به طوس[۳۱] است و بـه کفایت اطفال وفا می‌کند بعدالمبالغه فی‌القناعة و الاقتصاد درغیبت از این جا قاصر شود. این همه اعـذار دینی است و نزد من بزرگ است اگرچه این کارها بیشتر خلق آسان دارند.

و درجمله چـون دور دور درکشید وقت وداع وفراق است نه گاه[۴۲] سفرعراق. منتظر است از آن مـکارم اخلاق که این اعذار قبول کند، وتقدیر کند که غزالی آن‌جا رسید وفرمان حق‌جل وعلا در رسید، تدبیرمدرسی دیگر باید کرد، امروزهمان تقدیر کند. والسلام علی من اتبع الهدی. ایزدتعالی آن‌صدرجهان را به‌حقیقت ایمان که ورای‌صورت ایمان است آراسته داراد تا عالم بدان‌گردد. و الحمدلله علی افضاله، و الصلوة علی النبی و آله. رزقنالله التجا فی عن دارالغرور و الانابة الی دارالسرور برحمته وسعة جوده، انه ارحم‌الراحمین آمین[۴۳].

---

* متن کامل این نامه فقط در نسخه‌های اسعد افندی وطهران هست وچند ورق نسخهٔ پاریس که از جمله شامـل این مکتوب بوده افتاده است (لااقل درنسخهٔ عکسی این جانب) وتنها چند سطر آخـر، دقیقاً از «خلق آسان... الخ»، درآن هست. این مکتوب علاوه برفرائد غیاثی درچندکتاب ومجموعـه دیگر نیز به مناسبات گوناگون نقل ودچارتحریفات فـراوان شده است (ر.ك. غزالی نامه تألیف استاد جلال همائی، ص۲۰۴ ببعد، درحاشیه). ازجمله مجموعهٔ نامه‌های غزالی موسوم به فضائل الانام من‌رسائل حجة‌الاسلام... است که در ۱۳۳۳ دو چاپ آن یکی به‌کوشش استاد فقید عباس‌اقبال (ص۵-۴۲) و دیگری به‌کوشش آقای مؤید ثابتی (ص ۶-۴۴) درطهران منتشر شده است و استاد همائی نیز

بـه‌نقل ازهمان مجموعـه متن این مکتوب را درغزالی نامه (ص ۱۲-۲۰۴) آورده است ولـی ازآنجا که استاد همائی و آقای مؤید ثابتی هیچ یك نسخ اساس طبع خود را درست نشان نـداده‌اند وآنچه آقای ثابتی درپایان مقدمهٔ خویش (ص۷) آورده است متن چـاپ ایشان را شایـان اعتمادکلی نمی‌سازد باید متن مطبوع مرحوم اقبال را یگانه طبع انتقادی‌کتاب و از جمله این نامه دانست (دربارهٔ نسخهٔ اساس‌آقای همائی توضیحی در مقدمهٔ چاپ اقبال صفحهٔ د شمارهٔ ۵آمده است). نظر به‌این نابسامانی‌متن نامهٔ غزالی درچاپهای‌مذکور استفادهٔ ازآن در این طبع منحصر به مواردی بوده کـه نسخه‌های اسعد افندی وطهران یا دچار سقطات یا خطای فاحش بوده است.

۱- س: - ۲- ط: من‌نتائج انفاس شیخ‌الاسلام سلطان سلاطین العلماء و المشایخ فی‌الانام حجةالاسلام امام محمدالغزالی‌الی‌سلطان الوزراء خواجه... قدس‌الله‌ارواحهم وغسل... الخ ۳- ط: می‌فرماید ۴- س: ساخته‌اند ۵- س: شده‌اند ۶- ط: دیگری ۷- ط: خواص خواص ۸-س: عاجز ۹- س: بزرگترین ۱۰- ط: مبتغی ۱۱- ط:- ۱۲- س: درنته؛ ط: ذریة (ر.ك. فضائل‌الانام وغزالی‌نامه) ۱۳- س: را گرگ ۱۴- فضائل‌الانام: پس کیاستی‌نباید؛ غزالی‌نامه: بس‌کیاستی‌نباید ۱۵- خواص‌خواص ۱۶- س: والله ۱۷- س: ولسان ومیزان؛ ط: ولسان میزان ۱۸- س: بهترست ۱۹- س: روی ۲۰-س: وزراء ۲۱- س: + ومجازات ۲۲- س: بس چه ۲۳- ط: مرتکب شود ۲۴- س: اخسرون ۲۵- س: یوقظنا ۲۶-س ط: وغده (ر.ك.فضائل‌الانام وغزالی‌نامه) ۲۷- س: یدنا ۲۸- ط: که چون ۲۹- س: دنیا ۳۰- ط: برخواسته ۳۱-س: التفات ایمانی ۳۲- ط: کار ۳۳- س ط: - (ر.ك. فضائل‌الانام و غزالی‌نامه) ۳۴- س: داوری؛ط: داردی ۳۵- س: اینجا ۳۶- س: از ۳۷- س‌ط: خمسمائه ۳۸- س: سه سلام نظر را (کذا) ۳۹- س: نگردد ۴۰- ط: بستانم ۴۱- س: طول ۴۲- ط پ: وقت ۴۳- ط پ:-.

۱۹۴ــ من انشاء المولی[۱] العلامة شمس الملة والدین محمد البیهقی فی الاستجازه الی الوطن المألوف[۲] من الوزیر[۳] الکبیر (المعروف بخواجه جلال الملة والدین معروف الدهلوی انارالله برهانه و ثقل بالمبرات میزانه)[۴]

(س پ ط)

هرچند در اذهان سلیمه و عقول مستقیمه مــرکوز است که حربا ازجمال آفتاب نپرهیزد وعندلیب ازچمن نگریزد، تشنه از وصال زلال دامن درنچیند، خسته از لقای[۵] خواب دردسر نبیند، بیماررا دولت صحت غایت مراد آید[۶]، محتاج را حصول مرام به کام[۷] رساند، محرث از التماس باران صبرنتواند، غــریب از صحبت یاران روی نگرداند، لکن بسیار بود که آینه زنگ نفس به ضرورت پذیرد ودست سرشمشیر تیزبگیرد. صلاح مستسقی ازآب صبوری است، احتمای بیمار از غذا ضــروری است. چون کار به جان انجامید با فساد شریف ترین اعضای تن خلاص جویند. چون کارد به استخوان رسید قدم بر سرتیغ آبــدار نهادن را مدح گویند. مساق[۸] این حدیث اگرچه میان تهی است ذکرحــال بندهٔ کمترین محمّد بیهقی است.

بیت

کز تواذن رجوع می‌طلبد　　　حاش لله ببین چه نادان است

اگر چه دوری از حضرت نه‌کار آسان است اما چه‌کند؟ مسکن‌مسکین خراسان است. مفسدان آن ناحیت در امثال[9] این اوقات بی دست‌زدن پای گرفتن[10] را غنیمت دانند و مفتیان[11] آن ولایت دراثنای این حالت بی‌هیچ‌موجبی اثارت غبار فتن را سبب‌تسکین نائرهٔ‌خاطر خود گردانند. اگر دراین فرصت بندهٔ آن حضرت عنان عزیمت بدان ناحیت نپیچاند من بعد تدارك امور به‌خلل‌رسیده نتواند. حبّ وطن درطبایع[12] مفطور است. تسویه میان اختیارهلاك جان وفراق اوطان درقرآن مذکور. دل ازمحصـول همهٔ عمر بـر گرفتن دشوار است. دوستی دنیا[6] به حکـم «اسلام‌الرجل‌علی‌حبّ والدیه» ناچاراست. اگرمخدوم جهانیان آصف سلیمـان نشان پشت و پناه اهل[6] ایمان (جلال‌الدنیا والدین المکتوب لانظیراً والمعروف‌وزیراً خبیراً«وآدم بین‌الماء والطین»)[1] خلدالله‌جلاله و ابد اقباله چند روزی اجازت معاودت[13] فرمایند بنده نیز به‌خدمتی[14] چندی پسندیده انشاءالله تعالی‌قیام نماید. احیاناً تیـغ آبدارازعمل‌سوزن قاصر آید. گاه گاه یك مـرد آن کند که لشکری نتواند[15]. با آن که هرـ گاه که فرمایند[16] اگر درعمرمهلتی و در زمانه فسحتی‌باشد احـرام آن کعبهٔ‌کرام وقبلهٔ مرام بندد و هیچ تقصیر درآن[1] ازخود نپسندد. آدم به خیال عود وصال بهشت جان پرورد، وچشم جسم مرده بی‌شك به جان نگرد، چه کند که بازنیاید؟ لیکن مخدوم جهانیان راعزت انصاره محقق باشد که

ومن‌یك فی‌ظلالك عاش یوماً   فـایّ ظـلال عیش یستطیب

انشاءالله ازاین التماس محروم نماند و دست رد برسینهٔ متمنی‌نبیند، و من‌بعد به‌اخلاص تمام دعای دولت تمام[1] دوام را، که در وظیفهٔ‌آن‌الی هذه‌الایام اهمال و امهال نرفته است به‌اهتمام[17] تمام میان دربندد.

حضرت جهان پناه را در دولت وافر وفراغت متکاثر چندان امان باد که (ع): قطارهفتهٔ ایام بگسلند مهار، بمحمد و آله‌الأخیار[۱۸] و صحبة‌الأطهار[۱۹] (آمین رب‌العالمین)[۱]

۱ـ پ ط:ـ ۲ـ پ ط: الی وطنه‌الاصلی ۳ـ س: الوزراء ۴ـ پ ط: الخبیر خواجه جلال‌الدین نورالله تعالی مرقدهما و برد مشهدهما ۵ـ پ ط: جمال ۶ـ س:ـ ۷ـ پ ط: فریاد ۸ـ ط: مشتاق ۹ـ س: ساعات ۱۰ـ ط: کوفتن ۱۱ـ پ ط: مغنیان ۱۲ـ س: تبایع ۱۳ـ پ ط: مراجعت ۱۴ـ س: خدمت ۱۵ـ س: نتواند کرد ۱۶ـ س: فرماید. ۱۷ـ پ ط: جد ۱۸ـ پ ط: اطهار ۱۹ـ پ ط: ابرار.

۱۹۵- من انشاء شیخ‌الاسلام سلطان‌السلاطین مشایخ‌الانام عضد الملوك والسلاطین هادی‌البرایاء اجمعین خواجه رضی‌الملة والدین احمدالجامی الی‌سلطان‌الوزراء افضل‌الوری امیر ناصرالدولة والدین‌احمدالسمنانی نورالله تعالی‌مرقد هما و برد مشهد هما[1]

(س پ ط)

بیت

گر به صد منزل فراق افتد میان مـا و دوست

هـم چنانش در میان جـان شیرین منزل است

رابطهٔ وداد وقاعدهٔ محبت و اتحاد کـه از قدیم‌الایام با جناب صاحب اعظم صاحبی‌الالقاب والعلم، عطاردی‌الکتاب والقلم، (برمکی‌الاخلاق وحاتمی‌الکرم)[2]، خلاصة اعاظم‌وزراءالعجم،ناصرالحق والدین، شهاب الاسلام وشمس‌المسلمین[3] عز نصره و مـد حتّی‌القیام عصره[4] استحکام پذیرفته بواسطهٔ تباعد مکان وتمادی هجران فتور و نقصان‌نخواهدیافت، (ع): یتغیرالدنیا و لایتغیر.

بیت

تو آن نه ای که چو[5] غایب شوی ز دل بـروی

تفاوتـی نکند قـرب دل بـه بعـد مکـان

وپیوسته خاطر فاتر به مزید مفاخر[۶] ومآثر آن زبدهٔ اوایل و اواخر نگران بوده و خواهد بود. لاجرم وظیفهٔ دعوات صادقانه و تحیات مشتاقانه که همواره موظف ومرتب است مجدد ومبلّغ گردانیده می‌آید و اعادت سعادت ملاقات خدمت صاحبی اعظمی[۷] را (ع): کان است هوای دل دیوانهٔ ما، سببی به خیرمسألت می‌رود، قرین اجابت باد. (این دعا)[۷] بیست ویکم ربیع‌الاول[۸] از روضهٔ شریفهٔ جام زیدت شرفاً (الی‌قیام‌القیام)[۹] مرفوع‌می گردد. احوال به‌فیض فضل[۷] ذوالجلال وفرط عنایت ملك متعال به خیر مقرون است و الحمدلله علی ذلك. در این وقت چون موصل متوجه بود این تحیت به تحریر پیوست (ع): تا نگویی که ز من یاد نیاورد فلانی. احوال اوضاع[۹] این مملکت را واقف است تقریرخواهدکرد و به تکرار آن احتیاجی‌نباشد[۱۰].

متوقع که پیوسته طرق مکاتبات و ابواب‌مراسلات مفتوح‌دارند و ازسوانح احوال‌آن مقام اعلام دهند.

زیادت اطناب نرفت، (ع): عمرت چونتیجهٔ باقی‌باد بمحمد و آله الامجاد. الفقیرالمخلص‌المشتاق احمدالجامی

۱ــ پط: من انشاء شیخ‌الاسلام مرجع‌الملوك وملاذالحکام رضی‌الحق والدین خواجه احمدبن اسمعیل‌بن محمدبن مطهربن احمد جام الی سلطان الوزراء ناصرالملة والدین نورالله تعالی مرقدهما ۲ــ پ ط: برمکی‌الجود معنی الکرم ۳ــ پط: شمس‌الاسلام و شهاب‌المسلمین ۴ــ پ ط: + وشد بنطاق‌التأیید والتأبید حصره ۵ــ س: چون ۶ــ س: مفاخرآن؛ پ: مفاخرت ۷ــ س:ــ ۸ــ پ ط: ماه ربیع‌الاخر ۹ــ پ ط:ــ ۱۰ــ پ ط: احتیاج نیست.

۱۹۶ـ من انشاءالعبدالمحرر الی‌الصاحب‌الاعظم صاحب‌المجد بمعالی‌الهمم جلال‌الدنیا والدین خواجه‌یوسف‌الفریجودی من جام الی استر آباد صینت اهالیها عن‌الفساد جواباً لکتابه الشریف و خطابه‌المنیف

(س)

شعر

ورد البشیر بمـا اقـرالاعینا وشفی‌النفوس وفلن‌غایات‌المنی
و تقاسم الناس المسرة بینهم قسماً و کان اجلـهـم حظـاً

بیت

روزی کـه ز تو سلام آید ما را
آن روز فلك غـلام آیـد مـا را

ملاطفهٔ دل نواز ومفاوضهٔ غم پرداز اعنی کتاب کـریم وخطاب واجب التعظیم که ازجناب اعالی‌مآب اعاظم ایاب مخدوم اعظم، خلاصة اکابر العجم، ثقة‌الامراء و الـوزراء فی‌العالم، معنی‌الاصـل حاتمی الکرم[1]، یدیم‌الله تعالی ظلال جلاله الی‌حشرالرمیم، که منشیان نعم بنیان کرم و رقم قدم قلم مخلص دولت خـواه و دولت خواه بی اشتباه را معزز و مکرم گـردانیده بودند، در اعز اوقات و اشرف ساعات (ع): چـون رزق نیك بختان بی‌منت سؤالی، از ایراد امیر سعید پیر فرید

شعر

رسید و دیدهٔ مرمود را مکحل کرد
نهاد بر دل مجروح خسته صد مرهم
بیاض آن چو ضمیر موحدان روشن
سواد آن چو سر زلف دلبران پرخم

فقبلتها ثمّ قبلتها و بالحمد و الشکر قابلتها. و به ورود آن ملاطفهٔ شریفهٔ مشرفهٔ منیفه سرمفاخرت ومباهات بر اوج سماوات رسانید.

بیت

تو یاد هر که کنی درجهان عزیز شود
مگر که دیگرش ازیاد خویش بگذاری

می‌خواند ونصّ «انی لاجد ریح یوسف» برزبان جان وجان زبان[2] می‌راند و به اضعاف اصناف الطاف [و] اعطاف آن ملاذ اشرف اطراف و اکناف (ع): بندگی‌هائی کزو بوی وفاداری وزد، به معرض عرض وموقف انهاء رسانیده می گوید:

بیت

لیس الفؤاد محل شوقك انما
کل الجوارح فی هواك فؤاد

چون شرح اشواق سعادت ملاقات آن کریم الاعراق از قبیل مالایطاق است در آن خوض نمی‌نماید و بربیت دعا ختم می‌نماید و می گوید:

بیت

تا چرخ را بقا بود و دهر را ثبات
هر روز باد حشمت آن آستان فزون

بمن لانبی بعده.

علی‌حاشیته ـ اگر به سمع اشرف جناب‌الطف[3] افضل و اکمل ایران، سبحان‌زمان[4]، نادرهٔدوران، شمس‌الملة والدین محمد، که جریدهٔ فصاحت را درمیدان بلاغت ومضماربراعت جولان داده و به صولجان بیان گوی تبیان از اقران ربوده، برسد که دعاگوی دولت اویم (ع): دولت آن دولت است وکارآن کار. چون به شرف قبول موصول گردد

بیت

کارم چنان شود کـه سپهر وستاره را
از خـاك آستانهٔ من تاج سر شود

همواره راکب میدن دولت وفارس ساحت فضیلت باد الی یوم‌المعاد.
اقل مخلص‌ترین یوسف اهل

۱ـ در اصل: اکرم ۲ـ در اصل: زن ۳ـ در اصل: لطف ۴ـ در اصل: زبان.

۱۹۷ــ رقعه من انشاء الفاضل المرحوم خواجه کمال الدین ایناق الی سلطان وزراء العراق خواجه نظام الدین الکرمانی[۱]

(توس‌پ‌ط)

مدّالله تعالی ظلاله[۲] العالی نظاماً علیاً[۳] و للمخلصین استظهاراً و ولیّاً بندهٔ دولت‌خواه صادق‌العبودیة و الاخلاص (بندگی وخدمات مخلصانه)[۴] منبعث از کمال اخلاص و دولت خواهی[۵] ابلاغ و ارسال گردانیده به وظیفهٔ دعای جان درازی که موجب استظهار (جاودانی و سعادت دوجهانی)[۶] است قیام می‌نماید (ومی گوید:

بقیت بقاء الدهر یا کهف اهله　　و هـذا دعاء للبریّة شامل)[۶]

و درشرح آرزومندی که چون عدم التفات جناب خداوندی(ع): حدّی و نهایتی ندارد، شروع نمی‌نماید[۷] (ع): کان قصه چو زلف دلبران است دراز[۸]. دولت ملاقات علی احسن الحال و ایمن الفال میسّر باد بالنبی و آله الامجاد. مأمول که برخلاف گذشته (ع): فراموشی ما جایز ندارند[۹]، و به رجوع خدمات لائقه منّت فرمایند[۱۰] چه[۶] (ع): به هرچه حکم رود نافذ است فرمانت، تامزید استظهار گشته در دعاگوئی دوام دولت حضرت کیوان رفعت آسمان مرتبت افزاید. دولت ودوستکامی بردوام بمحمّد علیه الصلواة والسلام[۱۱].

۱ــ س: من انشاءالفاضل العامل خواجه کمال‌الدین ایناق الی سلطان الوزراء العراق خواجه نظام‌الدین الصاحب‌المرحوم‌خواجه ناصرالدین احمدالکرمانی نورالله تعالی مرقدهما ۲ــ پ ط: ظله ۳ــ س: عالیاً ۴ــ پ ط: بندگی‌هائی کزو بوی وفاداری وزد ۵ــ پ ط: دولت خواهی و اخلاص ۶ــ توپ ط:ــ ۷ــ پ ط: نمی‌نماید و می‌نماید که ۸ــ تو پ ط: آن قصه در این عهد بپایان نرسد ۹ــ س: ندارد ۱۰ــ س: فرماید ۱۱ــ تو: + والسلم؛ پ: بمحمد علیه‌السلام والکرام آمین رب‌العالمین.

۱۹۸- من انشاء الصاحب الفاضل خواجه تاج‌الدین السلمانی[1] الی سلطان‌الوزراء خواجه غیاث‌الدین پیراحمد[2] بالتماس الفاضل المستعد خواجه کریم‌الدین مرشد[3]

(ص تو س پط)

هوالملك المنّان

اعلی‌الله تعالی فی‌الدارین شأنه و اعان اعوانه.

قوافل عبودیات زاکیات با امتعه و اجناس دولت خواهی و اخلاص و رواحل ضراعت طیبات با نفایس[4] و اصناف[5] خدمتکاری و اختصاص ابلاغ و ارسال گردانیده از بارگاه حضرت آله عزّ سلطانه و عظم برهانه دوام ایام عمر و شوکت و جهان‌کامی و حشمت آن اعلی‌جناب وزارت مآب لیلاً[6] و نهاراً[6] سرّاً و جهاراً[6] مسألت می‌نماید.

بیت

که در بقای وجودت هزار مصلحت است

مرا ز رفعت قدرت علو[7] مرتبت است

شرح نیازمندی به‌تقبیل انامل فیاض، که مفتاح ابواب سعادات[8] است، از آن مرتبه تجاوز یافته که طایر خامه سریع‌الطیران اگر چه به صفت «اولی اجنحة مثنی وثلاث و رباع» متصف است، پیرامون حوالی و

حواشی[۵] (اقرب اربا ع)[۵] آن تواند[۹] گشت (ع): فیالها[۱۰] قصهٔ فی شرحها طول. دراین بعدمسافت که قوّت آفت آرامش حاشا که خلاصهٔ حشا[۱۲] را موجب ضعف ونحافت[۱۱] شده[۱۲] طاقت بکلی[۶] طاق است[۶] وصبر وقرار مطلقاً روی به فرار آورده،

بیت

نه صبر آن که دارم پای دوری   نه برگ آن که سازم باصبوری

حصول دولت ملازمت، که اعظم مأمول است، علی احسن الحال و ایمن الفال مقدر ومیسّر باد، وما ذالك علی الله بعزیز.

شعر

حق تعالی که مالك الملك است   لیس فی الملك غیره مالك

برسانادمان[۱۳] به خدمت تو   انّه قادر علی ذالك

درّت برکاته از بلدهٔ محفوظهٔ سمرقند صانها الله عن العاهات خویش را به رفع این دولت خواهی وخدمت کاری برضمیر منیر خورشیدپرتو کیمیا خواص[۱۴] اعلی جناب وزارت مآب جلوه می‌دهد و معروض می‌گرداند که نزد رای روشن ارباب تجربت و اصحاب خبرت محقق و معین ومدلل[۶] ومبرهن شده[۱۵] که نهال دولت ازسرچشمهٔ افاضت تربیت درباب ارباب استحقاق موشح[۱۶] گردد وجمال سعادت از لمعات افادت عنایت نسبت بااصحاب استبهال منوّر شود، لاسیما دربارهٔ وجودی که بهاصالت واستعداد متعین البلاداست، وتخلص این اطرا[۱۷] توجه به ذات چاکر کامل الاعتقاد وخدمت کار شامل الاعتماد آن اعلی جناب وزارت مآب اعنی مولانا وصاحب اعظم، مجمع الفضائل و مستجمع حسن الخصائل، سلیل[۱۸] اکابر الوزراء[۱۹]، زبدهٔ اعاظم الوری خواجه کریم الدین مرشد هداه الله تعالی علی جنابکم سبل السداد[۲۰] ورزقه من مآثر اسعادکم

خیر المعاد دارد که اجداد و آبادی ذوی‌الاقتدارش علی سبیل‌الاستمرار صاحب اختیار با اعتبار معظمات مهام و جلایل اشغال کرام بوده‌اند و فضل و کمال و حسن خصال این خلف به‌موجب فحوای.

بیت

کمال‌الشیخ یرویه ابن شیخ　　　کماه الورد یروی روح ورد

از سموّ مراتب سلف، طیّب‌الله ثراهم و جعل‌الجنّة مثواهم، اخبار و اظهار می‌کند و همواره شرف اختصاص در ملازمت حضرت سلاطین کام‌کار، بردّالله بشآبیب‌الغفران مضجعهم، داشته و درهر عصر مشارالیه کلیات امور بوده،

بیت

چنین که آینهٔ روشن است سیرت او[21]

یقین که صورت این حال نیك بنماید

بنابر آن گستاخی کرده برحسب آن‌که خبرت و وقوف بدان مترتب[22] بود انهای رای ازین‌وزارت شعاری گردانیدتا نظر رأفت‌کافی وعاطفت وافی فی کلّ‌الوجوه شامل‌حال‌آن امیدوار فرمایند به نوعی‌که در این غموم غریبی افراح[23] اقداح[24] الطاف‌آن اعلی جناب وزارت مآب[5] مزیل هموم مشارالیه گردد و از سراطمینان خاطر و سلوت ضمیر به شرائط ادای دعای[19] ایام عظمت وکامرانی اشتغال تواند نمود و از هیچ جهت نگرانی و پریشانی به حال وی راه نیابد، و این کمترین دولت خواهان جانی تاج السلمانی، که در ازای این جسارت آمل[25] عفو است، به بذل هر دوملتمس کلی مباهی ومسرور گردد و مستلزم تزاید[26] منت‌های بی‌منتهی‌شود[27].

شعر

الطاف تو حامی افاضل بادا　　اعطاف تـرا بدان دلایـل بادا
و زشیوهٔ نیك خدمتی‌درنظرت　　ما را همگی حسن وسایل بادا

والله یسبغ[28] ظلال عنایته وشفقته علینا[29].

علی‌حاشیته- هرشفقتی و رأفتی که دربارهٔ جناب مشارالیه سمت‌ظهور خواهد یافت موجب مزید بنده نوازی و منن بی‌حساب خواهدبود.

سرورا لطف کن غنیمت دان[30]　　این حسیب نسیب را به کرم
تا ز جـودت بـرد غنیمت‌هـا　　ای وجـودت غنیمت عالم[31]

۱- تو: ایضاً من نتائج انفاسه‌الشریفه؛ س: من انشاء الصاحب‌الافاضل الدستور المعظم الکامل‌یاقوت عصره و ابن مقلة دهره...　۲- تو: الی‌سلطان‌الوزراء اعقل‌الکبراء و اکبرالعقلاء غیاث‌الحق والدین خواجه پیراحمد اعلی‌الله تعالی شأنه وطیب مرقده و برد مضجعه و مشهده؛ س: الـی سلطان سلاطین الـوزراء الآفاق الموصوف بمکارم الاخلاق المخصوص بمواهب‌الملوك (کذا) الخلاق غیاث‌الدنیا والدین‌خواجه پیر احمدبن اسحاق اعلی‌الله‌تعالی شأنه و افاض‌بره واحسانه　۳- تو: بالتماس... الخرا ندارد؛ س: بالتماس‌الفاضل الموحد خواجه مرشد من بلـدة سمرقند الی هراة صانها الله عن‌الآفـات و المخافات

۴- ص‌س: بانفاس　۵- ص‌پط:-　۶- س:-　۷- ص پ ط: هزار　۸- س: سعادت　۹- ص‌پط: توان　۱۰- تو: لی

۱۱- ط: نحاوت　۱۲- ص: -؛ س: شدت　۱۳- ص‌پط: برسانادما

۱۴- س: خاصیت　۱۵- س: است　۱۶- ص‌پط: موضح وموشح

۱۷- جای‌این کلمه در س سفید است مثل‌این‌که کاتب نتوانسته‌آن را بخواند و در درستی‌آن تردید داشته است　۱۸- س: سلاله　۱۹- پ: -

۲۰- ص پ ط: الرشاد　۲۱- پ: تو　۲۲- ص: مرتبت　۲۳- تو

۲۴- س پ:-　۲۵- تو: جرایر　۲۶- ط: نیت‌ها　۲۷- ص پط: گرشود　۲۸- ص: اسبغ　۲۹- ص‌پط: + وعلی جمیع‌الناس

۳۰- س: کن　۳۱- س: + بمانی جاودانی یا غایة‌الامانی.

۱۹۹ ـ من انشاء سحبان[۱] الزمان نادرة الدوران جمال‌الملة والدین‌ملك[۲] اخستان (علیه‌الرحمة من‌الملك‌المنان)[۳] الی‌الصاحب الاعظم والدستور المکرم خواجه جهان[۴]

(توس‌پط)

هماره[۵] اطراف و اکناف عالی مسند سپهر آسای فرقد فرسای آصف عهد وزمان اعظم همایون خواجه جهان بسط‌الله ظلّ رأفته الی انقراض[۶] الدهور علی مفارق اهل الایمان، که دارالأمان صنادید ربع مسکون‌بل اوج بیت‌الشرف سعود گردون است، به‌مزید الطاف عواطف سبحانی و وفور موجبات عظمت و کامرانی وحصول اغراض وظهور امانی محفوف‌بـاد ودست حوادث ملوان از دامن جناب معنبر تراب جنت مآب وپـای طوارق حدثان از پیرامن سدّهٔ سدرهٔ ارتفاع کیوان امتناع برجیس اصطناعش بعید ومصروف بالملك‌الرؤف.

به واسطهٔ‌کثرت استماع فضائل جناب فلك درگاه جهان‌پناه از واردان اطراف و فاضلان اشراف و اختصاص ذات ملکیة‌الصفات بـه مآثر اخلاق الهی و کرائم ملکات نامتناهی وفرط عنایت مسند اعلی به رعایت ارباب دین وتقویت اسلام ومسلمین بنـدهٔ مخلص فقیر دراکثر اوقات ومظان اجابت دعوات به قراءت‌صحائف دعا وتکرار وظائف

ثنا، کـه برکافۀ برایا از لـوازم و فرائض است ، دائمـاً رطب‌اللسان عـذب‌البیان بود، واجب شناخته شمه‌ای از مکنـون ضمیر ازمحض خلوص عقیدت وصفای طویت بـه حکم جاذبۀ طبع وجبلت به عرض رسانیدن و خود را در عداد دیگر مخلصان و دولت خواهـان منخرط گردانیدن و امتثال اوامـر ونواهی‌آن جناب را کمـر اطاعت برمیان مستحکم داشتن تااگر وقتی[6] در زمرۀ جمعی ازبندگان و مخلصان آن دیـار، کـه به‌بنـدگیها[7] مأمـور و مشارالیه می‌گردند به‌التفات خاطر اشرف مشرف گردد (ع): از این طرف شرف روزگار ما[8] باشد.

این عبودیت درشهر محرم رقم[9] عرض یافت. چـون احوال این جانب درعرضه داشت معروض‌شده بود درتکرار آن، که موجب ملال باشد، ترك ادب[10] دید. بردعا اختصار کرده شد:

بیت

وقال الله فی اکناف عزّ[11] منیع لیس یهدمه[12] زوال[13]

والحمد لولیّه والصلوة علی‌نبیّه محمد وآله[14].

۱ــ س: من انشاء المولی الاعظم والی اقالیم فنون‌الفضل والحکم سحبان...؛ پ ط: العلامة سحبان. ۲ــ پ ط:ــ ۳ــ س‌پ ط:ــ ۴ــ س: الی سلطان وزراءالزمان خواجه جهان‌الوزیر بهندستان علیهما الرحمة من‌الملك المنان؛ پ ط: الی سلطان‌الوزراء خواجه جهان من هراة الی هندوستان علیهما (پ: علیه) الرحمة من‌الملك‌المنان ۵ــ س پ: همواره ۶ــ س پ ط: انقضاء ۷ــ پ ط: بندگی ۸ــ تو ط: + او ۹ــ پ ط: + از هرات ۱۰ــ س: آن ۱۱ــ ط: عزاً؛ پ: اعز ۱۲ــ پ: یهدیه ۱۳ــ پ ط: زوالاً ۱۴ــ تو:ــ؛ س: + اجمعین‌الطیبین ـ الطاهرین.

۲۰۰ـ من انشاء المولى الاعظم سلطان الائمة فی‌العجم استادالجن والانس قوم‌الحق والدین والتقوی و الشریعة[۱] الشیبانی عن‌لسان سلطان شیوخ‌العالم حجةالله علی قاطبة الامم شهاب‌الحق والـدین الجامی‌الـواقف بجام الـی سلطان وزراء الانام خواجـه نجیب‌الملة والدین من جـام الـی آذربیجان[۲]

(س‌پ‌ط)

الله ولاسواه[۳]

بیت

الله ابقاك للـدنیا والـدین　　　　ولایخلیك[۴] عن‌عزّ وتمکین

عنایت ربانی و دولت‌آسمانی و حصول اسباب صاحب[۵] قرانی قرین و ندیم مجلس عالی وسدّهٔ معالی صاحب صدر بلنـد قدر ملك ملوك الوزراء، عمدةالسلاطین والأمراء، افتخارالزمان، نادرةالدوران، آیـة امان اهل‌الایمان، ملجاء الضعفاء، ملاذ اشراف‌الوری، مربی اهل‌الصدق والیقین، نجیب‌الحق والدین، مقرب‌الملوك والسلاطین ضوعف جلاله، باد.

چون‌متواتر از ورّادوصدّاران[۶] بلاد ودیار(اخبارسارمزیداقتدار وحشمت اعوان وانصار آن‌یگانه ادوار[۷])[۵] الذی[۸] لم‌یسمح بمثله الادوار

مادارالفلك[۹] الدوّار استماع می‌افتد دعای مزید آن تمکین و تأیید و دوام آن داد و دیـد (ارحضرت ملك حمید مجید)[۳] به‌تجدید تقدیم و تمهید کرده می‌آید. اگر چند که[۱۰] در این مابین ازمخلصان دعا و اهل صدق و ولا سبب کثرت احتشام و وفـور احترام[۱۱] و دوری مقـام جـام یاد نفرموده‌اند امّا درویشان مزار این دیار در اطراف لیل ونهار از دعای دولت نامتناهی وسعادت آگاهی غایب وغافل نبوده‌اند و آن وظیفه مهمل نگذاشته و نخواهند گذاشت،

بیت

دعای دولتت برخویش دیده　　　　ثنای حضرتت را برگزیده

حـامل این دعـا شیـخزادهٔ آزاده[۱۲] حسیب[۵] نسیب ایـران زمیـن[۵] فخرالدین[۱۳]، کـه ازجملهٔ اولاد خاندان مبارك[۱۴] شیخ شیوخ الاسلام، سلطان اولیاءالله العظام[۳] الکـرام، لیطفهٔ صنـع رب‌العالمین، معین‌الحق والدین ابی‌نصر احمدالجامی قدّس‌الله روحه و (زاد فی جنانه‌المقدس فتحه وفتوحه)[۱۵] است، عزیمت توجـه حرم‌کرم چون مقـرّر ومصمم کرد[۱۶] جهت عرض حـال پریشان خویش، مگـر بـراو از نامساعدتی روزگار غدّار[۱۷] حیفی رفته ومی‌رود. اگر بعد[۱۸] ازآن‌که حقیقت حال بر رای ملازمان مخیم اقبال مکشوف گرداند در رفع آن ظلم و دفع آن حیف[۱۹] نظری‌فرمایند واورا از (معدلت جلّ وعلا و رضای روح مقدس آن حضرت)[۲۰] معونتی نماینـد جزای آن امروز وفـردا از خلق وخدا (جلّ وعلا)[۲۱] طمع توان داشت. توفیق آن است کـه امروز مظلمه‌ای دفع کنند تا درعرصات به مؤاخذه مبتلی نگردند وبه‌دقت‌درماندگی[۲۲]، که همه را درپیش است، ازغیب مدد یابند.

شعر

مراد خلق بر آور چنان که[۲۳] بتوانی
زبهر آن که ترا هم امید مغفرت است
اگر ز پای در آئی بدانی این معنی
که دستگیری درماندگان چه مرحمت[۲۴] است

(بناء علی هذه المقدمه.

بیت

کار درویش مستمند بساز   که تورا نیز کارها باشد[۵])

قال النبی صلی الله علیه و آله و سلّم[۲۵] «انّ الله فی عون العبد مادام العبد فی عون اخیه المسلم».

توفیق اعانت ملهوفان و اغاثت مظلومان رفیق طریق باد و مرادات وسعادات محصل بالنبیّ الامّیّ المرسل[۱۰].

۱– س: + والدین   ۲– پ ط: من انشاء سلطان سلاطین العلماء قدوة الفقهاء خلاصة الفصحاء امام الحق والانس قوام الملة والدین الشیبانی عن لسان سلطان شیوخ الانام رحلة الارض فی الایام خواجه شهاب الحق والدین اسمعیل الواقف الجامی الی سلطان الوزراء نجیب الدولة والدین علی شاه ابن محمد   ۳– پ ط: –   ۴– س: بحانك (؟)   ۵– س: –   ۶– س: ورد اصداران   ۷– پ: دوران   ۸– س: ان الذی   ۹– پ: الملك   ۱۰– پ: –   ۱۱– س: و احترام   ۱۲– ط: –   ۱۳– پ ط: +
بگو محمد و بگذر که دین و دولت را   تفاخر است بنامش چه جای القاب است
۱۴– پ: + و دودمان متبرك   ۱۵– پ ط: روح ضریحه   ۱۶– س: گردد و   ۱۷– پ ط: ایام لیام ولیام ایام   ۱۸– پ: چه   ۱۹– پ ط: عزم   ۲۰– پ ط: راه معدلت ومجری رضای ارواح اولیاء و رضا   ۲۱– پ ط: بدعا   ۲۲– پ ط: + و مستمندی و بیچارگی   ۲۳– پ ط: که   ۲۴– پ ط: مرتبت   ۲۵– پ ط: علیه السلام.

۲۰۱ـ من انشاء مولانا[۱] نظام‌الدین عبدالله‌المنشی فی تهنیة قدوم[۲] شهر رمضان الی واحد من وزراء الزمان (علیهما‌الرحمة من‌الملك‌المنان)[۲/۳]

(لوس‌پط)

شعر

ایا کرده نثار از گنج اقبال — سعادت گنبد فیروزه برتـو

چـو دیدارتوبراحرارعالم — مبارك باد مـاه روزه برتو

در ادای مراسم تهنیت این‌ماه مبارك، که میامن و برکات آن به روزگار همایون (حضرت آصفی اسلام پناهی اعلی‌الله تعالی شأنه وافاض بـرّه واحسانه)[۴] عاید باد، صدق اخلاص وفرط اختصاص به‌ظهورمی‌رساند. بحمدالله تعالی که ترنم اوتار مثانی به زمزمهٔ سبع‌المثانی مبدّل است و صدای ارغنون[۵] نغمـه سرای به‌صدای صیت حفّاظ[۲] روح افـزای[۵] مغوض. چنگ چون پیران عمربه‌باد داده روی در دیوارضجرت آورده، وکارچنگی چون[۵] زلف چنگ پریشان ودرهم شده، وهاتف دولت ندا می‌زند که:

شعر

چه روزها به شب آورده‌ای به راحت نفس

چـه باشد ار به عبادت[۶] شبی به روز آری

که پیش اهــل دل آب حیــات در ظلمات

دعــای زنــده دلان است در شب تاری

رجای صادق[7] که به‌میامن همت عالی همواره[5] منهج رشاد مسلوك افتد وکاری پیش‌نهاد خاطر وهم خوابهٔ ضمیر باشد که به‌صلاح دنیا ونجاح آخرت مفضی شود وبه امداد توفیق الهی به‌طـاعات[8] وعبادات مؤفق گردد .

میامن دعــوات صائمان و برکات ایـّام ایشان بــه ایـّام مبــارك متواصل[9] باد[10].

۱ــ پ ط: الفلاه مولانا ۲ــ پ ط:ــ ۳ــ تو: من انشاء واحد من‌الفضلاء فی تهنیة شهر رمضان ۴ــ تو:ــ؛ پ ط: و اوقات و ساعات میمون حضرت‌آصفی اسلام پناهی ۵ــ س:ــ ۶ــ پ ط: نیازی ۷ــ س: رجای واثق وثوق صادق ۸ــ س: طاعت ۹ــ پ ط: مواصل ۱۰ــ س: + بمحمد وآله الامجاد الی یوم‌التناد.

تو ص س پ

۲۰۲ـ ایضاً منه الی واحد من‌الوزراء فی تهنیة‌العید[۱]

بیت

طلوع کوکبهٔ عیـد برتـو میمون باد

که هست طلعت تو بر جهانیان مه[۲]عید

لله‌الحمد[۳] که از مقدم عیـد[۴] مجلس انس و خرمی[۵] بسان بهشت برین آراسته ومزین است واسباب شادمانی وابواب‌کامرانی[۶] آماده و گشاده، رایت سرور و خرمی به ذروهٔ افلاك رسیده و اطناب سراپردهٔ عیش و عشرت به اوج ثریا پیوسته. مقصود آن بود کـه اقبال[۷] صفت روی به درگاه جهان پناه آورد به‌مشافهه وظائف تهنیت به‌تقدیم رساند وعروس طبع را به زیور ثنای دولت مزین گرداند وبه‌رسم خدمت گلهای طری و نوباوهای تازه بدان مجلس ارم صفت تحفه آورد. امّا ضعف مزاج[۸] وکفالت اطفال‌وعیال وعـدم استعداد مانع و وازع آمد[۹]، (ع): و کیف یطیر مقصوص‌الجناح . رجـاء صادق کـه امیدواران جود و افضال و تشنگان‌عذب ذلال کرم ونوال[۱۰] به‌حسب‌نصاب استعداد ونصب رشاد[۱۱] ازمشرب مسرت[۱۲] آفتاب‌تربیت وتربیت آفتاب‌خاصیت محظوظ شوند.

بیت

چو چشم صبح در هر کس که دیدی

پـلاس ظلمت از وی در کشیدی[۱۳]

زیادت مجال جسارت ندارد و بردعا اختصار می کند:

بیت

عیدت خجسته باد و بر این ختم شد سخن

باقی دعا به عادت خود در سحر کنم[۱۴]

۱ـ ص تو: من انشاء العلامه مولانا عبدالله المنشی فی تهنیة العید (تو: + العید)؛ س: ایضاً من انشاء العلامة الشریفه فی تهنیة قدوم عیـد رمضان الی واحـد من وزراء الزمان علیهما الرحمة من الملك الدیان ۲ـ س: بنا ۳ـ س: + والمنة ۴ـ س: + صیام ۵ـ س: + سلطان وزراء الانام عضد السلاطین والملوك فی الاسلام اعلی الله تعـالی شأنه وعن انصاره واعـوانه ۶ـ ص پ ط: + حضرت صاحب قرانی ۷ـ س: آفتاب ۸ـ س: + واختلال احوال ۹ـ س:... استعداد توجه بدان قبلهٔ امصار وکعبهٔ ملاذ مانع آید ۱۰ـ س: توان ۱۱ـ س: وتناد ۱۲ـ پ:ـ ۱۳ـ تو: بر کشیدی ۱۴ـ ص پ ط: + والسلام.

۲۰۳ـ من انشاء المولی الاعظم[1] فصیح الملة[2] والدین اللاژی الی سلطان الوزراء (اعقل الکبراء و اکبر العقلاء)[2] غیاث الدین والدنیا خواجه پیر احمد اعلی الله تعالی شأنه فی الشکوی عن الاداو روشرح الغبار عن الاغیار[3]

(توس‌پ‌ط)

هو المعز[4]

بیت

ای به ظلّ جاه تو ارباب حاجت را پناه

وی به ذیل لطف[5] تو اهل هنر را اعتصام

بعداز تمهید قواعد دعاگوئی وتشیید مبانی دولت خواهی به‌عزّ عرض نواب کامیاب وزارت مآبی[6] خلّدت ظلال عاطفته وعمّت آثار مرحمته ورأفته می‌رساند که درچنین وقت که‌درچنین حالت[7]، که اسباب فراغت و حضور و وسائل راحت و سرور از میان ارباب فضل بکلّی مهجور است، هرکامل، کـه در دیوان فضائل برکار است، سرگردان تر[8] از پرگار است، وهرفاضل، که در این زمان[9] باقی است روزگار بر وی باغی[10] است، واز ادیب بی‌مهر سپهر جز این ندا که:[11]

بیت

دلا چو گرد گلستان فضل می گردی

به جان کشی ستم خار و محنت خواری

مسموع[۱۲] فی.

بیت

فریاد از این زمان که خردمند را از او

بهره به جز نوائب و احزان نمی‌رسد

همواره خاطر دردمندان و باطن مستمندان را مطلوب آن می‌بود که سعادت بیگانه از روی آشنائی مساعدت نماید و پنج روزهٔ حیات چهرهٔ فراغت و طلعت موافقت[۱۳] در آئینهٔ مرافقت[۱۴] دیده شود، و آیت رفاهیت[۱۵] از صحیفهٔ خاطر فاتر[۱۲] خوانده اید. فامّا چندان چه صحائف ایام را به انامل تأمل[۱۲] این مرام می گردانید و اوراق بی وفائی لیل و نهار و اطباق روزگار ناسازگار را مطالعه و مشاهده می‌نمود و روز را به زور[۱۶] در آرزوی این مراد به شب می آورد و شب را به تعب[۱۶] در تمنای وصول بدین مأمول به روز می‌رسانید به هیچ باب رقم بهبود بر صفحهٔ سود نمی‌دید، بلکه از بعضی جهلهٔ ناهموار روزگار[۱۷] و سفلهٔ بی عقل مردم آزار،

بیت

که گر گردد یکی از سفلگان کم الهی عاقبت محمود گردان

که واقعاً چون زر قلب کم عیار و در بازار فضائل بی‌اعتبار و به درد حسد و عداوت گرفتار بودند، ایذاء می‌رسید. وحالا امر غریب[۱۸] بی بدیل و قصهٔ عجیب طویل آن که مولانا محمود زرگر، که به بی انصافی در این شهر است مشتهر، در مجلس قضا به حضور اکابر و علماء الحاق قیدی در فتوی ائمّهٔ دین بعد از جواب بدین فقیر مسکین نسبت کرد و

به جنگ مشغول شد. اوّل مظنّه شد کـه مگر جنگ زرگری است و ندانست که:

بیت

والله ار برمن تـوان بستن بـه مسمارقضا

جنس این بد سیرتی یانوع[۱۹] این بد گوهری

وهم چون معاند[۲۰] مشنّع ازاین مکابره ممتنع نگشت

بیت

ای روزگار عافیت آخر کجا شدی

باری بیا ببین که جفای که می کشم

چون او را درآجام جام بااین فقیر مستهام در هیچ مقام[۲۱] راه این نوع حکایت واین ضعیف را معارضه باامثـال او در این مقـالات متصور و معهود نبود بادل حزین و خاطر غمگین گفت که

شعر

ای دل جهان به‌کام تو گر نیست گومباش

منّت خدای را که جهان هست منقلب

ور دور روزگار نه بروفق رأی[۲۲] تست

خود را مدار ازپی این‌کار مضطرب[۲۳]

(ع): شاید که نکو شود چه دانی ای دل.

بیت

در نومیدی بسی امید است پایان شب سیه سفید است

وبه زبان فصیح وبیان ملیح بدین ابیات مترنم می گشت:

شعر

گرشکست تو کند حاسد بدگوی کمال

دلت ازجـا[۲۴] نرود دانـم ودرهم نشود[۲۵]

سنگ بدگوهر اگر کاسهٔ زرین شکند

قیمت سنگ نیفزاید وز[۲۶] زر کم نشود

تا ناگاه به عنایت حضرت آله بخت خواب‌آلود گشته‌آگاه حصول مطالب داعی درگاه را به‌الطاف نوّاب حضرت وزارت[۲۷] پناه،

بیت

آن سروری که زمرهٔ ارباب فضل را

نجح امل زفیض ضمیرش میسر است

دلالت کرد[۱۲]. لاجرم بدین ابرام اقدام[۲۸] لازم باشد. امیدآن‌که خاطر فیّاض حضرت بزرگوار، لازالت‌آثار ریاض‌المجد باقیة الی آخر الادوار. ملتفت انتظام مرام‌این فقیرمستهام گشته درباب دفع[۲۹] ومنع آن بی‌انصاف، که‌وصف[۳۰] او طولی دارد، آثار عنایت ومرحمت والطاف به‌ظهور رسانند.

بیت

کی روا باشدکه باشد زیر بار[۳۱] هرخری

آن که چون‌گوید سخن گوئی مسیح مریم‌است

تابندهٔ کمینه وخادم دیرینه

بیت

آن که تابود بود بنده تو را   و آن که‌تاباشد این‌چنین باشد

به وفور عاطفت خسروانه مخصوص گردد، ان‌شاءالله تعالی.

شعر

چون‌کارساز ضعیفان توئی به‌لطف وکرم

تلطفی کن و یکدم به حال من پرداز

نیاز باطن‌ما[۳۲] را به‌گوش جـان بشنو
شکسته خاطر ما را به‌لطف خود بنواز

و من‌الله التوفیق.

دراز نفسی[۳۳] ازحدّ گذشت اما (ع): از بزرگان عفو باشد واز فرودستان گناه . درگاه وزارت پناه دیرگاه ملاذ[۳۴] و ملجاء عالمیان و منجّح اوطار حاجت مندان باد بمحمّد و آله الامجاد.

۱ـ تو: + والنحریر الاعلم؛ پ ط: من انشاء مولانا ۲ـ پ ط: ـ ۳ـ پ: الاخیار ۴ـ س پ ط:ـ ۵ـ س پ ط: عفو ۶ـ س: جناب وزارت مآب ۷ـ پ ط: هنگام ۸ـ تو: دراین دور سرگردان‌تر ۹ـ س: روزگار ۱۰ـ س: یاغی ۱۱ـ اینجاپایان ورق۱۳۱ چپ‌نسخهٔ طهـران است واز این سپس چند برگ افتاده است ونسخهٔ مزبور ازاواسط نامهٔ شمارهٔ ۲۰۶ دوباره ادامه می‌یابد ۱۲ـ س:ـ ۱۳ـ پ: رفاغت ۱۴ـ پ: +وموافقت ۱۵ـ س: رفاغت و رفاهیت ۱۶ـ پ:ـ ۱۷ـ س: ازبعضی چنـد روزگار ناهموار و ناهمواری روزگار ۱۸ـ س: غائب ۱۹ـ س: بانواع ۲۰ـ س: معاندان ۲۱ـ س: + عندالخواص والعوام ۲۲ـ س: مراد ۲۳ـ پ: + خوش‌باش اگر دو روز به‌شهر این چنین گذشت آخر نه شام را سحری هست درعقب ۲۴ـ س: جـان ۲۵ـ پ: نرود ۲۶ـ پ تو: و ۲۷ـ تو: امارت؛ پ: آمالت ۲۸ـ س: اقلام ۲۹ـ پ: رفع ۳۰ـ س: ذکر وصف ۳۱ـ س: کی روا باشد زیربارم ۳۲ـ س: من ۳۳ـ پ: گستاخی (کاتب تو نیز نخست گستاخی نوشته وبعداً بالای آن به‌خط ریز درازنفسی را افزوده است ۳۴ـ س: ملازم.

۲۰۴ـ من انشاء شیخ‌الاسلام سلطان‌السلاطین مشایخ خواجه قطب‌الحق والدین محمدالمعروف به‌خواجگی خواجه احمد الی صاحب الاعظم والدستورالمکرم خواجه‌قوام‌الملة والدین‌الشیرازی نورالله مرقدهما وبرد مشهدهما[1]

(س‌پ)

ممالک عزّت و اقبال و مسالک مرتبت و منزلت وجلال در تصرف خدام ومرام[2] حضرت صاحب اعظم، مدبّر امورالعالم، ملاذ طوایف اهل الاسلام، کفیل مصالح الانام، ناصب رایات‌العدل بین‌المسلمین، (مهرسپهر وزارت، قوام دولت ودین، ادام‌الله ظلال دولته علی‌مفارق ـ المؤمنین سیّماالمخلصین)[3] باد، و اعراض ومطالب دوجهانی بروفق مراد ومتمنّی حاصل، وامداد الهام ربانی وتوفیق یزدانی برعموم امانی متواصل وشامل[4] بالملک‌العادل.

فقیر نیازمند که دائماً دست در دامن دعای بی‌ریا زده از سر اخلاص زبان جان[5] بدین دعا گردان دارد که لازلت[6] فی‌العزّ والعلیاء والدّول، وچون وارد و صادر و شهری و مسافر[7] به‌تخصیص فقرا و درویشان، که منظور نظرعنایت ایشان شده‌اند، ازمکارم اخلاق ومیامن اشفاق ایشان اخبار می‌رسانند موجب زیادتی اعتضاد ومحبّت واتحاد

ومودّت[۴] و وداد[۴] می گردد، و در تمهید آن قوانین وتشیید آن مبانی به رفع این دعا، که منبعث است از کمال صدق وصفا، ابرام نظرمبارك[۸] می‌دهد، وازحضرت واهب‌العطیّات انتظام‌امور دارین وقرب وسعادت[۹] منزلین می‌طلبد، وآثار اجابت این دعوت بر ناصیهٔ ایّام دولت ودولت ایّام حضرت[۴] روز به روز مشاهده می کند، ربّ کما انعمت فزد[۱۰].

در این وقت چون خدمت[۴] مولانای اعظم، مجمع مکارم ـ الاخلاق و محاسن[۴] الشیم جلال‌الدولة[۱۱] والدین را متوجه آن حضرت گردانیده شد تا رسوم اختصاص مجدّد گرداند این دعای بی‌ریا بدان دیار اصدارافتاد. چون الطاف واعطاف ایشان بی[۴]نهایت است اگر در اتمام آن مهام، که مولانا مشارالیه متوجه شد، مساعی جمیل مبذول فرمایند لواحق آن کرم به‌سوابق نعم متصل گردد (ع): و ازحضرتش غریب نباشد چنین کرم.

بیت

ظلّ عدلت درجهان پاینده باد آفتاب دولتت تابنده[۱۳] باد

بمحمد وآله الامجاد[۱۴].

(الفقیرالمخلص المشتاق احمدبن احمدالجامی)[۴]

۱ـ پ: ایضاً من نتائج انفاسه‌الشریفه الی واحد من‌الوزراء (نامهٔ پیش‌از این در نسخهٔ پاریس به‌قلم همین نویسنده یعنی خواجه قطب‌الدین محمد است که در نسخهٔ اسعد افندی مؤخر آمده است) ۲ـ پ: جلال وتصرف مراد ۳ـ پ: المخصوص بعنایت رب‌العالمین قوام‌الحق والدین ۴ـ پ:ـ ۵ـ پ: + وجان زبان ۶ـ س: لازالت ۷ـ س: مسافرها ۸ـ پ: نظرخدام مخدوم انام ۹ـ س: قرب سعادت ۱۰ـ پ: ربنا نعمت فزد درتنقص (؟) ۱۱ـ پ: الملة ۱۲ـ پ: گسترده ۱۳ـ س: باینده ۱۴ـ پ: بمحمد وعترته الامجاد الانجاد الی یوم‌المعاد آمین.

(ص‌س‌پ)

۲۰۵ـ ایضاً من نتائج انفاسه‌الشریفه الی صاحب الاعظم سلطان وزراء العجم خواجه کمال‌الملة والدین الکرمانی نورالله مرقدهما وبرد مشهدهما

بیت

ای در بقـای ذات توبسته بقای ملك

برقامت تـو دوخته دولت قبای[۲] ملك

مفاتیح حـلّ وعقد امور عالم[۳] به قبضهٔ تصرف حضرت مخدوم اعظم، صـاحب صاحب قـران، آصف سلیمان مکـان، ممهّد قـواعدالعدل والاحسان، شیّد مبانی الامن والأمان، المخصوص بعنایةالملك الدّیان،

بیت

آن که ذاتش[۴] دهد اجرام کواکب را نور

وآن که کلکش[۵] کند اشکال حوادث را حلّ

کمال‌الحق والدین‌منوط ومربوط باد، وتبدّد احوال گیتی وتجدّد امور جمهور به‌نوك خامـهٔ منشیان دیوان اعلی اعلاه‌الله مضبوط. ولله‌الحمد والمنّه[۶] که آثار اجابت[۷] این دعا برصفایح[۸] دولت وصحایف[۹] اقبال آن حضرت لائح ولامع[۶] است، وصیت معـدلت آن حضرت دراقطار عالم سایر وشایع،

شعر

در زبان خلق افتادست ذکـر خیر تو
صیت[۱۰] عدلت چون‌زبان پیوسته[۱۱] درافواه باد
هر کجا روی‌آورد لشکرکش اقبال‌تو
بالوای دولتت فتح وظفر همراه باد

فقیر نیازمندکه به سوابق اختصاص، کـه در بارهٔ فقراء می‌فرموده‌اند، متذرع بوده وبه لواحق اختصاص مستذرع، درصباح ومساء به ذکـر وثنا و دعـا وشکر الطاف و اعطاف[۱۱] آن برگزیدهٔ برایا رطب اللسان عذب‌البیان بوده وازحضرت واهب‌العطایا استدامت دولت آن حضرت مسألت‌نموده، دراین‌وقت‌خدمت‌مولانای‌اعظم، بحرالفضائل‌والحکم،[۱۲] جـامع‌المعقول و المنقول، (حاوی‌الفروع و الاصول)[۱۱] جـلال‌الملة والدین را متوجه آن حضرت گردانیده شد تا وظایف[۱۳] دعـا وثنـا به اقامت رساند وعذر مکرمت والطاف (ع): وان کان ممّا لایحیط بهـا الوصف، به ادا رساند.

زیادت مباسطت نمی‌نمایـد و بردعـای مزیـد دولت مواظبت می‌نماید و می‌گوید[۱۴] (ع): الدهر خادمکم والخلق انصار. کامرانی و دولت واقبال وجریان امور درهمه حال برنهج ارادت حضرت سالهای بسیار پاینده[۱۵] باد، بمحمد وآله وصحبه الامجاد الانجاد (و یرحم‌الله عبداً قال‌آمینا، آمین رب‌العالمین.

الفقیرالمشتاق حقاً محمدبن‌احمدالجامی)[۱۱]

۱ــ ص پ: من‌انشاء سلطان شیوخ الاسلام خواجه قطب‌الدین محمدالمعروف به خواجگی خواجه احمد الـی سلطان‌الوزراء خواجه‌کمال‌الدین الکرمانی

۲ــ ص: بقای ۳ــ س: علم ۴ــ س: رایش ۵ــ س: گلشن

۶ــ ص پ:ــ ۷ــ ص پ: استجابت ۸ــ ص: صحایف ۹ــ پ:ــ
۱۰ــ پ: چیست ۱۱ــ س:ــ ۱۲ــ س: الکرم ۱۳ــ ص پ:
وظیفه ۱۴ــ س: + اللهم ۱۵ــ س: باقی.

۲۰۶ـ ایضاً من نتائج انفاسه‌الشریفه (الی الصاحب الاعظم سلطان‌الوزراء فی‌العالم)[1] خواجه عزالملة[2] والدین طاهر الفریومدی (نورالله مرقدهما وبرد مشهدهما)[2]*

(س‌پ‌ط)

هوالمعز[2]

بیت

به سوی سدره زمن مرغ طاعتی نپرد

که نامه‌ای نبرد از دعات در منقار

به‌یك ساعت مصاحبت که باجناب صاحب اعظم، جامع مکارم الاخلاق ومحاسن‌الشیم (ع):

وصفش نگنجد دربیان نامش نیاید درقلم، المخصوص بعنایة ـ الملك الاعلم، (بر گزیدهٔ حضرت قادر، ذی‌الحسب الطاهر والنسب ـ الظاهر)[3]، خواجه عزّالدولة والدین‌طاهر[3] (اعلی‌الله‌تعالی‌شأنه)[4] دست داده وبه اوصاف حمیده وخصال پسندیده خدمتش رسیده نه‌چندان خاطر ملتفت احوال (آن عدیم‌المثال صاحب‌کمال است که

قلم شرح)[5] آن تواند گفت[6]　　یازبان[7] شرح آن تواند داد[8]

و درمجالس ومجامع ومحافل وجوامع به‌تذکر آن رطب اللسان عذب اللسان[5] است وخواهد بود ان‌شاءالله المعبود[9] (ع): همه ثنای توگویم به هرکجا کـه رسم، واز حضرت عزت استدعا نموده (ع): کاتصالی باشدش بامجلس عالی به‌کام[10].

دراین وقت که مولانای اعظم، جامع‌المعقول والمنقول، حاوی دقائق الفروع و الاصول جلال‌الملـة والـدین را (زیدت فضائله کما طابت ایـّامه ولیالیه)[5] جهت مهمـّاتی، که به خدمت رفع خواهد کرد، متوجه گردانید دعـای اورا از (توشهٔ دعائی، کـه به حلیهٔ صدق وصفا محلـّی است)[11] خالی نگذاشت وبه حضرت سلطنت و وزراء[12] وارکان دولت و اعیان حضرت نیز کتابت‌ها[13] رفته، عنایت شامل[14] احوال او[5] فرمایند و مکتوب حضرت سلطنت را به عـزّ عرض رسانند والطاف بی‌دریغ نفرمایند ویقین فرمایند:

بیت

کز همه باشد به حقیقت گزیر　　واز تو نباشد کـه نداری نظیر

چون یقین است کـه اهتمام تـام خواهند فرمود به تأکید مصدع نشد. سعادت وعزّت[15] لایزالی بالملك الوالی.

---

* نسخهٔ طهران ازکلمهٔ «المخصوص» (سطر۱۱) در این نامه ادامه می‌یابد و درعوض نسخهٔ پاریس‌فقط بیت‌آغاز نامه را که درپایان ورق ۲۴۵ چپ است وارد و دنبالهٔ این‌نامه وچهارنامهٔ بعد تا اواسط شماره ۲۱۱ ازآن ساقط شده است.　۱ــ پ: الی اعقل‌الوزراء اکرم الوری　۲ــ پ:ــ　۳ــ ط:ــ　۴ــ ط: لازال معظماً　۵ــ س:ــ　۶ــ س: داد　۷ــ س: زمـان　۸ــ س: کرد　۹ــ س: تعالی　۱۰ــ س: کارم　۱۱ــ س: این دعا　۱۲ــ ط:ــ　۱۳ــ ط: کتابتی (نسخهٔ اسعد افندی در این‌نامه

غلط وافتادگی بسیار دارد وازاین‌رو بعید نیست‌که دراین مورد هم «کتابتی» نسخهٔ طهران درست باشد و «کتابت‌ها» خطا)　　۱۴ــ س: شاهد　　۱۵ــ ط: دولت.

۲۰۷- ایضاً من نتائج انفاسه‌الشریفه الی سلطان‌الوزراء اعقل الورزاء خواجه علاء الدنیا والدین محمد نورالله تعالی مرقد هما وبرد مشهد هما[۱]

(س‌ط)

(تاجهان هست در اوحاکم وفرمانده باش)[۲]

قوافل تحیات[۳] و دعـا و رواحـل محمدت و ثنا عدد الرمل والحصی بل اکثرمن‌ان یعدّ ویحصی به‌جناب معلاّ وسدّة[۴] والای‌مخدوم الاعظم، صاحب‌السیف والقلـم، جامـع اصناف[۵] المکارم بعلو[۶]الهمم، الفائـز بالقدح‌المعلّی، اعقل‌الکبراء، اکبرالعقلاء، (اعلم‌الوری)[۲]، ناظم مناظم امورجمهورالمسلمین (خواجه علاءالدولة والدنیاوالدین)[۷] دام‌علاءوه[۸] (و زاد بقاؤه)[۲] مبلّـغ[۹] ومهدی گردانیده می گوید:

بیت

بقیت ملاذاً للانام باسرهم　　　وعزّك موفور ودهرك طائع

مشارب عـزت (وسعادت سابغ[۱۰] و)[۲] صافی وملابس مکنت و رتبت واسع و[۲] صافی بالملك الوافی.

فقیرمشتاق[۱۱]، کـه دائمـاً طریقهٔ محبت و مودت ارثاً واکتساباً ورزیده وبر ادعیهٔ صالحه واثنیهٔ فائحه مواظبت نموده، شرح اشواق، که باعتناق[۱۲] آن یگانهٔ آفاق‌کریم الاعراق دارد، نمی‌کند وشیوهٔ «انا

واتقیاء امّتی برآء من‌التکلف» را اختیار کرده بردعای دولت و ازدیاد حشمت حضرت کیوان مرتبت اختصار می‌نماید و می‌نماید که در این وقت خدمت مولانای اعلم اعظم، علاّمةالعجم جلال‌الملة والدین دام فضله را متوجه‌آن دیار[۲] گردانید این رقعه مصحوب او گشت وعهود[۱۳] مؤاخات و عقود مصافات مجدد گردانید[۱۴]. توقع که پیش از اتفاق سعادت مواصلت و دولت مشافهت و مکالمت طریقهٔ مراسلت مسلوک می‌دارند[۱۵] و به مهمّی که بدان طرف مجدّداً فرستاده شده مساعی جمیله مبذول داشته لطف می‌فرمایند.

زیاده ابرام نداد، دولت[۱۶] لا یزالی بالملك الوالی (آمین ربّ العالمین)[۲] (الفقیر المشتاق محمدبن احمدالجامی)[۹]

۱ــ ط: ایضاً منه الیه نورالله تعالی مرقدهما وبرد مشهدهما ۲ــ ط:ــ
۳ــ ط: تحیت ۴ــ س: سدره ۵ــ ط: انصاف ۶ــ ط: بمعالی
۷ــ ط: عزالدولة والدین ۸ــ ط: عزه ۹ــ س:ــ ۱۰ــ در اصل: شامع (شایع؟) ۱۱ــ س: مسارق (کذا) ۱۲ــ س: باعشاق
۱۳ــ س: عنود ۱۴ــ ط: شد ۱۵ــ س: داشته ۱۶ــ ط: سعادت.

۲۰۸ـ من انشاء المولی الاعظم اقضی قضاةالعالم عزالملة والدین المشهدی العدنی الرضوی فی تهنیة وزارة الصاحب الاعظم والدستورالمکرم خواجه وجیه‌الملة والدین السمنانی اعلی‌الله تعالی قدرهما ونور علی فلک الامارة بدرهما[1]

(س‌ط)

شعر

از نکهت این مژده جهان‌گشت منور

کارایش نـو داد صبا صحن چمن را

و آمد خبر از روضه که دربزم ریاحین

برمسند خوبی بنشاندند[3] سمن[4] را

صیت این بشارت، کـه منشور پرنور وزارت در دیوان رحمت الهی از عنایت[5] شاهنشاهی به توقیع رفیع «وکان عندالله وجیهاً»[6] موشّح و به طغرای دلگشای «وجیهاً فی‌الدنیا و الآخرة و من‌المقربین» موضّح گشت، زمانه را موجب ابتهاج و ارتیاح و ایام را واسطهٔ فوز ونجاح شد وبه میامن آن انضباط به مجاری امـور متلاصق وارتباط به مساعی جمهور متلاحق گشت، و روض حسنات تازه وفیض برکات بی‌اندازه و جانها مسرور و شادان و دلها معمور و آبادان گردید.

شعر

زیتی[۷] دگر به مجلس انجم پدید شد

دی شب هلال عید چو بنمود کاس تو

خوش سایهٔ خجسته وخوش پایهٔ بلند

پاینده باد تا به ابد این اساس تو

زهی نیازمند که پیوسته از عمال[۸] ولایت اخلاص و مباشران شغل اختصاص خواهد بود. ظرایف طرایف ادعیه به‌رسم پیشکش وزواهر جواهر اثنیه برسبیل نثار ایثار مجلس رفیع الدرجات کثیرالبرکات می کند، واگرچه ظاهراً به حصول‌وصول درآن موقف‌همایون سعادت با او مساعدت نفرموده و دولت مرافقت و موافقت ننموده و لیکن حکایت مکارم موفور و روایت[۹] عواطف نامحصور ازآن عتبهٔ علیّه از مشاهیر[۱۰] جمهور[۱۱] به صورتی انتشار و اشتهار[۱۲] دارد که همواره به هوای فضای‌آن سدّهٔ[۱۳] سنیه، که همیشه جای التجای نیازمندان باد، این نیازمند را دل مجروح در سیران[۱۴] ومرغ روح[۱۰] درطیران است.

شعر

هرچند عارض گل سوری[۱۵] ندیده‌ایم

بویش بسی ز باد سحرگه شنیده‌ایم

خورشید را ندیده ولی دیده‌ایم نور

در آرزوی دیدن آن نور دیده‌ایم

ایزد متعال دولت اکتحال علی اسرع الحال و ایمن الفال به‌غبارآن آستان‌جلال[۱۶] میسر گرداناد بمنّه و کرمه.

تطویل به درجهٔ تثقیل رسید،

بیت

برخاطرت ز دور فلك هیچ غم[10] مباد
وز روزگار سایهٔ عالیت‌کم مباد

بمحمدوآله الامجاد (الی‌یوم‌المعاد)[12]

الداعی بالابتهال عبدالوهاب‌العدنی

۱ـ ط: من انشاء اقضی‌القضاة اعلم‌الولاة عزالدین عبدالوهاب‌المشهدی الی اکرم‌الوزراء خواجه وجیه‌الدین السمنانی فی‌تهنیة وزارته ۲ـ س: چنان ۳ـ س: بنشانند ۴ـ س: چمن ۵ـ ط: عنایات ۶ـ در س این آیه (سورهٔ احزاب ۶۹) باآیهٔ بعدی (سورهٔ آل عمران ۴۵) ترکیب شده و عبارت میان آن دو (موشح و به طغرای دلگشای) از قلم کاتب افتاده است ۷ـ س: فیضی ۸ـ س: اعمال ۹ـ ط: رواتب ۱۰ـ س:ـ ۱۱ـ ط: جماهیر ۱۲ـ ط:ـ ۱۳ـ س ط: سدره ۱۴ـ س: سینه‌ان ۱۵ـ س: بوی ۱۶ـ ط: جاه وجلال

٢٠٩ـ من انشاء العبدالمحرر الی صاحب الاعظم ساحب اذیال المجد والکرم خواجه تاج‌الدین احمدالسنجانی بعدالعتابة[1] والتهدید بترك خطابه لاهمال الفقیرالحقیر فی‌ارسال هذا الکتاب بحضرةالوزیرالکبیر اعلی‌الله شأنه غیاث الانام ومغیث الاسلام

(س)

بیت

وجهك لایبلی ویزداد جده لدی واشواقی‌الیك کماهیها

بیت

گر زمن یادکند ورنکند مخدوم است

محتشم‌را چه تفاوت که گدا محروم است

هرچند خاطر عاطر وضمیر منیر خبیر جناب عنبرتراب اعاظم مآب اعالی ایاب صاحب اعظم، مربی‌العلماء و مقوی‌الفضلاء فی‌العجم، ثقة‌الامراء والوزراء فی‌العالم رفع‌الله قدره تاجاه[2] زمخلصان قدیمی فراغتی دارند و برقاعدهٔ مستمرهٔ معهوده‌بعداز ارسال‌مکتوبات کرة بعد اخری به‌سلامی ویاپیامی بل به‌دشنامی مخلص نوازی وحاسد گدازی[3] نمی‌فرمایند و می‌فرمایندکه (ع): سعدی توکیستی که دم از دوستی

زنی، اما شکر خداوند بی‌مانند که رهی نیازمند ومخلص مستمند (ع):
آن که چون صبح ازهوا داری او دم می‌زند، علی‌الدوام درصبح وشام
برسر روضهٔ شیخ‌الاسلام ابی‌نصر احمدالجام علیه‌الرحمة من‌الملك ـ
العلاّم دعای دولت دوام وفاتحهٔ مزید احتشام واحترام آن جناب سعادت
انجام را به اخلاص تمام گفته و می‌گوید:

بیت

این توانی کـه نیاری از سعدی یـاد
لیك بیرون شدن از خاطر او نتوانی

هذا باب الی حدیث الکتاب: انهای رای عالم آرای که (ع): یك ذرهٔ
نورش آفتاب است، می‌گرداند کـه در این مدت و زمان مباعدت بـه
موجب فرموده واهتمام آن حضرت آصفی غیاث الاسلامی ملاذ الانامی
اعلی‌الله شأنه و افاض برّه و احسانه،

بیت

که گر به‌چرخ رسد رغبةً شود طائع
وگر به دهـر رسد رهبـةً[۴] برد فرمان

به کتابت وترتیب و[۵] تنقیح وترکیب کتاب[۶] فرائـد غیاثی مشغول بود
تابه فرّ دولت ویمن بخت سعادت بنـدگی حضرت در اوائل سرالنبی
علیه‌الصلوة والسلام به اتمـام رسید، کتابی دید کـه «لـم یسمح بمثله
الادوار مادارالفلك‌الدوّار»،حالا درشکنجهٔمولانا علاءالدین‌علی‌مجلّد
گرفتار است، می‌گوید یك ماه برجلد وغلافش‌کار است. بیتی، کـه
درتاریخ کتاب ومدیح جناب وزارت‌مآب و کیفیات جمع ابواب کتاب
گفته شده، این است که نوشته آمد و به‌نظر انورعالی اثرخواهد رسید
ان‌شاءالله وحده‌العزیز. اگر به‌عزّ عرض خدّام حضرت آصفی رسانند

ضمیمهٔ اعطاف گردد وهی‌هذه: بفضل خداوند ما خسرو ... الی آخره.

۱ــ دراصل: العامه ۲ــ چنین است در اصل ۳ــ دراصل: کراری
۴ــ دراصل: بمنت ۵ــ دراصل:ــ ۶ــ در اصل: کتابة.

۲۱۰- من انشاء الملك الاعظم مالك رقاب الامم شمس الملة والدين محمد کرت الی صاحب اعظم سلطان سلاطین وزراء العجم سحبان زمان خواجه شمس الدین صاحب دیوان بعد استدعائه الی حضرة هلاکو[1] خان جواباً لکتابه و خطابه[2]

(س ط)

بیت

هزار نقش بر آرد زمانه و نبود یکی چنان که در آینهٔ تصور ماست

چون ایام ولیالی متواتر ومتوالی در آن می کوشند که هیچ آفریده به کام نرسد وهر آفریده[3]، که دل بر آن نهاده باشد، تغییر وتبدیل کنند پس سعی وجهد مفید ومنجح نیست و کوشش و کشش نافع ومربح نی[4]. سالها بود تا به نماز و روزه واستمداد همم و دریوزه خواست[5] تا باز لقای صاحب اعظم، دستور اعدل اکرم مبارك القدم[6] و میمون القلم[7] (مستخدم ارباب العلم والعلم)[8] شمس الملّة والدین بیند وغمهای دیرینه بازچیند. امّا

شعر

با دشمن من چو دوست بسیار نشست

با دوست نشایدم دگربار نشست

پرهیزم از آن عسل که بازهر آمیخت

بگریزم از آن مگس که برمار نشست

از عنفوان جوانی وریعان شباب وکامرانی، چنان که دانی، بنیان اتحاد و اساس مودّت و وداد بین‌الجانبین مؤکد وبنیاد یگانگی مرصوص و از سموم[۹] بیگانگی مصون و محروس بوده و روی به قبلهٔ حق آورده، واز آن جانب هردو روز[۱۰] مکتوبی صادر وحادث می گردد[۱۱] که داعی را داعی[۴] به خلامت کفّار و اشرار فجّار، علیهم لعائن‌الله تتری الی دارالقرار، می‌شود، (ع): ازتو نپسندم که چنین بپسندی. اما از راه عقول سلیمه و اذهان مستقیمه.

شعر

آن به که خردمند کناری گیرد — یا گوشهٔ قلعه وحصاری گیرد

می‌می‌خوردولب‌بتان‌می‌بوسد — تا عالم شوریده قراری گیرد

در این چند روز فرزند امجد محمّد می‌رسد، آنچه اصوب وبه‌صواب اقرب باز نماید قلمی خواهد شد، ان‌شاءالله وحده‌العزیز

بیت

(قلمی لوکان یدری المی — لبکا من طول شوقی قلمی)[۴]

۱ــ س: گورخان ۲ــ ط: من انشاء ... شمس‌الدین کرت الی سلطان وزراء الزمان خواجه . . . هلاکوخان ۳ــ س: هرگاه که آفریده

۴ــ س:ــ ۵ــ س: خواسته ۶ــ ط: المقدم ۷ــ ط: القدم

۸ــ ط:ــ ۹ــ س: رسوم ۱۰ــ ط: هرروز ۱۱ــ ط: گردد و می گردد.

۲۱۱- من انشاء المولی[۱] الاعظم قدوة فصحاء العجم حسام الملة والدین عبدالله الکوسوی الی الصاحب الاعظم الاعلم والمرتضی المکرم خلاصة العلماء فی العالم رکن الملة والدین نورالله مرقدهما و برد مشهدهما و یصف المدرسة الرفیعة التی بناها لاجله[۲]

(س پ ط)

موقف مقدس مطهر ومیقات حج اکبر اعنی عتبهٔ سیادت جناب وسدّهٔ سعادت مآب مولانا الاعظم (المرتضی الافخم)[۳]، سلطان سلاطین نقباء والسادات، بنیان اساطین کعبة المکارم والسعادات، مقتدی صنادید الحاج والحرمین، سلالة افلاذ الاکباد من اولاد رسول الثقلین، قهرمان نواصی السلطنة، مرزبان اقاصی المملکة، حارس اقالیم العدل والانصاف، سالک مسالک[۴] الانتقام والاسعاف، مجهّز انصار الاسلام، مطرّز اعطاف الانعام[۵]، حامی حوزة معالی الامور، حافظ بیضة ریاسة الجمهور،

شعر

توئی که ازغرف اشکوی طارم عرش
نزول یافت به ایوان جدّ تو تنزیل
حدای قافلهٔ صیت راه تو توریة
صدای سلسلهٔ کاروان تو انجیل

ز سر طویلهٔ اصطبل تومبیت براق

ز فوج غاشیه داران موکبت[۶] جبریل

ز فرّ تو شده تا انفلاق آب کلیم

زیمن تو شده برد و[۷]سلام نار خلیل

رکن الحق والدین، نظام الاسلام[۸] والمسلمین، مولی نتائج سیّدالمرسلین، ناظم مصالح الخافقین، جامع شتات الثقلین اعزّالله انصاردولته(وضاعف جلال حشمته)[۳]، مهبط آیات بینات ملك ومصعد کلمات تامات نازل از بام فلك باد. ربقهٔ آن حاکم[۹] مطاع را رقبهٔ گردن کشان نرم وازصیت مکارم اخلاق و محاسن اشفاق چهارسوی جهت فلك گرم، معتکف زاویهٔ دعای نبوی شعار، ومتجلس صومعهٔ ثنا ومدحت عالی خدمت مصطفوی دثار[۱۰]، گوشه‌نشین حدیقهٔ انس جان سپاری، آستانه‌دار حظیرهٔ قدس روان‌گذاری (ع): آن که از دیرگاه کعبهٔ اوست،

شعر

بنی زهراء من غرّ فحول[۱۱] نفضّلهم[۱۲] علی کلّ البرایا

فهذا دین آبائی لعمری ومن بعدی لابناء[۱۳] الوصایا

از میان دل وجان «جعل اللیل والنهار خلفة»،

بیت

(به روز درس ثنای تو می‌کند تعلیق

به‌شب وظیفهٔ مدح تو می‌کند تکرار)[۱۴]

بیت

فلالیل الاّ بالدعاء متمسك ولایوم الاّ بالثناء متیمّن

اعنی بندهٔ کمتر، که طرازندهٔ دیوان اهل البیت وقصیدهٔ اطراء دیوان سیادت را شاه بیت است، نافه‌های عبودیتی، که تو برتوی آن بوی

اخلاص دهد، در آن حضرت می گشاید و اصداف بندگی به غرر درر هواخواهی[۱۵] می‌شکافد و اوراق آن مکارم اخلاق من‌الفلق الی‌الغسق به سرانگشت نشرصیت می‌گرداند و دفاتر آن لطف جبلی و کرم غریزی (ع): من غرةالصباح الی طرّة[۱۶] الرّواح در محافل افاضل عن اخرها برملاء می‌خواند، چه امروز ذکر احدوثهٔ جمیل وصیت لسان صدق و دبدبهٔ آوازهٔ کوس آن بزرگی از دروازهٔ هفت[۱۴] گانهٔ اقالیم بیرون رفته، وغلغلهٔ آن مهابت فضیلت[۳] وابهت ایالت[۳] ازبسیط صحن مسدّس به محیط سقف مقرنس افلاك رسیده،

بیت

(جائی است کله گوشهٔ قدرش که فلك

گـر درنگرد کله بیفتد ز سرش)[۳]

آینده وروندهٔ صبا وشمال خبر گیران آن حس‌شمایل ووفور فضایل‌اند، مسافران شب و روز حمّالان اعباء واثقال بیّاع خانهٔ نام نیك اندوزی وذکرفیروزی آن‌جناب‌اند، قوافل‌اقطارجهان[۱۷] وکاروان سالاران اقاصی قیروان قطارهفتهٔ ایام را مهار[۱۸] کرده (ع): بارها بر بارها وپشته‌ها بر پشته‌ها[۱۹]، جهت انتشارآن صیت و اشتهارآن‌آوازه در اقاصی مطالع ومغارب ندا درجهان می‌دهند که:

بیت

ازبرای خلق‌عالم قاصدان صبح وشام

ارمغانی‌می‌برند ازصیت‌او تامصروشام

(هان بیاموزید ای‌جویندگان آب وجاه

رسم و آئین‌بزرگی‌ذکرناموس کرام)[۳]

هان در آموزید ای‌ورزندگان نام و ننگ

از سپهر جاه ورفعت رکن دین ابن[۱۴]نظام

سلسلهٔ این نوع سخن بی انقطاع گشت[۲۰]، یعنی شب رفت وحدیث ما به‌آخر رسید، اما به‌کرم عمیم که «بعثت لاتمم مکارم‌الاخلاق»، معذور فرمایند که (ع): پیل را هندوستان یاد آمده است. ذکر مفاخر ومناقب ومکارم ومآثر آن خاندان جلالت حدث عن‌البحر،

بیت

دلم را عاشقی[۲۱] فرمود ومن بروفق فرمانش

در افتادم به دریائی کـه پیدا نیست پایانش

عنان قلم باز گیرم که میدان سخن از فراخی عرصه مجال نمیدهد.

این بنده مدتی است تا برفرجهٔ دریچهٔ غیب و منظرعالم لاریب نشسته و درپس زانوی فکرمنتظر مراقبات[۲۲] تباشیر صبح دولتی است که لطیفه‌ای ازتحف و ارادات که متضمن ادراك تقبیل حواشی مسند سیادت باشد، درکنار اونهد وسالها درمطبخ دماغ دیك این‌سودا پخته،

بیت

هم برسرعهد اولین است غمت هم خوابهٔ روزواپسین است‌غمت

و دست‌آرزو اسطرلاب[۲۳] تیر[۱۴] این مراد درشست رصدکیوان طالع نهاد تا از دریچهٔ ارتفاع آفتاب حصول این امنیت بشارت دهد[۲۴]، تااین زمان که چشم خفته بخت شکفته در دیاجیر[۲۵] بی‌طالعی درخواب‌آشفته وبه اضغاث و احلام تغیرات روزگار وانقلاب احوال لیل‌ونهار گرفتار بود، هنگام تباشیرصبح نجح بیدارشد و دماغ طالع شوریده، که از بی‌ضبطی‌مختل ومنخبط بود، باهوش‌آمد وافاقت‌یافت واز آن حضرت مثالی درتصریف[۲۶] رای این بنده وتصمیم عزیمت حرکت برتوجه به

خطّهٔ فاخرهٔ یزد صادر گشت،

بیت

فقلت‌له‌اهلاً وسهلاً ومرحبا بخیرمثال عن‌جنابك صادر

بیت

این که می‌بینم به بیداری است یارب یا به خواب
(خویشتن رادرچنین نعمت پس ازچندین‌عذاب)[۱۴]

بیت

منبئی[۲۷] که منهی‌اسرارعالم غیب‌است
خبردهی[۲۸] که ملهم اخبارعلم لاریب[۲۹]است

گفت «ذلك ما کنّا نبغ فارتدا علی‌آثارهما»[۳۰]، (ع): آنچ از خدای خواسته بودم به من رسید، عزیمت را اصلاً و رأساً تصمیم مستحکم باید گردانید وازعقدهٔ فسخ ونسخ بیرون‌آورد. اما به‌حکم «ابتغوا الیه الوسیلة» ترا دراین قصه پایمردی باید کرد وبه موجب «اذا ناجیتم الرسول فقدّموا بین یدی نجویکم صدقة[۳]» مایهٔ دست‌آویزی به‌کار شود، اگر[۲]

بیت

لاخیل عندك تهدیها ولامال فلیسعد[۳۱]النطق ان‌لم یسعدالحال

شعر

دستت نمی‌رسد زتکلف به خدمتی
(الا به گنج خانهٔ اشعار ومنشآت)[۱۴]
گرهست در خزینهٔ صنعت دفینه‌ای
از بهر کی نهاده‌ای‌آن را؟ تعال وهات

بنابر این قضیه طبع در اهتزاز ونشاط آمد و قریحهٔ منقبض را انبساط

هرچه تمامتر روی نمود و این رساله چـون وحی صادق برزبان قلم، که گوئی حیّ ناطق است، روان شده املاء یافت، مؤید توفیق آسمانی بشارت داد[۳۲]: «واذیرفع ابراهیم القواعد من البیت»، وملهم تأیید ربانی آوازهٔ «انّ اوّل بیت وضع للناس للّذی ببکّة» درخبیات خـافقین و عظمات مشرقین افکند که مؤسّس تدبیرسرای[۳۳] اعلی به‌اشارت مهندس تقدیر عالم بالا جهت مدرّس تقریر و تکریرعلم والا به‌فرط حذاقت و مهارت درقیاس هندسه اساس مدرسه‌ای نهاد تا اساتذهٔ مرشد باتلامذهٔ مستعد در مسند تدریس آن، کـه بـاب بیت‌المعمور است، لباب کتاب مسطور و اوراق رقّ منشور را مذاکره فرمایند وحشاشه[۳۴] ورمق فضل را، کـه در زمانه مدروس[۳۵] آثـار ومطموس اخبارگشته، «قد انقضت ایّامها وناحت‌علیهااصداءها وهمائمها[۳۶]» سعی‌فرمایند. ولاغروچه چون مدارس مطرح مسند مجالسهٔ مذاکرات علمـی و مناقشات و مباحثات و طارحات دینی است و علق[۳۷] نفیس علم شریف، که میراث حضرت نبوت [است] وطبقهٔ علمای امت که امناء ملت‌اند به‌حکم «العلماء ورثة الانبیاء»، صاحب وراثت صفهٔ رسالت را مناسب[۳۸] این باشد که مخیّم اصحاب وحی وتنزیل «وقرآناً فرقناه لتقرأه علی‌الناس علی مکث»، که انوار مصباح آن ازمشکوة نبـّوت مقتبس است، و محفل ارباب تفسیر وتأویل، که غرر درر مستطاب معالی ایشان مستخرج از اصداف الفاظ حضرت رسالت رسان «بلـّغ مـا انزل الیك» است، موضعی باشد و تصرف درآن میراث که «انـّی‌تارك فیکم‌الثقلین کتاب‌الله وعترتی» جابی رود که قرةالعین رسول و فلذهٔ کبدةالبتول اشارت فرمایند، تامیان این دو فرقهٔ آسمان نبوّت و دوقوم[۳۹] حجرحجرهٔ رسالت اعنی کتاب‌الله و میان عترت طاهره فترت را مدخل نیابند واین را از آن فرقت ونفرت

نیفتد، تاچشم جهانیان ازیك طرف بـه مطالعهٔ غرهٔ همایون قرةالعین ـ المصطفی وفلـذة کبدةالمرتضی که «اذهبت[۴۰] عنهم‌الرجس» روشن و مزین‌گردد و دل وجان امت ناجیه از دیگرطرف بهاستماع تقریرمسائل علمی علیم وخبیرشود. قدتمّ سیاق‌النثر ونبدأ بنظم مرتب علیه مصدق لما بین یدیه .

قصیده

۱ مقرر است‌که سعی کسی بود مشکور
دراین سرای فریب ومقام لهو وغرور

۲ کـه مطرح نظر ومرتقی همت اوست
بـر اقتنای مثوبات اخروی مقصور

۳ هرآن‌که طالب احراز این فضیلت شد
همیشه موقع[۴۱] اعمال او بـود مبرور

۴ علی‌الخصوص کسی کالتفات خاطر او
در این قضیه‌گراید بـه معظمات امور

۵ هم از فضائل نفس است قسم او اوفی
هم ازسعادت کلی‌است‌حظّ اوموفور

۶ چـو مرتضی صنا دیـد مجتبی الاعظم
که‌برکمال جبلی‌است طینتش موفور

۷ پنـاه فـرقهٔ طاهـا و زمـرهٔ یاسین
ملاذ و مرجع سادات وزبدهٔ جمهور

۸ سلیل[۴۲] صاحب معراج وسورهٔ والنجم
که‌ناطق است به‌اطراء جد او والطور

۹ یگانه سرورآفاق رکن ملت[۴۳] ودین
که هست دورفلك برمراد او محصور

۱۰ خدیو دست امامت شکوه مطرح جاه
زهی عمامهٔ تـو رشك افسر فغفور

۱۱ زهی وجود تومطلوب ازآفرینش خلق
خهی بقای‌تو مقصود از امتداد دهور

۱۲ کسی که عادت این‌پیرزال سفله شناخت
به تـرّهات فریبش کجا شود مغرور

۱۳ علاقهٔ[۴۴] نظر از تن فروگشای که هست
سراچهٔ[۴۵] دلت ارواح قدس را منظور

۱۴ توخود به‌روی‌درآورده‌ای‌محن و محن
وگرنه نیست‌مقام توجزسرای[۴۶] سرور

۱۵ نشسته بر سر گنجی در این خراب‌آباد
کلید گنج به‌دست تو و تو‌ئی گنجور

۱۶ مراد تـو به‌تو نزدیك‌تر زتست ولیك
ازاین حکایت خودرا همی‌نشانی دور

۱۷ مکن مطاوعت نفس دون که حیف بود
که‌درمصاطب[۴۷] شیطان‌ملك‌بود مزدور

۱۸ کرانه‌کن زنعیم[۴۸] جهان که زشت[۴۹] آید
که‌طعمه سازد عنقای مغرب ازعصفور

۱۹ تو درشبانگه عمری خراب ازآن ترسم
کـه بامداد قیامت سرت بود مخمور

۲۰ زصوب مجلس عالی اشارت علیا[۵۰]
به‌وضع طرح بنای رفیع یافت صدور

۲۱ نه‌مدرسه است بگویم چنین مقام شریف
کجا نشیمن عنقا وکلبهٔ زنبور

۲۲ کنون که‌می‌شود اطلال ربع دین‌مدروس[۵۱]
کنون که[۵۲]می‌شود آثار علم حق مهجور

۲۳ خراب می‌شود اطلال کشور دانش
زبس تخلل ارکان و انهدام امور

۲۴ چو رای اشرف عالی کزو کند خورشید
براوج قبهٔ چرخ اقتباس خلعت نور

۲۵ بدید دست تعدّی فرقهٔ جهال
که روز علم فکندند درشب دیجور

۲۶ برای رونق آب رخ مسلمانی
به گردبیضهٔ دین در کشید حفظش سور

۲۷ زهی بلند پناهی که قصرهای بهشت[۵۳]
ز رفعت تو شدستند معترف به قصور

۲۸ برید قاضی صدرششم سپهر[۱۴] که هست
به علم وفضل در اقطار آسمان مشهور

۲۹ پیام داد سوی منشی دوم دیوان
که ازجماعت اصحاب‌بادوسه مذکور

۳۰ عزیمت‌است که حاضرشوم به‌حلقهٔ‌درس
توقع‌است‌به‌خدمت‌موافقت‌به‌حضور[۵۴]

۳۱ جواب داد که سمعاً وطاعة حکم‌تراست
همیشه آمــر من بادی ومنت مأمور

۳۲ در او شکوه مدرس میان مسند درس
چنان بود که کلیم‌الله و معارج طور

۳۳ نوای پردهٔ طلاّب[۵۵] علــم در تکرار
چنان‌کــه نغمهٔ داود در ادای زبور

۳۴ خــدایگانا بعــداز مشیت یــزدان
به اهتمام تو این‌بقعه شد چنین معمور

۳۵ اگر به‌عمرجزاین‌خود ذخیره[۵۶] ننهادی
بروکه سعی تو افتاد اندر این‌مشکور

۳۶ و رای این چه که[۱۴] تاریخ نیك‌نامی تو
همیشه ماند بر[۵۷] اوراق آسمان مسطور

۳۷ زمانه تــا نشود طی سجل دور فلك
ز ذکر خیر توخواند صحایف منشور

۳۸ ز شرم جود تو زرآب گشت تاکردی
به‌آب زر همه دیوار بام او معمور

۳۹ اگرچه‌زحمت‌حضرت همی‌شودسطری
به‌عرض‌می‌رسد[۵۸]ازحال‌این‌دل‌رنجور

۴۰ شد از توزّع قلب و تسقّم خاطر
دلم ضعیف وتنم ناتوان وطبع نفور

۴۱ به‌نظم ونثــر اگر چنــد ذواللسانینم
به‌صد زبان متشکیم[۵۹] ازسپهر[۶۰]غرور

۴۲ منم که در طبقات افاضل دوران
مراست منصب فصل الخطاب بر[۱۴] جمهور

۴۳ ز عشق ناطقهٔ من درون پردهٔ غیب
مخدرات معانی کنند هتك[۶۱] ستور

۴۴ چو ارغنون بنوازد صریر خامهٔ من
زدست زهره زدهشت دراوفتد طنبور

۴۵ از آن به حضرتت آورده‌ام سخن که نبرد
مگر به نزد سلیمان کسی زبان طیور

۴۶ همیشه تا نبود آیت وفا منسوخ
همارہ[۶۲] تا که بود رایت بقا منصور

۴۷ فنای دشمن جاه تو باد بی‌مهلت
بقای دولت تو متصل به‌نفخهٔ صور

۴۸ ز ذیل حشمت واز جاه و رفعت دایم
بریده دست زوال و شکسته پای فتور

بحرمة الحسن واخه وامّه وابیه وجدّه وبنیه[۶۳] وصحابته وذویه وصلّی الله علیهم اجمعین لایتمّ مدائح اهل البیت ولوجئنا بمثله بل بامثاله مددا

بیت

تو فرض کن که چو سوسن همه زبان گردم
کجا ز عهدهٔ تقریر آن شوم آزاد؟

کلّی عزیمت دل و همگی نیت خاطر منطوی است بر آن که اگر آن جناب (سیادت مآب وزارت ایاب)[۶۴] سر قبول در جنباند «فلن ابرح الارض».

بیت

تاجام اجل در ندهد ساقی عمر (دست‌من‌ودامن توتاباقی‌عمر)[۶۵]

و اگر عنان ازصوب حال درنپیچانند،

بیت

زین‌سپس دست‌ما ودامن دوست بعداز این گوش‌ما و حلقهٔ یار

من‌بعد خودرا به‌طالع سعد برفتراك جنیبت آن خدمت بندد وباصبابهٔ[۶۶] ذرایاء بقامانده برخاك آستان نبوی‌ریزدتا[۶۷] روزحشرهم‌از آنجا برخیزد که «وفیها نعیدکم ومنها نخرجکم تارةً اخری»

بیت

هم برسر کوی تو بمیرم که در اصل

خاکم ز سرکوی تو برداشته‌اند

واگر طول اهتداء[۶۸] ایشان عمررا طول باشد، وذلك فضل‌الله، صفحات در ودیوار روزگار واوراق لیل‌ونهار به‌نقوش تصاویردعا وثنا واشکال و تماثیل مدحت و اطرای حضرت رسالت به‌کلمات مرتب و الفاظ مهذّب[۶۹] وعبارات بلند و استعارات ارجمند و الفاظ مرشح و معانی منقح ومنظومات متملّح و منشورات متروح[۷۰] مزین[۷۱] به‌آیات بینات مستعذب[۷۲] به ابیات[۷۳] واشعار عجم وعرب بدان وجه‌که «فامشوا فی مناکبها»،

بیت

فسار مسیرالشمس فی کلّ بلدة

وهبّ هبوب‌الریح فی‌البرّ والبحر

بدان نسق‌که لطیف طبعان[۷۴] روزگار «من کلّ حدَب ینسلون» ، (ع): همچون برآب شیرین غوغای کاروانی، وظریف[۷۵] پیشگان ادوار «من

بین ایدیهـم سداً و من خلفهم سدّاً» و «المشرب العذب کثیر الزحام»
یعنی (ع): سر کوی ماهرویان همه ساله فتنه باشد، بر آن ازدحام نمایند
و در آن تنافس کنند.

بیت

همچو گل در بهار و مل در جام می‌برندش زلطف دست به‌دست

متوقع از جمع اماثل و فوج[۶۴] افاضل چنین کـه[۷۶] این تصدیع دراز
دامن را شایستگی آن دانند که به‌نظر عالی اثر ایشان مشرف گردد آستین
عفو واغماض پوشانند وغور ونجد آن را به‌گام تأنی وتثبت پیموده و
به‌قدم تفکر وتدبر بسوده به‌نظر رضا ملحوظ واز عین السخط محفوظ[۷۷]
ظهر الباطن گردانند بعد از آن که درسر آیت «وکایّن من آیة (فی السموات
و الارض)[۷۸] یمرّون علیها وهم عنها معرضون» توغل وتغمر[۷۹] فرمایند
حاصل این معنی[۶۴] را که منبی[۸۰] است از فحوای:

شعر

هر که برشعر من نظر فکند[۸۱] آن براسب سخن سواریهاست
گو بزرگی کن و میازار آن کاندرآن زیر خرده کاریهاست

کاربند شود و درمداحض خلل ومزالق زلل[۸۲] اگر پای[۸۳] سخن ازسمت
صواب به مدحض سهو و غلط انحراف یافته باشد قضیهٔ لطف وکرم
معمول داشته اصلاح فرمایند، وبنده را صنیع[۸۴] خدمت ورهین[۸۵] منت
دانند. باد[۱۴] استعجال[۸۶] که در آتش‌خانهٔ کانون[۸۷] دل بنده دمیده بودند
خدّام آن حضرت به حکم «فانّها لظی نزّاعة للشوی» حرمت طامت
را بسوخت ودود[۸۸] بی‌قراری ازتابخانهٔ[۸۹] دل به‌روزن دماغ بیرون رفت،

بیت

درحال زخویشتن برجستم پیغام تو می‌دادو کمر می‌بستم

نیم استعدادی طالب علمانه و تهیهٔ[۹۰] ریزه‌ای باحفصانه[۹۱] یك دو روز مانع شد و دارنده نعل عجلت در آتش و خار اضطراب در مضجع و مفرش داشت، ان شاءالله العزیز برعقب (ان عزیز باتمیز)[۹۲] حذ والنعل بالنعل فلق‌الحرام مرخی‌الزمام متوجه شود، (بعداز آن (ع): به هرچه حکم رود نافذ است فرمانت،

بیت

اگر به[۹۳] مدرسه خواهی به‌فرق سر کنم‌خدمت

و گر به[۹۳] دیر نشینی‌من‌آن فراش‌رهبانم)[۶۴]

طال‌الکلام وغال[۹۴] الابرام. و اطالة‌التصدیع‌یستوجب‌التفریع، اما آیت «لنفدالبحر قبل ان تنفد» شفیع[۹۵] وعذر خواه ارست.

بیت

اللیل‌مضی وماانتهت قصّتنا　　　ماالذنب‌لنا حدیثناطاب وطال

ایام ولیالی بل سنین وشهورآن مفاخر و معالی ازعقد[۹۶] خناصر حصر و ضبط ضمایر حفظ و استقصا[۱۴] بیرون باد بمحمد وآله[۹۷] الامجاد و الانجاد .

---

* نسخهٔ پاریس که چندنامه اخیر ازآن افتاده بود باببت ۲۲ قصیدهٔ موجود در این نامه (ورق ۲۴۶ الف) ادامه می‌یابد　۱ـ س: الموالی　۲ـ ط: من انشاء مولانا حسام‌الدین عبدالله‌الکوسوئی الی المولی الاعظم‌المرتضی المکرم سلطان وزراء العجم رکن‌الملة والدین ویصف‌المدرسة الرفیعة التی استهامن‌خالص ماله ووجه حلاله　۳ـ ط:ـ　۴ـ س: سائس‌ممالك
۵ـ س: الانام　۶ـ س: مرکبت　۷ـ س: بردل　۸ـ ط:+
والدولة　۹ـ س: حکم　۱۰ـ ط: دیار　۱۱ـ ط: حجول
۱۲ـ س: بفضلهم　۱۳ـ س:لاساهی　۱۴ـ س:ـ　۱۵ـ ط:
به درر غرر دولت خواهی　۱۶ـ س: بکرة　۱۷ـ س: جنان

۱۸ــ س: نثار ۱۹ــ س: پشته برپشته ۲۰ــ س: است ۲۱ــ ط: عاشق شدن ۲۲ــ س: مراقبت ۲۳ــ س: اصطرلاب ۲۴ــ س: دهند ۲۵ــ س: دیارحر ۲۶ــ س: تصرف ۲۷ــ ط: نبی ۲۸ــ ط: خرد ۲۹ــ ط: عالم دیب ۳۰ــ ط فقط، کلمهٔ نبغ را دارد ۳۱ــ س: فلیقل ۳۲ــ ط: مؤیـد آسمانی توفیق داد ۳۳ــ س: دای ۳۴ــ س: حـاس ۳۵ــ س: مدرس ۳۶ــ س خوانا نیست؛ ط:سمامها ۳۷ــ س: علم ۳۸ــ س: وامنا مناصب متاسب ۳۹ــ س: قوام ۴۰ــ ط: اذهب‌الله ۴۱ــ س: موقوع ۴۲ــ س: سبید ۴۳ــ ط: دولت ۴۴ــ ط: علاوه ۴۵ــ س: دولت ۴۶ــ ط: سریر ۴۷ــ س: مصاحب ۴۸ــ س: نسیم ۴۹ــ س: شب ۵۰ــ س: عالیه ۵۱ــ پ ط: روشن ۵۲ــ پ: از این که ۵۳ــ س: قضا نبشت ۵۴ــ پ: محصور ۵۵ــ س: گوی برده ز طلاب ۵۶ــ س: فرخنده ۵۷ــ س: برسر ۵۸ــ س: می‌رساند ۵۹ــ س: می کنم ۶۰ــ س: سر ۶۱ــ پ: مشك ۶۲ــ س: همواره ۶۳ــ پ ط: نبیه‌النبیه ۶۴ــ پ ط:ــ ۶۵ پ:ــ ۶۶ــ س: و باد؛ ط: سبایه ۶۷ــ س: تاچو ۶۸ــ س: اسعداد؛ پ: امتداد ۶۹ــ پ: معذب ۷۰ــ پ ط: مستروح ۷۱ــ س: مشمر ۷۲ــ س: + ومصیب ۷۳ــ س: آیات ۷۴ــ س: لطیف جهان طبعان ۷۵ــ س: ظریف‌تر ۷۶ــ پ ط: آن که ۷۷ــ س پ: محظوظ ۷۸ــ س پ ط:ــ ۷۹ــ پ ط: تعمق ۸۰ــ پ: نهی ۸۱ــ س: کند ۸۲ــ س: دل؛ پ: زمل ۸۳ــ س: بادپای ۸۴ــ س: منیع ۸۵ــ س: زمین ۸۶ــ س: استجلال ۸۷ــ س: کافور ۸۸ــ س: دودلی و ۸۹ــ س: آن خانه ۹۰ــ س: سعه؛ پ: تهنیه ۹۱ــ پ: باحتضانه ۹۲ــ پ ط: او ۹۳ــ درمتن در (تصحیح از نگارنده است) ۹۴ــ پ: عالی؛ ط: عادل ۹۵ــ س: باروی کار آورده شفیع... ۹۶ــ س: عقل ۹۷ــ س: عترته

۲۱۲- ایضاً من نتائج انفاسه‌الشریفه فی تهنیة وزارت الصاحب الاعظم سلطان وزراء العجم غیاث‌الدنیا و الدین محمد (بن رشید)[۱] نوراللّه تعالی مرقد هما و برد مشهد هما[۲]

(س‌پط)

«و عداللّه‌الذین آمنوا [منکم و عملوا الصالحات] لیستخلفنهم فی‌الارض کما استخلف‌الذین من قبلهم».

بعد از آن کـه قوهٔ ناطقه، که طوطی شکرشکن قمطرهٔ دهـان است[۳] به دست افتتاح بحمداللّه (ربّ‌العالمین[۱]، که هادی‌السبل است، می شکند و برقع از چهرهٔ مخدرات بنات فکر بـه سرانگشت مشاطهٔ درود بر سیّدالمرسلین، که خاتم‌الرسل است، بـر می‌افکند در مساق این تشبیب و سیاق این ترکیب مشرع نکتهٔ تهنیت و محرّر[۴] اطراء[۵] و مدحت، که مقصد اعلی و غایت قصوی است[۶]، نصّ کـلام مجید، که «تنزیل من حکیم حمید» است، اعنی نفثهٔ روح‌الامین، که طاوس‌ملایك و نـاموس سبع ارایـك[۷] است[۱]، می‌آغازد و سحر هـاروت در شعر ناسوت می‌پردازد:

قصیده

۱ از جناب سلطنت بخش «قل‌اللهمّ» باز
شد ز «تؤتی‌الملك» تشریف وزارت را طراز

۲ منشی[۸] دیوان حکم مالك الملکیتش
می‌کشد[۹] طغرای عزت بر مثال اعتزاز

۳ نوبت این مملکت راکوس محمودی زدند
زانکه ملك آراسته است امروز چون حسن ایاز

۴ اصطکاك این بشارت در حدود خافقین
قاف تا قاف ممالك این نوید دل نواز

۵ ملك راشد روح‌بخش‌و فتنه‌راشدجان گداز
ظلم راشد خانه[۱۰] سوز وعدل راشد چاره[۱۱] ساز

۶ صبح گاهی می‌شنیدم کز بشارت در نهان
آسمان درگوش دولت گفت این معنی به راز

۷ کز حریم مرغزار جاه موروثی اگر
مدتی شیر[۱۲] عرین منقبت کرد احتراز

۸ در خرامید این زمان با یال و برز شیر نر
سوی بیشه واز تبختر عطفش[۱۳] اندر اهتزاز

۹ هم به جوی سلطنت آب وزارت شد روان
ور چه چندی بود از مجری خویش افتاده باز

۱۰ ملك گفت الحمدلله الذّی عن فضله
استقر الامر فی مثواه غب الاحتجاز

۱۱ تابه دستوری‌شه‌دردست دستوراست‌نیست
این وزارت را دگر از سلطنت‌ها امتیاز[۱۴]

۱۲ صاحب دوران غیاث دولت و دین و ملل
آن که جودش[۱۵] محو کرد از ران حاجت داغ آز

۱۳ فیض قدسیات انفس عقل فعال ملك
آن[۱۶] دعایش فرض بر طور خلایق چون نماز

۱۴ آن [۱۷] نظیرش در طبیعت از امور مستحیل
وان[۱۸] خلافش در شریعت از قبیل لاجواز[۱۹]

۱۵ آن که تا در مسند دست وزارت فر او
ملك سلطان السلاطین راست از تو کار ساز

۱۶ تخت[۲۰] را گفت از ترفع پایهٔ برتر نشین
تاج را گفت از سر افرازی سوی عیّوق تاز[۲۱]

۱۷ (تا لوای خسروی در هزّت آید[۲۲] رقص را
کوس[۲۳] را گفت از نوای خسروانی نغمه ساز)[۱]

۱۸ تا همای آسا لوای این وزارت گاه عدل[۲۴]
بیضهٔ آفاق را در زیر بال آورد باز

۱۹ می کند در دشت آهو بچه اندر کام شیر
می نهد در کوه تیهو آشیان در چشم باز

۲۰ یك قدم در خطهٔ ملك قدر ننهد قضا
تا که نستاند ز دیوانش اجازت را جواز

۲۱ بخت با اقبال گفتا در لباس التماس
از جنابش یا غیاث المستغیثین می طراز

۲۲ تا دهد بر باد بخشش آشکارا جود او
از ضمیر خاك بیرون افکند راز رکاز

۲۳ شمع روم روز همچون شمع موم شب شود[۲۵]
گرنه از رای تو باشد اقتباسش در گداز

۲۴ ور عطیت را به توقیعت روان گردد برات
خط بیزاری نویسد [۲۶] بی نیازی را نیاز

۲۵ دوستان گردشمنت‌رامرگ‌خواهندازخدای
بنده می‌گوید مبادش مرگ بل[۲۷] عمر دراز

۲۶ بادازقهرتو چون عصفور درچنگال‌چرغ[۲۸]
باد از خشم تو چون دینار در دندان گاز[۲۹]

(جهان و جهانیان را)[۱] تجدید عهد جهانبانی و نظریهٔ[۳۰] دیباچهٔ شیوهٔ هیبت[۳۱] صاحب قرانی[۳۲]، فیض عطیت[۳۳] آسمانی، صورت عاطفت رحمانی، آصف اعظم، صاحب اعلم،حارس البرایا، سائس[۳۴] الرعایا، صاحب‌الزمان، مهدی‌الدوران، مشید ارکان دولةالسماء، مؤسس‌بنیان[۳۵] العزّة القعساء، کهف‌الخافقین، غوث‌المشرقین، غیاث‌الدنیا و الدین، ملاذالاسلام والمسلمین، عضد[۳۶] اعاظم‌السلاطین، ناصرالملة[۳۷]الزاهره، معین‌الدولة الباهرة، حافظ بیضة السلطنة، حامی حوزةالملکة رفع‌الله تعالی لواء مناقبه الغرّاء الـی [۳۸] قمةالعیوق و کواکب[۳۹] الـزهراء در مستقر عزّ وجلالت موروث عظامی ومرکز نقطهٔ رفعت و اقبال‌مکتسب عصامی فرخنده و مبارك ، و تصدی تیسیر (اسباب معدلت و تقویم)[۱] اسباب نصفت و مرحمت‌آن حضرت را توفیق حق سبحانه و تعالی به حرمت «للذی ببکّة مبارکاً» رافع قصهٔ دعا و ناشر مدحت و اطـراء[۱] طالب علمی پیر ضعیف است[۱] بـا جمعی عیال و اطفال[۴۰] کـه دست دوران[۴۱] زمان[۴۲] او را از مطمورهٔ کرمان، که حفرهٔ شقاوت و حرمـان است، از عاج کرده و اخراج نموده و با معمورهٔ یزدش راهنمون‌بوده و مسافت پیموده[۴۲]، الحق‌آن خطه به یمن اهتمام آن خانـواده دولت صفت «بلدة طیبة و رب ّ غفور» گرفته، الحق از امارات و علامات‌آن

بیت

انّ آثارنا تدلّ علینا[۴۳] فانظروا بعدنا الی الآثار

از در و دیوار معهد[۴۴] امن و مقصد خیر مشاهد ومباین است، به حکم اشارت حضرت[۴۵]

بیت

که گر به چرخ رسد رغبةً شود طائع

و گر به دهر رسد رهبةً برد فرمان

عصا و رکوه در آن صفا[۱] و مروهٔ مروت و فتوت فرود افکند، و هذا من برکة البرامکة.

هذه جمعی از طلبهٔ علم بل از طبقهٔ اشراف آغاز مذاکره و مباحثه و مناظره و مجادله کرده‌اند،

شعر

بقعه‌ای کاثار خیر آن شهید اعظم است

راستی را نزهت‌آبادی فسیح و خرم است

و این زمان از یمن فرط اهتمام آصفی

جای درس « علم الانسان ما لایعلم » است

خلّدالله دولته الباقی، قدس‌الله مهجةالماضی.

میامن خیرات[۱] و مبرّات و برکات و ایادی اصطناعات شامل احوال جناب حضرت باد و روح پاک آن سعید شهید در فرادیس قدس به ادراک لذّات مشاهد[۴۶] اخروی شاد بالنبی و آله‌الامجاد الانجاد.

۱ــ س:ــ ۲ــ پ ط : ایضاً من نتایج انفاسه‌الشریفه الی سلطان‌الوزراء خواجه غیاث‌الدین محمد بن رشید فی تهنیة وزارته ۳ــ س: که طوطی است قمطرهٔ دهانست؛ پ : ... دهان بسته ۴ــ پ ط : تحریر مبحث و

تشخیص مطـلب ۵ــ س‌پ : اطــرار ۶ــ س : از ۷ــ س :
عرائك ۸ــ پ: منهی ۹ــ ط: می‌کند ۱۰ــ س: چاده
۱۱ــ س: کــار ۱۲ــ پط: شبل ۱۳ــ س: سوی بیشه ور پنجه
غضنفر ... ۱۴ــ س: این وزارت را ز دیگر سان امتیاز ۱۵ــ پ:
بودش ۱۶ــ س: از ۱۷ــ س: از ۱۸ــ س: و از
۱۹ــ س: لاجورد (روی کلمه را در نسخه خط زده و به جای آن در حــاشیه
نوشته‌اند: از قبیل اعتزاز) ۲۰ــ پ: بخت ۲۱ــ س: تاج‌را گفت
از نوای خسروانی نغمه ساز ۲۲ــ پ: اندر؛ ط: آمــد ۲۳ــ پ:
گوش ۲۴ــ پط: ... وزارت پای بوس ۲۵ــ س: همچون مسوم
شب باری شود؛ پ: شموم (بجای: شود) ۲۶ــ س: نویسا ۲۷ــ س:
بر، پ: بی ۲۸ــ پ: چرخ ۲۹ــ پط: + بالنبی و عترته‌وصحابته
۳۰ــ س: طریه؛ پ: تطرید ۳۱ــ پ: جهانیانی؛ ط: جهاهیت (؟)
۳۲ــ پ: ــ ۳۳ــ پ: عظمت ۳۴ــ س: من ۳۵ــ پ: جنان
۳۶ــ س: معتضد ۳۷ــ س: الملة و الدین ۳۸ــ س: مستقر الــی
۳۹ــ س‌پط: کواکبه ۴۰ــ س: انهال ۴۱ــ س: روان
۵۲ــ پ: نموده ۴۳ــ س: علامات وآثار فانزل علینا ۴۴ــ س:
معبد ۴۵ــ س: عزوجل ۴۶ــ پط: مشاهدات.

۲۱۳ـ ایضاً مـن نتائج انفاسه‌الشریفه الـی واحد مـن الـوزراء نورالله تعالی مرقد هما و برد مشهد هما

(بـ‌ط)

ختامه مسك

بیت

هر چند به‌آخر است ذکرش فهرست مفاخراست‌ذکرش

اشارت عالیه به تقدیم نویدی صادر گشته بود و بشارت اعلی به تحقیق امیدی فرموده منبی از ان معنی که همایون مرکب همای‌آسا و فرخنده کوکبهٔ گردون‌سای مولانا السائس الاعلی، الوالی[1] الارفـع الاسمی، وارث المناصب‌الآصفیه فی‌المملکة السلیمانیه، مالك اعنّة الحکومةفی السلطنةالخانیه، عـلامة اعاظم الـولاة فـی عظمات المشرقین، مستعبد صنادید القضاة فی جبهات الخافقین، الطود الاشم و البحرالخضم،

بیت

حارس دولت، حافظ ملت، سایس‌امت، حامی ملکت

سدّ سکندر، والی سرور، حاکم داور، زبدهٔ‌آدم

ضاعف‌الله بسطة ملکه و احرزها فی حوزة ملکه ، تجشم نموده نـزول خواهند فرمود. الحق در این عطیهٔ‌کبری «ذهب عن‌ابراهیم الرّوع و

جاءته البشری». بنده را ارتجالاً در خاطر فاتر گذشت که:

بیت

براین مژده گرجان‌فشانم رواست　　که این مژده آسایش جان‌ماست

لا ادری بأیّهما اسرّ بفتح خیبرام بقدوم جعفر

بیت

روزی مگر که طوطی[2] جانم بر لبت

بر بوی پسته آمد و بر شکر اوفتاد

انشاءالله فی احسن‌الحال و ایمن‌الفال این امید مقرر و محقق و این‌بنده به ادراك آن دولت مشرف و مؤفق گردد بحق من لانبی بعده.

۱ ــ پ: الموالی　　۲ــ پ: طوبی.

۲۱۴ـ ایضاً من نتائج انفاسه‌الشریفه فی استیصال اهالی کرمان و رفع الحاجة الی سلطان وزراء الزمان فخرالدولة و الدین احمد[1] نورالله مرقد هما (و برد مشهد هما)[2]

(س‌پ‌ط)

دیوانیان حضرت سلطان وزراء زمان (اعلی الله شأنه الی‌انقضاء الدوران)[3] چون قفل درج ایـن درج بگشایند و بـه دست عرض مهر طبلهٔ این حجله بردارند در فرصتی که همایون ضمیر انور را از غبار ملالت صافی یابند وگوشهٔ خاطر اشرف از وسمت سآمت خالی باشد این عبودیت را به تدریج در مجالس مختلفه به عـزّ عرض رسانند و از القاء آن بر مسامع‌علیّه دفعةً واحده احتراز نمایند، چه مطاوی‌آن بـر حکایت ممل مشتمل و فحاوی‌آن از سر تا قدم اوقـار درد دل را محتمل[4] است و سمـع مبارك به حکم آن‌که (ع) : لطیف زود پذیـرد تغیـّر احوال، از اصغای‌آن در یك‌مجلس ابـّی (و ضمیر منیر راتأنی)[1] تواند بود، هر چند

بیت

مطلع حسب‌حال بنده دعاست وز دعا طبع را ملال نخاست[5]

لایسام الانسان من دعاء الخیر، اما از تطویل به تثقیل کشیده است، بـه

سمع رضا و شرف قبول[۶] موصول باد.

شعر

۱ هر دعائی که در صوامع قدس
هرثنائی‌که در مجامع [۷] انس

۲ هست ورد مقربان فلك
هست تسبیح قدسیان ملك

۳ هر چه اندر سرادق گردون
هست‌از لطف[۳] امر کن فیکون

۴ هر چه از فیض عقلی و نفسی
هست و اصل به جنی و انسی

۵ نفحه‌های[۸] ریاض[۹] فردوسی
مستعار از حظایر [۱۰] قدسی

۶ یمن تعویذ شهپر جبریل
گوهر تاج فرق میکائیل

۷ نورفائض ز ساق[۱۱] عرش‌مجید
تحفهٔ شاخسار طلع نضید

۸ پرتو شمع جمع علیین
فرّ پر خاص [۱۲] بال روح امین

۹ میوهٔ شاخ طوبی و سدره
فال سعد عطارد و زهره

۱۰ نزل قدوسیان [۱۳] روحانی
هدیهٔ واردات رحمانی

۱۱ حضرت خواجه را مهیّا باد
آستانش بدان مهنّا باد
۱۲ آن کز[۱۴] القاب ملك آرایش
مملکت راست زیب و آرایش
۱۳ فخردین آن که دست مقدرتش
بر فلك برد پای مفخرتش[۱۵]
۱۴ کرده دست سعادت او حل
عقدهٔ نحسی از جبین زحل
۱۵ طالع سعد او از این تاریخ
بزداید شآمت از[۲] مریخ
۱۶ رایش ار ماه را دهد مایه[۱۶]
پیش خورشید نفکند[۱۷] سایه
۱۷ چرخ والی اساس عالی طاق
مرتفع طارم بلند رواق
۱۸ تا نگردد قواعدش مختل
تا بماند معاقدش مفجل
۱۹ باد با گرد [۱۸] خیمهٔ ممدود
بسته اطناب دولتت معقود[۱۹]
۲۰ طالعت را فلك گرفته رصد
کرده هیلاج[۲۰] عمر تو به ابد[۲۱]
۲۱ غایتش انقضای غرهٔ دهر
آخرش انعدام عروهٔ عصر[۲۲]

۲۲ در گهت را فلك دعا کرده
سر خصمت ز تن جدا کرده

۲۳ بر سرخصم شد[۲۴] بریده کلام
مقطع نیك یافت شعر حسام

۲۴ باد فرخنده مقدم ایـن ماه
بر تو و بر حواشی درگاه

ملهم تأیید ربانی و منهی تسدید آسمانی ابواب توفیق افاضت[۲۵] عدل‌ـ پروری و سلوك منهج دادگستری بر همایون رای حاکم علی‌الأطلاق، والی به استحقاق، مدبّر امورالمملکة، ممهّد قوانین‌السلطنة،

شعر

۱ مقصد اقصی، خواجهٔ اعلی
آصف اعـدل، صاحب اعظم

۲ کـامل افضل، فاضل اکمل
عالم اعدل، عـادل اعلم

۳ صورت حشمت، معنی رفعت
عنصـر رحمت، پیکـر دولت

۴ حاصل دوران، زبدهٔ اکوان
حاکم ابدان، قدوهٔ عالم

۵ ذات مقدّس، عقل مشخّص
علم ملخّص، روح مطهّر

۶ نفس مجرّد، فضل مکثّف
نور منزّه، لطف مجسّم

فخرالدولة والدین، تاج الامراء[۲۶] و عضدالسلاطین مدّالله تعالی فی

عمره مدّاً و جعل بینه و بین الحوادث سداً گشاده داراد تا[۳] امتثال مثال[۲]
«فاحکم بین الناس بالحق»، که به طغرای «ان الله یأمر بالعدل والاحسان» موشح
است، فرموده ازمضیق «کلکم راع و کلکم مسؤول عن رعیته» تفصی[۲۷]
نموده باشد، ورقبهٔ طاعت رعیت درربقهٔ طواغیت احکام باد تا ارتسام[۲۸] منشور
«واطیعوا اولی[۲۹] الأمر منکم»، که به توقیع «واطیعوا الله واطیعوا الرسول
و اولی[۳۰] الامر» مرشح است، به جای آورده درمقام «لایجدوا[۳۱] فی
انفسهم حرجاً ممّا قضیت» ثابت قدم باشد. آن نور بصیرت، که از
مشعلهٔ[۳۲] قبهٔ قدسی بخشی واز لمعات برق الهامات درخشی است به
حاق[۳۳] وسط جهانبانی رسیده وبرنقطهٔ دایرهٔ صواب اندیشی ودوربینی
اطلاع یافته که «المؤمن ینظر بنور الله[۳۴]» (بحرمة النبی وعترته الطاهرین)[۳]
چون ناوك آن عزمات صائبه، که ازشست «وما رمیت اذ رمیت ولکن الله
رمی» گشاده است، به هدف حصول اغراض کلیّات مهام طبقات ایّام
پیوسته است وتیقظ[۳۵] آن حزم ثاقب، که نایب مناب آراء اولوا العزم
است، راه طوارق هوان[۳۶] و شوارع بوائق دوران را به سدّ «فانفذوا
لاتنفذون الاّ بسلطان» برعقاریب طغیان بسته، و ثبات آن عزیمت[۳۷] علی
فطرة[۳۸] الرسل برجادهٔ قویم «وانّ هذا صراطی مستقیماً فاتبعوه ولاتتبعوا
السبل» راسی وراسخ وهمم ونیات به مرقات «او سلّماً فی السماء» به
اوج «معارج علیها یظهرون[۳۹]» سامی و شامخ خلیل وار که «انّ ابراهیم
لحلیم اوّاه» ویعقوب وار که «انمّا اشکوا بثّی وحزنی الی الله» علی
محمّد وعلیهما السلام.

نفثة المصدوری خامه جامهٔ سیاه پوشیده وقصه برسرنی خامه
کرده تادر آن حضرت کسوت کاغذ برسینه چاك[۴۰] زند ومعروض گرداند
اگر به حکم قضیهٔ «استماع کلام الملهوف صدقة» شرف اصغاء ارزانی

افتد «ذلك ما كنّا نبغ».

بیت

سوزی که مـرا ز درد او حاصل شد

دل داند ومن دانـم ومن دانـم و دل

حال کرمان و کرمانیان، که «ضرب‌الله مثلاً قریةً کانت[41] امنةً مطمئنةً یأتیها رزقها رغداً[1] من کلّ مکان» صفت آن بود، گدشت که «وبدّلناهم بجنّتیهم جنّتین ذواتی اکل خمط واثل وشیئی من سدرقلیل»، بپای[42] استفاضت «اذا قهاالله لباس‌الجوع والخوف» در اقاصی صیاصی طوف کرد وبه‌قدم اشتهار در بلاد و امصار «جاسوا خلال‌الدیار» و به‌واسطهٔ غلاء غلّه عـلاء علّه[43] «فکلاً[44] اخذنـا بذنبه فمنهم من ارسلنا[45] علیه حاصیاً ومنهم من اخذته‌الصیحة و منهـم من خسفنا به‌الأرض» صورت حال همگنان گشت[46]، یعنی اصحاب نعمت ونغمت ومال[3] متوسط‌الحال[47] شدند، وآنان که متوسط حـال بودند به درویشی رسیدند، و درویش دل‌ریش به استیصال واحتیاج پیوست، ومستأصل دریای فقر ومسکنت مستهلك گشته به‌ابتلای جلای وطن وخلای مسکن گرفتار گشتند، وآن طایفه کـه در کربت غربت ومحنت فرقت «فمنهم من‌قضی نحبه و منهم من ینتظر»، وعلی‌التخصیص حال طلبهٔ علم، که این‌بنده است منهم فی شیئی، صورت حال انکس گرفت،

بیت

خواجه ما خود در این شمارنه‌ایم　　در دو گیتی بـه هیچ کار نه‌ایـم

محقر ادراری «لم یکن شیئاً مذکورا» دوسال گذشت[48] که واصل نشد ومقرر اوقاف، که اقلّ من‌القلیل بود («ع»: ازهردونام ماند چوسیمرغ وکیمیا، لاجرم در این مدت

بیت

بنده آن سرخ ریش مظلوم است

که از این)[۳] هردو وجه محروم است

اگر لطف حضرت اسلام‌پناهی بروفق سنت الهی که «ان‌الله یحیی‌الأرض بعد موتها» اموات ادرار، که رمیم ورفات گشته است[۴۹]، احیاء فرمایند و اشارت در ایصال وظیفهٔ اوقاف، کـه بنـده حجت وسجل[۱] واقفه، تغمدهاالله بغفرانه، در دست دارد[۲] وهیچ آفریـده غیـر او بدین وسیله متمسك نیست، صادر شودآن معنی درصحیفهٔ حسنات اعمال و ابقای ذکرجمیل در جریدهٔ آمـال هرآینه مثبت گردد، وغرس نهـال وجود بنده، کـه پانزده سالـه[۵۰] مربوب نعمت دودمان و پرورده وبرآوردهٔ[۱] مصطنع آن خانوادهٔ سروری است، ترشیح فرموده شود. بنده جزسابقهٔ خدمتی، که چندین عام به وظایف قیام بدان اهتمام[۵۱] نموده است، در آن حضرت وسیلتی ندارد. بحمدالله تعالی که آثار مساعی جمیله بـر روی روزگار چنان باقی است که به‌تبدیل احوال وتغییر مـاه وسال از صحیفهٔ ادوار و جریدهٔ اعصار محو نشود، (ع): یتغیّرالدنیا ولایتغیر،

بیت

گویند مگو سعدی چندین سخن عشقش

می گویم وبعداز من گویند به‌دورانها[۲][۵۲]

امروز در بسیط غبرا وساحت سراچهٔ دنیا افاضل جهان واماثل زمان[۵۳] رسایل مخـدوم زاده، کـه از نصاب فضائل نفسانی وکمالات انسانی ممتع است وجنابش از وصمت امکان مبارات اقـران «وقلیل ماهم» و معرّت مجارات اخوان و ماینبغی له مرفّـع و ممنّـع، به‌سواد حدقهٔ[۵۴] ناظره[۵۵] بربیاض حـدیقهٔ باصره می‌گمارند و نتائج آن ابـکار افکار را

فروتر از معجزه‌وبرتراز‌سحر می‌دارند وباهریکی ازصدرنشینان محافل بلاغت درمحاورهٔ این بیت است.

بیت

مرا اگر تو ندانی عطاردم داند

که من کی‌ام زسر کلك من چه‌کار آید

درقسم نظم اشعار در صددآن است که

بیت

چو زهره وقت صبوح از افق بسازد چنگ

به شعر دلکش او تیر می‌کند آهنگ

والحق بنده این معنی‌را برحسب تصور خود[۳] حبل‌متین بل حبل‌الوتین سایر ذرایع می‌داند. اگر دربارهٔ بندهٔ[۳] خود، که پانزده سال رضیع آن حضرت و ربیب آن نعمت است، توقع فضل وعنایتی دارد، که علاوهٔ انعامات واصطناعات سالف وتتمهٔ کرامات سابق باشد، این‌را چه‌توان گفت؟ (ع): مارا برآستان تو بس‌حق خدمت[۵۶] است. امسال غرهٔ ماه رجب، که برحضرت آصفی همایون باد، موسم اطلاق وظیفه بود،

بیت

(هرسال مرا وظیفه‌ای بود ز وقف

امسال وظیفه چیست؟ چونم یابی؟)[۱]

وچون حال مشقت مشاهده افتاده است خوف واستفسارخلق به واسطهٔ تلون اسعار زیادت است[۵۷]، اگر اشارت عالیه نافذ گردد که بی‌تسویف وتوقیف محقر[۵۸] وظیفهٔ متعلقان بنده اطلاق یابد آن خدمت را ترویج این‌مبرّت[۳] منتج[۵۹] حصول مآرب دوجهانی ووصول به‌مطالب ومقاصد نیل امانی باشد، «وما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عندالله».

بیت

اذالمرء فی‌تقدیم خیر لغیره لیسعی‌صار ایضاً للمثوبةواحد

وحقیقت استفاضت[۶۰] این حق برمصب استحقاق دری درکوی «الدال علی‌الخیر کفاعله» دارد وتوقیر این عارفه[۶۱] راه به دیه[۶۲] «ادخال‌السرور فی قلب‌المؤمن یوازی عمل[۶۳]الثقلین» می‌کشد.

شعر

اذا ماکنت تنفق مال غیر بامر منه فی وجه یطیب

له[۶۴] القدح المعلی من‌ثواب الذی[۶۵] قدمته ولك‌الرقیب

شعر

آن را که یسار است یمین او باش

او جیب بود تو آستین او باش

ز اقران زمانه تو قرین او باش

در خاتم خیرات[۶۶] نگین او باش

والحق وضع سنت الهی برمقتضای «خلق لکم مافی‌الارض» چنین رفته است که حق جلّ جلاله وعمّ نواله به هرکه علم[۶۷] داده است هرچه درعالم است‌بدوداده است، امامقابلة‌الجمع بالجمیع[۶۸] یقتضی‌انقسام[۶۹] الآحاد بالآحاد، (یعنی «فی کل فلك یسبحون»)[۳]

شعر

بها ماشئت من دین ودینی و جیران بافواق المعانی

فمفتون بآیات المثانی[۷۰] ومشعوف بربات[۷۱] المعانی

ومصطنع بتلخیص‌المعانی ومطّلع‌علی تلخیص‌عانی[۷۲]

«ولهم اعمال من دون ذلك هم لها عاملون»، (ع): آن کند آهنگری این درزی آن برزیگری[۷۳]، وبرموجب این‌معنی‌قضیهٔ ارباب دول بااصحاب

فضل و هنر چنان اتفاق افتاده[۱] است که:

شعر

اصبحت قد خلقت لها اخلاقکم — من منحة و تفضل و سخاء
وغدوت قد فطرت لکم الفاظنا — من مدحة رأفت[۷۴] وحسن ثناء
فیفید ناذاکم رفاغ معیشة — و ینیلکم هذا خلود دعاء
فنعیش[۷۵] فی جدواك اربع عیشة — و یدوم من مدحی امد[۷۶] بقاء

دیوان «نحن قسمنا» بروجوه مختلف واسباب نامؤتلف اطلاق کرده‌اند

شعر

احیلت علی الخلق ارزاقنا — و فرق[۷۷] فی العاش[۷۸] اسبابها
فمن غرس عثمان رماننا[۷۹] — و من کرم عمران اعنابها
فان اطلق القید من رجلها — سیلحق بالکل[۸۰] اربابها

بیت

چون خرقهٔ درویش ز برچیدهٔ هر کوی
چون لقمهٔ زنبیل ز دریوزهٔ هر در

(زیاده چه نویسد، ظلال عنایت مخلد باد بالنبی و آله الامجاد)[۱]

۱ـ پ ط:ـ ۲ـ ط:ـ ۳ـ س:ـ ۴ـ س: او بار در دل محتمل؛ پ: اوقار در دل را محتمل ۵ـ س پ ط: نخواست ۶ـ س: رضا وسمع قبول ۷ـ س: محاسن ۸ـ س: تحفهای ۹ـ س: رضای ۱۰ـ س ط: حضایر؛ پ: صغایر ۱۱ـ پ ط: فایض رسان ۱۲ـ پ ط: پرتحاش ۱۳ـ س: قدسیان ۱۴ـ پ: که ۱۵ـ س: مفاخرتش ۱۶ـ س پ: پایه ۱۷ـ س: بفکند ۱۸ـ س: باکرد؛ پ ط: باد باکرد ۱۹ـ س: مغفور ۲۰ـ س: جندابحه (کذا) ۲۱ـ پ ط: تابه ابد ۲۲ـ س پ: عروه ۲۳ـ پ ط: دهر ۲۴ـ پ: شه ۲۵ـ س: رفاهیت ۲۶ـ پ ط: الاسلام ۲۷ـ س: نعضی؛ پ: تفضی

۲۸ـ س: مام از قام (کذا) ۲۹ـ پ ط: اولوا ۳۰ـ س پ ط: اولوا ۳۱ـ س پ ط: تجدوا ۳۲ـ س: مصقله ۳۳ـ س پ ط: محاف ۳۴ـ پ ط: الرب ۳۵ـ س: سقص(؟)؛ پ: سرنقطه ۳۶ـ س: هوا ۳۷ـ پ: جریمت ۳۸ـ س: فترة ۳۹ـ س پ ط: ینظرون ۴۰ـ س پ: خاك ۴۱: س پ ط: کانت قریة ۴۲ـ س پ ط: بنای ۴۳ـ س: بواسطهٔ علاء علا (کذا) ۴۴ـ س: وکل؛ پ ط: فکل ۴۵ـ س پ ط: ارسل ۴۶ـ س: گذشت ۴۷ـ س: متوسط درحال ۴۸ـ پ ط: شدگذشت ۴۹ـ س: شده ۵۰ـ س: سال ۵۱ـ پ ط: ایستادگی ۵۲ـ پ ط: بدستانها بدورانها ۵۳ـ پ: زبان ۵۴ـ س: وحدقه ؛ پ: صدقه ۵۵ـ س: ناضره ؛ ط: وناظره ۵۶ـ پ: نعمت ۵۷ـ س: بواسطهٔ زیادتی اسعار است ۵۸ـ س: مهر ۵۹ـ س:ـ ؛ ط: مفتح ۶۰ـ پ: استعانت ۶۱ـ س: عارف ۶۲ـ پ: بدید ۶۳ـ پ: عجل ۶۴ـ س: و ۶۵ـ پ ط: لذی ۶۶ـ س: خیرتو ۶۷ـ پ ط: عالم ۶۸ـ س: بالجمع ؛ پ:ـ ۶۹ـ س: الامام (کذا) ۷۰ـ س: المیانی ۷۱ـ س: برایات ۷۲ـ س: غانی ۷۳ـ س: بود مکری (کـذا) ۷۴ـ س: راقب ۷۵ـ پ ط: فنعید ۷۶ـ پ ط: امة ۷۷ـ س: فرش؛ پ ط: قرق ۷۸ـ پ: العاشق ۷۹ـ س پ: زماننا.

۲۱۵- ایضاً من نتائج انفاسه‌الشریفه الی حضرت‌العالیة الآصفیه فی الاستیذان والاستعطاف کرة بعداخری وثانیه بعد اولی بالتماس تلامذة الاشراف وموالی الاطراف[1]

(سرپط)

قال‌الله تعالی «لا[2]یسمعوا دعاءَکم ولوسمعوا مااستجابوالکم[3]»

شعر

۱ یارب چـرا امیـد دل من وفانشد
مقصود برنیامـد وحاجت روانشد؟

۲ از آسمان عطیهٔ کبری همی رسید
مارا ازآن عطیه نصیبی چرا نشد؟

۳ خورشید نور فیض برآفاق می‌فکند
یك ذرّه بنده خانه منور چـرا نشد؟[4]

۴ رفتم سحر[5] وغوطه‌زدم‌دربحارطبع[6]
طالع نگرکـه هیچ امیـدم وفا نشد

۵ سلطان درخزینهٔ[7] بخشش‌گشاده بود
زان جمله‌یك قراضه نصیب گدا نشد[8]

۶ رفتم برطبیب[9] ندانم کـه[4] تاچرا
این درد مستعد قبـول دوا[10] نشد

۷ ای‌سروری که ازسم رخشت‌به‌خاصیت
گرد ازحضیض روی زمین برهوانشد

۸ کان‌در دماغ[11] چرخ‌برین غالیه‌نگشت
وان در دوچشم اخترومه توتیا نشد[12]

۹ باآفتاب روی تو کـی بود کاآفتاب
چون ذره درهوای تلاشی هبـا نشد؟

۱۰ باآسمان قـدر تو کی بود کاسمان
پهلو نسود و همچو زمین زیرپا نشد؟

۱۱ درهرغرض که تمشیتت تیغ برکشید
از جعبهٔ کفایت سوئـی خطا نشد

۱۲ ای آصفی که قامت گردون سرفراز
الا‌ّ[4] ز بهرخدمت خاصت دوتا نشد

۱۳ بی‌یاد حضرت تو وفود دعای من
سوی جنـاب بارگـه کبـریا نشد

۱۴ پیك‌دعای بنده[13] سوی آسمان نرفت
کالقاب عالی تـو دلیل دعـا نشد

۱۵ از یمن یاد خدمت تـو در شبان تار
«والشمس»راکه‌خواندشبش[14]«والضحی»نشد؟

۱۶ در من یزیـد رسته بـازار دولتت
کانجا سخن متاع فضایل روا نشد

۱۷ ازطالع‌است‌این که‌اگرچندسحربود
یك جـو بضاعت سخنم بربهـا نشد

۱۸ چون آصفی تو ملك سلیمان عهد را
هدهد چه موجب است که سوی سبا نشد؟

۱۹ جای تو باد اوج ثریا که جای خصم
الاّ که قعر[۱۵] حفرهٔ تحت‌الثری نشد

۲۰ گر دورم از جناب هوادار حضرتم[۱۶]
ذره ز[۴] آفتاب به دوری جدا نشد

چون یك‌نوبت درقضیهٔ نفثةالمصدور اقدام بر اطالت[۱۷] نموده و اعمال ادخال‌السرور ناکرده ابرام ملالت افزوده است وخودرا هدف ناوك تیر «وللکرام من التطویل تصدیع» گردانیده وعلف تیغ بلارك[۱۸] «جواب الاحمق سکوت[۱۹]» کرده آیت[۲۰] «صَموت[۲۱] کالحوت» برخواند ومهر «امسك بین[۲۱] قلبك» بردرج ناطقه نهاد تا[۲۲] از تصدیع جناب خدم حضرت رسالت مآب سیادت جناب (وزارت انتساب)[۲۳] مولانا الاعظم، المرتضی الافخم، معنی‌المعانی، المستودع اصناف حسبه[۲۴] الشریف بالدرر[۲۵] الفخرالعصامی، المشحون اخلاف نسبه[۲۶] الصمیم من[۴] درر الغررالعظامی، المعنون صحائف القبابه بمناقب نقباءالسادات والمفذلك[۲۷] خطابه فی محاسبات جرایدالسعادات، مهبط واردات القدسیه فی مصالح المملکة، المختص بالهامات[۲۸] العرشیه فی مناجح السلطنة، مطرزاعطاف الخلع فی تفویض المناصب، مفروز اعطاف الخلیع فی تقلید المراتب، شمس الحق والملة[۴] والدین، (شهاب الاسلام والمسلمین)[۲۹]، ابرفیض[۳۰] کرم، (بحرفیّاض نعم)[۲۹]، مفتاح مغالیق بست[۳۱] وگشاد، مصباح دیاجیر گفت ونهاد، فروغ آفتاب ملك «هل اتی»، شوکت فارس «لافتی»، نقش مهر نبوت،

نگین‌خاتم رسالت، عـرق عریق[۳۲] علـو نسیب، شاخ وریق
سموحسیب، کلید در شهرستان «علّی بابها[۳۳]»، جگر گوشهٔ
ابوتراب، اعلی‌الله قباب مناقبه الـی قمةالجوزاء وکوکبة[۳۴]
الزهراء،

اجتناب نماید ودامن آن اوقات شریفه، که به‌تهیهٔ[۳۵] اسباب ملك وملت وتمشیت اصحاب‌دین‌ودولت مستغرق‌است، ازشوائب‌غبار مزخرفات و وصمت ملابست آثـار خرافات صیانت واجب دانسته احتـراز کند. جمعی موالی زید ارتقاء هم فی‌مدارج[۳۶] المعالی[۳۷] به زبان تحریص به تصریح وتعریض فرمودند:

بیت

اعد ذکر نعمان‌لنان انّ ذکره هو المسك‌ماکررته‌یتضوع[۳۸]

یعنی «ولقد وصلنا لهم‌القول لعلّهم یتذکرون»[۳۹].

بیت

یك‌بار نوشتیم و نفـرمود ترحـم
تابو[۴۰] که کند رحم[۴] دگربار نوشتیم

وبه ارتکاب این محظور و عدم اجتناب از این محذور مؤاخذ ومعاتب مبـاد، «والله رؤف بالعباد». (ع): عفـو این روز را[۴۱] به‌کار آیـد، «لو لاالمعاصی‌لضاعت[۴۲] رحمةالله».(ع):ازبزرگان‌عفوباشدوازفرودستان[۴۳] گناه، عرض صورت این احوال چون دیوانیان حضرت را ازمطاوی[۴۴] قصهٔ اول مطمح نظر شد به‌تکرار «فاقصص‌القصص» تکرار نمی‌نماید[۴۵] اگرخریطه‌دار حافظه، که لوح محفوظ‌کائنات است، قصّ این احوال (ونص[۴۶] این اقوال)[۴۷] ازطی جریدهٔ عمل‌التفات درخلوت گاه مطالعه عرض‌فرمایند تاوکیل درآن‌عنایت دامن‌التفات‌رعایتی به‌حال‌شوریدگان

مطارح[۴۸] غربت و آوارگان مشارع ومسارح[۴۹] کربت باز زنند، «ذلك ماکنّا نبغ».

بیت

بنده غریب شهرتست ای توغریب در[۴] جهان

ازتوغریب کی[۴] بود[۵۰] رسم‌غریب پروری

«اللیل مضی وما انتهت قصتنا»،

بیت

چون زلف یارقصهٔ من‌بس دراز بود

برکم زهیچ چون دهنت اختصار رفت[۵۱]

۱ــ پ ط: ایضاً من‌نتائج انفاسه‌الشریفه الی واحد من‌الوزراء فی‌الشکوی عن ضعف طالعه ۲ــ س‌ط: ان؛ پ:ــ ۳ــ س: لهم ۴ــ س:ــ ۵ــ ط: بیحر ۶ــ پ ط: درمخاطره ۷ــ پ ط: خزانه ۸ــ س: ارزان راحله یك قراضه نصیب مانشد ۹ــ س: حکیم ۱۰ــ س: دعا ۱۱ــ ط: دباغ ۱۲ــ س: و ان در دورچشم اخترتوتیا نشد ۱۳ــ س: من ۱۴ــ س: که ۱۵ــ س: فقرهٔ ۱۶ــ س: خدمتت ۱۷ــ پ: اطالب ۱۸ــ س: تدارك ۱۹ــ س: بالسکوت ۲۰ــ پ: است ۲۱ــ س: صورت ۲۲ــ س پ:ــ ۲۳ــ پ ط:ــ ۲۴ــ پ: حسب ۲۵ــ س: بالدار ۲۶ــ پ:ــ ۲۷ــ س: معدلك ۲۸ــ س: بالالهامات ؛ پ: الالهامات ۲۹ــ پ ط:ــ ۳۰ــ پ ط: فیاض ۳۱ــ س: بسط ۳۲ــ پ: غرق غریق ۳۳ــ پ: باب ۳۴ــ پ ط: کواکبه ۳۵ــ پ ط: تهنیه ۳۶ــ س: معارج ۳۷ــ پ: معانی ۳۸ــ ط: یتضو ۳۹ــ س پ ط: ولقد وصینا الیهم... ۴۰ــ س: یادتو ۴۱ــ س: عفوت این روزگار ۴۲ــ ط: تضاعت ۴۳ــ س: دوستان ۴۴ــ س: مطامی ۴۵ــ پ: می‌نماید ۴۶ــ پ: نقص ۴۷ــ ط:ــ ۴۸ــ پ: مطارع ۴۹ــ س: آوارگان شارع مشارع ۵۰ــ س: نبود ۵۱ــ س: کرد.

۲۱۶ـ ایضاً من نتائج انفاسه‌الشریفه الی حضرته‌العالیة الآصفیه جواباً لکتابه‌الشریف و خطابه‌المنیف[1]

(س‌پ‌ط)

مغرس احکام الهام آسمانی ومؤسس تأیید توفیق رحمانی اعنی موقف خطاب[2] حضرت رسالت ابهت[3] وسدهٔ وزارت شکوه عظمت،

المولی الاعظم والمرتضی الاعلـم، آصف سلیمان مرتبت،
روشن‌روان نوشین[4] روان[4] معدلت، خلاصهٔ خاندان‌رسالت،
نقاوهٔ دودمان جلالت، آفتاب‌آسمان فیروزی، آسمان‌آفتاب
بهروزی[5]، ممهّد بساط عدل وانصاف، مشیّد قسطاط اکرام
والطاف اعلی‌الله تعـالی شأنه وافاض علی[6]العالمین[6] برّه و
احسانه

مطاف ملایك مصعد اعلی ومصاف جنود سکّان سبع ارائك عالم بالا باد، وآراء علیه دراستقامت امور واستنابت[7] جمهور به‌تلقین قدسیات[8] نفوس و ملکیات عقـول ملقّن وملهم، ارکان کاخ مملکت به اسادت[6] مهندسان اشارت مشید ومحکم، افلاك و انجم درکارخانهٔ آن تدبیرات صائب ازجملهٔ حـمـلـهٔ[9] پیشکاران[10] قضا و قـدر، در تفـویض مناصب اشغال و تقلیـد مراتب اعمال از زمرهٔ سدنهٔ[11] دست قدرت، دراعانت مظلوم‌واغاثت[12]محروم[13] به‌موجب«ونریدان‌نمنّ علی‌الّذین‌استضعفوا»

مطلق رای و رویت، درتدارك حال ضعفاء رعیت وعجزة[۱۴] بریت مؤید ومؤفق باشد، (ع): باشد[۶] که درآن میان یکی من باشم.

بندهٔ کمینه ودولتخواه دیرینه در دارالضرب عبودیت نقد صرهٔ اخلاص را به اخلاص آورده سکهٔ عرض می‌نهـد و درکارخانهٔ خدمت آستین کسوت دعای[۱۵] دولت به کتابهٔ علم‌صدق می‌طرازد ودرآن وقت که اهل دل سرحقهٔ راز گشانید[۱۶]

بیت

درنیـم شبان کـه درد دلهـا گوینـد

مصدوقهٔ حـال خویش آنجا گویند[۱۷]

اطّراد امور برایا واتساق‌قضایای رعایا درضمن‌حسن کفالت آن اهتمام وحصن حصین ایالت آن حسن قیام به‌ضراعت و[۶] مسألت‌شتی وتتری[۱۸] کرّة بعـد اخری از درگاه قیومیت[۱۹] وبارگاه صمدیت درمی‌خواهد.

شعر

یارب پناه دولت ودینش توکرده‌ای

درصدر ملك دست‌نشینش تو کرده‌ای

مهـر نبوتش که به میراث یافته است

دردین وشرع نقش‌نگینش تو کرده‌ای

از وصمت زوال نگـه‌دار دولتش

یارب‌چنان‌مکن که چنینش تو کرده‌ای

عطیهٔ انعام، که برمطیهٔ رام اکرام تحفهٔ آن‌را درمحفهٔ کرم ولطف گستری ارزانی‌فرمودند، (به‌من‌رسید چوصحت به‌قالب‌بیمار)[۶]؛ شربت آن کأس، که ازشراب‌خانهٔ«ویسقون‌من‌رحیق مختوم[۲۰]» چاشنی داشت، نوشید و خلعت‌آن لباس، کـه به‌طراز ثیاب سندس[۲۱] واستبرق معلّم

بود، پوشیدوالحق(ع): عقل ازمستی آن جام سراندازی کرد، و آستین[۲۲] افشاند.

بیت

شربت بکأس الحب فی المهد شربةً

حلاوتها حتّی القیامة فی حلقی[۲۳]

زبان طوطی وار شکر قمطرهٔ[۲۴] شکر را شکستن گرفت و طاوس کردار درجلوهٔ خرامیدن آمد.

بیت

همین می کن که جاویدان مدد بادا زتوفیقت

که هرگز کس پشیمانی ندیدست از نکوکاری

هرچند فرط احتیاج و کمال اضطرار او به زبان توقع فریاد می کند «لینفق ذوسعةٍ من سعته»،

بیت

دخلم[۲۵] تمام ده که مرا وجه خرج[۲۶] نیست

عمرم دراز کن که مرا برگ مرگ نیست

اما زبان «لئن شکرتم» به ضمان «لازید نکم» برخاست[۲۷] که کمال مرحمت و وفور[۲] عاطفت آن جناب درهمایون مثال عالی به غمزهٔ چشم التفات و کرشمهٔ ابروی عنایت فرموده بودند و بشارت داده که «وعدکم الله مغانم کثیره تأخذونها فعجّل لکم هذه»، یعنی:

بیت

اوّل الغیث کان ینسکب کان اثرها نتیجهٔ سحراست

وبدین نوید پرامید بیت

چشم ما گشت روشن ودل شاد که دلت شاد وچشم روشن باد

بیت

وقاه الله من عثر اللیالی — وصان الله عن عین الکمال

بالنبیّ و عترته و صحابته[۲۸]

۱ـ پ ط: ایضاًمن نتائج انفاسه الشریفه الی واحد من الصواحب العظام والوزراء الکرام ۲ـ پ ط:ـ ۳ـ پ: است ۴ـ پ:ـ ۵ـ س: بروری ۶ـ س:ـ ۷ـ ط: استبابت ۸ـ س: قدسیان
۹ـ پ: حملهٔ عمله ۱۰ـ س: پیشه‌کاران ۱۱ـ س: + خادمان
۱۲ـ س: اعانت ۱۳ـ پ ط: مرحوم ۱۴ـ س: عجوزه ۱۵ـ س: عالی ۱۶ـ س پ: گشاید ۱۷ـ س: +(میان دو مصراع بالا) که آن زمان نبود در ره دعا پرده ۱۸ـ س: + وشفاعه ۱۹ـ س پ: قومیت ۲۰ـ پ ط: مخدوم ۲۱ـ پ ط: + خضر ۲۲ـ پ ط: آستین‌ها ۲۳ـ س: الحلق ۲۴ـ س: قطره ۲۵ـ س: حکم
۲۶ـ ط: طرح ۲۷ـ پ ط: برخواست ۲۸ـ پ: بالنبی وآله وعترته

۲۱۷ـ ایضاً من نتائج انفاسه‌الشریفه الی‌الصاحب الاعظم عمادالملة والـدین خواجه عبدالله الکرمانی*

(س)

شعر

روح ثانی عماد ملت و دین ای مرا روح روح وراحت‌دل
به هزار[ان] زبان‌نشاید گفت آنچه دارم زشوق تو حاصل
گشت دور از تو خانهٔ عقلم منهـدم من ز هـرم لایعقل
ورپی آن‌که زنده‌ام بی‌تو خجل‌ام از تو[و]عظیم[1] خجل
دوری ازروی[2] عالم آرایت[3] راستی‌حالتی‌است‌بس‌مشکل
حاش‌لله کـه بوده‌ام[4] یك‌دم از[غم‌و] ذکر وفکر توغافل
هست دل در رکاب‌تو همه‌جا هست‌جان‌هم‌عنانت[5]هرمنزل
تاتن از جان وفات نگسلدم نشود در وفات مهر گسل
گر توانی تو نیـز از بنـده خط پیوند[6] ونامه را مگسل

سبب[7] آن‌که روزگار دراز و مدت دیـر و دراز بود تا ازجناب کنعان معالی[8] بدین بیت[9] حوالی[10] بشیر خبـری وسفیر اثـری از آن یوسف مصر کامرانی به‌مشتاقان بادیهٔ فراق نمی‌رسید ونسیم ملاطفت از آن دیار نمی‌وزید یعنی ازمنبت (؟) تذکار[11] آن تذکرهٔ[12] ابـرار، جامع انواع الالطاف و الاحسان، حسّان‌البیان[13]، سحبان‌الزمان، سلطان‌الوزراء و

اشرفهم، نقاوةالعظماء و الطفهم، ملك مالكالفضل و الاقبال رزقه [الله] جمیعالمطالب والآمال نسیم صبایی وصبای وفایی‌براین مسموم سموم فراق ومخمور نوایر اشواق نوزیده[۱۴] وطایرقدسی، که عبارت ازآن نامه وکتاب وبریدانس، کهمراد[۱۵] ازآن‌پیغام وخطاب‌باشد، نرسیده[۱۶]، یعقوب دل در بیت الاحزان هجران[۱۷] و زاویهٔ هـاویهٔ اشجان بربوی پیراهن جانان جامهٔ صبر و سکون چاك وآه واویلاه واسفاعلی‌یوسف برافلاك رسانیده، ناگاه ازمکتوب مرغوب از ایراد ایوب[۱۸] (؟) معلوم شدکه فتح ونصرت بریسار به‌یمین عزّ دولت پیشوا و رهبـر به‌مرکز مراد وشادمانی ومقرحشمت وکامرانی نزول‌کرده وعنان تفقد برصوب این‌مکتوب معطوف گردانیده. اگر [چه] به‌هیچ تأویل

بیت

دیده راضی‌نمی‌شود به‌خیال دل قناعت نمی‌کند به خبـر

و هریك از این مشتاقان، کـه درطریق محبت یگانهٔ زمانه‌اند، از گلبن وصال نصیب خویش را جویـان و درتمنای‌آن هوس‌پویان و به ترك این آرزو نمی‌توانند[۱۹] گفت، مع‌هذا سلوتی تمـام ولذتی به‌کمال از این بشارت به جمیع حواس مدرکات راه یافت، (ع): رحم‌آر برآن که شگرگوید، بحر(کذا بی‌نقطه) این چندسطرتحریر افتاد، ادالعرون من‌سعان ولـ[۲۰] چه‌گاه گاهی به‌واسطهٔمجاوره‌تجارب[۲۱] راحت رسان روح‌را ارتیاحی می‌بود، (ع): وآن به‌بخت خفته درباقی‌شد. والحالة هذه همان است‌که بود، خدمت ودعایی به‌طراوت ایام شباب ولطافت بادشمال و صفاوت‌آب زلال ارسال می‌رود و نـزاعالتیاع به مشاهدهٔ حیوةبخش زیادت ازآن است کـه مهندسان خیال را مجال ادراك آن تواند بود،

بیت

شکایت شب هجران به‌شرح ممکن نیست
مگر مشافههٔ آشنا (؟) رود به روز وصال

مأمول از حضرت عزت آن است که «من حیث لایحتسب» اجتماع کلی روزی کند (ع): و آنگه پس از آن اگـر نمانم شاید. از حکایت شکایت روزگار غدارچه نویسم و قصهٔ کربت غـربت و شدت هجرت چگونه بیان کنم؟ اگرچه از بخت نامساعد وطالع متقاعد[22] طالع محمودی و عاقبت مسعودی متوقع است، و این شب هجـران را سحری و صبح سعادت مواصلت را اثری نمی‌توان دید اما:

بیت

امیدوار چنانم کـه کار بسته سر آیـد
وصال چون به‌سر آمد فراق هم به‌سر آید

---

* در این نامه وچند نامهٔ بعد کـه فقط در نسخهٔ س هست موارد ناخوانا کـه متأسفانه عددش کم نیست درحاشیه نموده شده است که خواننده میزان و کیفیت تصرف نگارنده را بداند. جای کلماتی که مطلقاً خوانده نمی‌شود باسه نقطه نشان داده شده است. نیز هرجا که به‌گمان نگارنده نقصی درعبارت هست یا سه نقطه گذارده شده یا کلمه (یا کلمات) پیش نهادی این جانب درمیان دو قلاب آمده است. ۱ــ عسم(؟) ۲ــ طلعت ۳ــ آرای ۴ــ بوده باشم ۵ــ عنان تو ۶ــ سعمد (؟) ۷ــ سست (؟) ۸ــ شاید «معانی» ۹ــ بسب(؟) ۱۰ــ حوال (کذا) ۱۱ــ منت نذکار (؟) ۱۲ــ ندکره ۱۳ــ الثانی (؟) (دراصل بی‌نقطه است) ۱۴ــ نوردیده ۱۵ــ مرد ۱۶ــ وسید ۱۷ــ حجران ۱۸ــ اوب ۱۹ــ می‌توانند ۲۰ــ چنین است دراصل بدون نقطه که پیداست عبارتی عربی است وشاید قبل وبعداز آن چیزی ازمتن ساقط شده باشد ۲۱ــ محاوره محارب (کذا) ۲۲ــ متعاعد (کذا).

۲۱۸ـ ایضاً من نتائج انفاسه‌الشریفه الی واحد من‌الوزراء نورالله معالی مرقدهما

(س)

قوافل عواطف الهی و رواحل مراحم پادشاهی، که حوامل فضایل نامتناهی است، وفد بارگاه جلال ومتوجه حضرت فلك مثال باد، ومصالح دین ودولت به‌اقتضای رأی جهان‌آرای، که ممهّد مبانی معالی است، درسلك حصول منتظم، و مناجح ملك وملت به استدعای ضمیرمنیر، که منبع فضل وافضال ومطلع انوار دولت اقبال است، برحسب مأمول مبتسم[۱] بحق‌الحق وذویه. الوف خدمت ودعا وصنوف محبت وثنا، که نسیم‌آن ازنسائم جنان حکایت کند و روائح‌آن دماغ ارواح را معطر گرداند، هریك ازصمیم اخلاص ومحض اختصاص انبعاث یافته وازشوائب سمعه وریا خالی وبه زیور صدق وصفا حالی، به‌معرض عرض وموقف انهاء می‌رسد. بواعث نیاز ولواعج اشواق درجهٔ قصوی ومرتبهٔ علیا گرفته است. ضمیرمنیر، که مظهرعقل فعال ومـُظهرسعادت واقبال‌است، برصدق این دعوی شاهد عادل است و کفی به‌شهیداً. ایزد تعالی اصابت این مطلوب، که منتهای امنیت وقصا رای منیت[۲] است، عنقریب کرامت کناد و شکایت نکایت روزگار غدار ومکاره زمانهٔ مکار، که مجمل‌آن مفصل وسر دفترآن مجموع حرمان

ازملازمت بارگاه وزارت پناه است، به‌عز عرض می‌رساند. (ع): حاشای ان اشکوالزمان وانت من‌حسناته، (ع): جائی که کسی نیست چون [تو] هستی همه هست. بیت‌القصیدهٔ زندگانی و فهرست ابواب آمال وامانی ایام ملازمت خدام حضرت دامت [...] است، جعلنا من تاریخ اللیالی وعنوان‌المسرة و الامانی[3]
تا انقضای مدت اجال خمار آن حال ازخزانهٔ جنان زائل نخواهد شد

بیت

مازاد[4] هذا العیش‌الا سکرة رحلت‌لذاذتها وحل خمارها

شعر

مرا خیال تو ازسر به در نخواهد شد
شمایل تو زپیش نظر نخواهد شد
اگر سرم برود گو برو مراد ازسر
خیال توست مرا آن زسرنخواهد شد

درتصور ایام وصال وتمنای خیال جمال باکمال روزی به‌شب وشبی به‌روز می‌آرد و در تمنای معاودت آن سعادت دائم این دوبیت ورد و حرزجان دارد

شعر

الا [انما] رندالحمی و عراره
بنجد لنا بعدالنزول صعود
وهل لعاطی(؟) الدارحول دیارهم
قیام لاخوان الصفا و قعود[5]

«فاقبل بعضهم علی بعض یتلاومون». اما حاکم عقل، که قاضی عدل است، آن خلاف را از میان برمی‌دارد و می گوید قل کان عندالله[6]

«وماتشاؤن‌الاّ ان‌یشاءالله ربّ‌العالمین»، ماکان‌لهوالخیر[7] را نصب‌العین ضمیر می‌باید داشت و آنچه درعالم کون وفساد ازکوائن وحوادث مشاهده می‌افتد به‌فلك و ملك حواله نمی‌باید کرد .

بیت

گر چرخ به‌کام تو نگردد تو مرنج

کو نیز چنان رود که رانند اورا

امید به‌فضل واجب‌الوجود، که مبدع غرایب وواهب رغایب است، این می‌باشد که به میامن آن دولت وهمت عالی آن حضرت دعاگوی را ازاین‌ورطهٔ هائله مخرجی به‌خیر کرامت کند واسباب حصول سعادت ملازمت عتبهٔ منیفه، که محط رحال رجال فضلای عالم ومقبل شفاه صنادید عرب وعجم است، من‌حیث لایحتسب کرامت گرداند، ولله الأمان ینیل الامانیا[8].

۱ـ دراصل: مسم (بدون نقطه) ۲ـ درست خوانا نیست ودراصل شبیه‌به نعیت نوشته شده است ۳ـ در اصل: امالی ۴ـ در اصل: ذاك ۵ـ افزودن [انما] درمصراع اول وحذف الف‌که در اصل پیش‌از «لاخوان» آمده پیش‌نهادآقای هنقاری است. ۶ـ ظاهراً صورت محرف آیه‌ای قرآنی است ۷ـ در اصل: الخیره ۸ـ کذا.

۳۱۹- ایضاً من نتائج انفاسه‌الشریفه الی واحد من‌الوزراء جواباً لکتابه‌الشریف

(س)

از مقام

شعر

۱ از وصول مقدم دارندهٔ عالی مثال
واز مثال بی‌مثال صدر واجب امتثال[1]

۲ حاکم گم گشته فکرت را نظر شد مستقیم
اختر آشفته طالع را همایون‌گشت فال

۳ بامدادی بود ومن مخمور واو جام شراب
گرم گاهی بود ومن عطشان واو آب‌زلال

۴ خط[2]جان‌بخشش به‌خوبی درجهان‌بود ازدرر[3]
لفظ شیرینش به‌پاکی عقدها[4] بوداز زلال

۵ بی‌رعونت نثرغم فرسای اوآب حیات
بی‌تکلف نظم روح افزای او سحرحلال

۶ جویباری بود کافوری بیاض کاغذش
وازالف بالیده براطراف اومشکین نهال

۷ یابتی کز عنبرتر برهمن کردی نگار
یامهی کزمشك بستی برسپهر نقش‌هلال[5]

۸ ازفصاحت‌زیب وزینت[واز] بلاغت‌رنگ وبوی
ازعبارت زلف‌وعارض وازاشارت‌خط وخال

۹ یافتم ذوقی که اعمی یابد از ادراك چشم
لذتی دیدم که مفلس بیند ازتحصیل مال

۱۰ درسر و[6] درچشم در دل در مقابل درحضور
درضمیر[و] درنظر درفکردرجان درخیال

۱۱ ناظرچشمی[7] الی دیدارکم فی کل وقت
حاضر گوشی الی گفتارکم فی کل حال

باکورۀ چمن فکرت وگلدستۀ بستان ضمیرمنیر وزیرکبیرخبیر، که چون شمال دلاویز وچون شمول طرب‌انگیز بود

شعر

رسید ودیدۀ مرمود را مکحل کرد
نهاد بردل مجروح خسته صدمرهم

بیاض آن چوضمیر موحدان روشن
سواد آن چو سرزلف دلبران پرخم

چنان که خاك تیره از فروغ نیر اعظم تابان شود وفضای مظلم به‌پرتو شمع خاوری روشن‌شود از آن اهتزاز واستبشارحاصل شد وبه‌وصول آن تباشیر فوز ونجاح مشاهده افتاد.

بیت

پیش‌لطف سخنش گرد رخ آب ازشرم
عرق آن شد که براونام نهادند سحاب

تفضلی که نموده بودند والطافی که فرموده از آن جبلت غریزی غریب وبدیع ننمود، چه همواره تقدم درتقدیم مراسم کرم آن جناب را بوده و در اهتمام به‌مصالح این دعاگو پیش‌از التماس و استدعا جادهٔ سابقه مسلوك داشته واو را ممنون منت و رهین نعمت گردانیده. حـق تعالی توفیق شکر گزاری عشری‌از معشار واندکی ازبسیارآن حقوق کرامت کناد «والله رؤف بالعباد». سبب‌حرمان ازخدمت وامتداد زمان مفارقت (ع): باریست بردلم که نیاید به شرح راست، اگرعمر وفا کنـد [و] روزگار به‌تیسر مرام مسامحت نمایـد غایت جهد در استشعار به‌شرف حضورخدمت خواهد داشت، باشد که‌تلافی عمر گذشته کرده آید، ان‌شاءالله وحده‌العزیز.

زیادت بربساط قدم قلم به‌امید عفو و کرم نتوان نهاد،

بیت

تاجهان هست در اوحاکم وفرمانده باش

تابه جاهت زفلك در گذرد رتبت من

بحق من لانبیّ بعده والسلام.

۱ـ الامتثال ۲ـ حط ۳ـ دور (مفهوم روشن نیست ومتـن ظاهراً فاسد است) ۴ـ از عقدهـا (معنی این‌مصرع نیـزمبهم وروایت متن‌فاسد است. ظاهراً خواسته است بگوید که لفظ شیرین اودر زلالی بپاکی رشته‌های مروارید است) ۵ـ . . . برقهر . . . (درحاشیه این مصراع را دوباره نوشته وبه‌جای «قهر» «مهر» آورده‌اند. مهرعلاوه براین که معنی‌درستی نمیدهد مخل وزن هـم هست، «سپهر» حـدس نگارنده است) ۶ـ درسری ۷ـ جسمی.

۲۲۰ـ من انشاء العلامه تاج‌الملة والدین ابی‌الفضل محمودبن الاوحد البوزجانی مشتکیاً عن‌الصاحب الفاضل المکتوب الیه عن عدم‌المکتوب الیه، وهو غیاث‌الدین محمدبن رشید

(س)

یاد میدار که [از] مات نمی‌آید یاد

اگرچه نزد کتّاب و ارباب القاب جواب‌کتاب نادیده و پاسخ خطاب ناشنیده نوشتن و گفتن بدیع وعجیب وبعید و غریب است،

بیت

با کـه گوید، چه گوید، از غم کـه ؟

درد نادیـده کـم کـرا بـاشد

اما به‌نزدیك اهل‌معانی که‌بعد مُعانی یعنی‌مکانی معنی‌مشاهدهٔ روحانی ومطالعهٔ روحانی نباشد شاید،

بیت

انا من اهوی ومن اهوی انـا نحن روحــان حللنا بـدنـا

(ع): زان سوی حرف وصوت مقامات دیگر است. اقتدا به‌ارباب ولا چون مخاطبهٔ دلگشا و مفاوضهٔ غـم زدای‌آن عنوان‌کتاب اخوان‌الصفا

فذلك حساب (کذا) «والله یؤید بنصره من یشاء»، سلطان سلاطین الوزراء اعقل الکبراء، اکبر العقلاء، اعلم الفضلاء، افضل العلماء، غیاث الحق والدین لازال مخصوصاً بعنایة ربّ العالمین، «انّك [الیوم] لدنیا مکین امین»، براین نمط انشاء می‌کنم:

الا یاصبا نجدٍ نفحت من نجد
لقد زادنی ذکراك وجداً علی وجد

بوی . . .[1] نامه ناگشاده وسربسر صحیفه ناخوانده مشام مسام مخلص مستهام جام را مبخر و معطر گردانید، ونقش ملطفه[2] نادیده دیدهٔ سر را منور ساحت گردانید، وبالاف عدم الطاف و اعطاف آن ملاذ اشراف اطراف دعوات سامیات نامیات[3] زاکیات متوجه جناب ذات ملك صفات فلك سمات می گرداند، اگر به‌شرف قبول موصول گردد

بیت

کارم چنان شود که سپهر وستاره را
از خاك آستانهٔ من تاج سر شود

شرح غلبهٔ آرزومندی و نزاع به بازوی قلم و یراع راست نمی‌آید،

بیت

سالها گر بنویسم سخن مشتاقی
باشد ازشوق تو صد ساله حکایت باقی

لاجرم ازآن اعراض کرد وبه‌تقریر فصیح حواله رفت، بردعا اختصار اولی‌تر. حضرت آفریدگار آن صاحب صاحب وقار را درضمان امان مغبوط اکفاء [و] اقران ومحسود همه جهان داراد و به زودی محمود مجهود را به شرف صحبت ایشان برساناد، ویرحم‌الله عبداً قال آمینا،

آمین ربّ العالمین و صلی‌الله علی محمّد و آله اجمعین.

۱ـ در اصل: بوی فوی (بدون نقطه) ؟

۲ـ در اصـل: ملاطفه

۳ـ در اصل: + ساميات.

۲۲۱ـ ایضاً من نتائج انفاسه‌الشریفه فی‌الشکوی عن واحد من‌الوزراء

(س)

گر زمن یاد کند ور نکند مخدوم است

از کرم جبلی و لطف غریزی که مخدوم صاحب اعظم، ولی اصناف الأیادی وانواع‌النعم، عالم[1] الکرم و کریم‌العالم اعلی‌الله تعالی شأنه و افاض برّه و احسانه، مطموع آن بود که حقوق صحبت مخلصان قدیم را فرو نگذارند [و] به‌حکم «انّ حسن‌العهد من‌الایمان» محافظهٔ قواعد مخلص نوازی حاسد گدازی[2] امری جسیم پندارند.

بعداز آن که این فقیر بی‌نوا

اندر بیابان سها[3] کرده عنان دل رها

در دل نهیب اژدها در سرهوای اهرمن[4]

باشد تا باشد که شرف تقبیل کف باسطه دریابد و بدان دولت کبری مستسعد گردد، خود التفاتی ننموده‌اند و ذکر او را بعدازآن که «کان ذلك فی‌الکتاب مسطورا» «لم یکن [شیئاً] مذکورا» انگاشتند لاجرم بادل حزین و خاطرغمگین روی به راه آورد. اگر این آیات مطالعه فرمایند و بدان واسطه نام او به زبان رانند زهی سعادت دولت که هم

میسر گردد، واگربرقراری بی‌غایتی نمایند، فکم‌من‌حسرة تحت‌التراب، واگر این دل ماندگی را اصغا نفرمایند (ع): آخردم ماست هم به ما باز آید.

شعر

التفاتی نکرد دلبر ما
به غمم شادگشت غم خور ما
هیچ قیمت نداشت بر در او
اشك چون لعل وروی چون زرما
دید ما را و کرد نادیده
آن‌که چون دیده بود در سرما
خار در راه دوستان انداخت
یاسمین روی یاسمین بر ما
راستی قدر دوستی نشناخت
سرو بالای روح پرور ما
متحیر شدم نمی دانم
کاین جفا ماه مهر پرور ما
از چه موجب از [...] زمانهٔ دون
یار مخدوم بنده پرور ما
افتخار جهان نظام‌الدین
زینت شهر وزیب کشور ما

مع‌هذا

بیت

چنانت‌دوست‌میدارم که‌خاطر ز مهرت بر ندارم تا قیامت

توقع که به خلاف ماضی بنده نوازی و حاسد گدازی را عادت سازند وطریقه العود احمد مسلوك دارند، (ع): ترا نبود زیان مارا بود سود. بدین‌تجاسر انبساط امید عفواست، ظلال‌عنایت برمفارق اعالی لایزالی باد بالنبی و آله الامجاد.

۱ــ عام ۲ــ حاسد گذری ۳ــ در اصل: بهی، بدون نقطه (رك. دیوان معزی، چاپ عباس اقبال، ص ۵۹۸) ۴ــ در اصل: برم، بدون نقطه

۲۲۲ـ ایضاً من نتائج انفاسه‌الشریفه فی‌الشکوی عن بعض‌الوزراء

(س

گرترا ذره‌ای وفا بودی   درجهان مثل‌تو کجا بودی

جناب اعاظم ایاب وزارت مآب صاحب اعظم عمدة وزراءالعجم خواجه جلال‌الملة والدین اعلی‌الله تعالی شأنه وافاض برّه و احسانه، من لیس لی من‌حبّه الاّجفاء، اگرمزاج غریزی را از جادهٔ اعتدال[؟] داده وقانون محبت قدیم را ازنامهٔ[1] خاطر عاطر اواره کرده وبه‌زیور[2] مزور زخارف نعیم دنیا، که شراب ناب‌آن سراب وحباب وحباب‌آن عذاب و خاتمهٔ آن خطاب «هذا ماکنزتم لانفسکم» «فذوقوا العذاب» در عقب است، مغرورشده و فرعون‌وار[3] کلاه ناهموار تکبرو تجبر برسر نهاده واز غایت حماقت دم «انّا ربّکم الاعلی» می‌زند بادهٔ[4] جفا کاری نوشیده وجامهٔ بی‌وفائی پوشیده، بساط مجادله وزمین بی‌مروتی بوسیده ودست ازآستین وقاحت ببرون‌کرده ودرجمع حطام وکسب حرام خود را قارون روزگار ونمرود نابکار وشداد بی‌داد ایام نافرجام ساخت و در بی‌التفاتی یـد بیضا می‌نماید وازمخلصان قدیم و دعاگویان بی‌زر وسیم ومحبان ندیم یاد نمی‌آرد و سلامی‌که از نسیم گل ودل‌گل متبسم[5] گردد وبرهوای‌آن هزار دستان جان به‌الحان.

ابطحاء مکة هذا الذی اراه عیاناً وهذا انا

مترنم شود تشریف نمی‌فرماید

بیت

آخر نه من وتو یار بودیم در مدرسه‌ها به‌کار بودیم؟

لله‌الحمد والمنّه که از این جانب بنیان مرصوص محبت این مخلص قوی وقواعد اتحادو وداد این متخصص چنان محکم است که به‌هوای عدم التفات جناب صاحبی اعظمی تبدلی وتزلزلی بدان راه نیابد، یتغیرالدنیا ولایتغیر

این دوستی نه است که گردد خلل‌پذیر

لـو بسّت‌الجبال و انشقت‌السماء

شعر

برصفحهٔ دلـم چو ز[6] پیمان مهـر تو

خطی نبشت کاتب تقـدیر در ازل

از حادثات[7] دهـر نیابی در او خلاف

واز روزگار هجر نبینی در اوخلل

خدمت به اخلاص فراوان از صمیم سینهٔ سوزان و مرکـز دل پریشان تبلیغ می‌کند و گرد شرح آرزومندی نمی‌گردد، (ع): کان چون جفا وجور[8] توغایت ندارد، ولکن:

بیت

توخود دانی که من بی‌تو چه گونه تنگ دل باشم

مبـادا کانـدر این معنی ز روی تـوخجل باشم

دولت باقی وجام جهان نمای ساقی حق عزّوجلّ از کل‌آفات واقی، بمن لانبی بعده والسلام.

۱ـ ارز نامه ۲ـ بعد بور ۳ـ در اصل: فرعون واری فرعون
۴ـ بلا ۵ـ مسم (بی‌نقطه) ۶ـ ز در اصل نیست ۷ـ حادثان
۸ـ جفای جور.

۲۲۳ـ من انشاء شیخ‌الاسلام خواجه صدرالدین حموی الی واحد من‌الوزراء

(س)

ای باد سلام سر به مهر از سرمهر

ازقطره به دریا بر و از ذره به مهر

دولتِ وعظمت تادامن‌قیامت‌مستمر وملك [و]دولتِ [به]سنن‌استقامت مستقر به روزگار[1] بزرگوار وعهد استوار آن یگانهٔ اعصار، برگزیدهٔ «وربّك یخلق مایشاء و یختار»، خلاصهٔ ادوار، خدایگان افاضل وزراء زمان و زمین، خلاصةالماء والطین، معدن‌الفضل و الرأفة، خیرمواریث دارالخلافه الی‌آخرالقابه العالیه، متواصل باد وکمالات وسعاداتی، که مغبوط کان جبروت[2] و محسود خطه اهالـی ملکوت تواند بود، نفس مبارك را حاصل وچهرهٔ آمال و امانی ازنظر حرمان محجوب و دست طلب حمایل گردن مطلوب‌ورخسار زیبای‌معانی به زیوربیانش آراسته وزلف دلاویزمعالی به‌واسطهٔ‌آرایش مشاطهٔ تدبیرش پیراسته بحق‌الحق و ذویه.

وفور ورود ثنـا وامداد عبودیت ودعـا به جناب والا [و] سدهٔ معلاّ روانه می‌گرداند وبر وظایف دعاگوئی و مراسم دولت خواهی

برموجب قضیهٔ مرضیهٔ «من بورك له فی شیء فلیلزمه» مواظبت می نماید.
حشاشهٔ نفس درانتظار سعادت معاودت تقبیل[۲] انامل بارکه، که مفاتیح ابواب مکارم ومقبل شفاه اعاظم و اکارم است، به موئی آویخته دارد.
در لواعج اشواق وشکایت ایام فراق ومایضاف وی[۳] الـی هذه المشاق شروع نمی نماید، چه آن شیوه به رعونت اهل تکلف منسوب شده محققان اخوان صفا وخرده بینان خلان وفـا به نظـر بصیرت و باصرهٔ بصارت هررقم، کـه منشی تقدیر برصفحهٔ وجود می کشد، می دانند و نانوشته می خوانند.

بیت

برون عالم حسن است جان خرده بینان را

به غمزه سوی یکدیگر اشارت های پنهانی

باحی[۴] ضمایر[۵] وشاهد[۶] سرایر در این باب شاهد عدل است وکفی به شهیدا.

زیادت ابرام نمیدهد.

بیت

عمـر دولت ابدالـدهر مخلـدباد

ساغر عیش تو ازجام طرب مالآمال

بمحمّد وآله خیرآل.

۱ــ «به روزگار» مکرر آمده ۲ــ + مواریث دارالخلافه ۳ــ + است
۴ــ کذا دراصل بی نقطه ۵ــ صفایر ۶ــ تشاهد.

۲۲۴ـ من انشاء العلامه معینی الجوزی الی بعض الوزراء مستغیثاً عن الاقرباء اللئام و مشتکیاً عن الفسقة العوام کالانعام

(س)

بسم‌الله الرحمن الرحیم، الحمدلله رب العالمین، والصلوة علی نبیّه محمد و آله اجمعین

اما بعد محرّر این بیاض و مصوّر این ریاض بر آرای نیّرهٔ صواحب عظام و وزراء کرام اعزّالله انصارهم عرضه میدارد که در سوالف دهور وغوابر سنین وشهور همم عالیهٔ جمهور از امیر وشاه [و] دستور واکابر واعیان وصدور بر ترتیب و تمشیت امور ارباب دین و اصحاب یقین، که قدم برجادهٔ شرع قویم وطریقهٔ انیقهٔ حدیقه صراط مستقیم اعنی «ملّة ابیکم ابراهیم حنیفا[1]» ثابت وراسخ داشته‌اند، مصروف ومقصور بوده است، وخداوندان دولت ونعمت وارکان ملك وملت از[2] ابناء روزگار که به علوّ مناصب وسموّ مناقب مخصوص بوده‌اند وبه مقتضای قضیهٔ «وتلك الایام نداولها بین‌الناس» سابقهٔ حکم ازل زمام عقل وحل درقبضهٔ کف کفایت وشهامت ایشان نهاده وبه زور بازوی قهر وسرپنجهٔ نفاذ[3] حکم وامر سرگردنان وگردن سران در ربقهٔ طاعت

وفرمان ایشان آورده، چون به‌عنایت ازلی، که کفایت ابدی درضمن آن حال است، از گردش ایام و تأثیرات اجرام به‌تقدیر ملك‌العلام به‌موجب کلمـهٔ المحدود محظوظ[۴] ومقتضای آیت «نحن قسمنا بینهـم معیشتهم فی‌الحیوة الدنیا»[۵] به‌حظوظ وافره وحدود متوافره از انصاب انعام عام واکرام تام مدبر[۶] لیالی و ایام صاحب نصیب گشته‌اند، دواعی درون و بواعث ضمیر وطبع موزون هریك ازایشان برفحوای رضای درویشان از اجانب وخویشان باعث ومتوفر بوده، ودرحال‌شدت ورخاء وزمان[۷] وعتبت[۸] ورجاء به‌یمن‌برکت همت فقیران، که امیران ووزیران اسیران بارگاه عظمت‌وجلالت ایشان‌اند، التجاء کرده، وبه‌حکم فتوی‌وفحوای کلمهٔ‌عبید[و] احراروغیب‌وحضاروملوك اطهار«صدورهم قبورالأسرار» منصب شریف ایشان را معتبـردانسته وهرجسم شریف وجوهرلطیف، که محتدکریمش از روضهٔ مجد وبزرگی وجرثومهٔ سیادت و سروری به انواع اصطناع الهی واصناف الطاف پادشاهی اختصاص یافت واز منشأ کرم طینت [و] جبلت به حسب استعدادی کـه ذات او را دراصل فطرت وبدوخلقت به‌محض عنایت بی‌علّت حاصل‌بوده انتشاء وانتماء[۹] پذیرفت، بعداز ایشان چـون مادهٔ صورت عنصرپاکش به تصرفات و تأثیرات اجـرام علـویه فلکی و امتزاجات و ترکیبات اجسام سفله به تدبیرات معدات روحانیان قدسیهٔ ملکی به‌حکم[۱۰] «مالکم لاترجون لله وقاراً وقد خلقکم اطواراً» در اطوار نشأت و ادوار خلقت ازحالی به حالی انتقال‌کرد، کما قال عزّ من قائل «ولقد خلقنا الانسان من سلالة من‌طین‌ثم جعلناه نطفة فی‌قرارمکین» الی آخر المراتب‌السبعة‌المذکورة فی‌الآیة، و بعداز تعدیل مزاج وتکمیل بنیت جسمانی به واسطهٔ ارادت شاملهٔ بالغهٔ کاملهٔ ربانی وتسویه وتحلیه جسمانی‌قالب هرمانی به‌محض

تربیت وعنایت سبحانی، کـه خلاف وجود فیاض جود حضرت جمال وعتبهٔ جلال اوست، ازواهب صور، که اهل‌حکمت عقل فعال خوانند، مستحق نفس ناطقهٔ دراکهٔ علامهٔ فعالهٔ مدبره، کـه پادشاه به استحقاق ومعطی علی‌الاطلاق در کتاب کریم و کلام قدیم بدان اشارت می‌فرماید حیث قال «فاذا سوّیته و نفخت فیه من روحی»، گشت، و درحالت[۱۱] حصول شرایط حدوث و وجودآن امر ربانی، که «قل‌الروح من امر ربّی» عبارت ازآن واشارت بدان‌است، یعنی‌فوائد واستعدادات جسد هرمانی[۱۲] وجثهٔ انسانی، کـه تحقق وتقررآن روح نورانی موقوف و مشروط است برآن شرایط واسباب‌آن نفس‌شریف ازآن جوهرلطیف یعنی عقل مفارق محض مجرد ازعلایق مـاده وصورت وفرد فارغ از تعلق تصرف به‌طریق حلول وتدبیر دروجودات وماهیات اجسام ذوات الابعاد و الاجساد[۱۳] والمقادیر بی‌توقف و توسط زمـان صادر وفائض شده و درآلات و ادوات حواس ظاهـره وباطنه وقوای[۱۴] جسمانی و روحانی ابدان[۱۵] کثیف ظلمانی، کـه مملکت خاص ومحل اختصاص اوست، بررسم وعادت ملوك وحکام به استعمال واستخدام ممالیك و خدام درتحصیل مباعی ومرام تصرف‌آغاز نهاده‌اند وبه مرور روزگار و ترادف وتعاقب لیل ونهـار این معنی کـه درحقیقت انسان اوست و لطیفهٔ ذاکرهٔ عارفهٔ مدبـره نام اوشیخ منصور محمد[۱۶]، کـه متعاقب و متصرف تصرفات وتدبیرات اوست، درمصاید علـوم حقایق بلـکه در عموم دقایـق حلقـه رشته و سلسلهٔ[۱۷] دام او برطریقهٔ سالکان سیّار و مرتاضان صومعهٔ ابـرار ومعتسفان[۱۸] طلاوهٔ انوار به اقدام ابکار افکار اناءاللیل و اطراف‌النهـار منـازل مراحل طریق تحقیق قطع کرده واز اسفل مراکز حضیض مصطبهٔ عقل هیولائی، کـه جوامع علوم حقیقی

قطعی و کسبی نظری بالقوه در او مذکور است، بر اوج بقاع مدارج و معارج و مراقی درجات مدارك ومعارف انسانی گذر کرده وچون سیّاحان گرم رو از مسالك ممالك عقل بالملکه در گذشته و[به] باشنهٔ اقدام[۱۹] کثرت اولیات وضروریات وبه‌سرعت انتقال ازمبادی به‌مطالب و غایات و زوائد[۲۰] فوائد طوامیر عقل بالفعل را تمام نوشته و خیمهٔ طلب‌فضل وفضائل و کسب‌حنین[۲۱] شمائل درعرصهٔ بارگاه مخیم سلطان عقل مستفاد، که حقائق نتائج مقدمات صحیحهٔ جلیهٔ[۲۲] صادقه و سفرمعاد را خیرالزاد است، طناب درطناب کشیده وچون بدان مقام رسیده یعنی [به بصر] بصیرت[۲۳] درمفاخرت ومآثرحسن سیرت وجمال طلعت بقا سریرت نظر کرد وفتح هیأت رذیلت وبهاء و بهجت صورت فضیلت رأی‌العین معاینه و مشافهه دریافته و برنفاست و خساست هردونوع از اخلاق یعنی از فضائل و رذائل ولوازم وعوارض آن مطلع و دیده ور شده وسطح آینهٔ فکرت و رویهٔ او به‌نقوش تمثال واشکال خیال قبائح افعال ومحاسن اعمال رجال مرتسم ومنتقش[۲۴] گشته تقبل واقتداء درانتها و ابتدای ایام دولت و اوان بسطت به سیرگزیدهٔ پسندیده وخصال حمیدهٔ افراد اشراف عالم کرده و دراجتنای ثمرهٔ نیکنامی وامتداد[۲۵](؟) ذخیرهٔ ذکر باقی، که اهل سعادت کبری وعطیت[۲۶](؟) عظمی عمرباقی وحیات جاودانی آن را دانسته‌اند ومال وجان ازبهراکتساب آن درباخته واین ابیات را دستورحال خود ساخته:

بیت

فذکرالفتی بالخیر بعد وفاته

حیوة لـه باق[۲۷] وای حیـاة

شعر

آن خسروان که نام نکو کسب کرده‌اند
رفتند یادگار از ایشان جز آن نماند
نوشین روان اگرچه فراوانش گنج بود
جز نام نیك عادل[۲۸] نوشین‌روان نماند

و درجمع وحفظ مال، که درمعرض زوال وانتقال است، و ذکرجمیل وحسن فعال، که ابداً و سرمداً مقید به‌قیـد بقاست، شظاف طرفه[۲۹] (؟) افتاده است.

هذا ذخایر محمود قد انتهت[۳۰]
ولا انتهاء[۳۱] لباقی ذکر محمود

و درآن باب سعی بلیـغ نموده و در تحصیل آن مـراد به اقصی‌الغایه کوشیده وبه‌مال ومنال دنیا مغرور نگشته وبه حصول اعراض واعواض او، که عرضهٔ نشانه سهام انصراف وانخزام[۳۲] است، التفات نکرده واز سفله متاع مستعار او ننگ وعارداشته و کلمهٔ «العاریة مذمومة مؤدّات»[۳۳] را برصفحهٔ صحیفهٔ دل وجان نگاشته و وجود لـذات وشهوات خالی وخیالی اورا، که محصور به عدمین است واز مبدأ تامقطع همه عیب وشین است، حالةالکون عدم انگاشته، واین‌معنی خاصیت نفسی‌تواند بود سعید و رشید که به‌مدد توفیق ربانی و معاونت تأیـید آسمانی به اکتساب کمالات عقلی روحانی واحاطه به حقایق معقولات اولی وثانی عالمی عقلـی شده باشد و برشکل مرآت مجلو در محاذات و مقـابله صداهای[۳۴](؟) خطاب قـدس ومشاهد انس عوالم ملك وملکوت محل [و][۳۵] مرتبهٔ عالمی یافته ومدرکات کلّی وجزوی عقلی وحسی وبدیهی و کسبی به مجرد روحانی وتوسط آلات جسدانی ادراك و تعقل کرده

و به ریاضات شاقهٔ عویصه از عیب و نقیصه صافی و متصفی شده و به سبب اتصاف به صفت عدالت وعفت وسخاوت و شجاعت، که اصول و ارکان امهات فضائل اند، اهل کمال وسداد و رشاد گشته وبا اجتناب تتبع هرطرفی طریقهٔ افراط و تفریط در اخلاق متضادهٔ معاندهٔ بهیمی وسبعی وملکی بنابر قاعدهٔ مسلوك جادهٔ قصد و اقتصاد به موجب کلمهٔ «خیرالامور اوسطها» ومقتضای آیت «والذین اذا انفقوا لم یسرفوا ولم یقتروا و کان بین ذلك قـواماً» بـر وسط حقیقی، که ملزوم لازمهٔ فوز و نجات و مستلزم ترفع وترقی درجات است، ملازمه نموده وبه‌تزکیه وتصفیه وتجلیه و تخلیه از[۳۶] کدورات خبث اخلاق و اوصاف ردیئه[۳۷] وسیئات[۳۸] وملکات دنیه مدنیه بازرسته وبه وسیلهٔ اعتقادات حق واعمال صالح به‌فلاح ونجاح آید، توسل وتوصل جسته واز مهلکه ومضیعه و مـــغه[۳۹] (کذا) امـّارگی یك‌بارگی خلاص‌یافته واز ورطات آفات و مخافات مکاید نفس لوامه به‌سلامت عبـره کرده وبه مساعدت سعادت ازلی به درجهٔ مطمئنگی رسیده ومستحق خطاب «یاایتهاالنفس المطمئنه ارجعی الـی ربـّك راضیة مرضیه» گشته و بـه مخالفت هوی به‌نعیم[۴۰] مقیم حیات طیبهٔ ابدی روضات جنات پیوسته که «وامـّا من خاف مقـام ربه و نهی النفس عن الهوی فانّ الجنة هی المأوی» و ملکهٔ ملکیهٔ «حیّ فی ذاته محیی لغیره» نعت وصفت صاحب او شده و ارشاد خلق را به حق درعالم امرونهی متعین گشته و آثار یمن وانوار برّ وبرکات انفاس نفیسهٔ شریفهٔ او برصفحات صحایف روزگار جهانیان پیدا آمده، چنان کـه سیـّد کونین بـدان اشارت فرموده است، قال رسول‌الله صلـّی‌الله علیه وآله وسلم: «انّ لله عبادا فی العالم هم السبب الأصلی فی اهل العالم فبهم یمطرون وبهم یرزقون»، وقال علیه‌السلام: «انّ لله عبـاداً امجادا

بحادا(؟) مثلهم مثل‌المطر ان وقـع علی‌البحر اخرج‌الـدّر وان وقـع علی‌البرّ انبت‌البـرّ». وچون اغلب واکثرخلق ازنیل این دولت ومیل این سعادت بی‌نصیب وبی‌بهره‌اند وفروشندهٔ دّر و گوهر به خرمهره‌اند واز خسـّت وخسارت این‌صفقهٔ خاسره را ، که «فما ربحت تجارتهم» ملائم ومناسب آن‌است، اختیار کرده واین‌ملك مخلـّد سرمد را به‌هوای نفس و اغـوای دیـو نفس بروفق‌آیـهٔ « و شروه بثمن بخس دراهم » فروخته‌اند ودیدهٔ بصارت عقل هادی در اقطار[۴۱] تیره ومظلم این وادی به سوزن شهوت‌نفس امـّارهٔ مکارهٔ بدکارهٔ[۴۲] غداردوخته، و آتش‌حرص واملی در ارجای زوایای سواد سویدای دل خراب غافـل بی‌حاصل که معششِ بیضهٔ وسوسهٔ دیو /جیم [است] بردم تلبیس‌ابلیس افروخته، وبه دلالت[...]تیه[۴۳] جهالت وضلالت‌حیران وسر گردان‌مانده ونشان‌صادق لهجه (کذا) عقل دانا، که وزیر عالم مشفق نفس گویا است، آیهٔ «کالذی استهوته‌الشیاطین فی‌الارض حیران‌له اصحاب یدعونه الی‌الهدی ائتنا» برایشان خوانده واین فوج همج هوج را ازطریق خیر وصلاح ونهج رستگاری و فلاح[۴۴] درصباح و رواح به منزلهٔ اقـدام درمضلهٔ اوهـام انداخته کما قال‌الله تعالی: «وان تطع اکثـر من فی‌الارض یضلوك عن سبیل‌الله ان یتبعون الاّ الظن وان هـم الاّ یخرصون»، و چون منع این طایفه وفرقهٔ هالکه از تمادی طرق خذلان از فروض اعیان است و قیام نمودن بدان حدود شرعیه وظیفهٔ خداوان حکم و فرمان شطری وحرفی ازمجاری‌امورواندکی وشمه‌ای ازفسق وفجورسکاّن[۴۵] وقطاّن‌خرابه[۴۶] و عصابهٔ عصیان و فساد ومجمع اصحاب شر وعناد[۴۷] به حکم «ابـداء نفسك ثم لمن‌یقول» و برقضیهٔ «الاقرب فالاقرب» برمسامع شریفه انهاء می‌کند ومعانی وفحاوی این‌آیات و کلمات را حجت ومستمسك خود

می‌سازد و ابتدا بدین آیه می کند، قال‌الله تعالی: «ولولا دفع‌الله‌الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع وبیع وصلوات ومساجد» الآیه. ومولانا سلطان‌العلما الامام العلامه العقاب (کذا) الالمعی والمعاب(؟) اللوذعی افضل‌المتأخرین اکمل‌المتقدمین فخرالملة والدین‌الرازی اکساه‌الله جلابیب غفرانه وسقاه شآبیب[۴۸] رضوانه درتفسیر کبیرخودآورده است که معنی این آیه به حسب احتمالاتی که در این ذکرقایم است واین فصل خطاب که روشن‌تر [از] آفتاب جهان تاب است بدان موهم ومشعر آن مرفوع عنه دراین[۴۹] نص‌جلی وخطاب ازلی محتمل[۵۰] است که سروری (کذا) بود که تعلق به وظایف واحکام شرعی اسلام داشته باشد، ونیز تواند بودکه حکم‌آن راجع وعاید باشرور (کذا) عاجلهٔ دنیاوی باشد. چه . . .[۵۱]، ونیز ممکن است که هردوقسم را شامل و متناول باشد عاجلاً وآجلاً. اما قسم اول، وآن آن است که مرفوع عنه سروری بود که فساد ونقصان‌آن در دین ظاهر گردد ومرجع ومصیر آن با کفر باشد یا بافسق یا برهردو. احتمال اول معنی تقدیر[۵۲] است چنین باشدکه «ولولا دفع‌الله الناس من‌الکفر بسبب‌البغض»، و بنابر این وجه فالدافعون هم الانبیاء و ائمةالهدی، فانّهم یمنعون الناس عن‌الوقوع فی‌الکفر والفسق باظهارالدلایل و البراهین و البینات، کما قال تعالی: «کتاب انزلناه الیك لتخرج‌الناس من‌الظلمات الی‌النور».
و بعداز انبیاء علیهم‌السلام بندگان خالص صادق، که اقدام ایشان برمنهج قویم وسنن وقواعد [که] صراط مستقیم است اعنی تمهید الاوضاع‌الشریعه وتشیید مبانی الاحکام‌الملیه ثابت و راسخ باشد و در دفع محرمات و رفع محظورات ومنکرات به واسطهٔ امر معروف و نهی‌منکر دست قوت و قدرت ایشان به حکم «یاایّهاالذین آمنوا ان

تنصروا الله ینصرکم ویثبت اقدامکم» قوی ومطلق بود. و قسمت خیرة دراین آیه که «کنتم خیرامّة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف وتنهون عن المنکر»، که ظاهر کلام خالق انام ورازق اناس وانعام بدان اشارت فرموده، موسوم ومخصوص پادشاهان دین وحکام باجاه و تمکین، که دانی وقاصی ومطیع و عاصی در اوقات طاعات و معاصی سر از خط فرمان ایشان نتوانند پیچید، و مرتبه و درجهٔ ایشان درمقام و مراتب به غیر منکرات ومنع از ارتکاب منهیات مرتبهٔ اول باشد که درحدیث صحیح مصابیح ونص صریح ولفظ شیرین ملیح امام دین[53]. . . .[54] رسول الثقلین و نبی الحرمین صلوات الله وسلامه علیه و علی جمیع الأنبیاء والمرسلین فرموده است، قال علیه السلام «من رأی منکم منکراً فلیغیره بیده وان لم یستطع فبلسانه فان لم یستطع فبقلبه وذلك اضعف الایمان الی اضعف اهل الایمان»، و احتمال دیگر یعنی «لولا دفع الله الناس عن الهرج والمرج وامارة الفتن دردنیا بسبب البعض وبدین تقدیر اصحاب دفع فضائح وقبائح که احوال ونبعات آن عاید وراجع باامور[55] دینی ودنیاوی عامهٔ خلایق بود پادشاهان دین دار وسلاطین کامکار [و] وزرای صاحب رأی زیرك هشیارصادقه عزاز[56] ازتطرق وصمت اختلال وتعرض صدمت استیصال تازیانهٔ قهر وسیاست وتیغ بی دریغ ایالت و ریاست به طریق حمایت وحراست مصون و محروس دارند، و هم چنان که درقطع خصومات ودفع منازعات اهل عالم را ازفیصلی که آن شرع و قرآن است چاره نیست هم چنان درتنفیذ احکام ملك وملت و رونق نظام امور دین و دولت از پادشاه عادل و وزیرمنصف عالم خلق را گزیر نبود، ولهذا قال النبی علیه السلام: «الملك والدین اخوان توأمان لایصلح احد[57] منهما الاّ بصاحبه»، وقال علیه السلام: «الاسلام

اس ّ والسلطان حارس فما لا اس له فمنهدم و مالا حارس له فضائع»،
وقیل «لولا السلطان لأکل الناس بعضهم بعضاً»، وعن عمر رضی الله عنه:
«مایزع [الله] بالسلطان[۵۸] اکثر مما یزع بالقرآن[۵۹]».

وآنچه دراین رساله ازتشبیب (کذا) این کلمات و ترتیب این
مقالات مراد و مقصود است و بر تلفیق و تنمیق این عبارات و استعارات
محرّض ومهیج، آناست که احوالِ خلل پذیرفته وکارِ از رونق ونظام
رفتهٔ مقامِ نامعلومِ خود را برخاسته [بر] ضمیرمنیر مخدومان اعزّالله
انصارهم وضاعف اقتدارهم عرضه‌دارد وطرفی[۶۰] ازقصهٔ روزگارخود،
که‌حصهٔ اوازتصرف تصاریف ادوار واکوار زمانه ناسازگار و تربیت
بزرگان و سروران نامدار همین مقدار بوده که شاعر گفته است:

بیت

تنعمی[۶۱] که من ازعمر درجهان دیدم

همان جفای پدر بود وسیلی استاد

به مسامع شریفه زادها الله کرامةً وشرفا برساند و شکایت نکایت
حکایت آن قوم شوم ملوم منحوس که ازبخت بد وحظّ منحوس و از
غلبهٔ بلاهت وبلادت درحضیض مرتبهٔ هوش(؟)[۶۲] اند وجاموس، واز
اصلاح حال وعلاج داء عضال ایشان طب جالینوس وحکمت بطلمیوس
بل معجزهٔ مسیحا مأیوس، و کلمهٔ لن یصلح العطار ما افسد[۶۳] الدهر مطابق
و موافق آن جمع لصوص مجوس[۶۴] شطری به واسطهٔ سطری معروض
آرای نیرهٔ ایشان گرداند و به‌طریق استغاثه[۶۵] ووجه استعانه[۶۶] واستمداد[۶۷]
از خدمت ایشان بـه حکم «تعاونوا علی البرّ والتقوی ولاتعاونوا علی
الاثم والعدوان» ازجنـاب صدارت وصدر مسند وزارت ایشان مددی
می‌طلبد، باشد که به‌حکم «تخلقوا باخلاق الله» آیهٔ «آمّن یجیب المضطرّ

اذا دعـاه» برخوانند وحـدیث «انصر اخـاك كان[۶۸] ظالمـاً اومظلوما» بر گوشهٔ خاطر بگذرانند، چه کاراقامت‌وسکونت اودر آن دیربی‌خبری[۶۹] ومنزل ظلامه وحیزّ یربوع[۷۰] نامطبوع، که اهل او برخوض و شروع درکارهای باطل نامشروع[۷۱] صاحب حرص اند [و] ولوع، باحقیقت و تحقیق کلمهٔ «حبّ الوطن» به غایتی رسیده ونهایتی انجامیده که طبیعت ازآن مسکن بی حاصل چنـان متبرم و متنفر گشته کـه دست زاری در شب‌های تاری بـه حضرت جلال باری به تضرع و ابتهـال وندای یـا ذاالجلال به این دعا که «ربّنا اخرجنا من هذه‌القریة الظالم اهلها» از حضیض عالم‌سفلی به‌ذروهٔ طاق وطارم‌خطهٔ ملکوت‌عالم اعلی‌رسانیده. وچون امروز به مساعدت ایام همایون ومطاوعت دولت روز افزون در این اقلام رابع یعنی کدر[۷۲] نواحی جزری[۷۳]، که چشم وبیضهٔ[۷۴] اقالیم سبعهٔ جهان است، اهتمام مهام وتنفیذ احکام خاص وعام دین ودنیا به رأی ثاقب وتدبیرهای[۷۵] صائب ایشان مفوض، برذمهٔ عصبیت و زمـام حسن عقیدت وصفای خلوص طویت ایشان جهت دین اسلام[۷۶] لازم و واجب است درتربیت ورونق شعار دین ومنابر اسلام وشرع که رقوم رسوم اخلاق[۷۷] آن به‌حکم «الاسلام بدأ غریباً وسیعود غریباً» مندرس و منمحی گشته و روی به‌تراجع وانحطاط[۷۸] نهاده وزمرهٔ فجره وطبقهٔ فسقه به‌فسوق وفجور وشرب خمور وتبدیل حقوق به‌عقوق ومواظبت نمودن درصباح و رواح برصبوح وغبوق وآواز دهل و نعره رسانیدن به‌دبران وعیوق دست تعدی وتجاوز ازحدمطلق گردانیده وازهر کناری خماری و رندی و سر هر بازاری طرّاری[۷۹] ومرتدی[۸۰]. هر گوساله‌ای بر کف‌پیاله‌ای‌وهر[۸۱] هندوئی دربغل[۸۲] کدوئی. پیروجوان فساد آشکارا چون پیاله میان دربسته وچون جـام وقدح دهن پهن بازمانده و گردن

چون صراحی از بهر جرعه‌ای که برخاك ریزند ازهرسو درازکرده، رطل وپیمانه بازان[۸۳] وجام خماران درخم خانه دیوانه شده وساغر و سبوی ازکشاکش می‌فروشان به نعره آمده[۸۴](؟) و از غلبات مآثم[۸۵] و مناهی ونغمات معازف[۸۶] وملاهی ارکان شرع ودین سست وواهی شده و در ورطهٔ فساد وتباهی بی‌تناهی[۸۷] و حقیقت کلمهٔ «لم‌یبق من‌القرآن الاّ الاسم ومن الأسلام الاّ الرسم» مقرر ومحقق گشته و درسواد و بلاد اسلامیان درمساکن واماکن علم وایمان ازقمامهٔ حاشیهٔ عرفان وایقان[۸۸] رمقی بیش نمانده وآن‌بقعهٔ عزنقیه را هم زیادت نسقی وررونقی نه. سعی بلیغ فرمودن و در اصلاح آن جهد جمیل نمودن و نقصان و فتوری را که بدان راه یافته است به حال نصاب وکمال خود بازآوردن در کل مواضع، به تخصیص درضبط احوال اهل دادیان[۸۹] که گوئی مقیمان آن بقعهٔ نقیه[۹۰] انـد ازثمودیان وعادیان. پیش‌از این درایام حیات مدام (کذا) شیخ سعید معین‌الدین حسن‌سجزی طاب مثواه ان خرابه صومعهٔ جوین پاکیزه‌تر از ارزیز خالص و . . .[۹۱] بوده وآیهٔ «ضرب‌الله مثلاً قریةً کانت‌آمنةً مطمئنةً یأتیها رزقها رغداً من کل مکان» ملایم وموافق حال این مقام نموده، و امروز اولاد و اعقاب ناخلف ناجنس ایشان که ازآن آباء صالح در وجودآمده گفته (کذا) چندان چه «لئن فخرت بابائهم[۹۲] شرف[۹۳] لقد[۹۴] صدقت و لکن باءیما[۹۵](؟) ولد» وازغایت بدگوهری ونهایت شوم اختری وابتری آن قلاشان رنود مردود، که چون ابلیس لعین مطرود وچون اتباع و اشیاع فرعون ونمرود ازسوء خاتمت وعاقبت نامحمود احقراند ازیهود وهنود بل‌هم اضلّ و اذلّ من خنازیر وقرود ویستحقون[۹۶] «کاصحاب الاخدود النار ذات‌الوقود»، بامعبود به‌حق ومسجود مطلق به‌طغیان وعصیان «فکفرت بانعم‌الله» بیرون

آمده ونکال انتکاس[۹۷] را سزاوار گشته وازخباثت وخساست نفس‌پلید و رداءت و دناءت عرض لئیم وخسیس بافرقهٔ شیاطین ملاعین وطبقهٔ مردودهٔ عفاریت قرین[۹۸] ودمساز وهم‌راز وهم‌آوز شده که «ومن اعرض عن‌ذکرالرحمن نقیض[۹۹] له‌شیطاناً فهوله‌قرین» وچون این امر فظیع[۱۰۰] وفعل شنیع را تدارك وتلافی واین درد عقام را دوا ومرهم شافی الاّ به بازخواست وسیاست ارباب حکم زیـد قدرهم نه، احوال این رندان مباحی کـه چو ملحدان صبّاحی ازصباح تـا رواح باپیاله و صراحی بردرمسجدها وخانقاه‌ها بساط نشاط گسترده وزمام عقل، کـه ندارند، به دست شیطان سپرده و مجلس خمر و مزمار آراسته وچون موی از سرصوفیان یك بارگی از سراسلام ومسلمانی برخـاسته و در انواع سرور از ابنای جنس‌خود چون موی عارفان برسرآمده وازشراب‌آب انگور وشور وشغب نالهٔ نای و طنبور، که گلوی نایشان دریده ونای گلویشان بریده باد وکاسهٔ طنبور چـون خـانهٔ زنبور سوراخ سوراخ شده وبرکاسهٔ سرپر مقـر خرشان[۱۰۱] شکسته باد، در معـابد و مساجد مسلمانان آواز ذکر وتسبیح از فسق‌های آشکارا و دشنام های صریح از ایشان[۱۰۲] ازمیان برخاسته وبه سبب دور مستان در زمستان وتابستان دور قرآن ازنوشانوش ساقی درباقی شده، واجب بود بل‌فرض به‌عز عرض رسانیدن تاصدورعظام چنان‌که جناب کریم ایشان [. . .] منصب حکم وامارت و صدارت و وزارت به‌یقین[۱۰۳] به زجر وتأدیب وقهر[۱۰۴] و . . .[۱۰۵] آن مشتی خناس نسناس را، کـه «اشباه[۱۰۶] الناس ولیسوا بالناس» برایشان صادق است، به‌حکم «الضرب‌انفع احیاناً من‌الضرب» مثال فرمایند و درآن باب مبالـغه اشارت نمایند تابالضرب و الاثلام لا بالوعظ والکلام آن طغام لئام بی‌ننگ ونام را ادب کنند ومحتسبان

و قائدان هريك را از ایشان کلاه میلی برسرنهاده و گردن وقفا به‌زخم سیلی نیلی کرده پیش‌از آن‌که دیگر[۱۰۷] باره مادر زمانه دختر رز را، که ام‌الخبائث نام اوست، وشوهر خمار می فروش، که اکنون به زبان حال پیمانه وکوزه وسبوش مثل «واصبح فواد امموسی فارغاً[۱۰۸]» به گوش خلق فرو می‌خواند، از ارحام زنان[۱۰۹] حامله به جنین مشمشهٔ حمراء عرضه دارد[۱۱۰] وبه شیرشیرهٔ عصیر از سرپستان قمع در دهان طفل کدو چکیدن‌گیرد واصهارخمر وخمار وابناء واخوان قهوه وعقار دیگربار باعشق ومهرآن نابکار درآمیزند وعاشق‌وار باخطبه وخطبه[۱۱۱] آن محرمهٔ مطلّقهٔ غیرمحلله برخیزند و مشاطهٔ شیطان‌آن اشقرشوخ[۱۱۲] تلخ را، که به‌علت عبوس‌مدتی درکنج خم خانهٔ منحوس، که ناووس مجوس و دیر[۱۱۳] ترسا باصلیب و ناقوس برآن فخر وشرف دارد، مأیوس و محبوس مانده، در انجمن مستان وبزم و مجلس می پرستان برمنصه زرینه[۱۱۴] وسیمینه یعنی‌جام وقدح وقنینه[۱۱۵] عروس‌وار جلوه کند، مالش داده [. . .] ستانده به زخم چماق و دبوس توبهٔ به‌صلاح از شرب غبوق وصبوح در گردن‌بندد ومجلس‌همایون هريك ازبزرگان عهد، که‌امروز دراین قطر ونواحی حقن دماء وحفظ نوال سکّان و قطّان این بلاد سوار ونهب و اهراق‌آن به‌زبان تیغ وتیغ زبان ایشان بازبسته، درفحوای معنی این حدیث نبوی به معان فکر ونظر تأمل و تفکر فرمایند، قال رسول‌الله صلی‌الله وسلّم «مامن قوم یعمل فیهم بالمعاصی ثم یقدرون علی ان نغیروا ثم لایغیروا الا ان عمهم‌الله بعقاب» وبسبب مراعات[۱۱۶] ورعایت جوانب وخواطر ایشان، که اهل نفاق‌اند و شقاق، ازمنهج عدل عدول وازطریقهٔ انصاف انحراف جایز نشمرند، واز تهدید و وعید حدیث طاووس یمانی رضی‌الله عنه، که ازحضرت

فلك بسطهٔ نقطهٔ دایرهٔ ولایت ومحیط مرکزعلم ومعرفت اسدالله الغالب علی‌بن ابی‌طالب کرّم‌الله وجهه و رضی‌الله [عنه] روایت کرده‌اند، اندیشه فرمایند: قال قال رسول‌الله صلی‌الله علیه‌و آله وسلم «انّ فی‌جهنم لحیّات کالبغال وعقارب کالحبال تلدغ کل امیرلم یعدل فی رعیته». و کدام عدل وانصاف [به قانون] عقل ونقل فاضل‌تر و نافع‌تر ازمنع شرب‌سکر[117] وفسق‌مترتب برشرب خمورخواهد بود که اقبح وافحش فجور وشروراست وبراجناس انجاس وانواع ارجاس معاصی محتوی و مشتمل؟ به حکم حدیث «الخمرجماع الاثم» ــ واین حدیث مشهور است ــ بلکه جرثمهٔ شرك وکفررا اعدل وعدیل وباعبادت اوثان دريك سلك و از آن قسم و قبیل کماقال خلیل‌الملك الجلیل «شارب‌الخمر کعابدالوثن». وفی قانون[118] الحکمة و اصل‌الحکیم مذمة[119] الخمر امرحسن وصلاح مستحسن کما ورد فی کلمات ارباب‌الخیره ومقالات اصحاب‌الحکمة: لاتشرب المسکر فانّه عدوالعقل والعقل خلیفةالله فی الباطن، فمن سلط علی‌خلیفةالله عدوه‌الله وذهب عقله فلادین‌له ولامروة له ولاحیا ولامراقبة من‌عدم هذه‌الخصال، فموته صلاح عام».

واگر بعداز تقدیر این اقوال وتحریر تعریف این احوال در تعریك وگوشمال این جهال[120] ضلال تهاون وتقصیری رود ادب همه جماعت حوالت ازحضرت الهی است، ونیز اگر موالی مکنهم‌الله و وفقهم لابتغاء مرضاته وبلّغهم اقصی درجات‌الکمال فی‌کمال مدارج قرباته‌در[121] این‌بیت[122] شاه‌زاده سلغورشاه شیراز رحمه‌الله نظرفرمایند به همه حال بد را از بدکرداری حذر نمایند، بیت این است:

بیت

ای شاه چه گوئی چوبپرسند[۱۲۳] ازتو

آن را کـه بترسی ونترسند[۱۲۴] ازتو

و هذه‌الکعبة و ربّ الکعبه اخرمـا فی‌الجمعه. والحمدلله ربّ العالمین والصلوة علی‌رسوله‌المنتجبین[۱۲۵] واصحابه‌الممتحنین[۱۲۶]. اللهم‌نصرمن نصرالدین و اخذل من خذل‌الدین بفضلك وکرمك ولطفك ونعمك یا کریم یا رحیم.

تمت رسائل‌الصواحب والوزراء بتأیید خالق‌البرایا .

این‌نامه طولانی‌ترین ودشوارترین منشآت‌مجموعهٔ فرائدغیاثی‌است‌که متأسفانه فقط در نسخهٔ **س** هست و نسخهٔ **س** نیز طبق معمول سرشار از انواع غلطها و افتادگی‌هـا وتحریرهای ناخواناست. نویسنده غـالبـاً عباراتی بسیار طولانی باجمله‌های فرعی پیچ‌اندرپیچ‌آورده وچه‌بساکه سرنخ‌را گم‌کرده واندیشه‌ای را ناتمام‌گذارده است وبهرحال یافتن‌رابطه‌ای منطقی وحتی‌نحوی میان‌بسیاری ازعبارات‌آن دشوار وباخود محال است.

۱ــ ترکیبی است از دوآیه یکی درسورهٔ حج ۷۸ کـه سه‌کلمهٔ اول را دارد و دیگر بقره ۱۳۵ که‌کلمات اول وسوم وچهارم را دارد ۲ــ او ۳ــ در اصل درست خوانا نیست ۴ــ محظوظ ۵ــ + والآخرة ۶ــ ومدبر ۷ــ زبان ۸ــ عبعت (کذا) (عتبت یعنی‌شدت وسختی) ۹ــ انتشار انتمار ۱۰ــ حاکم ۱۱ــ حـالـه ۱۲ــ حرمانی ۱۳ــ الاحبار ۱۴ــ قوالی (قوا ؟) ۱۵ــ بدان ۱۶ــ؟، این کلمه را محسد ومحرد (مجرد) هم می‌شود خواند ۱۷ــ سله (بدون‌نقطه) ۱۸ــ ؟ ، دراصل: معشان (کذا)، (معتسف یعنی‌طالب) ۱۹ــ در اصل: وباشنه اقلام (؟) ۲۰ــ زاید ۲۱ــ ؟ ، حبتین (کذا) ۲۲ــ حلیه ۲۳ــ بصیرت دوبار ۲۴ــ منتعش ۲۵ــ دراصل: افتدا ذخیره (؟) ۲۶ــ عطب (بدون نقطه) ۲۷ــ بان ۲۸ــ عدل و ۲۹ــ در اصل: سطاف طرفه (کلمهٔ اول بدون نقطه: طربالای ف ومتصل بدان نوشته شده وهر

دو کلمه ناخواناست؛ شظاف یعنی تنگی وسختی زندگی، رك. فرهنگ نفیسی)
۳۰ـ انهیت ۳۱ـ انتهاب ۳۲ـ انحرام (انخزام یعنی غارت شدن)
۳۳ـ در اصل: . . . مضمومة حودات (کذا)؛ ظاهراً ترکیبی است ازدوعبارت «عارية اکسبت اهلها ذماً» (مجمع الامثال میدانی، قاهره ۱۳۷۹، جلد دوم، ص۳۱) و «العارية مؤداة» (رك. احادیث مثنوی از بدیع‌الزمان فروزانفر، ص۲۱۸) ۳۴ـ دراصل: صداهای (بدون نقطه) ۳۵ـ محلی ۳۶ـ او
۳۷ـ روست ۳۸ـ هیهات ۳۹ـ شاید: متعبه (؟) ۴۰ـ سمم (بدون نقطه) ۴۱ـ + ۴۲ـ بدرگاه ۴۳ـ سمه (بدون‌نقطه)
۴۴ـ فلاح را ۴۵ـ درسکان ۴۶ـ حرابه (خرابه جمع خارب است به معنی دزد) ۴۷ـ عنا ۴۸ـ شاب ۴۹ـ دراین فصل خطاب که روشن‌تر آفتاب نص ۵۰ـ متحمل ۵۱ـ محنب(؟)
۵۲ـ و تقدیر ۵۳ـ اما این ۵۴ـ سه کلمهٔ ناخوانا تقریباً بدین صورت: دسحن وجدصحس (؟) ۵۵ـ در اصل: بالغور (؟) ۵۶ـ عزار
۵۷ـ واحد ۵۸ـ السلطان ۵۹ـ القرآن ۶۰ـ طری
۶۱ـ درحاشیه: تمتعی ۶۲ـ در اصل: مرتبهٔ جالینوس هوس هوس اند (اثرخط خوردگی روی جالینوس دیده می‌شود و تکرار هوس ظاهراً اشتباه است) ۶۳ـ اسد ۶۴ـ محوس ۶۵ـ استعانه ۶۶ـ استعابه
۶۷ـ استداد ۶۸ـ ولوکا ۶۹ـ دیری بی‌خبر ۷۰ـ ویربوع
۷۱ـ نامشروع درکارهای . . . ۷۲ـ کدد (شاید کورجمع کوره درست باشد. بنابه فرهنگ نفیسی کدد نام موضعی نزدیك مدینه) ۷۳ـ دراصل: حرزی(؟) (طبق نفیسی جزر نام موضعی دربادیه و ناحیه‌ای درحلب‌است. ولی مسلم است که موضعی درنزدیکی مدینه وموضعی دربادیه یاحلب منظورنگارنده نیست واین دوکلمه دراصل‌نامه چیزدیگری بوده است) ۷۴ـ دراصل: حثم روبصه (کذا) (کلمهٔ دوم شاید روضه باشد ؟) ۷۵ـ تدرسرهای (کذا) ۷۶ـ اسلام را ۷۷ـ اطلاق ۷۸ـ انحاط ۷۹ـ طرازی
۸۰ـ دراصل: دربدی (کذا بدون نقطه) ۸۱ـ هرچند ۸۲ـ نعل
۸۳ـ از ان ۸۴ـ دراصل: سعرافده(بدون نقطه) ۸۵ـ ماتم
۸۶ـ معارف (بدون نقطه) ۸۷ـ تباهی ۸۸ـ اتفاق (کذا)

۸۹ـ دادبان ۹۰ـ بقیه ۹۱ـ واژه‌ای غیرخوانا که به‌صورت نحمی نوشته شده است ۹۲ـ بایابهم (کذا) ۹۳ـ سرف ۹۴ـ اصد ۹۵ـ دراصل: بیما (؟) ۹۶ـ سحغون (کذا بدون نقطه) ۹۷ـ انتکال ۹۸ـ جزقرین ۹۹ـ دراصل:نعیّض ۱۰۰ـ فضیع ۱۰۱ـ کاسهٔ سریر مقرحرشان ۱۰۲ـ انداشان (کذا) ۱۰۳ـ؟ دراصل: سمتن (کذا) ۱۰۴ـ قر ۱۰۵ـ تاس (کذا) ۱۰۶ـ اشتباه ۱۰۷ـ پیش‌از «دیگر» چهارپنج کلمه مکرر زائد ۱۰۸ـ فاصبح (سورهٔ قصص، آیه۱۰) ۱۰۹ـ زبان ۱۱۰ـ میدارد ۱۱۱ـ دراصل: حطه (بدون نقطه) ۱۱۲ـ دراصل: شیوخ ۱۱۳ـ در ۱۱۴ـ وزیرینه ۱۱۵ـ دراصل: قهینه ۱۱۶ـ مرا علت ۱۱۷ـ دراصل: منع شرسار (کذا بی‌نقطه)؛ دو سطر ازمتن نیز تکرارشده است ۱۱۸ـ چهارسطر گذشته در اصل بسیار آشفته و بعضی کلمات وعبارات‌آن مکرر ودرهم‌نوشته است ۱۱۹ـ دراصل: مذمن ۱۲۰ـ حمال ۱۲۱ـ و ۱۲۲ـ نیست ۱۲۳ـ پرستد ۱۲۴ـ در اصل: نترسی و سرسند (حروف اول کلمهٔ اخیسر بی‌نقطه است) ۱۲۵ـ ؟ (منتخبین نیزخوانده می‌شود) ۱۲۶ـ در اصل: المحس (مطلقاً بدون نقطه).

الباب الثالث

فى رسائل السادات والنقباء

۲۲۵ـ من انشاء شیخ‌الاسلام خواجه معین‌الدین الجامی الی سلطان السادات خداوند زاده علی‌اکبر الترمدی* (سخ)

الله حسبی والنبی وآله

شعر

تألـق مـن صنعاء برق فاشرقت
وجوه عرفناها علی‌البعد فانجلی
وکنّا علی الاعراف نعرف[1] کلّهم
بسیما هـم بعدالتوسم بالحمی
بدأنا بتسلیم رجاء تواصل
اذا ما تعارفنا بداعیة[2] الهوی

شعر

باخم‌زلف[3] چو چوگان‌تو پیش‌ازمن‌وتو
سال‌ها بود که دل گوی محبت می‌باخت
در ازل طوطی جان بالب تو همدم بود
درخیالش به‌شکرخندهٔ‌خوش بازشناخت[4]

هرچند دیدهٔ‌ظاهر درعالم‌ناسوت‌به‌مشاهدهٔ‌طلعت‌میمون ومطالعهٔ

غرهٔ غرّای همایون حضرت مخدوم زادهٔ عالمیان[۵] سلطان سادات زمین و زمان، خدایگان عالم فضل و احسان،

شعر

هـو ابن نبی‌الله وابن وصیه له مفخر تربی علی کلّ مفخر

همام طلیق‌الوجه ابلج باسم[۶] اشم طویل‌الباع من آل‌حیدر

علاءالحق والدین، صریح عنایت رب‌العالمین مدّالله تعالی سرادقات جلاله الی یوم‌الدین، شرف اکتحال نیافته اما درعالم لاهوت

بیت

نحن‌اللذان تعارفت ارواحنا من قبـل خلـق‌الله طینة‌آدم

بیت

بـا آن نگارکار مـن‌آن روز اوفتـاد

کادم میـان مکـه وبطحا فتاده بود

چون آن محبت و وداد و آن اخلاص واتحاد ازلی است بی‌شك ابدی خواهد بود. از آن سبب،

شعر

خردرا باخیال او تماشائی است روحانی

که آن‌جا درنمی گنجد خیال‌روح انسانی

برون پردهٔ غیب است‌جان‌خرده بنینان‌را

به غمزه سوی یکدیگر اشارتهای پنهانی

تحقیق آن که این دعا گوی کمینه خود را حد[۱] وپایهٔ اظهار[۷] آن اخلاص نمی‌دانست، اما بنابر[۸] اشارت و فرمان آن خلاصهٔ نوع انسان مخلص ترین دعا گویان و صادق ترین هـواخواهان صحائف تحف تحیات و وظائف طرف[۹] ثنا و دعوات مقتبس ازشرایف اوقات «انّ لربّکم فی

ایـّام دهر کم نفحات»، که بضاعت مزجاة ساکنان بیت الاحزان کنعان حرمان تواندبود، مرقوم ومعروض می‌گرداند وازحضرت معبود سعادت وبهبودآن[10] زبده وخلاصهٔ وجود مسألت می‌نماید وچون از شائبهٔ ریا (مبراست امید اجابت داشته می‌گوید

شعر

من ارچه از شرف خدمت تو محرومم
به‌تن که هست اسیر)[1] عذاب وجفت‌ملال
ولی ملازم آن درگهم به‌دل همه روز
ولی مجاور آن حضرتم به‌جان همه سال

وآن معنی ازعالم غیب بی‌عیب[1] به ظهور آمده و محقق گشته،

بیت

(از دیـدن دیده گر شود دل عاشق
دل عاشق تست دیـده نادیده ترا)[1]

لاجرم دیده و نادیده بمثابه نوردیده است

بیت

(وآن کس که به جای دیده باشد مارا
نادیـده بجـای دیـده باشد مـارا)[1]

باز می‌اندیشم که هرچند اتصال روحانی ومشاهدهٔ قلوب در دارالملك معانی که (ع): نحن‌بقلب[11]العین نلتقیان، اصل معتبروقاعدهٔ مقرراست

بیت

ولکن للعیان لطیف معنی لذا سأل المشاهدة الکلیم

بااین همه (ع): ولست بآیس من فضل ربی، که به‌فضل شامل وعنایت کامل ولطف‌عمیم وطول‌جسیم[12] حضرت‌الوهیت(ع): لکان‌لنا بالوادیین

مطاف (ع): یابهرگوشه که باشدکه توخود جـان منی. یارب[۱۳] کدام سعادت بالای این تواند بودکه شاه باز «سبحان‌الذی اسری» و همای آشیان خانهٔ «قل‌لا اسألکم علیه اجراً الاّ المودة فی‌القربی» سایه برسر اهل این دیار اندازد؟ وچه دولت از این قوی‌تر باشدکـه درّ شاهوار صدف بحار «الم یجدك یتیماً فآوی» و لعل‌آبدار معـدن یاسین وطاها بازار محبان آل‌عبا را بیاراید؟ و چه[۱] شادمانی بیش‌از این[۱۴] درتصور آیدکه صاحب دراعهٔ «انـّما یریدالله لیذهب عنکم‌الرجس اهل‌البیت و یطهرکم تطهیراً» دامن‌عصمت و آستین حشمت برسرمساکین امت بدر افشاند؟ وکدام بخت از این بلندتر وچه پیش‌نهاد به جهت‌زاد معاد از این بیشترکه صاحب فتوتی از بارگاه «لافتی الاّ علی» وبلند همتی از تخت‌گاه «انـّما نطعمکم لوجه‌الله لانریدمنکم جزاء ولاشکوراً» آفتاب وار برسر ایشان تابد

بیت

والارض ملکك والوری[۱۵] لك‌غلمة

والـدهر عبـدك والعلی لك دار

(ع):خوش آمدی‌همه‌لطفی‌ومردمی‌وکرامت،«ترکت‌فیکم‌الثقلین کتاب‌الله وعترتی» بازی نیست و«مثل اهل‌بیتی کسفینة نوح من دخلها امن ومن ترکها غرق» مجازی نی.

بیت

فردا که هرکسی به‌شفیعی زنند دست

دست معین ودامن اولاد مصطفی‌است[۱]

بیت

وکان ودّی للصحابة حلـّة طرزتهـا بولاء آل‌محمـّد

اگر در این باب شروع نماید و کمیت تیزرو قلم را درمیدان قرطاس جولان دهد[۱۶] (بعدازسالهای بسیار وقرنهای بی‌شمار شمه‌ای ازبزرگی وکمالات سادات دربیان بنان نیاید)[۱]

بیت

بیش‌از این درنامه[۱۷] نتوانم نوشت[۱۸]

این حکایت را بباید دفتری

وبازآنکه به‌حکم «الله‌ولیّ الذین آمنوا یخرجهم‌من‌الظلمات الی‌النور» دست عنایت ملك غفور گریبان وقت ایشان‌گرفته از وحشت جای‌آن دیاربه خلدآباد معدلت ونصفت ونور حضورسلطنت، که همت مبارك ایشان برتعظیم وتربیت سادات و مشایخ[۱] وعلما و صلحا[۱] واعانهٔ ضعفا وفضلا «وذلك فضل‌الله‌یؤتیه من‌یشاء» مشعوف‌وموقوف است، آورده[۱۹] تامطالب دنیوی ومآرب[۲۰] اخروی (ایشان را چنانچه صلاح دارین)[۲۰] ونیکو نامی منزلین ایشان است مهیا ومهنا گرداند (ع): لیسعد ملهوف ویظفرطالب . شکر این نعمت عظیم بجای آورند[۲۱] وقدر این دولت جسیم بدانند[۲۲] وخاطر عزیز خود را به‌هیچ وجه نگران ندارند «ولله الالطاف تنیل الامانیا»،

بیت

زحق امید میدارم که هرچ امید میدارم

ز اسباب جهانداری همه بهتراز آن گردد

امید ازکرم‌آن خلاصهٔ آل‌عبا و مخدوم زادهٔ هردوسرا همین که[۱] در اوقات خلوات و اعقاب صلوات (ع): کـه‌آن زمان نبود در ره دعـا پرده، از ارواح‌آباء عظام و اجدادکرام به تخصیص ازروح[۲۳] پرفتوح سیدکائنات، که سلسله نسب‌پاك[۲۴] ایشان بدان حضرت صورت حبل‌متین

گرفته، ازخادم[۱] وخادم زادهٔ جانی جامی معین جامی فراموش نفرمایند و دریوزهٔ شفاعت آخرت نمایند.

بیت

بهرخدا حسینی روزی که باریابی

ازدست خوبرویان انصاف ماطلب کن

حالا نورشیب برظلمت شباب غلبه کرده وضعف برمزاج[۲۵] غالب گشته،

بیت

دندان لقمه خای چو درکام من نماند

بهـرغذای من فلك از سر گرفت شیر

لاجرم ناله

بیت

اعصرالشباب سلام علیك　　　　الی این تمشی الأهل تعود

میکند و می گوید[۲۶]

بیت

نخورم چوخضر ازاین پس دمی آب زندگانی

چو ز آتش جوانی نفسی نمانده بیشم

باوجود زحمات روزهاست که به زحمت وجع المفاصل مبتلاست،

بیت

ز[۱] روزگارخوش است این همه جزآن که لبم

ز دست بوس خداوند روزگار جداست

مع ذلك کلّه

بیت

آن بخت کو که عاشق رنجور قوّتی

بااین دل ضعیف وتن ناتوان دهد

اشارت رفته بود که فلانی[۲۷] از نتائج طبع سقیم چیزی فرستد،

بیت

همی ترسم از ریش‌خند ریاحین

که خار مغیلان به‌بستان فرستم

امّا به‌حکم مقدمهٔ «المأمور معذور» وقضیهٔ مرضیهٔ[۲۰] «طاعةالامیر واجبة»

دعائی درویشانه در بار یاری، که عازم آن دیار بود، بست

شعر

ورنی کدام عاقل دانا شنیده‌ای

کو در به‌بحر برد وفرستادگل به‌باغ؟

یا ازکدام زیرك هشیار دیده‌ای

کامد[۱] به‌پیش چشمهٔ خورشید باچراغ؟

توقع ازآن حضرت آن که ازکمال بزرگی‌خرده نگیرند وعذربپذیرند.

شعر

مکن برمن ای دوست عیب و ملامت

اگر حشو گویم وگر بد نویسم

(ملامت چنان درسرم راه دارد

که‌بی‌خودکنم فکروبی‌خودنویسم)[۲۰]

اگر فی‌المثل پشه باید نوشتن

شتر مرغ بر روی کاغذ نویسم

اگر شرف قبول یابد[۲۸] (ع): از این متاع فراوان بود در این‌بازار.

من‌بعد خدمات و دعوات به عـز عرض رساند[۲۹] وخود را پروانه وار برضمیر منیر (خبیر امیر کبیر روشن ضمیر بی‌نظیر)[۲۰] گذراند[۳۰].

اطناب ازحدگذشت، اختصار بر دعا اولی است:

تاجهان‌گیر بود فاتحهٔ فکسرت صبح

تاشب افروز[۳۱] بود شعشعهٔ طلعت ماه

باد چشم خرد از پرتـو رایت روشن

باد دست ستم ازدامن ملکت[۳۲] کوتاه

آمین‌رب العالمین وصلی‌الله علی‌محمدو آله اجمعین‌الطیبین‌الطاهرین[۱].

* خ: ایضاً من‌نتائج انفاسه‌الشریفة الـی‌المرتضی الاعظم والمجتبی الاکـرم سلطان‌السادات والنقباء خلاصة آل‌الطاها مظهـر الطاف‌السرمدی عـلاءالحق والدین علی اکبرالترمذی نورالله تعالی مرقدهما.

۱ــ س:ــ ۲ــ س: بداعت ۳ــ س: زلفت ۴ــ س: به‌شکرخندهٔ شیرین بشناخت ۴ــ س: جهانیان ۶ــ س: وام ۷ــ س: و استظهار ۸ــ س: به ۹ــ س: طرق ۱۰ــ س: بهبوداولیاءحضرت‌آن ۱۱ــ س: قلب ۱۲ــ س: حسیم ۱۳ــ س: آیا ۱۴ــ س: بیش‌از این چگونه ۱۵ــ س: الوا ۱۶ــ س: درمیدان بنان بتازد ۱۷ــ س: نسخه ۱۸ــ س: نبشت ۱۹ــ س: آورد که ۲۰ــ خ:ــ ۲۱ــ خ: آوردن ۲۲ــ خ: دانستن از واجبات است ۲۳ــ س: ارواح ۲۴ــ خ: پاك نسب ۲۵ــ س: +ضعیف ۲۶ــ س: می‌گویند ۲۷ــ س: +بود ۲۸ــ س: فرمایند ۲۹ــ س: رسانند ۲۰ــ س: گذرانند ۳۱ــ س: شب و روز ۳۲ــ س: جاهت.

۲۲۶ـ من انشاء واحد من الافاضل الی واحد من السادات والنقباء (س)

ذات شریف وعنصر لطیف مخدوم مرتضی کبیر سید روشن‌ضمیر، ملك‌السادات‌والأشراف، زبده آل عبد مناف، مجمع‌المکارم والألطاف، مفخر آل طـه ویس لاسلب‌الله ظلّه عن‌المسلمین، مهبّ وفـود اسرار ربانی باد ومخزن نفـوذ[1] انوار سبحانی، وآثار انوار ازهـار «شجره طیبه‌اصلها ثابت وفرعها فی‌السماء» درجبین مبین او لائح، ودلائل حسن شرف «سیماهم فی وجوههم» از مهر چهر او واضح (ع): چنین خود هست وتا بادا چنین باد.

مخلص است معتقدکـه بـه وسیلهٔ اخلاص[2] و اعتقـاد و رابطهٔ اختصاص و اعتضاد خود را درسفینهٔ ارادت و محبت «مثل اهـل بیتی کمثل سفینةالنوح» الحدیث، جای‌کرده وبدان واسطه امیـد نجات و ارتفاع درجات داشته به وظایف دعای ذات ملك صفات قیام می‌نماید و می‌گوید:

شعر

رهی نمی‌برم و چـاره‌ای نمیـدانم

به جـز محبت مردان مستقیم احوال

مگر که صدرنشینان بارگاه قبول

نظر کنند به بیچارگان صف نعال

بیش‌از این جسرأت مجال ندارد، ظلال عنایت وسایهٔ سیادت ممدود بالملك الودود.

۱ـ نفور (؟) ۲ـ دوبار آمده است.

۲۲۷ـ من انشاء شیخ‌الاسلام خواجه‌قطب‌الدین یحیی‌النیشابوری الی واحد من‌السادات

(س)

جناب سعادت مآب سیادت معاد مولانا مولی العبادالعبّاد و المرتضی الاعظم والمجتبی المکرم الاعلم، سلطان نقباءالعرب والعجم، ناصح‌الملوك والسلاطین، اکرم اشراف اخلاف آل طه[1] ویس[2]، مطلع افواد انوار[3] یقین، ومطمح ابصار انصار دین، و مرجع احبار اخیار زمان وزمین باد، و دیدهٔ سران [و] سر ارباب دیده به‌کحل الجواهر «فکشفنا عنك غطاءك فبصرك الیوم حدید» روشن و دل آن اخلاف تخت نشین «کنت‌نبیاً وآدم بین‌الماء والطین» به انوار اسرار معرفت گلشن[4]. فقیرحقیر به‌نسبت نعم[5] والای آن زبدهٔ آل‌عبا فراموشی‌خویش را به‌تجدید این‌دعای‌حضرت‌علیا یادمی‌دهد، وازاستدامت‌واستقامت‌خود برقدم وفاداری آن برکشیدهٔ حضرت کردگاری این‌ابیات‌اثبات[6]می‌کند

شعر

فیما مضی من سالف عیشنا

وبسابق الناست (؟) فی‌الخلوات

ان‌الغرام کما عهدتم زاید

متجدد بدوامع الانات[7]

بیت

گر صحبت ما تو را فراموش شده

مارا حق صحبتت به‌یاد است هنوز

«فات ذا القربی حقه والمسکین وابن‌السبیل» ازنیشابور مسطور است، «ولیتنی کنت سطراً فی‌مطاویها».

احوال این دیار به‌نسبت گذشته بهتراست وحکام‌حالی‌بررعایای این ملك وحوالی از ولاة سابقه پرخیرتر و مشفق‌تراند، والحمدلله که اوقات درویشان وساعت[8] ایشان به‌فضل‌الله وفردولت پادشاه وهمت‌آن مقوی اهل انتباه به‌نفحات قدسی و نفحات انسی مشرف است ویاد ایشان در اوراد شبانگاه وبامداد بگاه(ع): وظیفه‌ای است که تقصیرآن روا نبود. واگر ایشان نیز به هروقت برنیت صدق در وظیفهٔ‌جیره[9] از این فقیر یادی[10] فرمایند وبه واسطهٔ قدم قلم خدم را تفقدی نمایند حاکم‌اند، (ع): ورا نبود زیان ما[11] را بود سود. زکوة نعمت حیوة به رعایت وظایف طاعات وتعرض اسرار . . .[12] عنایات «انّ لربّکم فی ایّام دهرکم نفحات» وصدقهٔ جاه به مساعدت ضعفای حاجت‌خواه ومحافظت اشارهٔ «وقضی ربّك ان لاتعبدوا الاّ ایّاه» بگذرانند.

بیش‌از این درد[12] سرت می ندهم، عمرودولت مخلّد باد بمنّه وسعة جوده[13].

۱ــ طاها ۲ــ یاسین ۳ــ انوار افوار ۴ــ کلسین (؟)

۵ــ (؟) کلمهٔ اول مطلقاً نقطه ندارد وکلمهٔ دوم درحقیقت‌نعره خوانده می‌شود

۶ــ ابات(حرف دوم نقطه ندارد) ۷ــ مصراع اول دراصل چنین است: فیما سالف مامضی من‌عیشنا. درمصراع دوم در اصل «سابق» است نه «بسابق» وکلمهٔ دوم روشن نیست که چیست، دربیت دوم کلمات «زاید» و «متجدد» در اصل بحالت نصب وبصورت «زایدا» و «متجددا» نوشته شده است.

۸ــ بساعة   ۹ــ دراصل بی‌نقطه وناخوانا شبیه به: جیره (؟)   ۱۰ــ دراصل باری (بدون نقطه)، شاید تقاضای یاری درتعیین جیره منظورباشد   ۱۱ــ وما   ۱۲ــ یك‌کلمه بدون نقطه وخوانا شبیه به مراب یا مراد (؟)   ۱۲ــ در
۱۳ــ وجوده.

۲۲۸ـ من انشاء العلامة حسام‌الدین عبدالله الکوسوی الی سلطان السادات شمس‌الملة والدین الکرمانی

(س)

از معتکفان صوامع ملکوت بالا ومستخلصان جبروت اعلی که به حکم «ارباب‌الدول ملهمون» به‌نغمات[1] الهامات[2] روحانی ومبشرات تلویحات تأیید آسمانی سعادت خسواه روشن روانان دولتیار مملکت بخش نوشین روانان بختیارند تحیات ارںحمات[3] بجناب‌والای مخدوم اعظم علی الاطلاق، خلیفة‌العجم بالاستحقاق، قاضی مطاع[4] السلطنة، والی ولاة بیضة‌المملکة، سلطان نقباء شمس‌الحق والملة والدین، رکن الاسلام‌والمسلمین،مرشداعظم‌الملوك والسلاطین، مدبرامورالخواقین، عطارد خریطه‌کش دیوان افادتش، مشتری خریـدار بازار[5] سعادتش، عزّت انصار دولتـه واستفاضت[6] اخبـار هیبته وصولته، متواصل باد. طبقات مطیعان خدمتش، که سکّان بهشت[7] وفاق‌اند، برذروهٔ جاه «ثم اجتباه» مترقی، فرقهٔ بدسگالان حضرتش را، که سکان[8] گلخن کنشت شقاق اند، جان درحفره چـاه «ثـّم رددناه»، «بلغت‌التراقی». طرازندهٔ دیبای ادعیهٔ صالحه . . .[9] فرط اخلاص درساحت[10] نبوت‌پناه خانزادهٔ مرتضوی وفرازندهٔ لوای اثنیهٔ فائحه مزین به ماهچهٔ صدف اختصاص درکوکبهٔ شکوه وابهت مولوی یعنی:

بیت

آن که نامش حسام کوسوئی است

کاتب‌الوحی مدح مولوی است

که امر اول «فلنحیینّه حیوة طیبة» دیباچهٔ کتاب مباهات و مفاخرت و قضیهٔ دویم‌را که «وللآخرة خیر لك من‌الاولی» فذلك‌الحسنات آخرت می‌دارند واین معنی را به حکم «وجعلنا ذرّیته هم‌الباقین»،

بیت

اندر زمین عاقبت اعقاب[11] خویش را

تخمی است که ازبرای شرف می‌پراکنم

درآن‌سدّةعلیاصدف[12] تبلیغ به‌تیغ‌عبودیت‌می‌شکافدو نافهٔ‌عرض‌بند گی می‌گشاید. دراین وقت که دست تغیر احوال جمعیت خاطر اهل کرمان را دامن برافشانده کتبت‌علیهم‌الجلاء

بیت

ز خانمان به‌طریقی[13] جدا فکند که چشم

درآن بماند زحیرت سپهر[14] اعلی را

وآیهٔ «فجعلنا[15] عالیهـا سافلها» برآن اطلال ودمن خوامل مرکز...[16] آن فطرت ونقصان آن فتنهٔ جهود و گبـر و تـرسا ومسلمان که از دست وبای ظاهره[17] کبری بجست، وازبطش شدیدآن مطمورهٔ بوار وحفرهٔ خار بـه دست اعتصام به حبل [. . .] عزیمت طرفی از اطراف کرد، و استمساك به عـروة وثقـای توجه به خدمت شریفی از اشراف «وقلیل ماهم» نمود به دلالت «هو[18] خیر» که زبان[19] «اهبطوا مـصراً فانّ لکم ماسألتم» میدارد به جمعی

بیت

که از بی‌دولتان بگریز چون تیـر
وطن در کوی صاحب دولتان گیر

اولئك قوم اهل[۱۹] العطلة علیهم ولم سعب باعطافهم عجب مسافت بعید را بـه هوس محل[۲۱] جدید در می‌نوشتند «لیشهدوا منافع لهم» تاچرخ هر نادره را بنهد آنجا عذری و آسمان هر کس را کند استغفاری[۲۲] بنده را به حکم مثال جهان مطاع واجب الاتباع، که رقم زدهٔ کلك سحر-نگاری وحی آثارحصرت زکی کعبهٔ سادت وسعد اکبرسعادت، مولی صنادید الخافقین، سلطان نقباءالمشرقین، مستخدم ولاة العراقین، یگانهٔ آفاق عـزّت انصار دولته بود، جـاذبهٔ موافقت وداعیهٔ مرافقت ایشان زنجیرطمـع راحت «یجد[۲۳] فی‌الارض مراغماً[کثیراً] وسعة» درجنبانند، «تغرب عن الاوطان فی‌طلب العلی»، [ع]: سفرم پی‌مرد است و آستان[۲۴] هنر، وبرموجب املای زمـان بحث وتلقین لفظ سعادت احرام جناب والا گرفت والحق «ولقد اخترناهم علی علم علی‌العالمین».

بیت

گزیدم درت را کـه فرخنده بـادا
مرا این سعادت که نیکو گزیدم

چه «ومن دخله کان آمناً» خودرا ازحادثات فلك درپناه [. . .]، وچون احرام این کعبهٔ سیادت بست و درعرفات عرفان. سدی[۲۵] الیه بیده لبیك زنان عصا[۲۷] ورکـوه سفـر درصفا وصفوه ومروه مروت رکن اعظم، که مهندس نظام کار دنیا ورصد بندی قوام حال عقبی و «جعلناالشمس علیه دلیلاً» به‌یمن کفایتش مضبوط و به‌جستن آن عنایت ورعایت منوط و مربوط است، از دست مقاسات طی منازل ومراحل وبعد سته مسالك

و مهالك بنهاده فرمان شد (كذا) «وأتونی باهلکم اجمعین» بی‌توقف امتثال حکم جزم نموده شخصی‌نصب شد که رفعاً بالابتداء ضعفاء عیال را به جرالثقیل اطفال باایشان بیعم(؟)[۲۸] کاللحم[۲۹] علی وضم وشحم بلاد سم نقل‌کند. اکنون به توقع «ثم بدلنا[۳۰] مکان السیئةالحسنة»[۳۱] جمعی در تبدیل منزل‌که محط رحال محمل اقامت است سعی می‌کنند (ع): کاین جای نه‌جای تست برخیز وبرو، اما بنده درجواب می‌گوید «السجن احبّ الیّ ممّا یدعوننی‌الیه»، چه پیوسته او«متجلس اجلس حیث تجلس» بوده وطریقهٔ او علی‌الحقیقة آن است که پای وقت در دامن خمول‌کشد نه‌سر به‌گریبان فضول برکند. مع‌الحدیث برامید «انّ لی عنده‌للحسنی» «اسکنت من ذریتی بواد غیر ذی زرع»

بیت

اتیناك من شرق‌البلاد وغربها حفاة عراة رکباننا[۳۲] رحالنا

(ع): سرورا ماز ره دور ودراز آمده‌ایم، چه جمعی متعلقه‌را معیشت در مقامی بوده‌که به روع شمال وعذب زلال وطیب هوا وفسحت فضا منعوت و موصوف است. در این مسکن‌که بنیت[۳۳] ان احرج من التابوت و اضیق من بیت‌العنکبوت است گذر تعذر[۳۴] دارد. «والامر الیك فانظری» انی اقول یارب انزلنی بلطفك انزلنی فی‌المنازل «انت خیرالمنزلین»[۳۵] کمایقول . . .[۳۶] «حیث نشاء فنعم اجرالعاملین»
وهذا باب

بیت

تاکی سخن محال گویم
وقت است که حسب حال گویم

بروفق سافروا تصحوا تغنموا غنیمتی بزرگ وانّهاالکبیرة، که دراین

نهضت دست داده است، در دولت جوار وجارللازخار (کذا) النجوم شرف حیازهٔ خدمت مولانا صدر معظم امام مکرم، قدوة افاضل‌العجم، منبع زلال‌الفضل والنعم، اکمل وافضل صیاصی‌العراق، مجمع محاسن الاخلاق، فیصل‌الخصومات، مرجع‌الحکومات، قاضی اذا شبه‌الامران عرض‌له[۳۷] برأیه[۳۸] یمیز بین‌الماء واللبن، لازال صاعدا فی‌مرقی مراتب الکمال، عابراً حد[۳۹] مناقب‌الخصال . . .[۴۰]، والحق نفسی مستجمع ذاتیات مفاخر واوصاف ماهیات محامد، طبعی آبدار، ذهن آتش‌بار، خاطر صافی، حدیث‌وافی، هویتی معجز آثاروشیمی سحرشعار، شطری ازهر روز درخدمتش به مذاکره و مباحثه مصروف است وباکمال استعداد و وفور داعیه وفرط [...] جد و اجتهاد را براقتباس او ابد و اقتناض شوارد[۴۱] مقتصد داشته امید است که عما قریب پای ترفع بر ذروهٔ معارج ملکیات نهد وبه یمن آن اقبال درظلال جلال مولوی به منتهای اقصای نهایةالکمال دررسد[۴۲] ان‌شاءالله تعالی وحده‌العزیز.

جرثمه[۴۳] اطناب واسهاب[۴۴] وخباثت (کذا) تثقیل[۴۵] وتطویل را هرچندمستوجب‌تثریب وتأنیب[۴۶] ومستحق انواع التزام اعترام (کذا) است نسیاً منسیا به‌میامن انگشت عفو واغماض فروگذاشتن و به‌نظر صفح واعراض‌ملحوظ داشتن از آن الطاف ولوازم‌آن کرم متعدی‌است، (ع): از بزرگان عفو بودست از فرودستان گناه، وامور ممالك را در نصاب‌آن تدبیرات صائب واستقرار قضایای خافقین‌را بروتیرهٔ آن رأی ثاقب استمرار، بمحمد وآله اجمعین.

۱ـ سعفات (بدون نقطه) ۲ـ المهامات ۳ـ دراصل: سحاب (کذا)
۴ـ مطاح (؟) ۵ـ دراصل: بازار بارار ۶ـ اسفاضت ۷ـ یمنت
۸ـ سکان (سگان برای احتراز از تکرار سکان که درسطر پیش‌آمده ونیز به

ملاحظهٔ جناسی که با«سگالان» دارد، درست به‌نظر میرسد) ۹ــ دو واژهٔ ناخوانا و بدون نقطه بدین‌صورت: موس ومم ۱۰ــ ساخت ۱۱ــ اعقاب را ۱۲ــ صدق ۱۳ــ طریقی ومان ۱۴ــ سپهر را ۱۵ــ جعلها ۱۶ــ یك کلمه ناخوانا شبیه: معطات، بوطات یا بعطات (فقط حرف آخر نقطه دارد) ۱۷ــ طاهره ۱۸ــ دراصل: ثم ۱۹ــ دراصل: ربان (زیان؟) ۲۰ــ اسل ۲۱ــ دراصل: امحل ۲۲ــ ارتباط عبارات چندسطر اخیر روشن نیست ومسلم است که نسخهٔ موجود بکلی فاسد است ۲۳ــ تجد ۲۴ــ دراصل: آشیان ۲۵ــ دراصل: سدبه (بی‌نقطه) ۲۶ــ دراصل: این (عبارت متن پیش‌نهادی است بدون اطمینان به‌صحت آن) ۲۷ــ عصار ۲۸ــ ناخواناست و معلــوم نشدکــه مستقل است یاجــزء عبارت عربی‌بعــد ۲۹ــ کالحم ۳۰ــ بدلناهم ۳۱ــ بالحسنة ۳۲ــ رکبانها ۳۳ــ (؟)، دراصل: نیست ۳۴ــ (؟) ، دراصل: کــدر بعذر (کذا) ۳۵ــ در قرآن (مؤمنون ۲۹) آمده است: «وقل رب انزلنی منــزلاً مبارکاً و انت خیرالمنزلین»، عبارات پیش‌از نص آیه یا اقتباس نویسنده است از اصل آیهٔ مزبور یاتحریف وتخلیط کاتب است ۳۶ــ یك کلمه شبیه به: احلها(؟) ۳۷ــ دراصل: عرله (؟) ۳۸ــ دراصل: برأی ۳۹ــ دراصل: حسد (؟) ۴۰ــ یك کلمه به‌صورت: تست یالست (؟) ۴۱ــ سوارد ۴۲ــ دراصل: در رسید ۴۳ــ ؟، دراصل: حرعه(بدون نقطه) ۴۴ــ سباب ۴۵ــ دراصل: سقل (کذا) ۴۶ــ تأنیث.

۲۲۹ـ من انشاء خواجه معين‌الدين الجامی الی خانزاده علی‌اکبر الترمذی جواباً لکتابه

(س‌خ)

سعدالزمان وساعـد الاقبال　　ودنـا المنی واجابت الآمال

بیت

اثر[1] صبر بود این دولت　　ان صبری مبـارك الاثری

صحیفهٔ مجد واقبال ولطیفهٔ عزّوجلال که عبارت از کتاب کریم وخطاب واجب‌التعظیم حضرت مخدوم اسلام، سلطان سادات انام، زبدة نجباء الخافقین؛ خلاصة نقباءالمشرقین، والی ولایةالمکارم والمعالی، حاکم ولاة الایام‌واللیالی، کهف‌الثقلین، ملاذ اولادالحسنین[1]، صاحب مقامات المتقین، وارث مواریث الانبیاء والمرسلین،

بیت

علاء دولت ودین معجز زمان وزمین

که بخت بردرعالیش ازمقیمان است[3]

لازالت سماء المجلالة[4] مزینـة بنجوم سیادته وکواکب الدولة[5] سائرة بدوام سعادته، تواند بود مخلص‌ترین دعاگویان وصادق ترین هوا ـ خواهان را فالی بود که ازمصحف اقبـال برآمد وسعادتی نمود که به درجهٔ طالع درآمد.

بیت

ورد الرسول من الحبیب بکتبة

نفسی فداء کتابه و رسوله

گاه دیده[۶] در سواد آن خط لطیف نگران واحیاناً عقل در حسن عبارت شریف حیران، وعلی کلّ حال بدین دوبیت طنّان:

ای سواد خط تو درچشم دانش توتیا

وی زلال لفظ[۳] تو درحلق جان آب حیات

یافت از بوی سر زلف بتان فکرتو

هم دل از محنت شفا و هم روان ازغم نجات

معروض رای جهان آرای خداوندی، که ازعزّ[۷] وعلا برخوردار باد، می گردد که چون بەدستبوس حضرت مشرف شد و آن سعادت، که آرزوی دیرینهٔ مخلصان بود، دست داد ارادت واخلاص ومحبت و اختصاص یکی درهزار گشت. (ع): دیدم رخت ازغم سرمویی بنماند. اما بواسطهٔ اشتغال ایشان و ازدحام خلقان ملازمتی نتوانست کرد و ترددی[۸] نتوانست نمود، القصه

بیت

آنچ آمدست بردلم[۹] ازهجر نامدست

از دودهٔ معاویه[۱۰] برآل بوتراب

والا

بیت

گر دسترسی مرا میسر بودی

آن‌جا که ترا پای مرا سر بودی

انشاءالله که دولت ملازمت وسعادت منادمت[۶] دست دهد، چه

بیت

آرزو می‌کندم باتوشبی دربستان

یابه‌هر گوشه که‌باشد که‌توخودبستانی

اما این‌کار ازاین پیرضعیف (وفقیرنحیف)۶ نمی‌آید واز او دراین قضیه کاری نمی‌گشاید،

بیت

آن‌جا که تویی مگر بسازی کاری

پیداست که‌این‌جا که‌منم‌چتوان کرد

هرچند عمر به‌شصت‌واند رسیده وزحمات متعاقب شده ومقام۶ «الشیب کلّه عیب» (را دیده دیده)۶ مع‌هذا اگر از روزگار چند روزی مهلتی باشد و درعمر تأخیری افتـد

بیت

از زلف دراز تو کمندی فکنم

در گردن عمر رفته تاباز آید

والاّ که برخلاف آن باشد (ع): توشادباش وجهان‌را به خرمی گذران.

خدمت مرتضی‌معظم[11] (ومجتبی مکرم)۶ غیاث‌الملة والدین‌سید مدّاح دامت سیادته، که همگی اوقات او به‌دعـا وثنای شما مصروف است، تشریف فرمود (دوسه روزی به‌خدمت او بسپردیم[12])۶

بیت

تابه افسوس به‌پایان نرود عمرعزیز

همه شب‌ذکرتومیرفت ومکررمیشد

چون برحـال مخلصان و اعتقاد دعاگویان واقف بود کتاب اطناب را، که سبب ملال عالی جناب گردد، طی کرده گفت۶:

بیت

تـرا بـادا به عالم عمـر جاوید

کـه مـا هستیم باجان پـر امیـد

خاندان امت ومهتری و دودمان سیادت و سروری به وجود شریف و عنصر لطیف حضرت (ازماه تاماهی)[13] مفتخر ومباهی باد بمحمدوآله الامجاد (الأنجاد وصحابته خیارالعباد العبّاد)[6].

* خ: . . . الی سلطان السادات والنقبا خلاصة آل یاسین وطاها، نتیجة دراری خیرالبشر والشفیع المشفع یوم المحشر خداوند زاده علی اکبـر الترمدی . . .

۱ـ س: اثری ؛ خ: آن ۲ـ خ: الحسین ۳ـ س: عالیش آشیان گیرد

۴ـ خ: ایستاده ۵ـ س: الفلکیه ۶ـ س:ـ ۷ـ س: از حدای عز

۸ـ س:+وآمد شدی ۹ـ س: تنم ۱۰ـ س: معاینه ۱۱ـ خ: اعظم

۱۲ـ خ: بسردیم ۱۳ـ خ:ـ

۲۳۰- ایضاً من انشائه علی جریدة سلطان‌السادات والنقبا خانـد زاده علی اصغر الترمذی*

(س‌خ)

بسم‌الله تیمناً بذکـره

اللهم انت‌الموفق‌والمعین. علیک‌توکلت وبک استعین. الحمدلله الأزلی بغیـر زوال، و صلوته علی سیدنا محمدالنبی الامی، وعلی‌آله خیر آل.

بعداز حمـد و درود بی‌کران چنین گوید بنـدهٔ ضعیف ناتوان معین‌الجامی عفاالله عنـه وثبت قدمیه فی‌الاسلام والایمان[1] کـه درغرهٔ محرم سنهٔ ثمـان وستین وسبعمائه برسر روضهٔ مقـدسه وقبـهٔ مؤسسهٔ[2] سلطان اقطاب‌الشیوخ باسرهـم، قطب‌الالـه و حجـة‌الاسلام ابی‌نصر معین‌الحق والدین احمدالبجلی محتداً ونجاراً والنامقی مولداً ووجاراً والجامی مقامـاً و داراً قدس‌الله روحه و زاد فی‌جنانه المقدس فتحه و فتوحه، دستبوس حضرت مخـدوم مرتضی اعظم، (مجتبی اکـرم)[1]، سلطان نقبـاءالعرب والعجم، مالک ملـوک‌السادات، شمس فلک‌الجود والکمالات[3]، اصل شجرهٔ مبارکـهٔ صاحب قـرب «دنی‌فتدلی»، ثمـرهٔ دوحهٔ[4] «لافتی»، شاهزادهٔ تخت‌گاه «فاوحی الی عبده ماأوحی»، نتیجهٔ

صاحب جاه «انت منی بمنزلة هارون من موسی»، شمع شبستان مهتری، شکوفهٔ بوستان سروری،

بیت

هم نبوت درنسب هم پادشاهی درحسب
کوسلیمان تا درانگشتش[5] کند انگشتری

هو ابن رسول‌الله اضحت خصاله، لجبهة دین‌الله اوضح غرة، وسدته العلیا ارفع سدة، وحضرته السماء اشرف حضرة، علاءالحق والدین نصّرالله لواء الاسلام بوجوده ونضر ریاض‌المجد والکرم بجوده، که متمنای کاملان زمان ومنتهای همت فاضلان جهان است، دست داد.

بیت

رزقت لقائه فبقیت حیّاً　　کان لقائه ماءالحیوة

بیت

خجسته روزکسی کز درش توبازآیی
که بامداد به روی توفال میمون است

راستی را حضرتی دیدم که ازجهانیان به‌شرف نفس و مکارم اخلاق وطیب اعراق و وفور عقل ومحاسن شیم وکمال فضل وجلال قدر و کرم ذاتی وخلق جبلی برسرآمده،

بیت

اراك سماء للسیادة والعلی
وانت احق الناس بالمدح والحمد

بیت

چه حاجت به آراستن ماه را
به پیرایه خورشید دلخواه را

آثار اصالت ونجابت درجبین مبین ایشان ظاهر و پیدا، به‌حقیقت تاج سرسادات بزرگوار ویارهٔ مرصع ساعد روزگار است.

بیت

چنین جایی من مسکین چه گویم

سخن قطع وزبان کند وبیان نی

نسب شریف، صورت لطیف، ذات کریم، خلق‌عظیم، فضل ظاهر، علم وافر، خطی که ابن‌مقله درو[۶] حیران شود[۷]، عبارتی که‌روان ابن‌عباد برو رشك برد، فصاحتی که سحبان پیش‌او[۸] لال ماند، سخاوتی که ذکر حاتم طی گرداند، شجاعتی[۹] که رستم روز وغاغاشیهٔ او کشد، قدی که سرو آزاد بندهٔ او شود، رویی که آفتاب از او جمال عاریت خواهد، محاسنی که محاسن از او منشعب گردد، (ع) : وما محاسن شییء کله[۱۰] حسن

بیت

(سرتاپایش ز یکدگرخوبتر است

حیران شده‌ام که‌برکجا گویم مدح

بیت

هر کجا صاحب حسنی است دعا گفتم ومدحش

توچنان صاحب حسنی که ندانم که چه گویم

القصه

بیت

هرفضل وهنر که مرد را آراید

این جا نتوان گفت که در می‌باید

بیت

فظاهـره یغنیك عـن وصف باطن

و منظره ینبیك عن حسن مخبر

بیت

درتـو نـرسد ثنـا ولـکن

خوش کردم از این سخن دهان را

خاطرفاتر می‌خواهد کـه مدح لایق حضرت بـه ادا رساند چون دست فکر بـه دوحهٔ آن شجرهٔ مبارکه، کـه طوبی خارآن بوستان وسدرة المنتهی خاشاك آن آستان توانـد بود، نمی‌رسد لاجرم نیازنامهٔ «العجز عن درك الأدراك ادراك» برجهان می‌خواند ومی گوید:

بیت

هبـنی بلغت من‌البـلاغة کنهها

من این یبلـغ مـدحك البلغـاء

شعر

نی مهرتو در دل حزین می‌گنجد

نی مهرتو برهیچ نگین می‌گنجد

جانت‌خوانم اگرچه‌بیشی، چه کنم

در قالب گفتـار همین می‌گنجد

بنابرآن

بیت

وما اخترت حتی اخترت حبك مذهباً

فوا حیـرتا لولم یکن فیك حیرتی

چه محبت آن خاندان نبوت و دودمان ولایت وکرامت (ع): فرورفت

باشیر وباجان بر آید.

بیت

زجام مهرتو درخـاك مست خواهم رفت

زبوی تو به‌قیامت‌خراب‌خواهم‌خاست)[11]

هذا (باب جئنا الی حدیث الاحباب)[12] اشارت عالیه وفرمان نافذهٔ آن سلطان سادات، که از آسمان وحی ومعجزات است، نفاذ یافته بود که معین‌الجامی احسن‌الله‌الیه (وغفرلوالدیه)[13] برمجموعهٔ ایشان از کلمات نامضبوط و منشآت نامربوط چیزی بنویسد و چند ورق از آن کتاب شریف، که چون‌نامهٔ اعمال بی گناه سفید ودرصفا مانند ماه وخورشید است، به خط مشوش[14] وعبارت ناخوش[15] خود برمثال خـال دلبران عنبرسان و برصفت زلف شاهدان مشك افشان سازد تابه هنگام خلوت انیسی وبه وقت جلوت خیرالجلیسی باشد.

بیت

یاطالب الحسنات (فی شرع‌الهوی

حفـظ‌المودّة اشرف الحسنات)[1]

همانا برضمیر منیر، که عکس (پذیرنقوش)[1] عالم غیب است، پوشیده نباشد کـه ابوالمکارم معین‌الجامی تیب علیـه[16] را بواسطهٔ بی‌تمیزی روزگار غدار ناسازگار وبد مهری فلك دوّارمکار[1] تاچه غایت اوقات مشوش واحوال ناخوش بوده

شعر

ولو حلّ ماقاسیت[17] یوماً بصخرة

یصیـرهـا والله عهنـاً[18] منفّشا

ولو سمع الافلاك بعض مصائبی

لصارت من‌الاشفاق نجماً مرعشا[۱۹]

بیت

(قصهٔ درد دل خویش چو خوانم بر کوه

با همه سنگ دلی چشمه پراز آب‌کند)[۱]

نی‌دل‌را درسینه نشاطی ونه زبان‌را درمطایبه انبساطی ونه فکر‌را قوتی ونه دماغ را سلامتی ونه دست را حرکتی ونه اماکن را نوری ونه سواکن را سروری، نی‌نی را دم سازی ونی دف[۲۰] را هم‌آوازی، نه قوال[۲۱] را ترانه‌ای[۲۲] ونه سمّار را فسانه‌ای[۲۳]، القصه

شعر

دل فکارم کرده این دور سپهر

چرخ‌باد ازدست دوران دل‌فکار[۲۴]

کار وبارم از فلک برباد رفت

شرم بادت ای فلک زین‌کار وبار

ای‌گردون دون نواز وای چرخ بدساز

بیت

باری‌بدانمی که‌چو[۲۵] بفکنده‌ای[۲۶]مرا

از روی اختیار کـه را بر گرفته‌ای

للّه‌الحمد که عالمیان را مرتبه وپایه واستعداد حسّاد بی‌بنیاد معلوم است

بیت

گیرم کـه مارچوبه کندتن‌به‌شکل مـار[۲۷]

کو زهربهردشمن و کومهره‌بهردوست[۲۸]

(ع): لیس‌التکحل[۲۹] فی‌العینین کالکحل[۳۰]. نه همانا که ساعیان بی‌هنر

وغمازان بداختــر در دارالضرب روزگار برمحك امتحان تمام عیــار بیرون آیند ودررسته[۳۱] بازارمردان ورستهٔ[۳۱] جواهرهنروران بهایی آرند.

شعر

روز عروسی شود شانه حکایت کند
تا که زموی دروغ زلف نهد برعذار
هیچ کسی‌را بدو باز نخوانند اگر
دایه به‌جان پرورد طفل کسان درکنار

(هذا باب جئنا الی حدیث الاصحاب، هات الحدیث عن بطحائها هات)[۳۲]

شعر

تانسیمی بوزد از سرکویت همه شب
چشم بسر ره گذر بــاد صبا داشته‌ام
باطنم باتــو وظاهر به رقیبان مشغول
تو ببین دل به کجا دیده کجا داشته‌ام
همت من همه باهمت شاهانهٔ تست
تاچــه طالع من درویش گدا داشته‌ام

باوجود بی استعدادی به‌امر و فرمان آن مخدوم و مخدوم زادهٔ جهان[۱] وجهانیان بعداز استمداد از ارواح کامله ونفوس مطمئنهٔ آباء واجداد ایشان علیهم (سلام‌الله الملك المنان)[۳۳] ونیازبه حضرت[۱] ملهم‌الصواب، کــه اللهمّ ایدنی بروح‌القدس، به‌کتابت آن شروع کرد، اگرنه قوت ومدد ازآن کارخانه باشد[۳۴] (ع):

من کیستم چه‌ام چه برآیدزدست من؟. بندهٔ ضعیف را دراین‌کار بروفق مراد چه اختیار؟

بیت

کاغذ و خـامه گـر بدستم هست

چه کنـم نیست اختـیار به‌دست

فی‌الجمله مکتوب‌چند ازخواص خاطرمشوش وذهن سرکش به‌موجب فاردت ان اعیبها وکان[۱]، ثبت افتاد

بیت

اگر نبهره بود گوی‌نظم ونثر کسی است

وگر ستوده بود کوی شعرشاعرماست[۳۵]

درخت[۳۶] وجودآن صاحب وجود پرجود، که صورت «اصلها ثابت وفرعها فی‌السماء» دارد، برمفارق عالمیان[۳۷] عموماً و براین کمینه خصوصاً سایه گستر باد، بمحمد (وآله الامجاد)[۱] وعترته الانجاد.

---

* خ: . . . علـی جریدةالمرتضی‌الاعظم و المجتبی الاکـرم، سلطان سلاطین السادات والنقباء، مرجع اهـل التقی علاءالحق والـدین علاءالملك‌الترمذی نورالله تعالی مرقدهماوبرد مشهدهما فی‌التربة المقدسةالعلیه والروضةالمطهرة الاحمدیه. ۱ــ س:ــ ۲ــ خ: + شعر ۳ــ س: الکرامات
۴ــ س: شجره ۵ــ س: انگشت ۶ــ س: درآن ۷ــ س: شده
۸ــ س: آن ۹ــ خ: سخاوتی ۱۰ــ س: شیی‌ء کل شیی‌ء ۱۱ــ تمام این قسمت که میان دو ابرو آمده است یعنی‌از بیتی کـه با«سرتاپایش» آغاز میشود تاآخر بیتی که با«خواهم‌خاست» تمام می‌شود درس نیست ۱۲ــ خ:ــ
۱۳ــ س: والـی من احسن‌الیه ۱۴ــ خ: مخشوش ۱۵ــ خ: مغشوش
۱۶ــ س: الله علیه ۱۷ــ س: قلت ۱۸ــ س: عنا (کذا)
۱۹ــ س: کمام عیشا (کذا) ۲۰ــ س: وفا ۲۱ــ س: اقوال
۲۲ــ س: طرواتی ۲۳ــ س: ونه سمارا انسانی ۲۴ــ س: دوران وده داد (کذا) ۲۵ــ س: چون؛ خ: چه ۲۶ــ س: فکندهٔ
۲۷ــ س: برآید بشکل یار ۲۸ــ س: کو زهر سردشمن و کومهر دوست

۲۹ـ س: التکمل ۳۰ـ س: کالکمل ۳۱ـ س: رشته ۳۲ـ س: از معترض اعتراض کن وبه سرسخن خویش آی ۳۳ـ س: السلام ۳۴ـ س: مگرقوت ازآن کارخانه باشد ۳۵ـ س:

اگر پسند بود گوی نظم ونثر فلان است

وگرنبهره (دراصل: سره) بود گوی شعری ازشعر است

۳۶ـ س: در ۳۷ـ س: خلایق.

۲۳۱ـ من انشاءالعلامه مولانا محمد[۱] الترمذی عن لسان سلطان السادات خاندزاده علی اکبر الی خاندزاده علاءالملك

(س)

مطلع انوار سعادت و منبع انواع سیادت اعنی حضرت جنت حضرت امامت مآب کرامت ایاب مخدوم اعظم مرتضی معظم مجتبی مکرم اعلم، سلطان سریر الالطاف، قهرمان ممالك العدل والانصاف، ناصب اعلام البذل والاحسان، خافض رایات البغی والعدوان، قدوة الاکابر والاعاظم، اسوة ارباب المفاخر والمکارم، مفخر اصحاب الکرامة، زبدة حدیقة الرسالة والامامة، علاءالحق والدین، بهاء الاسلام والمسلمین، هلال بن بدر واهل[۲] بن عمامة، وفیض بن بحر بل شعاع بن شارق اعلی الله تعالی قدره وصاف عن المحاق بدره، به اضواء غرهٔ میمون واشعهٔ طلعت همایون مخدومی محلی و مزین باد بمنّه.

اشتیاق و آرزومندی سعادت محاوره ودولت مجاورهٔ مخدومی چون مکارم اخلاق آن خلاصهٔ آفاق و محامد اوصاف آن زبدهٔ آل عبدمناف بیرون ازحدود وغایات است. فیا ربّ ان المالکیة (کذا) حاجتی وانت علی ان تجمع الشمل قادر.

برکات خاندان بزرگوار و دودمان عالی مقدار غایت الأدوار و نهایة[3] الاعصار مدام ومستدام بمحمد علیه‌السلام.

۱ــ محمد محمد ۲ــ دائل (؟) ۳ــ نهایته.

۲۳۲ـ من انشاء سلطان المطاع جلال الدنيا والدين شاه شجاع الی المرتضی الاعظم الاکرم الشریف الحسب [و] النسب قدوة السادات والاشراف، ثمرة شجرة عبدمناف اسوة العترة الطاهرة وزبدة الدوحة الظاهرة، نقیب النقباء فی العالمین، رضی الملة والدین زادالله قدره الی یوم الیقین، من ایراد المرتضی المعظم والمجتبی المکرم، ملك افاضل السادات الکرام ملاذ اعاظم اولاد الرسول علیه الصلوة والسلام

(س)

فتلقیناه بالقبول والاقبال وراعینا لـه مراسم الاکرام والاجلال و قابلنـا اخلاص بانواع العنایة، وحفظنا حق الحرمة و الرعایة[۱]، وزادت مـواد المودة و الاعتقاد، و تضاعفت امـداد المحبة و الوداد، و نحن بحمدالله تعالی ومنّه فی کنف[۲] عنایته و کهف عاطفته ورأفتـه سالمین غانمین ومن ندوعه (کذا)[۳] الجسیمة و منحه العظیمة شاکرین راغبین[۴] ولـه الحمد علی تکاثر نعمائه وترادف آلائـه. عرض المرتضی الأعظم الینا قریب المشهد المبارك الغروی[۵] علی ساکنها التحیة والرضوان من الملك المنان وارسلنا فی عجلة الوقت فی صحبته اقطاع وامرنا بترتیب تمامه ارسلنا بعدالیوم ان شاءالله وهو ولی التوفیق والاتمام(؟)[۶] وبتأییده الحول والقوّة و الاعتصام، والمسئول ان یذکرنا فی اوقات الخلوات

ویدعوا لنـا بالخیرعقیب الصلواة والتی من مظان اجـابة الدعوات و یلتمس‌ما سنح‌له من‌المصالح والمهمات لیحکم‌فیها بالاسعاف والانجاح ولله الحکم فی‌الخیرة والصلاح . وقـد صدر فی‌الاول من ربیع‌الاخر سنة تسع وستین وسبعمائه، والحمدلله ربّ العالمین والصلوة واالسلام علـی خیرخلقه ومظهر لطفه محمد و آله‌الطیبین الطاهرین و خلفائه ـ الراشدین وصحبه المهذبین ربّ اختم بالخیر والحسنی

مخلصه ومعتقده حقاً شاه شجاع

۱ــ دراصل: الدعاة ۲ــ کیف ۳ــ این دو واژه بهمین صورت است وخوانده‌نشد ۴ــ دراصل: راعنین ۵ــ العروی ۶ــ دراصل: الامام (بدون نقطه).

۲۳۳ـ من‌انشاء (شیخ‌الاسلام)[1] خواجه (جلال‌الدین)[1] اسحاق القاضی الجامی[2] عن‌لسان (سلطان المشایخ)[1] خواجه شهاب‌الدین اسمعیل[1] الجامی الی واحد من‌السادات ترمد[3] (نورالله تعالی مرقدهما)[2]*

(س‌تو)

مدتها بود تا از افواه طایفهٔ واردان[4] از آن درگاه سیادت پناه (پناه اهل‌الله)[2] اعنی حضرت آسمان‌رفعت‌مشتری سعادت کیوان مکان‌سحاب فیضان فلك قدر وسیع صدر المؤید من‌السماء، «والله یختصّ برحمته من یشاء»،

شعر

جلال قدر ترا پایه‌ای معین نیست
که‌درصفات کمالت‌قرار گیرد رای[1]
به‌پایه‌ای که رسی تااساس مدح‌نهم
فراز پایهٔ دیگر نهاده باشی پای

لازالت رایات سیادته خافقةالعذبات بالنبیّ وآله المیامین (آثار مآثر اشادت ابواب جهان داری «و علیّ بابها» هیهات جل[5] هذا المورد ان یردها الاّ واحدبعد واحد، نعم(ع): ان المعانی افراد لافراد، واحادیث سنن و آیت ادخال اعناق اعیان ورقبات سروران جهان طراً وقاطبةً

شمیم مکارم اخلاق وخفض جنـاح وفیضان اشبال واذاعت رأفت در ربقهٔ طاعت وفرمان برداری وهذا امرلایسع فیه مقدرةالبشر، آری (ع): این آن سعادتی است که بروی حسد برند، «وفی ذلك فلیتنا فس المتنافسون» اشتات ثواقب مناقب کام کاری،

بیت

محاسن تبدیها العیان کماتری وان نحن حدثنابها دفع العقد

که علی الیقین این عطیهٔ کبری مظهر حکمت بالغهٔ « واما ماینفع الناس فیمکث فی الارض» توانـد بود، یعنی (ع): جزای حسن عمل بین کـه روزگار هنوز، البیت «انّ هذا کان لکم جزاءً وکان سعیکم مشکورا»، (ع): گو بیاموزید شاهان جهـان این رسم را ، «انّ فی ذلك لذکری لمن کان له قلب»، به عنعنه وتواتر به مسامع مجامع این مملکت می رسید، (ع): عباراتهم شتّی وحسنك واحد، واز این راهگذر بازار اخلاص-پروری آن حضرت روز بـه روز مضاعف می بود، «اذا جـاء ، ورأیت الناس یدخلون فی دین الله افواجاً»، یقین (ع): هر که رویت دید یا بویت شنید، «قدشغفها حبّاً»، سیما این)[6] خادم مخلص که[1] درعالم معنی بارها ازصمیم صدق وخلوص طویت دم «انّا لکم شئتم ام ابیتم» زده و نعرهٔ[7] (ع): گرنیك وبدیم و[یا] گربد و نیك، ومالی الاّ مشعب الحق مشعب به منجوق عیوق رسانیده، چنانچه درهمه شهر این حدیث مشهور است ودرآن وقت که علم الیقین به عین الیقین فضلاً من الله و نعمةً متأکد شد آشوب وگریبان گیری[8] سعادت افتقار نظم در سلك «امم ممّن معك» به غایت استیلا یافت وعزیمت، توجه تلقـاء آن مدین یمن یومـاً فیوماً متضاعف می گشت «عسی ربّی ان یهدینی سواء السبیل»،

بیت

اگر زمانه مساعد شود که روی تو بینم
دگر ز کوی تو نبود سفر به هیچ زمینم

اما العوایق لایقبل[9] ابدائها
الاّ الا ماجد من الاحرار[10] الی یومنا

هذا آن دولت میسر نشد،

بیت

نرود برمراد ما[1] کاری — بنده بودن چنین بود آری

به حکم ضرورت فتح‌الباب این کتاب واجب دید والاّ (ع): ومن انسا حتی یخرج النطق من فمی.

ظلال عنایت برمفارق عالمیان عموماً و برمخلصان خصوصاً پاینده باد بمحمد وعترته الامجاد الانجاد[2].

---

* انشای این نامه بسیار مغلق است وظاهراً به‌همین سبب کاتب نسخهٔ س بیش‌از نیمی ازمتن آنرا دراواسط نامه‌عملاً (والبته باحتمال بسیارضعیف شاید سهواً) ازقلم انداخته است. ۱ـ س:ـ ۲ـ تو:ـ ۳ـ تو: السادات العظام والنقباء الکرام ۴ـ س: از او دان ۵ـ دراصل: حل (؟) ۶ـ تمام قسمت طولانی میان دوهلال که بیش‌از نصف نامه باشد در س نیست ولی دراصل بودن این‌قسمت تردیدی نیست وبدون آن عبارات اولیهٔ نامه ناقص می‌ماند ۷ـ تو «نعره» را پس‌از مصراع فارسی بعدی قرار داده است ۸ـ س: وآشوب گریبان گیری ۹ـ دراصل: لعوایق لایصل (یصل؟) ۱۰ـ س(بجای‌عبارت عربی اخیر): بموانع متنوع.

۲۳۴ـ من انشاء مولانا حسام‌الدین الکوسوی الی واحد من‌السادات جواباً لکتابه*

(س‌پ‌ط)

شعر

موسی‌ام برطور سینا[1] یادکرد
عیسی‌ام برافق[2] اعلی یادکرد

صاحب معراج «سبحان‌الذی»
از من اندر لیل اسری یادکرد

ازکهن[3] موری سلیمان[4] نام برد
وزکمینه موری عنقا یادکرد

یعنی از من درجناب سلطنت
مقتدای دین و دنیـا یادکرد

«وذکّر فانّ الـذکری تنفع‌المؤمنین». موقف مقـدس مطهر ومیقات حج‌اکبر یعنی[5] سجاده گاد ولایت پنـاه مخدوم ومربی حقیقی[6] سیدنا[7] الاعظم الاعلی ومن هوبالاقتداء احری واولی، افتخارآل طاها، سرّالله فی‌الارض[8]، (محیی‌مراسم‌السنة والفرض)[9]، ترجمان‌الحق، لسان‌الصدق، علامة صید[10] علماء الفریقین، متبوع صنادید سلاطین المشرقین، یگانه و مقتدای جهـان، المؤید بتأییدات[11] الرحمن، (سلطان اعاظم الاولیاء

والحاج والحرمین)[۱۲]، قدوة الوالهین، اسوة‌العارفین، جلال‌الحق والدین جعله‌الله واسطة سعادة عباده الصالحین، «وذلك فضل‌الله یؤتیه من‌یشاء والله ذوفضل علی‌العالمین»، که مهبط آیات بینات حقانی و منشأ الهامات انوار ربانی است، کعبهٔ ارباب حاجات[۱۳] دارین وقبلهٔ کمالات منزلین باد.

بیت

بزمزم بالبطحاء بالخیف بالمنی

بحجاج بیت‌الله فی کلّ منزل

که کمینه بندهٔ صادق الاخلاص واثق الاختصاص،

بیت

آن‌کو زمیان دل وجان بندهٔ تست

در آرزوی لقای فرخندهٔ تست

نافهای ضراعت وعبودیتی که از توی‌آن بوی صدق و اخلاص به‌مشام اهل عرفان رسد درآن حضرت علیا می‌گشاید[۱۴] وبه‌دعای دوام ایام‌آن خلاصهٔ انام، که بی‌شائبهٔ تصلف استظهار عامهٔ اسلام است، عوذه به بازوی حیات وتمهید سفینهٔ نجات می‌داند.

بیت

فلالیل الاّ بالدعاء متمسك ولایوم الاّ بالثناء میمّن

بیت

به‌روز درس‌ثنای تومی‌کنم تعلیق[۱۵]

به‌شب وظیفهٔ مدح‌تومی کنم تکرار

تا به حرمان سدهٔ والا ابتلا یافته است[۱۶] جزآن‌که در تذکار نوازش و الطاف وتکرار مراحم واعطاف‌آن حضرت علیا بوده باحاضر وبادی

نفس نمی‌زند

بیت

اذا تکلمت لـم الفظ بغیـرکم
وان سکت فانتم[17] عقد اضماری

بیت

باهر که سخن گویم[18]، اگرخواهم و گرنی
اول سخنم ذکر تو اندر دهن آید

نیاز وافتقار به‌تقبیل انامل مبارکۀ آن‌مقتدای آفاق، که به‌حقیقت درتحمل اعیای سورت فراق طاقتها طاق‌شده وماه اصطبار به‌درجۀ محاق‌رسیده،

بیت

زهرچه وهم تصور کند فزون باشد
زهرچه عقل قیاسش کند از آن بیش است[19]
الشوق اعظم ان یختص جارحة
کلی الیك علی الحالات[20] مشتاق[21]

دولت التثام[22] انامل شریفه (که

بیت

قبّل انامله فلیس انام‌لا لکنهن مفاتح الارزاق)[23]

علی احسن الحال وایمن الفال میسر ومقدر باد بمن لانبّی بعده. عشر شهرالتوبه به‌عرض این رقعۀ عبودیت[12] مصدع حضرت جلال می‌شود من حال البهجة والسلامة و رجاء الامن والاستقامة وعون عنایة المخدوم العلاّمة وبفیض فضل حق‌تعالی ومیامن تربیت وعنایت مخدومی امداد عود نعـم ربانی[24] متوقـع بل حاصل، و عواطف و مراحم خسروانی ظاهر وشامل، و (تکسر ضمیر و پریشانی خاطر فقیر)[25] من کل الوجوه

درکمال انحطاط بل‌منحسم وزایل است، «وهوالذی ینزل‌الغیث من‌بعد ماقنطوا وینشررحمته وهوالولی الحمید».

مدتی مدید است تا ازاین (حفرةالسباع)[۲۶] برحسب حکم مطاع مشتمل بروفور مرحمت واصطناع، که ازحضرت سلطنت پناه درباب استدعای بندهٔ دولت خواه ودولت خواه بی‌اشتباه شرف نفاذ[۲۷] یافته بود، به‌امل فسیح[۲۸] داعیه[۲۹] «یضربون فی‌الأرض یبتغون من فضل‌الله» عنان عزم‌توجه به‌صوب حضرت شیخ‌الاسلامی ملاذ الأنامی انعطاف[۳۰] داده بود وچشم ترقب برراه احراز سعادت ملازمت سجاده گاه مقدسهٔ (سیادت پناه)[۲۳] گشاده، چون تصمیم عزیمت را به صحرا برون‌آمد، بعیداً عن‌الحضرة العالیه، انحراف مزاجی طاری‌شد (وضعف قوت گرفت وقوت ضعیف ...)[۲۳] و (قرب بیست روز)[۳۱] ضجیع‌الفراش در تداوی به‌سر برد، در اثنای آن خود رایات ظفرنگار سلطنت شعار و اعلام عالم‌آرای کشورگشای جمشید آثار بندگی حضرت خلّد ملکه (ع): قائد یمن بریمین هادی یسر بریسار، به‌طالع سعد بدین دیارنزول فرمود. والحالة هذه به‌ملازمت خدم وعبید[۳۲] وتدارک تقصیرات طارف وتلید مشغول‌است. مع‌هذا به حکم «لاتیأسوا من‌روح‌الله» دست‌به‌دعای «ربّناافتح‌بیننا»برداشته وهمگی‌همت[۳۳]وجملگی‌نهمت‌برآن مصروف[۱۲] داشته که به‌اقرب الأوقات به‌شرف تقبیل کف باسط فائز گردد، انّه علی ذلك قدیر وبالاجابة جدیر. صنوف بنده نوازی‌که درمقام حفظ‌الغیب خدام ارزانی فرموده بودند به‌کدام زبان تمهید عذرآن توان‌کرد،

بیت

توفرض کن‌که چوسوسن همه زبان‌گردم

کجا زعهدهٔ تقریرآن شوم‌آزاد

تربیت وبنده نوازی حضرت علیسارا حقیقی است نه‌مجازی، والله نعم المکافی والمجازی، ارجو که برقرار وظیفهٔ بنده نوازی دریغ نفرمایند.

شعر

انّ البرامکة الکرام تعلموا
فعل الملوك و علّموها الناسا
قوم‌اذا عزموا سقروا[۲۴] واذابنوا
لم یهدموا لبنیانهم اساسا

بیت

گر آب دهی نهال خود کاشته‌ای
برداشته‌ای (چرا که برداشته‌ای)[۱۲]

امیدوار است کـه حروف این صفحه[۲۵] به‌آب عفـو واغماض نضارت یابد وازصحیفهٔ خاطرعاطر وضمیر منیرخبیر، که جام جهان نمای‌عالم ملکوت عبارت ازآن است، صورت امحا پذیرد،

گرتو نکنی محوم از آیینهٔ خاطر
کس در دوجهان دیگر گو یاد میار ازمن[۲۶]

طال‌الکلام وغال الابرام، والله یخلد ظلالك بمحمد وآله[۲۳] علیه افضل الصلوة[۲۳] والسلام.

---

* ب ط (باعطف به‌نامه شماره ۲۱۶): ایضاً منه الی واحد من السادات العظام جواباً اکتابه.	۱ــ س: سینان	۲ــ س: وافق	۳ــ چنین‌است درهرسه نسخه؛ ظاهــراً «کهین» درست‌تر است	۴ــ س: سلیمانی
۵ــ ب ط: اعنی	۶ــ ب: ضقی (کذا)	۷ــ ب ط: سندنا وسیدنا
۸ــ ب ط: الارضین	۹ــ ب ط: مقتداء الخلایق اجمعین	۱۰ــ س‌ب: سید
۱۱ــ ب: بتأیید الهامات	۱۲ــ س:ــ	۱۳ــ س: حاجات ارباب
۱۴ــ س ب: می‌کشاند	۱۵ــ س: تعلیم	۱۶ــ ب ط: یاقت

۱۷ــ س: فائت ۱۸ــ س: کنم ۱۹ــ س: زهرچه عقل قیاس کند
بود زآن بیش ۲۰ــ پ: الحاجات ۲۱ــ س: مساق ۲۲ــ س:
اسام ؛ پ: التیام ۲۳ــ پ ط:ــ ۲۴ــ س: زمانی ۲۵ــ پ ط:
نفاذ پریشانی ضمیر کسیر وخاطر فاتر ۲۶ــ فقط در س هست وآن نیــز
به‌صورتی‌ناخوانا(حفرالساع‌یاچیزی‌شبیه بدین) ومن‌مطمئن‌نیستم که حفرةالسباع
درست باشد ۲۷ــ س پ ط: نفاد ۲۸ــ پ: فتح ۲۹ــ پ:
وادعیه ۳۰ــ پ: التصاف (کذا) ۳۱ــ س: در وقت‌و ۳۲ــ س: ووعید
۳۳ــ پ: نیت ۳۴ــ پ:ــ ۳۵ــ س پ: صحیفه ۳۶ــ چنین
است درهرسه نسخه بایك هجای اضافی و نادرست درمصرع دوم.

۲۳۵ـ من انشاء العبدالمحرر الی المرتضی الاعظم سید علی کمان‌گر وفقه‌الله لما رضاه و رزقه مایتمناه

(س)

هوالعلی

(ع): چه مبارک سحری‌بود وچه‌فرخنده دمی، که‌دولت موافقت نمود وسعادت موافقت فرمود یعنی

بیت

درآمد از در ارباب شوق ناگه دوست

برآمد از دل درویش خسته الله دوست

بلبل‌بال فارغ‌البال رافع‌الحال در گلستان وصال جمال آن صاحب‌کمال حمیده خصال به‌هزار آواز دلنواز غم پرداز آغاز کرد،

بیت

صبح‌السعادة من افق‌العلی طلعا[1]

یانفس بشری بما املت قدوقعا

شعر

این که می‌بینم به‌بیداری است یارب یابه خواب

خویشتن را درچنین نعمت[2] پس‌از چندین عذاب

این منم درخدمتت بازو به‌کف جزوی غزل
وان توئی یارب درآن مسند به‌کف جام شراب[۳]
لایق حال خود از شعر معزی یك دو بیت
شاید ار[۴] تضمین کنم کان هست تضمین صواب
اندر این مدت که بودستم ز دیدار تو فرد
جفت بودم باشراب و با کتاب و با رباب
بود اشکم چون شراب لعل در زرین قدح
ناله چون زیر رباب ودل برآتش چون[۵] کباب

مضی هذا،

ما را به فراق خود رها کرد و گذشت
ما بندهٔ آن‌کو نکند رو باد بدشت(؟)[۶]

حالا طاوس مانوس مابوس[۷] مراد درچمن ودایه گلشن اتحاد بدین انشاد رطب‌اللسان وعذب البیان است که:

یارب آن دولت وآن بخت کجا بینم باز
تابه خلوت نفسی پیش تو بنشینم باز
یارب آن بخت مساعد به‌سوی من نگرد
که به‌رویت نگرد چشم جهان بینم باز

اللهمّ استجب دعائی ولاتخیب رجائی . فی‌الجمله چون آرزومندی ومستمندی به‌سعادت مصاحبت ودولت مواصلت خداوندی اعنی‌سلطان السادات والنقباء، ملاذالفضلاء والفصحاء، غرهٔ آل‌طاها ویاسین، مقصود آیات حوامیم و طواسین، قدوة ارباب الالباب، المستغنی عن الاطناب والاسباب فی‌الالقاب،

آن‌که خوانندش سلاطین جهان‌گاه خطاب

مرتضی اعظم اعلـم علاءالـدین علی

وآن‌کـه بردور افق قوس وقزح درقرنهـا

بی‌کمان[۸] از سهم قوس او نگردد منجلی

رفع‌الله قدره[۹] العالی [و] دام فی‌دولته واقباله[۱۰]، نه درآن درجه است که کمیت تیزرو واسطی‌نژاد عربی‌بنیادرادرمیان میدان آن مجال‌جولان باشد ویاطایر خامهٔ سریع‌الطیران، اگرچه به‌صفت اولـی اجنحه مثنی وثلاث ورباع متصف است، پیرامون حوالی‌آن تواند گشت. لاجـرم درآن باب خوض نمی‌نماید ومی‌نماید که عجب‌که دراین‌مدت مباینت و زمان مباعدت در این چنـد مـاه بعداز تشریف قدوم مولانا فتح‌الله سلمه‌الله وابقاه به‌هیچ وجه من‌الوجوه مخلص دولت خواه را به‌سلامی یاپیامی‌بل به‌دشنامی مخلص‌نوازی وحاسد گدازی نفرمودند وازفحوای دلآرای (ع): تویاد هرکه‌کنی درجهـان عزیـز شود، تجاهل نمود. و بحمدالله والمنّه‌که ازاین جانب طریق محبت و وداد و وظیفهٔ دولت‌خواهی واتحاد درترقی وازدیاد می‌باشد وخواهد بود.

شعر

برصفحهٔ دلم چو [ز] پیمان مهرتو

خطی نوشت‌آیت[۱۱] تقدیر در ازل

ازحادثات دهرنیابی درو خلاف

وز روزگار هجر نبینی درو خلل

در این وقت‌که مولانا اعظم علاءالملة والدین علی مجلّد (ع): که از شکنجه‌اش اوراق چرخ دربیم است، عزم‌آن صوب‌کریم وخلق عظیم تصمیم یافته بود واجب نمود خود را برخاطر خطیرخطور دادن تا در

سلك منسیان منتظم نباشد، یالیتنی کنت معهم می‌خوانند و به‌عزّ عرض می‌رسانند که من‌بعد به‌خلاف من قبـل فراموشی ماجایز ندارند[۱۲] و از کیفیت[۱۳] احوالات وصحت وسلامت ذات‌ملك صفات‌فلك سمات انعام اعلام فرمایند تاموجب تسلی خاطر کلیل و ذهن علیل گردد

بیت

کوته منویس‌کاندوه[۱۴] دلم کوتاه ز نامهٔ[۱۵] دراز شود

زیادت ابرام چندان ننمود. بیت

عمرو دولت ابدالدهر مخلد بـادا

ساغر عیش تو ازجام طرب مالامال

بمحمد و آله خیر آل

رقعه فی‌اثناء مکتوبه: طاسی که به رسم سوغات فرستاده بودند رسید، امـا میان بنـد قصب را فلانی غصب کرده نیاورد، اکنون بدان طرف آمدغصب نفرمایند که منت آن به‌قبول موصول است و نیـز توقـع که به‌روی او نیاورند (ع): که روی مردم خائن همیشه باد سیاه، و آن ظرف ظریف سیاهی کـه ازسواد تبرزیـر (کذا)[۱۶] دست‌آویز آورده بودند [و] بدولطف فرموده به تمام نرسید[۱۷] اما بـه اتمام رسید، و در این ولایت هرچند مردم رمد دیده به‌پای خیال سیاهی به‌سیاهی گردیده درهیچ سیاهی‌سمای[۱۸] نیك‌ندیده وباز گردیده، متوقع که‌از آن خیرالبلاد وبه مدد مداد اهل وداد را امداد فرمایند که سیاهی روان براق مطلوب مخلص بجان مشتاق بی‌نفاق است چه درسواد جام‌مداد[۱۹] واقلام میسر وسرانجام نمی‌شد. تصدیع خدام نمود وسرشیشهٔ ابرام گشود، عاقبت محمود بالملك‌الودود

تمت رسائل السّادات والنقباء بتأیید خالق الارض والسّماء

۱ـ طالعا ۲ـ نعمت وتاز ۳ـ این ابیات که ازیك قصیدهٔ مشهور انوری است (دیوان انوری، چاپ بنگاه ترجمه ونشر کتاب، جلداول، ص۲۹-۲۵) درنسخهٔ حاضر اشتباهات بسیاری دارد ومن‌فقط اصلاحاتی را جایزدانسته ومعمول داشته‌ام که ازنظر وزن وقافیه ومفید معنی بودن ناچاربدان بوده‌ام. بیت حاضر، مصراع دوم: در تویی (کذا) درمسندت باز وکف جام شراب ۴ـ شامل از ۵ـ خون ۶ـ چندکلمهٔ اخیرخوانا نیست. در اصل: آن‌که ... بدست ۷ـ دراصل هردو کلمه بی‌نقطه است که یکی احتمالاً «مأنوس» است، دومی شاید «مأیوس» باشد (؟) ۸ـ بکمان ۹ـ قدوه ۱۰ـ اقبال ۱۱ـ کایت ۱۲ـ نباشد ندارند ۱۳ـ لفبه (کذا) ۱۴ـ اندوه ۱۵ـ زنامه ۱۶ـ چنین است در اصل؛ شاید «تبریز» درست‌آن باشد ۱۷ـ رسید ۱۸ـ چنین‌است دراصل بدون نقطه، شاید «سیاهی شفایی» درست باشد ۱۹ـ مداد.

تمت رسائل السادات بفيض فضل واهب العطيات

الباب الرابع

في رسائل القضاة والولاة

۲۳۶ـ من انشاء خواجه معین‌الدین الجامی الی (اقضی‌القضاة و اعدل الولاة جلال‌الدین القاضی بمدینة هرات صانها‌الله تعالی عن‌الآفات والمخافات)[۱]*

(س‌پ‌ط‌خ)

توقعی است زلطف تویك نظر مارا
همی رسد زقضا نیـز این قدر مارا

نایبان دارالقضاء، که عبارت ازساکنان ملاءِ اعلی‌وقدوسیان[۲] قبهٔ خضراء وکاتبان دیوان انشاء[۳] عالم بالااند، سجل محبت (خدمت مولانا)[۴] ملك القضاة والعلما را در بیت‌القدیم ازل برلوح محفوظ وساق عرش (بـه دست بارز)[۵] «ن والقلم ومایسطرون» وبه‌تقدیر «جفّ القلم بماهو کائن» نوشته‌اند.

شعر

آن روزکه برثور ثـریا بستند[۶]
واین منطقه برمیان جوزا بستند
در[۷]کتم عدم بسان[۸] آتش برشمع
عشقت به‌هزار رشته برما بستند

چون اخلاص ایشان ازلی است بی‌شك[۹] ابدی تواند بود. اگر جناب صدارت‌مآب[۱۰] خواهد که آن‌حبل‌متین، که‌عبارت‌از سلسلهٔ اخلاص‌قدیم

معین[11] است، به‌حسد ساعی ونمام وبه حقد[12] جهال ولئام منصرم[13] گرداند همانا میسر نگردد[14] واین قضا نافذ نشود، «انّ اوهن‌البیوت لبیت‌العنکبوت»، (ع): باما نشود مگر که با او بشود. اما نزدیك معین جامی مقرر[15] ومعین آن که

بیت

گرحاسد بدخواه بسی بخروشد

یك موی تـرا به عالمی نفروشد

باقی حکم‌تراست. فضایل و معالی لایزال باد بمحمد وآله الامجاد[16].

---

* درخ ادامهٔ نامه‌های معین‌جامی است ولذا با«ایضاً من‌انشائه» شروع می‌شود

۱ـ س: الی قاضی جلال‌الدین هروی ۲ـ س: قدسیان ۳ـ س: انشاء دیوان ۴ـ پ ط: خدمه ۵ـ س: است‌با ۶ـ خ: بسته‌اند ۷ـ پ: بر ۸ـ پ:میان ۹ـ س پ ط: ـ ۱۰ـ س:+اعاظم آیات ۱۱ـ س:+ الجامی ۱۲ـ س‌ط: بجهد؛ پ: بجهت ۱۳ـ پ: منصرد ۱۴ـ پ: گردن ۱۵ـ پ ط:ـ ۱۶ـ س: وعترته؛ پ: بالنبی...؛ ط: ـ

۲۳۷ـ من انشاء العلامة صدرالشریعة[1] الی واحد من‌القضاة نورالله تعالی مرقدهما وبرد مشهدهما*

(سوپطخ)

تانفحـات نسیم گلـزار سعادت وقطـرات تسنیم جـویبار سیاقت به تدبیر قوای طبیعی وتأثیرهوای ربیعی درگلستان معانی وبوستان امانی شبنم سحری را بررخسار گلبرگ طری[2] طراوت بخشد حدایق حقایق سعادت‌ازلی نزهت گاه‌و[3] منظربارگاه ایالت‌پناه سلطان سلاطین‌القضاة[4]. اعدل اساطین‌الحکام والولاة، ملك‌الائمة المجتهدین، مکمل‌علوم‌الاولین والآخرین، کهف ولاةالعالمین، رافع‌الویةالشرع والدین، قامع‌الفسقة والمتمردین، الحافظ علی اقامة حدودالله، المتعفف عن کلّ ماحرم‌الله* و نهـاه

بیت

تویی آن‌کس که نکردی به‌همه عمرقبول

درقضا هیچ زکس‌جز که شهادت زگواه

علاءالحق والدین، نظام‌الاسلام وملاذ[5]المسلمین‌مدّالله اطناب سرادقات دولته بین‌المؤمنین[6] باد. تحیت ودعایی، که ازتوی آن‌بوی محبت ازلی به مشام اهل قبول رسد، معروض ومرفوع گردانیده می‌شود وپیرامن

حدیث‌شوق، (که‌صفت طوق دارد)[۷]، نمی گردد، (ع): کان‌حدیثی است که چون لطف توپایانش نیست[۸]. در این وقت که[۹] موصل[۱۰] متوجه حضرت بود لازم دید خود را برباطن اشرف ملازمان عتبهٔ مولویه گذر دادن[۱۱]، شاید که به الطاف خاطر گرانمایه این مخلص را مشرف گردانند، اعنی برضمیرمنیر[۱۲]، که‌مرآة عالم غیب(بلکه نسخهٔ[۴] صحیفهٔ «ذلك‌الکتاب لاریب» است)[۵]، بگذرانند، چه این‌مخلص دانسته واعتقاد چنان داشته که سعادت دوجهانی بدان منوط ومربوط است[۱۳].

ذات شریف جهت نشر احکام و کفایت امورجمهور[۱۴] تاقیام ساعت وساعت‌قیام باقی‌ومستدام[۱۵]. ملازمان(عتبهٔ عالیه ازطلبه وحفظه، که حلاوت[۱۶] ملازمت)[۴] دارند، به‌قبول تحیت منت نهند.

بیت

سایهٔ دین پناه باقی باد　　　بالنبیّ و آله الامجاد[۱۷]

---

* این نامه در خمسین عبادی نیز آمده وبه معین‌الدین جامی نسبت داده شده است. نسخهٔ ط فقط پنج سطراول آن را تا«حرم‌الله» دارد.　۱ـ پ ط: سعدالدین کالونی　۲ـ پ ط: طبری　۳ـ س: در　۴ـ س:ـ　۵ـ پ:ـ　۶ـ خ: المسلمین　۷ـ خ: کان چو الطاف تو بی‌پایان است　۸ـ این مصرع در خ نیست　۹ـ س: چون　۱۰ـ س: + در　۱۱ـ س: گذرد　۱۲ـ پ: + خبیر　۱۳ـ پ: +
تو یاد هر که کنی درجهان عزیز شود　　مگر که‌دیگرش‌ازیادخویش‌بگذاری
۱۴ـ خ: احکام امور وکفایت جمهور　۱۵ـ س: + باد ؛ خ: + بمحمد علیه افضل‌السلام　۱۶ـ دراصل: جلاوت　۱۷ـ پ (بجای سه‌سطر آخر از «ملازمان» به‌بعد): باقی بدوامی که درآحاد سنینش ساعات شمارند الوف دوران را آمین.

۲۳۸- ایضاً من انشائه الی واحد من‌القضاة* (س‌پخ)

بیت

وجودك[۱] فینا نعمةالله بیننا فنحن[۲] باوفی‌شکرها نستدیمها

ملازمت جناب حکومت مآب مخدوم مولانا و مولی‌الموالی، (مرجع المکارم والمعالی)[۳]، سلطان‌القضاة والحکام[۴]، الفاضل‌الفاصل[۵] بین‌الحلال والحرام، مبین مبانی الاحکام، ذی الحسب‌الظاهر و النسب‌الطاهر، شریح‌العصر، نعمان‌الدهر[۶] (شافعی الدوران)[۷]، (مالك رقاب افاضل الزمان[۸])[۹]، پیشوای[۱۰] علما، خسرو دانشمندان، شمس‌الاسلام والمسلمین بسط‌الله تعالی ظلّه علی‌المخلصین[۱۱] الی یوم‌الیقین[۱۲]، در دل وجان مخلصان نه‌چنان راسی و راسخ گشته است که بواسطهٔ تحریر و تقریر شرح آن در کتاب وخطاب توان‌آورد[۱۳] و پروانهٔ ضمیر کسیر پیرامن شموع جموع آن تواند گشت. (ع): این لطافت که توداری همه دلها ببری. اشتیاقی که به‌تقبیل انامل‌شریفه[۱۴] داردچون (باطن‌ظاهر کرامت)[۱۵] به‌الهام دولت برمکیت و کیفیت آن وقوفی تمام دارد[۱۶] چه شرح دهد، (ع): چو می‌دانم که می‌دانی چه گویم. فلاجرم خدمتی، که ازنسیم بهار حکایت کند، وتحیتی، که ازنعیم خوشگوار دارالقرار خبر دهد،

به‌محل عرض[۱۷] می‌رساند و بردعایی، که وظیفهٔ معهود است، اختصار اولی می‌شمارد. (ع): دولتت تابه ابد روز به‌روز افزون باد[۱۸] بمنّه و سعة جوده[۱۹].

* س باقید«ایضاً من انشائه» این‌نامه‌را به‌نویسندهٔ مکتوب‌قبل یعنی صدرالشریعه (سعدالدین کالونی؟) نسبت داده است؛ پ وطبعاً خ آن را ازآن معین‌الدین جامی دانسته‌اند. نام گیرندهٔ نامه در پ قاضی شمس‌الدین اصفهانی یاد شده است.

۱ــ س پ: بقاءك ۲ــ س پ: ونحن ۳ــ خ: موئل الأعاظم والمعالی ۴ــ س: فی‌الاسلام ؛ پ: تمام عبارت اخیر را ندارد ۵ــ س پ:ــ ۶ــ پ: الزمان ۷ــ پ:ــ ۸ــ پ: الدوران ۹ــ خ:ــ ۱۰ــ س: پادشاه ۱۱ــ خ: المسلمین ۱۲ــ س: الدین ۱۳ــ پ: داد ۱۴ــ س: مبارکه ۱۵ــ س:ــ حاصل است ۱۷ــ پ: +وموقف انهاء ۱۸ــ پ: دولتت تابه ابد روز افزون ۱۹ــ پ خ: بالنبی (خ: بمحمد) وآله الامجاد.

۲۳۹ـ ایضاً من انشائه الی واحـد من‌القضاة*

(س‌پ)

بیت

لك‌الغایة‌القصوی من‌المجدوالعلی

فمـا نحن نستدعی مزید علاکا[۱]

جهان معانی ومعالی به‌مکان مجلس عالی مخدوم مولانا الاعظم، مالك ازمة‌القضاة فی‌العالم، حـامی حوزة الاسلام، ناظم امورالدین باجـراء الحدود والاحکام، جامع اوابـد الفضل[۲] والفضائل، طیّب الاعراق و الشمایل، العالم‌العامل‌باحکام‌الکتاب[۳]، المستغنی‌عن‌الاطالة[۴] فی‌الالقاب،

شعر

ان فلك قدری که شاه طارم چارم کند[۵]

در گه‌عرض‌عبودیت خداوندش‌خطاب

گفته‌رایش‌را فلك‌من‌عقده[۶] شمس‌الضحی

خوانده کلکش‌را خردمن‌عنده‌علم‌الکتاب

مدّ[۷]الله میامن‌ظله علی‌العالمین، مزین‌باد، وریاض امانی جهانی به‌اقطار امطار حسن اخلاقش گلشن وعیون اعیان گیتی به مطالعهٔ جمال جهان‌ـ آرایش روشن.

کمترین بندگان تحیت ودعایی که ازتوی آن بوی شوق به‌مشام مستنشقان نفس رحمن رسد، ومدحت وثنایی، که ازمطاوی فحاوی آن خلوص عقیدت وصفای سریرت برقلوب ارباب قبول وزد[۸]، مبلّغ ومعروض[۹] می گرداند و همواره خود را برعتبهٔ موالات معتکف و به صفت مصافات متصف می‌دارد. والحق نسیم مکارم اخلاق[۱۰] آن (جان وجهان دماغ)[۵] جان جهانیان را چنان معطر گردانیده که عشایر[۱۱] و اقارب به محبت و ولای آن حضرت مایل و به ذکر خیر آن جناب قائل‌اند، (ع): ترا خود هر که بیند دوست دارد.

زیادت ابرام نمودن شرط ادب نیست. سایهٔ عالی مبسوط باد، بمحمد و آله الامجاد[۲] الانجاد.

* **پ** این‌نامه را به خواجه فضل‌الله المهنی نسبت داده است. ۱ــ س: علاکه ؛ پ: نستدعی ومدعلاکا ۲ــ پ:ــ ۳ــ پ: بالاحکام فی الکتاب ۴ــ پ: الاطناب ۵ــ س:ــ ۶ــ چنین است در **پ**؛ س: عمده (حرف دوم غیر منقوط) ۷ــ س: امد ؛ پ: و ۸ــ س: ظاهرگردد ۹ــ پ: مودی ۱۰ــ س: اخلاص ۱۱ــ س: احابت (حرف دوم نقطه ندارد).

۲۴۰ـ ایضاً من انشائه الی واحد من القضاة* (س‌پ)

هماره مناشیر دین و دولت و تباشیر صبح ملك وملت به ارقام اقلام شرع آرای واضوای رأی‌مشکل گشای خداوند[۱] مولانای اعظم، سلطان اعاظم علماء العالم، ناظم مکونات[۲] درر[۳] المنقول، ناشر مطویات دقایق[۴] المعقول، اقضی قضاة (الممالك وحکامها)[۵]، مالك ازمة الشرائع واحکامها، رافع الویة الدولة القاهرة الشماء[۶]، محیی[۵] مراسم الشریعة ـ البیضاء، نظام الحق و الـدین، قـوام الاسلام والمسلمین، هادی اعاظم السلاطین، المؤید بتأیید المتین فی اعلاء کلمة الدین المبین الـی مایلیق بمناقبه التی لاتحصی، مستندباد، وطوالع انوار اقبالش درمطلع خلود ودوام وصفحات زمان وزمین به نفحات مکارم ومفاخر ومآثرش[۷] معطر، وجناب شرع سیدالمرسلین به‌یمن مساعی جمیلش منور ودوحهٔ عز وشرفش نامی وناصر[۸] وباری عز اسمه درعموم احوال ناصر[۵] وناظر بالنبی وآله. فاتحهٔ عبودیتی، که روائح اخلاص ازسطور آن فائح بود وآیات وفور اختصاص در مطاوی و ادراج آن لائح، مرقوم به‌مداد هـواخواهی و مقـرون به‌امداد ثنا گستری بدان حضرت سماء رفعت وجناب جنـات صفت حیات بخش مرفوع می گردد، و اگرچنـد سابقهٔ حضوری بدان

حضرت نبوده که سبب این مسابقت وجرأت رفتی فامّا مواصلت حقیقی وفرط خلوص[۹] ودولت خواهی به‌حکم رابطهٔ دین وملت وجاذبهٔ طبع وجبلت واختصاص آن ذات مآثر صفات به‌اخلاق الهی و کرائم ملکات[۱۰] نامتناهی و رعایت وعنایت اهل[۱۱] علم وفضل، خاصه اثبات حقوق[۱۲] برذمهٔ اهل اسلام وعامهٔ اسلامیان، قوی‌ترین[۱۳] وسیلتی واستوارترین ذریعتی بود[۵] بدان حضرت. لاجرم[۷] این رقعه گستاخانه در[۱۴] قلم آمـد منبی از کمال نیـاز به دریافت خدمت و وفور شغف[۱۵] به استفادت[۷] و استفاضت ازفیض آن خاطر نوربخش، که ینبوع حقایق علوم است و لوح محفوظ عالم اسرار قدس. ان‌شاءالله تعالی که زودتر این سعادت، که قصارای امانی[۱۶] وقصوای[۱۷] مطالب است، دست دهد، انّه یسمع ویجیب.

---

* پ نام نویسنده را «علامه مولانا صدرالشریعة» یادکرده کـه مؤید صحت س درچنـد مکتوب پیش‌از این است. گیرنده برطبق پ قاضی نظام‌الدین اصفهانی بوده است. ۱ــ پ: حضرت خداوند ۲ــ س: مکموبات (بدون نقطه درحروف سوم وپنجم) ۳ــ س: در ۴ــ س: دقیق دقایق ۵ــ س:ــ ۶ــ س: السما ۷ــ پ:ــ ۸ــ س: ناطر ؛ پ: ناصر ۹ــ س: خصوص ۱۰ــ س: المکارمات ۱۱ــ س: اعلم ۱۲ــ س: حقوق خاصه اثبات ۱۳ــ س: قرین ۱۴ــ س: که در ۱۵ــ س: شعب ؛ پ: شفقت ۱۶ــ پ: امالی ومآرب ۱۷ــ پ: اقصای.

۲۴۱- من انشاء خواجه معین‌الجامی علی جریدة اقضی‌القضاة شرف‌الملة و الدین عبدالرحیم الاسفزاری*

(س‌ط)

به حکم مقدمۀ عنایة الأزلیه کفایة الابدیه چون نقش‌بندان بیت‌العمل اول درکارخانۀ «سبقت رحمتی» به‌تقدیر سابقۀ ازل به‌دستیاری «جف‌القلم بماهو کائن» صورت محبت و وداد ودوستی و*اتحاد فرزند نیکو نهاد پاکیزه اعتقاد، سلالة‌القضاة والحکام، خلاصة‌العلماء العظام، (اعدل‌القضاة واعلم‌الولاة فی‌الانام)[1]، نورحدقة الاکابر والافاضل، نورحدیقة الاماجدوالاماثل، کریم‌الطرفین، حسیب‌الابوین، شرف‌الملة والدین، ناصر[2] الاسلام والمسلمین[3]، که به‌انواع فضائل وکمالات موروثی و مکتسبی آراسته است وبه اخلاق حمیده وصفات پسندیده پیراسته،

شعر

لـه[4] حسن خلق فی‌کمال مروة
وبسطة کف[3،4] فی ضیاء جبین
شفیق علی الاحباب اکرم مشفق
امین علی الاسرار خیر امین

برلوح ضمیر منیر[1] فقیرحقیر کسیر[1] ثبت فرموده‌اند[5] وبه‌مسامیر خلود[6] محکم گردانیده چنانچه به مرور زمان وانقلاب دوران فتوری بدان راه نیابد. (ع): یتغیر الدنیا ولایتغیر.

شعر

آن روز که برثور ثریا بستند

واین منطقه برمیان جوزا بستند

درکتم عدم به سان آتش برشمع

عشقت به‌هزار رشته برما بستند

هرچه ازلی است ابدی خواهد بود، (ع): باخود آوردم ازآنجا نه به‌خود بربستم. لاجرم آن محبتی است روز افزون خالی از شائبهٔ چرا وچون[7]،

بیت

وحبك لایبلی ویزداد جدّةً لدیّ واشواقی الیك کماهیا

راستی درشدت غربت وکربت هجرت به زلال وصال و مفرّح افضال آن نیکوخصال(صاحب کمال)[1] (ع): درمیان ناخوشی خوش روزگاری می‌گذشت. ناگاه درمیان مباحثه واثنای مذاکره گفت:

بیت

خبرت هست که من بارسفر می‌بندم

زارمی گریم وبر گریهٔ خود می‌خندم؟

از استماع این حکایت خاطر متألم وضمیر منقسم و عیش ناخوش[8] و (زحمت مکرر)[9] گشت، و دست روزگار غدار و قضای بی‌وفای ناهموار سنگ تفرقه در آبگینه خانهٔ جمعیت دوستان انداخت، وصورت «مع الحمی دمّل ومع الجرب[10] قمل» روی نمود.

بیت

هنوز سرو روانم زچشم ناشده دور

دل ازتصور دوری چوبیدلرزان است

بیت

از بادصبا طـرهٔ مشکین بتـان

هرگز نبود شکسته‌تر زین که منم

وای نعیم لایکدّره الدهر، سبحان‌الله[۴]،

بیت

هرجام مرام را کـه بردست نهـم

گردون زخسی‌خسی در آن اندازد

ترك صحبت یاران همـدم ورفیقان بی‌غم و دوستان (بادل وهمگنان)[۱۱] باذل ،

بیت

حلقهٔ زلف‌بتان رشك همی‌برد ازما

که ز دلداری دربند دل هم بودیم

عظیم مشکل می‌نماید.

بیت

باری دل ما زبیم هجران خون است

آیـا دل نازنین ایشان چون است

می‌دانم کـه اگـر آدمی[۱۲] را اختیار بودی و رقـم تکلیف برجبین او نکشیدندی[۱۳] ازصحبت خلان وفا و دوستان[۱۴] صفا جدا نشدی. چون مفارقت صوری ضروری افتاد[۴]، (ع): دلرا به‌تو وتوراسپردم به‌خدای. آری چتوان؟ «ماشاءالله کان».

بیت

هرجا روی و آیی همراه توسعادت

هرجانزول[۱۵] سازی اقبال یارغارت

بیت

الله یجمع بیننا فی‌عیشة رغد

فذاك اعظم حاجاتی و اوطاری

انشاءالله آن فرزند ارجمند[۴] به‌منتهای همت پدر بزرگوار، که یگانهٔ روزگار وفسانهٔ[۱۶] روزگار است، برسد، (وماذلك علی‌الله بعزیز)[۱].

بیت

بگویم ونکند رخنه در مسلمانی

تویی که‌نیست‌ترا درهمه جهان‌ثانی

لازال الوالد قریرالعین بلقاء ابنه‌النبیه والولد ممتعاً ببقاء سیّده وابیه، بمحمد وآله[۱] واهل بیته وذویه وصحبه الاکرمین الطاهرین.

فی‌محرم‌الحرام[۴] سنة سبع[۱۷] و خمسین وسبعمائه حامداًلله‌مصلیاً علی نبیه

---

* عنوان فقط در س هست واز ط چند سطر آغاز تا کلمهٔ «دوستی» افتاده‌است

۱ـ ط:ـ ۲ـ ط: شهاب ۳ـ ط: شمس‌المسلمین ۴ـ س:ـ

۵ـ س: فرمودند ۶ـ س: حاو ۷ـ شائبهٔ ریا ومظنهٔ چون وچرا وحالی بزیور صدق وصفا ۸ـ ط: منغص ۹ـ س: روزگار مشوش

۱۰ـ س: جراب ۱۱ـ ط: وهم‌نشینان ۱۲ـ ط: آدمی بچه

۱۳ـ س: نکشیدی ۱۴ـ ط: اخوان ۱۵ـ ط: مقام ۱۶ـ س: نشانه

۱۷ـ ط: تسع.

۲۴۲- ایضاً من انشائه الی قاضی‌القضاة مجدالملة والدین الاصفهانی روح‌الله تعالی روحهما*

(س‌طخ)

ایا من حوی دون الانام مآثرا
بشمس‌الضحی[۱] ازرت سنا و سناء
لقد صرت عن تعداد وصفك عاجزاً
لذلك[۲] لااحصی علیك ثناء[۳]

به حضرت آسمان رفعت[۴] خدمت مولانا اعظم، خلیفة‌العرب والعجم[۵]، سلطان سلاطین‌القضاة، (اعدل اعاظم)[۶] اساطین‌الحکام والولاة، قدوة جماهیرالعلماء والافاضل، جامع کمالات الاواخر والاوائل، کشّاف حقائق مشکلات‌التنزیل، مفتاح دقائق معضلات‌التأویل، قدوة علماء الآفاق، مالك ازمة‌العلوم بالاتفاق[۷]، کاشف اسرار غوامض[۸] المعقول و المنقول، ناثر درر لطایف‌الفروع والاصول، واسطة عقدالملك والدین توأمان، (ع): پیشوای علما خسرو دانشمندان،

شعر

علّامة الدّهر والاقوام کلّهم
حبر کبحر له موج کاعلام

جلّت مآثره عن ان یحیط بها

فهم البریّة او غایات اوهام

مجدالحق والملة والدین،

بیت

آن که آب و آتش ار درمجلسش حاضر شوند[۹]

از میان هردو بردارد شکوهش داوری[۱۰]

مدّالله علی الخافقین ظلال جلاله وایّد جیوش الاسلام بتأیید اقباله[۱۱] دعاگوی مخلص و هواخواه متخصص[۱۲]، که برصدق دعوی هواداری واخلاص درشیوهٔ خدمتکاری[۱۳] (ع): ازضمیر روشنت[۱۴] دارد[۱۵] گواه معتبر، نفحات نسیم اخلاص وفوحات شمیم اختصاص مقرون به سوانح دعوات، مشحون به صوالح تحیات ازشائبهٔ ریا خالی وبه زیور وفا[۱۶] حالی ارسال می نماید (وچون مکنون ضمیر برخاطرخطیر، که عکس‌پذیر نقوش[۱۷] عالم ملکوت است، به واسطهٔ تشاهد محقق گشته است در آن باب ازتکلف اطناب، که لایق حال ارباب رعایت آداب نیست، اجتناب اولیتراست)[۱۸] وهمیشه محبت وولای حضرت آن سلطان عرصهٔ غبرا معتکف زوایای خاطرمخلصان ومجاورخبایای سینهٔ مشتاقان بوده، تادراین وقت که خدمت مولانا[۱۹] وسیدناواستاذنا علم الهدی علاّمة الوری، محیی[۲۰] السنّة و ماحی[۲۱] البدعة[۲۲]، مرشد[۲۳] الخلائق، منقذالطالبین عن مضایق الغوایة والمزالق[۲۴]، مبیّن دقائق آثارالنبویّة، کاشف غوامض الأخبار المصطفیه[۲۵]، مولاناسعیدالملة والدین الکازرونی متع الله المسلمین بطول بقائه و رزقنا قریباً[۲۶] سعادة لقائه به قدوم مبارك همایون ووفود[۲۷] میمون این دیار را مشرف گردانیدند[۲۸] مسامع اهل اسلام ازخواص و عوام به فرائد فوائد و موائد عوائد آن خلاصهٔ ایام[۲۹] متحلی گشت،

(وهمگی علما)[۳۰] واعیان این‌دیار به‌سعادت اجازت خدمتش[۳۱] مستسعد گشتند (ع): وکنت‌رقاً فصرت‌المکاتبا، ومنت این‌دولت‌جز ازحضرت آن یگانهٔ آفاق و مـالك رقاب مناصب باستحقاق نـداشتند[۳۲]، والحق امثال این احوال بی‌مثال جـز ازفکرعقده‌گشای ورای جهان‌آرای آن یگانهٔروزِ گار(ومرد روزِ کار)[۳۳] نتواند[۳۴] بود، (ع):چنین‌کنندبزرگان چو کردباید کرد. یعلم‌الله تعالی که‌همگی‌همت وجملگی‌نهمت مصروف آن است کـه تقبیل انامل‌گوهر نثارمولوی اعظمی مـدّظله عن‌قریب میسر گردد، انّه علی‌ذلك قدیر وبالاجابة جدیر. وچون به‌سبب عوائق روزگار وموانع لیل ونهارچهرهٔ این‌مراد درحجاب حرمان‌مستورماند،

بیت

فرشته ایست براین بام لاجورد اندود

که پیش آرزوی مخلصان‌کشد دیوار

این سطور مسطورگشت ویـار عزیز سلالةالمشایخ والعلما جمال‌الملة والدین‌دام فضله را، که ازیاران[۳۵] این‌ضعیف است، بدان‌جناب افاضل مآب فرستاد تـا ازسرائر ضمائر مخلصان شمه‌ای به عرض رساند واز سلامتی ذات ملك صفات خبرخوش باز رساند.

شعر

سواد این شب وحشت زپیش دیدهٔ من

برون بـرد خبـری زآفتاب بـاز آرد

(زشوق درجگرم آتشی است بنشاند

به روی کار من خسته‌آب بازآرد)[۱۷]

سایهٔ عالی آن حضرت برسرعالمیان پاینده‌بادو آفتاب عاطفتش برجهانیان تابنده بالنبیّ وآله وصحبه الاخیار الاطهار[۳۶] آمین ربّ العالمین.

* ط: . . . مجدالملة والدین العراقی . . . ؛ خ: . . . اقضی القضاة العالم والی اقالیم فنون الفضل والحکم عـلامة علماء العجم مجدالملة والدین عبدالله . . . (درخمسین عبـادی دو ورق پیش از همین نامه مکتوب دیگری هست خطاب به ناصرالدین نصرالله حلاوه کـه تقریباً تمـام عبارات قسمت اول آن به‌جز اصل مطلب کـه دراین نامه باجملهٔ «تادر این وقت کـه خدمت مولانـا الخ» شروع می‌شود مطابق است باهمین نامه). ۱ــ ط: ضحی ۲ــ س: کذلك
۳ــ خ: + تویی آن کس که نکردی به‌همه‌عمرقبول درقضا هیچ زکس جز که شهادت زگواه ۴ــ خ: + کیوان مرتبت خورشید افاضت مشتری افادت
۵ــ خ: + آن کـه مثلش دراین سرای وجود ننهـاده قـدم زکتم عـدم
۶ــ خ: واعدلهم برهان ۷ــ ط: بالاستحقاق ۸ــ ط: غوامض اسرار ۹ــ ط: شود ۱۰ــ ط: + قاض اذا اشتبه الامران عن له رأی یمیز بین الماء واللبن ۱۱ــ خ: + وشید قوائم الدین بمکانه ومهد دعائم الاسلام بقوة بنانه ۱۲ــ خ: + آن که چون صبح دم ازصدق ولای توزند ۱۳ــ خ: + واختصاص ۱۴ــ س: روشن ۱۵ــ خ: نگیرد ۱۶ــ ط: صدق وصفا ۱۷ــ ط: ــ ۱۸ــ خ: و درشرح اشواق به‌سعادت ملاقات آن مخدوم کریم الاعراق کـه ازقبیل تکلیف مالایطاق است خوض نمی‌نماید (ع): کان چو الطاف تو پایانش نیست، بخداو بخداو بخدا که چنین است وچنین است وچنین ۱۹ــ خ: + ومن هو بالدعاء اولانا
۲۰ــ ط: عنی (کذا) ۲۱ــ ط خ: قامع ۲۲ــ خ: + قالع الظلمة
۲۳ــ س: عون ۲۴ــ ط: المذایق؛ خ: المذالق ۲۵ــ خ: + مطاع الملوك والسلاطین ناصح الخواقین ۲۶ــ خ: دائماً ۲۷ــ خ: طلعت ۲۸ــ س: + فرخنده کشوری که تو آنجا کنی مقام ای زبدهٔ اعاظم وای قدوهٔ کرام ۲۹ــ خ: + وزبدهٔ اماجد کرام ۳۰ــ خ: ــ
۳۱ــ خ: + در انواع علـوم و اصناف مفهوم ومعلوم سیما درفـن حـدیث
۳۲ــ س: نداننسته‌اند ۳۳ــ س: وربك یخلق مایشاء ویختار ۳۴ــ خ: نیست ونتواند ۳۵ــ س: + ودوستان ۳۶ــ س: وآله الاخیار و صحابته الاطهار الی یوم القرار.

۲۴۳- ایضاً من انشائه علی جریدة خواجه جلال‌الدین اسحاق القاضی فی اجازته*

(س‌طخ)

بسم‌الله الرحمن‌الرحیم، الحمدلله رب‌العالمین

اکمل‌الحمد علی کلّ حال والصلوة والسلام الاتمّان علی سیدالمرسلین کلّما ذکره الذاکرون و کلما غفل[۱] عن ذکره الغافلون. اللهم صلّ علیه و علی آله (وسائرالنبیین)[۲] و آل کلّ وسائرالصالحین نهایة ماینبغی ان یسأله السائلون. بعدالحمد[۳]الجمیل والثناءالجزیل و الصلوة علی‌النبی الامی المکتوب فی‌التوریة و الانجیل (یقول الواثق[۴] رحمة ربه‌الجلیل)[۵] ابوالمکارم[۶] معین‌بن مطهربن‌اسمعیل: اخبرنی جدّی شیخ شیوخ الاسلام، قدوة اولیاءالله العظام، صاحب‌المقامات‌العلیّه و الکرامات‌الجلیّه اسماعیل قدّس‌الله روحه سماعاً علیه غیرمرة بالمشهد المقدس بجام علی‌الحالین[۷] بهاالسلام قال اخبرنی والدی شیخ‌الاسلام سلطان ارباب الکشف والالهام، المخصوص بمواهب‌الملک‌العلاّم، قطب‌الحق والدین‌ابوالفتح[۵] محمدبن‌شیخ‌الاسلام[۸] شمس‌الحق والدین مطهّربن (شیخ‌شیوخ الاسلام)[۹]، قطب‌الاقطاب فی‌الانام، حجةالحق[۱۰] علی‌الخلق فی‌الشهور و الاعوام، معین‌الحق و الدین ابی‌نصر احمدبن

ابی‌الحسن النامقی (ثم‌الجامی)[۵] قدس الله ارواحهم وعطر برو ائح‌الانس اشباحهم قال اخبرنی والدی وعمّای شیخا الاسلام ظهیرالدین عیسی وشهاب‌الدین اسمعیل قراءة علیهم قالوا اخبرنا (اخونا الکبیر شیخ ـ الاسلام برهان‌الدین نصرالمدفون بقناة صاعد قراءة علیه قال اخبرنی)[۵] والدی شیخ شیوخ الاسلام مصنف‌کتاب مفتاح‌النجات قراءة علیه قال قدس‌الله روحه‌قرأت معتقدی‌هذا مع‌الاحادیث المدرجة‌فیه علی‌رسول‌الله صلّی‌الله علیه وسلم عن‌آخره ثلث مرّات وسمعت عنه علیه‌السلام فی المنام هذا مذهبی فی‌الکرّة الثالثه وذلك بعد اشارات نصّ علیها فی التصحیح لفظاً ومعنیً، وقدقرء علیّ عن‌آخره‌مع جمیع مفاخره الولد الاعز الاکیس والفاضل‌المقدام الایس[۱۱] نور حدقة عین‌القضاة ونور حدیقة‌العلماء[۱۲] و المشایخ والولاة، (الموصوف بمکارم‌الاخلاق)[۲] جلال‌الدین اسحاق‌بن‌الصدر الامام والحبرالهمام، اعدل[۱۳]القضاة واعلم الحکام والولاة[۵] سراج‌الملة والدین محمدالجامی لازال الوالد[۱۴] قریرالعین‌بلقاء ابنه‌النبیه والولد ممتعاًببقاء سیده وابیه، قراءة جامعةبین تصحیح الفاظها وتدقیق‌معانیها. ثم‌استجازمنّی، فاجزت‌له (ادام بقاءه)[۲] ان یروی‌عنّی‌احادیث‌المفتاح‌وجمیع‌مسموعاتی‌ومقروّاتی ومجموعاتی فی کل فن (من‌التفاسیر والاحادیث ومایجری فیه‌العنعنة والاسناد عن مشایخی رحمهم‌الله، والمرجوّ)[۵] عنه ان یخطرنی بباله فی عزیز وقته و شریف‌حاله‌حال‌حیاتی ومماتی. وذلك‌فی‌الثالث من‌شوّال[۱۵] سنة ثمان و ستین وسبعمائة بحضرةالمقدسة بجام علی‌المستریحین بها سلام‌الملك العلام. و انا العبدالمحتاج الی رحمة[۹] ربّه الجامی معین‌بن مطهربن‌ـ اسمعیل الجامی عفاالله‌تعالی‌عنه‌بکرمه وخصّه بمزید لطفه و نعمه آمین ربّ العالمین[۱۶].

* خ: ... خواجه اسحاق القاضی فی اجازة مفهوماته و معلوماته فی انواع العلوم واصناف المفهوم...   ۱ـ ط خ: ذکر   ۲ـ ط:ـ   ۳ـ س: الوصف
۴ـ ط: عبدالواثق   ۵ـ س:ـ   ۶ـ ط: والمکارم   ۷ـ س:
۸ـ الساکنین   ۸ـ ط: + ابوالمعالی   ۹ـ خ:ـ   ۱۰ـ س:
الاسلام الحق   ۱۱ـ س: الاکیس   ۱۲ـ ط: الحدیقة للعلماء
۱۳ـ خ: اعلم   ۱۴ـ س: الولـد   ۱۵ـ خ: + ختمه الله تعالی بالخیر والاقبال   ۱۶ـ خ: + وصلی الله علی محمد وآله اجمعین الطیبین الطاهرین.

۲۴۴ـ من انشاء خواجه غیاث‌الدین هیبةالله البحرآبادی الی اقضی‌القضاة اعدل الولاة جلال‌الدنیا والدین القاضی بمدینة هرات صانهاالله تعالی عن‌الآفات*

(ص‌س‌ط

الا یا جلال الحق یا افضل الوری
ببابك افراس المعالی تسرج
ومن رأیك الوقاد فی کل حندس
مصابیح انوار الهدی یتسرج

حضرت جلال‌مولانا الاعظم الاکرم، قدوة سلاطین قضاةالعجم[1]، اسوة اساطین ولاة العالم، مرجع ارباب‌الفضل والکرم، ملاذ اصحاب‌العلوم والحکم، رافع اعلام الاسلام بعوالی الهمم، جلال‌الحق والدین، عمدة سلاطین قضاةالمسلمین، المخصوص بعنایة رب‌العالمین سالهای بسیار[2] مطلع انوار انوار ومطمح ابصار انصار ومحط[3] رحال رجال احبار[3] اخیار ومهبط وفود الطاف کردگار باد[4] بالنبی وآله[3] وعترته الاجواد الامجاد، ومصابیح ایام ومناجح خواص وعوام بـه میامن ارقام اقدام[3] اقلام (اقالیم گشای)[3] آن سلطان سلاطین قضاة[5] و حکام[6] منور ومیسر ومحصل[3] بالنبی الامی المرسل[7].

مخلص نیازمند و داعی مشتاق مستمند که دائماً به وظایف دعا

وثنای جناب والا رطب‌اللسان وعذب‌البیان وطلق‌الجنان است،

بیت

به روز درس ثنای‌تو می‌کند تعلیق

به‌شب وظیفهٔ مدح تومی‌کندتکرار

خدمات محلّی به‌حلیهٔ اخلاص ودعواتی معطر به‌عبیر اختصاص ابلاغ وارسال می‌گرداندو ازحضرت لایزال به‌تضرع وابتهال‌مزیدجاه وجلال آن ملجاء ارباب فضل وافضال[8] مسألت می‌نماید[9].

بیت

هیچ‌شك نیست که مقرون به اجابت‌گردد

هر دعایی که به‌صدق ازسر اخلاص رود

(هذا باب‌جینا[10] الی‌حدیث الأصحاب والاحباب، والسلام[11])[12]

* عنوان این‌نامه در ص‌وط عیناً یکی است ولی‌س آن را به خواجه قطب‌الدین یحیی نیشابوری نسبت داده است. ۱ــ س: القضاة ۲ــ ص: ــ ؛ س:+ وقرنهای بی‌شمار ۳ــ س:ــ ۴ــ ص:ــ ۵ــ س: آن سلطان‌القضاة ۶ــ س: والحکام ۷ــ س: خیرالبشر ۸ــ س: جلال افضال ۹ــ س: نموده ومی‌نماید ۱۰ــ چنین است در هردو نسخه، ممکن است بجای‌آن حبنا درست باشد ۱۱ــ ط:ــ ۱۲ــ س: زیاده چه نویسد،

عمرت ازهرچه هست افزون باد دولتت یار و عاقبت محمود

بالملك‌المعبود .

۲۴۵ـ من انشاء العبدالمحرر (یوسف اهل)[۱] الی واحد من قضاة الاسلام[۲] مشتکیاً عن حساد اللئام ولئام الایام لازال برهاناً للعالمین وملاذاً للعالمین*

(س‌ط‌لو

مخلص مشتاق تو دانی که کیست

بعد[۳] رفع الخدمة و دعاء الدولة[۴] (معروض رأی انور، که مرآة عالم غیب بلکه صحیفهٔ «ذلك الکتاب لاریب» است، می گرداند)[۵] که بعد ازمدتها که در زاویهٔ انزوا وخبایای خفایا[۶] جمعی از فضلاء وعلما وحفاظ وندما[۷] وفقرا ورفقا فقیر بی‌نوا را به‌موجب آن که (ع): ازلطف بود شکسته‌را پرسیدن، به‌طلعت میمون ومقدم همایون معزز ومفتخر[۸] وممنون[۹] گردانیدند[۱۰]. ساعتی درقدم ایشان بیاسودیم و زمانی باایشان گفتیم و شنودیم.

شعر

هریکی عالمی ازعلم و هنرمندی وباز
فارغ ازنیك وبد گردش عالم بودیم

از[۱۱] لطافت همه چون بادصبا سست عنان
در وفا کوه صفت ثابت ومحکم بودیم

حلقهٔ زلف بتان رشك همی برد ازما
که ز دلداری دربند دل هم بودیم

دربیگاه شب[۱۲] ناگاه (ع): چون رزق نیک‌بختان بی‌منت سؤالی (ع): خوانندهٔ[۱۳] ناخوانده بدان جا افتاد، وبه اشارت اصحاب اتحاد واهل وداد بنیاد انشاد شعری نهاد واز ذوق وشوق صوفیان به‌نقشی افتاد، از برای سرود دف خودحلقه بگوش بود[۱۴]، (جهت ارباب هوش)[۸]،

نی انگشت بردیده بنهادو گفت کمر بسته‌ام در قبول نفس

همانا ایام‌لئام ولئام‌ایام[۱۵] را تحمل‌این‌تجمل ومرام‌دراین‌مقام‌نبود. ازقضا تیغ‌حسدبرجسدشخص‌فراغت وذات‌رفاهیت[۱۶] آمد (واز ید حسودی[۱۷] حقودی کنودی[۱۸] بی‌هنری شوم اختری‌شتردلی بی‌حاصلی‌بومی ملومی غمازی بی‌نمازی خبیثی‌خسیسی ابلیسی بدنامی بی‌آرامی‌لئیمی نمّامی سیاه گلیمی بی‌سرانجامی، «همّاز مشاء بنمیم * مناع‌للخیر معتد اثیم»، (ع): خود کدام‌آیت قبح[۱۹] است‌که درشأنش نیست،

شعر

بی‌شرم همچو فاحشه بی‌عاقبت چومست
بدنفس‌همچو کودك وبی‌عقل‌چون مصاب
یازنده‌همچویوز[۲۰]وشکم‌بنده‌همچوخرس
درنده همچو گرگ وربابنده چون کلاب

علیه اشدالعذاب من‌الکریم الوهاب[۲۱]، سنگ تفرقه درآبگینه خانهٔ جمعیت موالی معتبرواهالی فضل وهنرافتاد)[۲۲]، (ع): آری زمانه‌دشمن اهل‌هنربود، (پس‌ازآن)[۹] ازقرع باب به‌شتاب واضطراب به‌طریق‌عتاب وعقاب اصحاب واحباب‌را صورت مهابت وصلابت[۹] «انّ زلزلة الساعة شیيء عظیم» ومعنی آیت «انّ هذا لشیيء عجاب» پیش آمد. پس‌عزیزی[۲۳] درآمد که:

بیت

سرتا به پای او همه مطبوع طبع‌ماست
گویی برای خاطر[۲۴]ما آفریده‌اند

استغفرالله مماجری قلمی:

شعر

شب محتسب عامی آمد به در خانه
در دست عصایی کژ[۲۵]، ریشك‌زختیو گندا
آن‌سبلتك و ریشك[۲۶]دانی به‌چه‌می‌مانست؟
باپشت‌کس بیوه هرجه دوسه مو گندا
(ازبس که‌به کون‌زد ریش برکندبه‌موچینه
پیرامرد ناخوش‌شد لب‌ماند به‌سو گندا)[۹]
آن کلهٔ پرعجبش ماندبه‌کدوی خشك[۲۷]
کزدردی می‌باشد[۲۸] آن خشك‌کدو گندا
گندا شده این‌شعرم چون یاد ازو کردم[۲۹]
کردیم ردیف شعر ازشومی او گندا[۳۰]

و به‌قول مخالف اصحاب[۳۱] غرض «الـذین فی‌قلوبهـم مرض» ازعمل بارد به افراط او[۹] نقش بساط نشاط وصوت[۳۲] عشاق به‌انبساط درپردهٔ نهفت فرودآمد واوچون عذال غیرموافق ترك عشیران‌گرفت[۳۳] وخوش رفت که (ع): نادیدن اوملك‌جهانی[۳۴] ارزد، (وچون‌حوادث ونوائب)[۳۵] از باب ارباب الباب به‌سعادت معاودت نمود وکرم فرمود [وگفت که (دراین مزار)[۳۶] ازدستِ آواز وآوازِ دست‌شما[۳۷] قرآن نمی‌توانستم خواند. پس‌عزیزی براو خواندکه:

بیت

گرتو قرآن بدین نسق خوانی

ببری رونق از مسلمانی)[۳۸]

ازحدیث[۳۹] «انّ الله یحب الرفق فی الامر[۴۰] کلّه» مرد عاقل غافل نباشد، تحقیق آن که «لکلّ عمل رجال» قضیهٔ مرضیهٔ معتبراست ونظم «فارسل حکیماً ولاتوصه» قاعدهٔ مقرر و«للعاقل یکفیه الاشارة»[۴۱]،

چه احتیاج به‌تصریح خود نکودانی

که‌نی‌شکر بنرویدزبیخ اشترغاز[۴۲]

زیادت (ابرام نمی‌نماید)[۴۳] وعذر اصناف[۱] الطاف (و اعطاف آن ملاذ اشراف اطراف واکناف)[۴۴] را حواله به‌کرم عمیم (ولطف جسیم مخدوم کریم[۹])[۸] کرده می گوید:

بیت

بقیت ملاذاً للانام باسرهم   وعزّك موفور ودهرك طائع

والسلام علی من اتبع الهدی ولله الآخرة والاولی[۴۵]. قد رقم هذا فی آخرجمادی الآخر لسنةسته وثلاثین وثمان‌مائةالهجرة النبویه‌علیه افضل الصلوة واکمل السلام[۴۶].

---

* متن این‌نامه به‌کامل‌ترین‌صورت درنسخهٔ ط هست وقسمتهایی ازآن‌هم در س وهم در تو عمداً یاسهواً حذف‌شده‌است. تو دوقسمت بالنسبه طولانی‌را درحاشیه اضافه کرده یعنی دراصل نداشته یا انداخته بوده است، وآشفتگی متن هنگامی بیشترمی‌شودکه چندسطر از اواخرنامه در تو دوبار وبا اختلافات فراوان‌آمده است ومن صورتی‌راکه به س و ط نزدیک‌تر بود اختیارکردم.

۱ــ س تو:ــ   ۲ــ س: انام ؛ ط: اقضی‌القضاة خواجه برهان‌الدین جامی   ۳ــ ط: بعداز   ۴ــ س: الوفیه   ۵ــ ط: منها می گرداند   ۶ــ س: خفاء خبایا   ۷ــ س: صلحا   ۸ــ ط:ــ   ۹ــ س:ــ   ۱۰ــ س:+

وسرمباهات را به اوج سماوات رسانید ۱۱ــ س: در ۱۲ــ س: درشبانگاه ۱۳ــ ط: خوانده ۱۴ــ ط: دف خود حلقه بگوش بود ازبرای سرود، پس؛ تو چندسطر بعدرا دراصل نداشته‌است وکاتب‌آن را به خط ریز درهامش افزوده است. قسمتی از این هامش درنسخهٔ من بیرون ازحد کاغذ عکس‌مانده است ولذا استفادهٔ ازآن فقط جابه‌جا میسراست ۱۵ــ س: لئام ایام وایام لئام ۱۶ــ ط: رفاغت ورفاهیت ۱۷ــ ط:ــ ۱۸ــ ط: کبودی ۱۹ــ ط: فتح ۲۰ــ ط: بوم ۲۱ــ ط: التواب ۲۲ــ س به‌جای تمام چندسطر گذشته (واز ید حسودی الخ) فقط این بیت را دارد:

هرجام مرام را کــه بردست نهـم گردون‌زخسی‌خسی‌درون(کذا)اندازد

۲۳ــ س: شخصی ۲۴ــ س: «خــاطر . . . عصائی کــژ» را ندارد ۲۵ــ س: بد ۲۶ــ س: آن سبلت وریش او ۲۷ــ س: آن کلبهٔ پرعجبش باشد چو... ۲۸ــ س: بایست ۲۹ــ س: نامش نبرم زیرا گنده شود این‌شعرم ۳۰ــ تو این‌قطعه‌شعررا نیاورده (شایدنظر به‌رکاکت آن) ۳۱ــ س ط: واصحاب ۳۲ــ س: صورت ۳۳ــ س:+ وفرود نیامد ؛ تو (در ادامهٔ متن‌بخلاف هامش): واو ازعمل فرودنیامد وخوش رفت،

که یك شربت‌آب ازپی بدسگال بود خوشتر ازعمــر هفتاد سال

۳۴ــ س: جهان می ۳۵ــ س: ومانند جهل وحماقت وکولی وبداهت ۳۶ــ تو:ــ ۳۷ــ تو (درمتن): ازآواز دف ونی ۳۸ــ س (بجای سه سطر سابق):

که‌یك شربت[آب] ازپی بدسگال بود خوشتر از عمــر هفتاد سال

بیش‌ازاین انبساط نتوان کرد ۳۹ــ س: حدیث صحیح مصابیح ؛ط: حدیث صحیح ۴۰ــ ط: امر ۴۱ــ تو (متن‌بخلاف هامش): . . . «وللعاقل یکفیه الاشاره» خبرمعتبر است و«لکل عمل رجال» قاعدهٔ مقرر، (ع): فارسل حکیما ولاتوصه، (ع): کــه از وکیل دربـد تباه گردد کار. بیش‌از این دردسرت می‌ندهم. . . ۴۲ــ ط:+عزل عــامی نادانی که بقول فاسق حیوانی کند اولی ۴۳ــ س: چه نویسد ۴۴ــ ط: مخدومی

۴۵ــ س: . . . ولطف جسیم می‌کند، کرمت عذر خواه خود باد، والسلام ؛

ط: . . . می‌گوید:

توبمان از برای من به‌جهان   که من اندرجهان تورا دارم

۴۶ــ س‌ط:ــ.

۲۴۶ـ نجیب عبدالکریم شاگردی داشت که به جهت شاگرد در دکان او را جمعی سوخته بودند وقاضی جام نیز او را طلب می‌کرد که جهت بد معاشی تعزیر زند و تشهیر کند در سفارش او به‌قاضی نوشته شد[1]

(سر لو)

بیت

(توقعی است ز لطف تو یك نظر مارا
همی رسد ز قضا نیـز این قـدر مارا

بعداز رفع دعـای دوام دولت و ازدیاد حشمت جناب شریعت مـآب افاضل انتساب ادام‌الله تعالـی برکات انفاسه‌الشریفة الی قیام‌الساعة و ساعةالقیام زینـاً للانام وملاذاً للاسلام)[2] انهای رأی ملك‌آرای عقده‌گشای مولوی اعظمی اقضی‌القضاتی، که (ع): یك‌ذره زنورش آفتاب است، می گرداند[3] که نجیب[4] غریب[5] درمقام «التائب من‌الذنب کمن لاذنب‌له» درآمده می گوید به‌موجب فرمودهٔ (اقضی‌القضاتی)[6]،

بیت

که گـر به چرخ رسد رغبةً شود طائع
وگر به دهر رسد رهبةً برد فرمان

بیت

گـرد شاگرد خـود نمی‌گردم

کاتش عشق‌خان ومانـم[۷] سوخت

حدیث «لـو دنوت انملـة لاحتـرقت» را نصب‌العین داشته سوزان و گریان می گوید:

بیت

باتوچه وقت‌بود که من[۸] آشناشدم

کز روزگار صبروسلامت جداشدم

از اعمال سیئه پشیمان است واز تردد وآمدشد محتسب[۸] پریشان، پیش از این

بیت

گر دمی می‌زده از واقعـه معذورش دار

چه کندسوخته‌است‌سوخته‌است‌سوخته‌است

اکنون متمنای او آن است کـه بعدالیوم درخلوت وحدت[۹] فارغ‌البال رافع‌الحال بنشینند[۱۰]، [وپس از این (ع): دامن از عشق‌یار چینند. امید آن‌که ذیل عفو واغماض بگسترانند][۱۱]، ونیـز (ع): کس سوخته را دوباره بریان نکند، والباقی معلوم و الحکم للحاکم المخدوم.

۱ــ س: ایضاً من انشائه الی واحـد من‌القضاة بالتماس الشخص‌الذی احرق بابه لاجل‌تلمیذه والقاضی یطلبه للتأدیب والتعزیر ومنع‌التلمیذ بعد... (یك‌کلمه ناخوانا) یدیم‌الله تعالی برکات انفاسه‌الشریفه الی‌قیام الساعة وساعة‌القیام زیناً للانام وملاذاً للاسلام ۲ــ س: مخلص دولت خواه، آن‌کـه چـون صبح دم ازصدق ولاء توزند ۳ــ درمتن تو یك‌سطر اخیرچنین است: ... عقده گشای که مرآت عالم غیب بلکه صحیفهٔ «ذلك الکتاب لاریب» است می‌رود؛ آنچه درمتن‌حاضرگذارده‌ام‌علاوه بر س درحاشیهٔ تو نیز آمده‌است ۴ــ س:

تحیت ۵ـ س: + کئیب ۶ـ س: مولوی واشارهٔ عالیهٔ مخدومی
۷ـ س: خانه مانم ۸ـ س: ـ ۹ـ س: وحدت قانع به‌خیال حال
کمال فارغ . . . ۱۰ـ تو: تواند بود ۱۱ـ تو: ـ

۳۴۷ـ من انشاء العلامة منصوربن محمدالشيرازی الی (اقضی‌القضاة سراج‌الملة والدین الاصفهانی)[1]

(س‌ص‌پ‌ط)

بیت

تویی آن‌کس که نکردی به‌همه عمرقبول
درقضاهیچ زکس‌جز که‌شهادت‌ز گواه

به‌عالی جناب شریعت مآب فتوی ایاب مخدوم مولانای اعظم اعلم[2]، سلطان قضاة الاسلام، برهان هداة الانام، ینبوع‌زلال معانی‌وبیان، فیاض سجال حقایق کشف و تبیان، وارث علوم‌المرسلین، سراج‌الملة والدین، افتخار ومقتدای ایران زمین‌خلّدالله ظلاله‌المعالی‌علی[3] مفارق‌المسلمین بندهٔ کمترین بندگان زمین بارگاه شریعت پناه به‌لب ادب بوسیده کما هو عادة‌المعهود وغایة‌المقصود مراسم دعاگویی و ثناخوانی موظف می‌دارد. تعطش و نزاع وتحنن والتیاع به‌شرف دستبوس حضرت شریعت پناهی ازمطامح عیون بیرون وازمطارح ظنون افزون است. استسعاد بدان مراد، که اشرف مطالب وانجح مآرب‌است، علی احسن الحال وایمن‌الفال روزی باد بالنبی الابطحی وآله الامجاد.

درعشر اواخر[4] شوّال ختمه‌الله بالیمن[5] والاقبال رفع[6] این

اخلاص، که منبی است از کمال اختصاص[۷]، اقدام می‌نماید. دراین وقت که جناب مولانای اعظم، ملك‌العلماء والافاضل، قدوة الاماجد و الاماثل، افتخار ایران (تاج‌الملة والدین علی دام علوّه)[۸]، احرام سدهٔ شریفه بسته بود واجب نمود خود را بازیاد[۹] خاطر خدام حضرت (مولوی اسلام پناهی دادن)[۱۰] تا برقرار معهود عنایت و مرحمت دریغ نفرموده[۱۱] علی‌الدوام به‌تشریفات علیه مطاع مفتخر وسرافراز فرمایند وبه خدمتی، که لایق شناسد، مخصوص ومأمورگردانند تادر اتمام‌آن مرام[۱۲] غایت[۱۳] جد وجهد واهتمام صرف گردانیده وظیفهٔ بندگی و اخلاص به‌تقدیم رساند، (ع): والامـر ممتثل والقول مقبول، (ع): به هرچه حکم رود نافذ است فرمانت[۱۳] زیاد گستاخی مجال ندارد. سایهٔ عالی برسر اسلامیان ابدالدهر مخلّد ومبسوط بمحمد وعترته الامجاد والانجاد[۱۴].

۱ـ س: واحد من‌القضاة ۲ـ س: اعظم قدوة علماءالعالم ۳ـ پ: فی
۴ـ س: اخر ۵ـ س: بالخیر والیمن . . . ۶ـ س: به رقع
۷ـ س: از خلوص اعتقاد ۸ـ س: عمادالدین عبدالرحمن ادام الله فضائله ۹ـ پ: بازیافت ۱۰ـ س: اسلام‌پناه دارد ۱۱ـ س: نفرماید و ۱۲ـ س: مراسم ۱۳ـ س:ـ ۱۴ـ س: مخلدباد ومبسوط باد بمحمد وآله الامجاد

۲۴۸ـ من انشاء سلطان شیوخ الاسلام قطب‌الدین محمدالمشهور بخواجگی خواجه احمد الی اقضی‌القضاة شهاب‌الدین محمد نوراللّٰه تعالی مرقدهما وبرّد مشهدهما

(ص‌پ‌ط)

چون[1] پیوسته جنان جـان به نفحات نسائم فضائل وکمالات و فوحات شمائم شمائل حضرت[2] مولانا الأعظم، مولـی سلاطین العلماء فی‌العالم، بحر اصناف العلوم والحکم، ممهّد قواعد الاسلام، سلطان القضاة فی‌الانام.

بیت

کفته‌رایش برفلك من‌دونه شمس‌الضحی

خوانده‌فضلش‌را خردمن‌عنده علم‌الکتاب

شهاب‌الملة والدین، شمس‌الأسلام و المسلمین مـدّالله ظلالـه وافاض علی‌العالمین افضاله، که انواع واجناس مآثرومفاخر[3] وخواص فواضل وفضائل ایشان ازحد قیاس ورسم تمثیل متجاوز شده وتصورات اوهام وتصدیقات افهام[4] به‌جزئیات آن فضلاً عن‌الکلیات محیط نمی‌تواند شد ودر رفع لوای عزت ونصرت رایت سعادت وجرّ اذیال مکنت درهمه حال به انواع تمییز مستثنی شده‌اند، دماغ جان مشتاقان را شیفتهٔ هوا

و ولای ایشان کرده و حالیا اتفاق سعادت اعتناق را از زمانه فرصتی و از روزگار مسامحتی نمی‌یابد[۵]، به‌ضرورتِ هـمّتِ بـه ارسال رسل و رسائل متوسل به‌وسائل[۶] اخلاص و مستذرع به‌ذرائع اختصاص می‌شود تا اگر از فرائد فوائد انفاس متبرکـهٔ شریفه اقتباس دست نمی‌دهد به شرف خطور برخاطرخطیر مشرف گردد، «ومن لم یجدماء یتمم بالتراب» بنـابر آن خدمت مولانای معظم، جامع‌الفضائل و الحکم جلال‌الملة و الدین‌را عازم آن جناب گردانیده شد. امیدآن که چهرهٔ امانی اورا بیش از استسعاد[۷] دولت مواصلت به‌زیور شادمانی مزین گردانند. ظلّ عالی برمفارق اهـل اسلام ممدود (بالملك الودود)[۸]

الفقیر المخلص المشتاق محمدبن احمد الجامی

۱ــ ص:ــ ۲ــ ط: نصرت ۳ــ ط: مناظر ۴ــ پ: الهام
۵ــ ط: نمی‌باید ۶ــ پ: رسائل ۷ــ ط پ: استعداد ۸ــ پ:ــ.

۳۴۹ـ من انشاء سلطان الفضلا مولانا حسام‌الدین عبدالله الکوسویی الی واحد من‌القضاة جواباً لکتابه الشریف وخطابه المنیف[1]

(س‌ص‌پ‌ط)

شعر

درخواب همی بینم[2] یا نه که به‌بیداری
مستی‌است که می‌گویم[2] یا نه که به‌هشیاری

می‌مالم‌چشم خود درخودغلط افتاده[3]
کاین غفلت خوابستی یا حالت بیداری

ای طالع فرخنده یارب چه همایونی
وای اختر تابنده یارب کـه چه مختاری

ای دولت‌بادآورد ازمات که یادآورد
انصاف که شادآورد یارب چه سزاواری

بنـدهٔ مخلص هرچند انس‌وار ملازمت جناب حکومت مآب مخدوم علی الأطلاق نبوی الأخلاق مرتضوی[4] الاعراق

شعر

ابن الـذی بلسانه وبیانه   هدی الأنام ونزل التنزیل
وبفضله نطق الکتاب وبشرت   بقدومه التوریة والأنجیل

فاروق‌الحق والباطل، ناظورة[5] دیوان الحالی والعاطل،

شعر

قاض اذا اشتبه الامران عنّ له رأی یمیّز بین‌المساء واللبن

شیّدالله قوائم‌الدین بمکانه ومهّد دعائم الاسلام بقوة بنانه، ننموده است اما اویس‌وار درغیبت‌علی‌شحوط الدار وشطوط‌المزار آن‌خدمت را من«الذین یؤمنون بالغیب» است،

بیت

لم یکتحل عینی بنورلقائه فالقلب مفتون بحسن بهائه

بیت

اگرچه سابقهٔ خدمتی[6] ممهد نیست

ولیك باتو مرا عشق‌بازی هم‌بدنیست

و هرچند کمال ذات ملك صفات (فلك سمات)[7] مولوی ملکهٔ او نشده وعلو آن همت وسمو آن منقبت راحق المعرفه دانسته، «اوتیناالعلم من قبلها وکنّا مسلمین».

بیت

فلم تحف من واش ولاج[8] وحاسد

رسیس هوی فی‌ساحةالصدر کامن

بیت

تویی که برجبهات زمانه مرقوم است

همه فضائل نفس وخصائل پدرت

و اگر بدان آستان جلالت وآشیان فراغت نرسیده،

بیت

انّی وان لم الق‌نجداً واهله لمحترق‌الاحشاءشوقاًالی‌نجد

نقد عبودیتی برمحك صیرفی اخلاص آزموده دربوتهٔ محبت آن خدمت به صدق آورده تمام عیار بیرون آمده درصرّهٔ تبلیغ بسته بردست کمال حرقت فرقت[۹] معروض می گردد. صحیفهٔ بنده پروری چون «صحف مکرّمة مرفوعة مطهرّة» مرقوم انامل کرام الکاتبین از دست مسرعی (ع): چون برگ گل که بهباد هوا درآویزد، (ع): رسید ودیدهٔ مرمود را مکحل کرد، «فمحونا آیةالليل و جعلنا آیةالنهار مبصرة»، تاحدی که فحوای «آیةلهم الليل نسلخ منهالنهار» وصف آن گشت یعنی

بیت

زلفظ آن سوی معنیآن گذرکردم

چنانکهاز[۱۰]شبهجرانرسیبهروزوصال

هیزم ترغیب[۱۱] و تحریص، که بهدست اشارت خدمت برآتش تصمیم عزیمت دل این بنده نهاده بودند، «الموقدة التی تطلع علیالافئدة» شوق را بالا داد[۱۲]، «ترمیبشرر کالقصر» زبانهٔ تشویق بهعیوق رسانید، «کانّه جمالات صفر» دیك سینه را به جوش آورد، «یغلی فیالبطون کغلیالحمیم»، ولاغرو

بیت

ففی فؤادالمحب نارهوی احرّ من نارالجحیم ابردها

بیت

هزارجهد بکردم که سرّ عشقبپوشم

نبود برسرآتش میسرم که نجوشم

واجب آن بود که نتیجهٔ امتثالحکم مولوی برمرتبهٔ اشارت همان مرتب بودی وساقهٔ انقیاد فرمان مطاع ازطلیعهٔ تقدم فرخنده متجلف[۱۳] نشدی، اما دودفتنهٔ تشویشراه، که ازجمع بولهبصفت که «حمالة[۱۴] الحطب»

فساد بودند، صفای هوای آن عزیمت را تیره گردانید وخوف ملاعین قطاع‌الطریق آب «ولاتلقوا بایدیکم الی التهلکة» برسورت شرر آن اندیشه زد. انشاءالله که برفور انطفای شرر شریر آن اشرار[9] فجار بی‌تسویف وتأخیر کالبرق‌الخاطف والریح‌العاصف (ع): جان کمروار برمیان بسته،

بیت

مبارك صباحی که رویت[15] ببینم
خجسته زمانی که پیشت نشینم

برحضرت حکومت شعار خواند. «یانوح اهبط بسلام منّا وبرکات علیك وعلی امم ممن معك»، یعنی

بیت

ملازمان درت را و خواجه تاشان را
زمن‌دعا وزمین بوس بی‌کران برسان

(ع): خنك همسایگانت را درآن کوی، طوبی لهم وحسن‌مآب. از گریبان امروز تادامن قیامت آستین جاه وحشمت به طراز دوام مطرز، بحبیب‌الله وعترته (آمین ربّ العالمین)[7]

۱ــ س: من انشاء العلامة حسام‌الملة والدین الکوسویی لواحد من‌القضاة جواباً لکتابه ۲ــ ص پ ط: + این ۳ــ س: دل خود غلط افتادم
۴ــ ص ط: وقضوی (کذا) ۵ــ س: ناطوره ۶ــ س: معرفت
۷ــ س: ــ ۸ــ پ: ولاابیع ۹ــ پ: ــ ۱۰ــ ص پ ط: در
۱۱ــ ص: ــ ۱۲ــ س: دارد ۱۳ــ ص: مختلف ۱۴ــ پ: قاله
۱۵ــ پ: رویش.

۲۵۰ـ من انشاء العلامة مولانا رکن‌الدین محمدالخوافی فی استهداء بعض‌الفواکه عن اقضی قضاة‌الزمان فخر الملة والدین القاضی بمدینة اصفهان[۱]

(ص‌س‌پ‌ط)

لازال فخر[۲] المعالی ساطعاً بدوام ظله فخراً لکفاة القضاة باکوره‌ای، که ثمرهٔ شجرهٔ اخلاص‌است، برطبق عرض‌نهاده به‌موقف ادا می‌رساند ومنها[۳] می‌گرداند که نائرهٔ نارانتظار از حد گذشت و تاغایت از بوستان الطاف مولوی بوی بهبودی به‌مشام جان مخلصان[۴] نرسید و ازجویبار اشفاق اقضوی آبی برجگرتشنگان نچکید[۵]. سیب اصفهان به‌اتفاق طالع مخالف عشاق راست چون ثمرة‌الخلاف درکام[۶] حرمان نهفته ماند ومَلَـچی[۷] (یعنی امرود)[۸] از بی‌برگی به بی‌نوایان[۹] (نپیوست. مثمر این حرمان جزعدم التفات آن جناب سدره انتساب نتواند بود. امید)[۸] نه‌این‌بود ومتوقع[۱۰] نه‌چنین. معذلك امداد اخلاص چون فواکه جنان بی‌انقطاع است ومواد خیرخواهی[۱۱] چون اوراق سدره واغصان طوبی درنهایت طراوت وارتفاع. (ع): بردعا اختصار باید کرد،

بیت

هر که اوچون دانهٔ انگور شد باتودو روی[۱۲]

ریخته خونش چـو خون خوشهٔ انگور باد

بمحمد وعترته الامجاد الانجاد[۱۳]

۱ــ س: . . . رکن‌الدین الخوافـی الـی اقضی‌القضاة فخـرالملة والـدین الاصفهانی . . .
۲ــ پ: فجر
۳ــ س: انهاء
۴ــ س: + ناتوان
۵ــ س: نچکیلست
۶ــ پ: . . . ثمرهٔ بخلاف وکمال
۷ــ س: بمحی (کذا بی‌نقطه)
۸ــ س: ــ
۹ــ س: بی‌وامده (کذا بدون نقطه)
۱۰ــ پ ط: توقع
۱۱ــ پ: خرابی
۱۲ــ س: دو دل
۱۳ــ س: بمحمد وآله الامجاد.

۲۵۱- من انشاء خواجه معین‌الدین الجامی الی العلامه قاضی القضاة جلال‌الملة والدین القاضی بمدینة هرات صانهاالله تعالی عن‌الآفات[۱] *

(س‌پ‌ت)

وصل‌الکتاب فمرحباً بوصوله	اهلاً به‌و بخطّه وخطابه[۲/۳]

طایرمیمون فال وهمای همایون‌بال[۴] یعنی مثال اخلاص‌آمیز شوق‌انگیز که ازحضرت مولانای اعظم بـل مولی سلاطین قضاةالعجم، عطاردی الکتاب والقلم، برمکی الأخلاق‌والشیم، مستخدم ارباب‌العلم والعلم[۵] متبوع[۶] اصحاب‌الحکم والحکم جلال‌الحق والدین، معین اهل‌الصدق والیقین، مدّالله ظلّه[۷] علی‌المخلصین، که در تسوید آن یدبیضا فرموده بودند و درتحریر آن سحرحـلال به کار داشته، به مخلص‌ترین دولت‌خواهان وصادق‌ترین دعاگویان رسید[۸]. جسم را قوت وچشم را قرّت وتن را جان وجان را روان بود[۹]، وبه ادعیهٔ صادقه، که دائماً موظف بوده، مقابل** گشت وبرفرط الطاف و اعطاف[۱۰] ثناها ودعاهـا گفته شد، وآن شفقت‌هـا ازآن یگانهٔ زمـانه غریب وبدیـع ننمود. «لاغرو من‌المسك ان یفوح و من‌البـدران یلوح». خـدمات فراوان ودعوات

بی‌پایان مستعار ومستتار از ارواح پاکان وصدیقان علیهم‌سلام‌الله الملك المنّان به جناب‌آن یگانهٔ زمان معروض می گرداند ومی گوید:

بیت

ترا بادا به‌عالم‌عمرجاوید که ماهستیم باجان پرامید

چون مولانا فخرالدین احمد متوجه بود صحبت[11] اورا از رفع دعائی وعرض ثنائی خالی نگذاشت. یقین که فراموش نفرمایند وهمت عالی باز دارند، باشدکه از علایق وعوایق دنیـای دون دنی‌پرور بر کران رفته به‌حلقهٔ ارباب صدق واصحاب حق درآید واز روی[12] معنی (ع): ببیند آنچه می‌جوید بیابدآنچه می‌خواهد، ومستحق قبول «الحقنا بهم ذرّیاتهم» گردد، وماذلك علی‌الله بعزیز.

اطناب واسهـاب از حد گذشت. دولت وجلالت وکامرانی در رضای حضرت یزدانی مستدام بساد وتوفیق نیکوکاری رفیق جان آگاه آن نکونام، بمحمد وآله[13] علیه الصلوة والسلام.

* س این نامه را سهواً چندین ورق بعدآورده است ولی‌کاتب اشتباه خـود را دریافته و درعنوان قیدکرده است که «وقع هیهنا بالسهو من‌الناسخ». بنده نیـز سهو ناسخ را تکرارکرده آن را درجدول کامل نامه‌ها (مقدمهٔ ج اول ص۴۸) به شمارهٔ ۲۶۹ ضبط‌کرده‌ام واین سهو طبعاً درنامه‌های بعد (تاشمارهٔ ۲۶۸) منعکس است وباید هرکدام را یك شماره بالابرد (رك. مقدمهٔ همین جلد دوم). قسمتی از این‌مکتوب (ازکلمهٔ «گشت» کـه باعلامت دو ستاره مشخص شده است از پ افتاده است و درعوض در خ کامل است).

۱ـ س: ایضاً من انشائه من اسفزار الی هرات من رسائل‌القضاة الی اعدل الولاة قاضی جلال‌الدین الهروی وقع هیهنا بالسهو من‌الناسخ جواباً لکتابه

۲ـ س: خطا ؛ پ: خطاب

۳ـ س ـ خ:+ مکتوب مبارك تو آمد مانندهٔ گوهر شب افروز
خطش چوسواد طرهٔ شب لفظش چوبیاض غرهٔ روز

۴ــ خ: اقبال ۵ــ پ: القلم ۶ــ پ: منبع ۷ــ س: ظلاله

۸ــ خ: رسید ودیدهٔ مرمود را مکحل کرد نهادبردل مجروح خسته صدمرهم

بیاض آن چوضمیر موحدان روشن سوادآن چوسرزلف دلبران پر خم

۹ــ پ: داد ۱۰ــ س: الطاف ۱۱ــ خ:ــ ۱۲ــ س: راه

۱۳ــ خ:+وصحبه .

تمت رسائل القضاة بتأييد واهب العطيات

الباب الخامس

في رسائل الموالي العظام والاهالي الكرام

۲۵۲- من انشاء شیخ‌الاسلام خواجه معین‌الدین الجامی علـی جریدة المولی الاعظم عزالملة والدین عبدالوهاب النیشابوری (لواعظ)[۱] نورالله تعالی مرقدهما[۲] (ص‌س‌پ‌ط‌خ)

صباحی از روزها دروقت طلوع آفتاب‌عالم‌تاب فرزند هنرمند[۳] صاحب‌نصاب، عزیزمصرو آتیناه‌الحکمة وفصل‌الخطاب عزالملةوالدین اصیل الأسلام وصدرالمسلمین عبدالوهاب،

شعر

هم خجل درپیش ذهنش ذهن تیز
هم به رشك ازطبع رادش آفتاب
برسپهر حکمت او صاحب[۴] قران
در جهـان دانش او مالك رقاب

و افاه یوم‌الجزاء والحساب خزائن رحمة ربّك العزیزالوهاب، که به اخلاق حمیده وسیر پسندیده و اوصاف ملکی و کمالات جبلی‌آراسته و پیراسته[۵] است وبه جمیع فضائل درجهان مشهور و درحداثت[۶] سن به‌خیر درالسنهٔ (اهل خیر)[۷] مذکور،

بیت

حدث یوقره الحجی فکانه   اخذالوقار من‌المشیب الشامل[۸]

پاکی نفس عطائی است خدایی که به جهد
ندهد دست کسی را و مسلم نشود

تشریف حضور پرنور داد و دری از سعادت برروی[۹] مخلصان بگشاد. به زبان جان و جان زبان بدین بیت مترنم گشتم که:

بیت

شاد آمدی مرحبا و اهلا ای بخت سعید مقبل من

چه آثار نجابت درجبین مبین او ظاهر و علامات فیروزی و بهروزی[۱۰] درناصیهٔ او واضح و لائح است.

بیت

له حسن[۱۱] خلق فی کمال مروة
و بسطة[۱۲] کف فی ضیاء جبین

القصه از فقیر حقیر معین الجامی عفی الله عنه التماس کتابت سطری چند نمود و در آن باب مبالغه فرمود. هرچند انحراف مزاج و ضعف پیری وقلت بضاعت شامل حال بود مع ذلك کلّه بنا بر التماس و اشارت آن بزرگ زادهٔ صاحب فضیلت خواستم که درساعت وزمان که وما امرنا الا واحدة کلمح البصر اوهو اقرب آن را به اتمام رسانم. اما حکم حکم اندازیرید وارید ولایکون[۱۳] الاّ مایرید بالاست، وسرّ عرفت الله بتغییر الامور وفسخ العزائم[۱۴] هادم الاشیاء.

شعر

گر زمانه جز به حکم حق مداری[۱۵] داشتی
ممکنستی آن که ما نیز اختیاری داشتی
گر[۱۶] فلك برمنهج تقدیر راهی یافتی
در سلوك خویشتن آخر قراری داشتی

ورنه در دست قضا بودی زمـام کارهـا

عزم هرکاری که کردیم اعتباری داشتی

ایمنستی[۱۷] مردم از شست سهام قوس چرخ

گر فلك نی از زمین در دل غباری داشتی

کار دنیا گرچنان بودی که بودی استوار

از پی دفـع خلل نیـز استواری داشتی

گل بچیدی[۱۸] هرکس از باغ جهان عمر دراز

گرنه از دست اجل در پای خاری داشتی

فخر کردی چرخ اگر امروز در میدان فضل

همچو فکر صائب من شهسواری داشتی

ای فرزند عزیز، چون حق تعالی کیاست و فراست واعتقاد صافی، کـه بالای همهٔ عطاهاست، به تو ارزانی فرموده است شکر این نعمت عظیم و موهبت جسیم را به جای آر واستعداد را در مالایعنیه صرف مکن.

بیت

شکر کن شکر که در معرض خلقی[۱۹] که تراست

مال قارون چه بود مملکت خاقان چیست

حق علیم است و کفی به شهیدا که همیشه آن فرزند منظور نظر دیدهٔ دل وجان بوده وصحبت اورا پیوسته خواهان، اما (ع): تجری الریاح بمالاتشتهی السفن.

بیت

نرود برمراد مـا کاری بنده بودن چنین بود آری[۲۰]

فی الجمله چند ورق ازمعلوکات[۲۱] طبع سقیم وذهن نامستقیم ثبت افتاد، اما به قضیهٔ مرضیه (ع): وعین الرضاء عن کل عیب علیلة، استظهار تمام

حاصل است ودل به‌صحبت خدمتش[۲۲] بیش‌از پیش مایل.

الله یجمع بیننا[۲۲] فی عیشة رغد

فذاك اعظم حاجاتی واوطاری

انشاءالله که آن فرزند به منتهای همت پدر[۱۳]، که علامهٔ زمانه[۲۳] است، برسد. لازال الوالد قریرالعین بلقاء ابنه‌النبیه والولد ممتعاً ببقاء سیده وابیه بمحمد واهل بیته وذویه[۱] آمین ربّ العالمین، (ویرحم‌الله عبداً قال آمینا)[۵]

۱ــ ص پ ط:ــ ۲ــ میان عناوین والقاب در پنج نسخه اندکی تفاوتهای بی‌اهمیت هست ۳ــ س: + ارجمند ۴ــ س: صاف ۵ــ س:ــ ۶ــ خ: بحداثت ۷ــ س خ:ــ ۸ــ پ: السائل ۹ــ ص پ ط: بروی بر روی ۱۰ــ س: سروری؛ خ: وامارات بهروزی ۱۱ــ س: حسین ۱۲ــ س: بسیط ۱۳ــ ط:ــ ۱۴ــ س:ــ ؛ ص پ ط: الهمم ۱۵ــ ص: مدارا ۱۶ــ ص پ ط : ور ۱۷ــ س: ایمنی ۱۸ــ س ط: نچیدی ۱۹ــ خ: فضلی ؛ س: علمی ۲۰ــ ط: یاری ۲۱ــ س: معلومات ۲۲ــ ص:ــ ۲۳ــ ص پ ط: نامدار.

۲۵۳ـ من انشاء شیخ‌الاسلام خواجه ضیاءالدین یوسف الجامی الی العلامة شمس‌الحق والدین الکراتی[1] جواباً لکتابه الشریف

(ص پ ط)

شعر

اتانی کتاب فی‌اللطافة تابع[2]

الی حیث یبدی فی‌الجمال تکلما

ولا انا الا ان تمنی للثمه

و تقبیله کل‌العقول تحشما

بیت

بودم نشسته منتظر آن که ناگهان

باشد که آفتاب سعادت کند طلوع

وبنابر مقتضای قضیه «ان‌لله[3] فی‌ایام دهرکم نفحات» مترقب[4] نفحه‌ای از نفحات الهی ومستشرق لمعه‌ای از لمعات ربانی می‌بود، واستاد طبیعت این معنی را برمنوال آن عبارت‌می‌پیچید، وغواص خاطر آن درّ نفیس را درسلك این‌نظم منتظم می‌گردانید که:

شعر

شمس الافاضة[5] لابقیت فبادروا   و استشرقوا یاقوم من‌لمعاته

زکواً بثوسکم[6] بماء معارف

فترقبوا و تعرضوا نفحاته

ناگاه کتابی، که شوق تقبیل او[7] ملاقات مدارج عالم صیاصی‌را منتهی مطالب و قصوی مآرب انوار قدسی گرداند و فیض انوار الطافش جمادات عالم اجسام را برسکّان لاهوت ترجیح دهد،

بیت

چنان زفیض جمالش جهان منورشد

که گشت عالم سفلی منور ملکوت

از خدمت مولانـا الاعظم، علامةالعلماء فی‌العالم، مفتی‌الفریقین، امام الحرمین،

بیت

نیست همتای تو درحیز امکان موجود

بارها کرد خرد رخت جهان زیر وزبر

شمس‌الحق والدین انجح‌الله اوطاره وبقی علی صفحات الایّام‌آثاره، بدین فقیر رسید، (ع): بسان روح که باقالبی برآمیزد، وبه واسطهٔ آن ورود خطاب شریف (ع): جانم که چوغنچه بود چون گل بشکفت، و براستعداد قبول فیض‌الهی و قابلیت‌کمالات سرمدی استدلال گرفت. پس‌مرغ روح فریاد برآورد وبدین بیت مترنم گشت:

شعر

که ازمهبّ سعادت نسیم لطف وزید

بشیرفتح وظفر ازمقام قدس رسید

رسید مژده که ازمشرق عنایت حق

هزار صبح سعادت به‌لمحه‌ای بدمید

اما حدیث اشتیاق وقصهٔ شدائد فراق

بیت

کانت کصدغ الغانیات تطاولا

وکلیلة العشاق عنه یهاجر

ازآن چه گویم، چه خوض درآن تطویل لیس‌تحته طائل، فانه بحر لاساحل له ولکلّ بحرساحل،

بیت

شروع در غرضی کان به‌آخری نرسد

هزار بار به‌از کردن است ناکردن

هرچند این‌فقیر را به‌واسطهٔ تعارفی، که پیش‌از علائق اجسام باخدمت آن خلاصهٔ انام وزبدهٔ ایام بوده است، اتصالات روحانی و مشاهدات حقیقی حاصل است وساعتی بلکه طرفةالعینی ازخدمتش خالی‌نیست و ضمیر منیر مولوی براین معنی خیرالشاهدین[۸]، امید به‌فضل‌الله تعالی واثق است که عنقریب خودرا ازظلمت‌آباد بی‌خبران به‌صبح لقای‌آن خلاصهٔ دوران خلاص دهد ودیدهٔ ظاهر را نیز ازمشاهدهٔ جمال جهان آرای بی‌نصیب نگرداند.

بیت

حرمان نصیب دیدهٔ غم دیده بیش[۹] نیست

دل را چه غم که دل‌زمقیمان‌کوی اوست

اگرچه‌مفارقت‌ضروری درغایت صعوبت است‌اماچون دائماً به‌اکتساب کمالات مشغول‌اندو درسلك «الذین‌اوتواالعلم درجات»منخرطواوقات به‌اقتناء معارف وتحقیق حقایق مصروف، منتهای همت برآن مقصور است که یوماً فیوماً بل ساعةً فساعةً ترقی درمدارج کمال تجسس[۱۰]

باشد واهل توصّف وتمدّح را جز «العجز عن درك الأدراك[9] ادراك» دستگیری نباشد. والسلام علی اهل السلام.

۱ــ پ: الکرمانی ۲ــ کذا ص ط ؛ پ: مانع (نابع؟) ۳ــ ص پ ط: الله ۴ــ پ ط: مترقبه ۵ــ پ: الاخاضه ۶ــ ص پ ط: بیوسکم ۷ــ پ: از ۸ــ المشاهدین ۹ــ پ: ــ ۱۰ــ پ: تحسین.

۲۵۴ ـ ایضاً من نتائج انفاسه‌الشریفه عن‌لسان الملك الاعظم (ملك غیاث‌الدین)[1] پیرعلی کرت‌فی‌استدعا العلامة مولانا (جلال‌الدین)[2] سلطان شاه (سقی‌الله ثراه و جعل‌الجنة مثواه)[2/3]

(س‌پ‌ط)

چون مفاتیح خزائن « انّ الارض‌لله یورثها من یشاء من عباده» درقبضهٔ قدرت و تصرف مشیت‌یکی ازجملهٔ «فاجتبیه ربّه» درآید وانوار آفتاب عنایت‌ربانی وآثارعواطف حضرت‌یزدانی برچهرهٔ روزگار[2] اوواضح ولائح گردد اساس استقامت‌آن مبانی و رابطهٔ انتظام دوام آن معـانی جز اقتفاء آثار «ائمة یهـدون بامرنا[4]» و «یسارعون فی‌الخیرات»، که مستحقان درایت و مقتبسان انوار معرفت از مشکوة نبوت‌اند، و اتباع صاحب نفسی، که نقش«یبدّل‌الله سیّآتهم حسنات» برصحیفهٔ «مایکون لی ان ابدّله من‌تلقاء نفسی» ثبت فرمایند، نتواند بود وبرمقتضای «انّ العلماءفی‌الممالك[5] کالمصباح‌فی‌دارك» برین عرصهٔ‌مملکت به‌طایفه‌ای، که‌به‌اقصی مراتب‌کمال رسیده‌باشند وازمدارج‌نظر واستدلال[6] گذشته وقدم در وادی مقدس «فاخلع نعلیك انّك بالواد المقدس طوی» نهاده مظهر سرّ «وعلّم آدم الاسماء کلّها» آمده و در دبیرستان «و علّمك مالم تکن‌تعلم» ازمقدمهٔ «هل اتبعك علی ان تعلّمن ممّا علّمت رشداً»

نتیجهٔ «وعلّمناه من‌لدنا علماً» رسیده (واجب ولازم)[۷]. بنـابر این‌معنی محب به‌جان[۱] مشتاق[۷] (و مخلص بی‌نفاق)[۱] تحیاتی، کـه ورد معتکفان صوامع جبروت وذکرمألهان زوایای‌خطهٔ‌ملکوت‌تواند بود، به‌جانب جناب مولانا الاعظم، سلطان الائمة فی‌العجم،

بیت

علامةالعلماء واللجّ الذی　　لاینتهی ولکل لجّ ساحل

جلال‌الملة والدین‌سلطان شاه[۸] ادام‌الله فضائله وابقاه، که جامع کمالات انسانی است ومظهر

بیت

تجلّی لـی[۹] المحبوب فی کلّ وجهة

فشاهدتـه فی‌کلّ معنـی و صورة

مؤدّی می‌گردد وچشم امیـد برمرصد انتظار می‌باشدکـه ناگاه مبشر «قد[۱۰] اوتیت سؤلك یاموسی» بشارت «ولقـد مننّا علیك مرّة اخری» به مسامع عالمیان رساند وندای:

بیت

ای زلالی که حیات همه دلها ازتوست

چـه شود گربه سرتشنه دگر ره گذری

با اقطارعالم درمیدهد. رجا به‌فضل الهی‌واثق است که عنقریب محبان را به‌صحبت شریف ایشان استیناس کلی حاصل آید ومستفیضان این‌دیار را ازمشرب زلال معرفت نصیب‌کامل به‌ظهور رسد[۱۱].

بیت

بود که بازببینم زمسجدآمده بادیر

نشسته‌درصف‌رندان به‌صدهزار کرامت

مقرر[۱۲] ومحقق شناسد[۱۳] کـه مقصود اصلی حضور ایشان است. اگر خاطرعاطر[۱] مولوی‌را ازفحوای «ماطلبنا فی‌العباء[۱۴] وجدنا فی‌القباء[۱۴]» ازکثرت مباحثه ومذاکره ملالی‌باشد تکلیفی[۱۵] نه،

بیت

تکرارو بحث وگوشهٔ مسجدخوش است‌لیك

دربزم دوست نعـرهٔ مستانه خوشتر است

فضائل وکمالات مستدام باد[۱] بمحمد علیه‌السلام[۱۶].

۱ـ پ ط:ـ ۲ـ س:ـ ۳ـ س: من‌انشاء . . . الی العلامة مولانا سلطانشاه فی‌استطلابه عن‌لسان ... ۴ـ دراصل: بامره (قرآن، انبیاء ۷۳ وسجده ۲۴) ۵ـ س: الممالیك ۶ـ س: استدراك ۷ـ ط:+ بحق ۸ـ پ:ـ ۹ـ س: فی ۱۰ـ س پ ط: لقد ۱۱ـ پ ط: رسانند ۱۲ـ س: مکرر ۱۳ـ ط: شناسند ۱۴ـ پ: العباد ۱۵ـ پ: تکلفی ۱۶ـ پ ط: افضل‌السلام والسلام.

۲۵۵- من انشاء مولانا[1] عزالدین الکاشی الی العلامة مولانا[2] شمس الملة والدین محمدالبیهقی[3] نورالله تعالی مرقدهما[4]

(س‌پ‌ط)

بیت

دوش چون‌شد به‌سان پشت پلنگ

روی این بارگاه آینه رنگ

در کلبهٔ احزان تنها بودم وپریشان[5] وبه‌رسم غریبان سربه‌گریبان.

شعر

نه مرا یار ومونسی وندیم   نه‌مرا شمع وشاهدی وشراب

نه‌مرا نقل ومطربی وحریف   نه‌مرا نان وسبزی‌ای وکباب

دل زجور سپهر پرآتش   وزجفای زمانه دیده پرآب

گاهی دل مستمند که (ع): «وکلّ نارفمن انفاسه قدحت» در فراق دوستان می‌نالید (وچون چنگ می‌سرایید)[6]، و زمانی دیدهٔ دردمند که (ع): «وکلّ ماء فمن اقداحه[7] جاری» از اشتیاق اشك می‌بارید[8]. به حکم آیت «مایفتح الله للناس من رحمة» بخت بیدار یاوریم نمود، زنگ از آیینهٔ دلم بزدود، یعنی (ع): بایاد تو افتادم ازیاد برفت آنها، «الحمدلله الذی اذهب عنّا الحزن» گفته‌شد.

بیت

تابه افسوس به‌پایان نرود عمرعزیز

همه شب یاد[9] تو می‌رفت ومکرر می‌شد

آری هماره[10] باغبسان چون‌آب بگشاید در وصف باغ غزل خواند و بلبل بیچاره چون[11] ازوصل[12] گل محروم ماند روزگار به یاد محبوب گذراند.

بیت

دستم نرسد که زلف مشگین بویم

باری به‌زبـان حدیث او می‌گویم

به کرم (اعراق‌وحسن)[13] اخلاق متوقع است که طریقهٔ «اوفوا»[14] گیرد وجادهٔ «ولاتنقضوا» سپرد وبـه وصال ضنّت روا ندارد، واگـر دارد خیال را چه تواند .

بیت

این توانی که نیایی ز درسعدی باز

لیك بیرون شدن ازخاطر اونتوانی

ایزد تعالی همیشه یارباد ودرجملهٔ احوال نگهدار، والله المستعان والیه الاستعانه من‌تصاریف‌هذا الدهر والزمان وتشویش الخواطر فی‌الاسرار والاعلان .

۱ــ ب ط: العلامة ۲ــ ب ط:ــ ۳ــ ط: السرسقی (کذا)
۴ــ ب ط:+ وبرد مشهدهما ۵ــ ب ط: تنهاوپریشان بودم ۶ــ س:ــ
۷ــ س: اراحه ۸ــ س: از اشتیاق دوستان می‌نالید وزاشك می‌بارید
۹ــ ب ط: ذکر ۱۰ــ س، همواره؛ ط: همان ۱۱ــ س: چون لب بگشاید از... ۱۲ــ ب‌ط: وصف ۱۳ــ ب:ــ ۱۴ــ ب ط: اوفرا.

۲۵۶ـ من انشاء مولانا شمس‌الملة والدین البیهقی الی المولی العلامة استاد الجن والانس قوام الملة والدین الشیبانی (ص)

بیت

بقیت بقاء الدهر یا کهف اهله
وهذا دعاء للبریة شامل

بر معتکفان جناب قبلهٔ اقبال و کعبهٔ امانی و آمال و محطّ رحال رجال و ملاذ اهل فضل و کمال و مطاف الطاف و حرم کرم و عرفات برکات و منی منی اعنی حضرت مولانا الاعظم، قدوة فقهاء العجم، استاد الائمة فی العالم،

بیت

ای نظیر تو درجهان علوم
ننهاده قدم ز کتم عدم

علامة العلماء، اللجة الذی لاینتهی ولکلّ بحر ساحل، مظهر سرّ ابداع، مکمل نوع الانواع، مرکز دایرهٔ [...] بینی، عروهٔ وثقای خدا پرستی، مبین دقایق شریعت، ممهد قواعد حقیقت، کریم الطرفین، حسیب الابوین، العالم الربانی، مظهر الطاف السبحانی، قوام الحق والتقوی والشریعة والدین الشیبانی متع الله المسلمین بطول بقائه ورزقنا قریباً سعادة لقائه، مخفی مباد که بنابر آن که نقش‌بندان بیت العمل اول یعنی شاگردان

کارخانهٔ ازل به رقم قدم قلم «جف‌القلم بماهو کائن» و به پایمردی «السعیدمن‌سعد فی‌بطن‌امّه» ودستیاری «الله ولیّ‌الذّین‌آمنوا یخرجهم من‌الظلمات الی النور».

شعر

آن روز که برثور ثریا بستند
واین منطقه برمیان جوزا بستند
درکتم عدم به‌سان‌آتش‌برشمع
عشقت به‌هزار رشته برپا بستند

بی‌منت دیده، که امروز حاسی (کذا) آن حضرت چون دل اعداء ایشان تنگ وچهرهٔ حسّاد بی‌رنگ، و توسط عبارت وکتابتی، که اکنون، بعدت عن‌الاسوار، پای لنگ ومجال آن نیك تنگ است،

شعر

عمری است که‌باغم تودرساخته‌ایم
پنهان زتو باتوعشق درباخته‌ایم
زان باتو نگفته‌ایم که هرگزخودرا
شایستهٔ خدمت تو نشناخته‌ایم

ماللتراب ورب‌ّ الأرباب، بیت

من کیستم که دعوی سودای او کنم
یا آرزوی‌روی دلآرای او کنم؟

والحق این‌سره به‌تعظیم واکرام . . . وار تصدیع وابرام می‌نمود،

بیت

کمال لطف بود بی‌توسط نظری
که خاطری به‌دیگر خاطرآشنا گردد

(ع): بی‌زحمت دیده هردمت می‌بینم. لاجرم سلوك آن طریق ولزوم آن شیوه را الی‌آخرالعمر عازم شده بود وازعادت اهل عادت اعراض نموده . تادراین وقت که فرزندهنرمند ارجمند مظفّرعمادالدین مطهّر زید فضله را به انـدك مهمی عازم‌آن دیار گردانید، به حکم «ادعونی استجب‌لکم» غرض ازاین ضراعت ازکار دور ندید، اگر احیاناً به‌بذل مهمی یااشارت خدمتی به‌سلامی یادشنامی این بی‌نام‌را مشرف گردانید واو را برمقتضای‌آن‌که :

بیت

همان بسم که به‌فتراك خویش بربندی

کــه گرسمینم و گر لاغرم شکار توام

از زمرۀ بندگان دانید (ع): زهی‌سعادت ودولت که یارما باشد.

به‌رکاکت‌عبارت وسماحت استعارت‌وخط مشوش‌ولفظ ناخوش معذور فرمایند که مدتها شده که به‌سبب قوت جسم و فرت چشم ازآن شیوه محروم است.

بیت

قلم وکاغذ اربه دستم هست   چه‌کنم نیست اختیاربه‌دست

پیوسته کهتر نواز وبنده نوازباد بمحمد وآله الامجاد.

۲۵۷ـ ایضاً من انشائه الی مولانا سعدالدین الکالونی[۱]

بندهٔ کمینه، که دائماً سواد حدقهٔ اوازحدیقهٔ فضائل وروضهٔبستان فواضل[۲] اعنی کتابت وعبارت واستعارت[۳] آن‌ناسخ آیات مفاخر اوائل و اواخر به‌اقتطاف «وفاکهة کثیرة لامقطوعة ولاممنوعة» معروف و دل شکسته وخاطر فاترخستهٔ او[۳] به‌حکم «ولکلٍ وجهة هوموليها» ازتوجه به جانب هوا وولای‌آن مُظهرسرّ ابداع ومَظهر اجناس کمالات نوع الانواع به‌صفت احراز قصب[۴]السبق[۵] درمیدان[۶] «فاستبقوا الخیرات» موصوف‌است، بندگی‌ها عرضه میدارد.(ع): آنجاکه رنگ وبوی‌بود گفتگو بود. شکیب از صورت‌زیبا نازیباست. (ع): جان ندارد هرکه جانانیش نیست. وفور فضائل قید صید دل است. (ع): تورا هرکس[۷] که بیند[۸] دوست دارد. حربا ازمشاهدهٔ جمال‌آفتاب نشکیبد. نیلوفر را جزصحبت‌آب زلال نزیبد. شکربه‌شکر ابرمطیررا درنیابد، ثنای بلبل برجمال‌گل بدیع ننماید. آیا درآن‌کوی از این حال خبری واز این آتش‌شرری هست یانی؟ باری (اشتعال نوایر افکار ضمیر بزرگوار به‌تواتراقطارغیّم مدراربرفرط)[۹] فراغ (خاطرایشان)[۳]ازحال‌شکستگان غریب ومخلصان ازنصاب فضائل بی‌نصیب دلیل روشن و برهان مبین

است. اگرموجب تخلف ازتلطف ثلج است نه‌تلخ، غمی‌نیست، واگر سبب تقاعد ازتفقد صورت حالی است نه ملالی[۱۰]، المی نه.

شعر

آن بت که چنو به دهر چالاکی نیست

برباد غمش رفته[۱۱] چومن خاکی نیست

روزی دوسه[۹] شدکه کمترم می‌پرسد

گرنیست ملول دیگرم باکی نیست

مشتاق یاران ازصدمت باران نپرهیزد، و محرم کعبه از زحمت بیابان نگریزد. بویندهٔ گل را دل‌برمحنت خار بباید نهاد، وجویندهٔ مل را تن درآفت خمار باید داد. وجل[۱۲] وحل عذر این‌حال را نشاید وازغموم عام شاهد این دعوی نیاید. (ع): لوصحّ منك‌الهوی ارشدت الخبل. هذا واستغفرالله من‌فرطات اللسان وهفوات الجنان. باآن‌که زبان حال ابر درفشان هرزمان درمیان کلبهٔ احزان مخلصان آیت «الم‌تروا انّاناٌتی الارض ننقصها من‌اطرافها» به گوش‌هوش می‌رساند، وبه‌شاهد[۱۳] تداعی ابطال ووهن[۱۴] تبیان «انّ اوهن‌البیوت لبیت العنکبوت» می‌خواند.

بندهٔ کمترین خودرا درتخلف‌ازقیام به‌فرائض خدمت‌آن خلاصهٔ ایام معذور نمی‌دارد وملوم (در این‌قضیه نه خداوند بل این بنده خود را)[۳] می‌دارد. چه[۳] قطب‌آسمان حرکت نکند. سرو بوستان پای از چمن بیرون‌ننهد. راغب طاوس هرآینه رنج سفرهندوستان را برراحت نفس بگزیند. طالب علم اگربه چین نرود خطانبیند (بلکه‌خطابیند)[۳]. بانطق‌بیان شکربار التفات شکایت روزگار پسندیده‌نیفتد، وبامدح آثار آن یگانهٔ ادوار[۱۵] و اعصار درنگنجد.

شعر

وانّ زماناً انت من حسناته

حقیق بان یهوی ویطری ویمدح

وکیف یذمّ العقل دهراً لصرفه[۱۶]

بمثلك یاخیر الخلایق یسمح

وهـذا وانّ ختم الکتاب یشعر بخیر من صدق الأخلاص ویشهد بفـرط الاختصاص وینبیء بصفاء الودّ ویحکم بصدق العهد.

۱ــ پ ط: من انشاء العلامه سعدالملة والـدین الکالونی الـی حضرته العالیه (یعنی به‌شمس‌الدین محمدبیهقی) ۲ــ س: فضائل ۳ــ پ ط:ــ ۴ــ س: قصبات ۵ــ پ: الصبق ۶ــ پ ط: مضمار ۷ــ پ: تن هر کس ۸ــ پ ط: باشد ۹ــس: ملامی ۱۱ــ پ ط: رفت ۱۲ــ س پ ط: وحل ۱۳ــ س: تشاهد ۱۴ــ س: ذهن ۱۵ــ پ ط : روزگار ۱۶ــ پ:ــ ؟ س: صروفه.

۲۵۸- من انشاء العلامة سعدالملة والدین الکالونی الی شمس‌الملة والدین داود البیهقی نورالله مرقدهما جواباً لکتابه الشریف[1]

(س‌پ

هوالمشکور فی کلّ حال

بیت

علم‌دولت‌نوروزبه‌صحرابرخاست زحمت‌لشکرسرمازسر مابرخاست

مدتهاست که تااهل نیشابور را، که به‌واسطهٔ تواتر امطار وهجوم برف ناهموار[2] نابیوسان «غشیتهم موج کالظل»[3] حالی که دیروز واقع‌شد در مخزن خیال نیفتاده است[4].

(ع): آری چو پیش‌آید قضا مروا شود چون مرغوا. محبوسان درك اسفل‌را ازنسیم جنةالنعیم چه بهره؟ ساکنان ولایت حرمان را ازنصیب ارباب مساعدت چه فایده؟ مگرهنوز قوای طبیعی‌را ازوصول موکب[5] خسرو سیارگان به نقطهٔ اعتدال ربیعی خبـر نیست؟ (آری چه توان؟ ماشاءالله‌کان.مقرر آن که)[5] بی‌یاوری‌بخت کوشش و کشش[5] سودندارد.

بیت

(من کز وطن سفر نگزیدم به‌عمرخویش

از بهردیدن تو هواخواه غربتم)[5]

وبی‌اتفاقات حسنه، که دولت عبارت است ازآن، اجتهادرا فایده روی ننماید[۶] (واگرنه (ع): آن‌که باشدکه نخواهدکه توجانش باشی)[۵].

دراین وقت‌روی زمین‌می‌بایستی‌که چون‌چهرهٔ معشوق به‌سفیدهٔ شکوفه وگل‌گونهٔ لاله مزین بودی. که را درحساب بودکه برمثال دل عاشق مرکز ذبول[۷] ومحل آثار نحول‌گردد (ودائماً:

بیت

می‌کند باد به‌رفتن حرکتهای خنك

مگر این‌شیوه ز ازهار ریاحین[۸] آموخت

وازخنکی برف خود دم نمی‌توان زد

شعر

هرگزکسی نداد بدین‌سان نشان برف

گویی‌که لقمه‌ایست زمین در دهان برف

مانند پنبه دانه‌که درپنبه تعبیه است

اجرام کوههاست نهان درمیان برف

گرچه سفیدکرد همه خان ومان ما

یارب سیاه باد همه خان ومان برف

خورشیدرا که پیکر زربود ازخواص

بگرفته است جوهر سیماب سان برف)[۹]

«حتی اذا اخذت الارض زخرفها»، وازنیت «وظنّ اهلها انّهم قادرون علیها ایّتها امرنالیلاً اونهاراً». بنده را ارادت‌آن بودکه متوجه جناب همایون‌گرددکه مفرح احزان هراندوهی[۵] ومکروهی است و برمثال جان‌عزیز به‌نزدیك هرکسی محبوب‌آید. اما

بیت

آن بخت کو که عاشق رنجور قوتی

با این دل ضعیف و تن ناتوان دهد

وحل ابتلا به‌زحمت وحل مانع شد. به‌کرم مکرم‌معذور دارند. همواره کهتر نواز و بنده پرور[10] باد (بالنبی و آله الامجاد)[11].

۱ـ پ ط: ایضاً منه‌الیه (یعنی ازسعدالدین‌کالوتی به‌شمس‌الدین‌محمد ـ نه‌داود ـ بیهقی) ۲ـ پ ط: امطار ناهموار وهجوم برف بسیار ۳ـ هر سه نسخه: تغشیهم (رك، قرآن، لقمان۳۲) ۴ـ پ ط: در این‌جا سه‌بیت دارد باردیف برف که س آن‌را بایك بیت چهارم پائین‌تر قرار داده است. رك. ح۹ ۵ـ پ ط:ـ ۶ـ پ ط: چه فایده روی دهد ۷ـ پ: دنول ۸ـ دراصل: دیا بی (کذا) ۹ـ ازتمام این‌چند سطرمیان دوهلال فقط سه بیت اول قطعهٔ مردف «برف» درنسخه‌های پ ط آمده است. رك. ح۴ ۱۰ـ پ ط: حاسدگداز ۱۱ـ پ ط: الی یوم‌المعاد.

۲۵۹ـ من انشاء العلامة سعد[1] الملة والدین الکالونی الی شمس‌الدین محمد البیهقی جواباً لکتابه[2]

(سرپط)

شعر

کتابك جدّ فی‌تقریب[3] انسی | وابعد عن حشاشتی الکروبا
فلا زالت[4] دیارك مشرقات | ولا دانیت یاشمس الغروبا

خطاب مشکین طرازمسکین نواز مخدومی مولوی اعظمی عزّ نصره، که ازمطلع تامقطع مخزن نفایس الطاف و گنجینه جواهر[5] مکرمت و رعایت و شرایط حسن اشفاق واعطاف بود، رسید. بندهٔ مخلص آن را بوسید[6] وفاتحهٔ ورود سعادات و خاتمهٔ هجوم کرامات شمرد وفنون تربیت‌را به‌صالحات دعوات مقرون گردانید. عبودیتی مسکیة‌النفحات[7] که ازطیب اوقات جمعی، که «یبشرهم ربّهم برحمة منه ورضوان وجنات[8]» حکایت کند، ارسال می‌رود. شوقی که به ادراك تقبیل انامل شریفه دارد تقریر[9] از احاطت به بعضی از آن درموقف احالت است.

بیت

فی کلّ عشیّتی وفی‌اشراقی | یزداد الی لقائکم اشواقی

بیت

نه آن‌چنان به‌تو مشغولم ای‌بهشتی‌روی

که یاد خویشتنم در ضمیر می‌آید

مدتهاست تا آرزوی آن‌که نفثات این‌مصدور را دولت استماع حاصل آید درساحت سینه تمکین یافته است وتاغایت لطیفه‌ای، که این[8] امنیه را مترقب باشد ازحجاب غیب به عالم شهادت نرسیده[10]، آری (ع): من عادت بخت[8] خویش‌نیکو[8] دانم. دلخواه آن بود کـه اگرمرکب همایون[11] سبزوار را به مقدم خویش مشرف گرداند به‌هرنوع که تواند گذری کند. علو سن و تعاقب اعراض امراض متلون وزحمت سرما[12] ازپیش رفتن مانع[13] است، (والا دل به خیال که قانع است)[5] یقین که لطف جبلی در اوقات صلوات وخلوات تمهید عـذر بنـدگان صادق الاخلاص[8] کرده باشد. اگـر دراجل تأخیری باشد (ودرعمر مهلتی)[5] چون به مبارکی در اوان بهار به‌حدود شترکوه تشریف فرمایند توجه را ازقبیل مفترضات دانـد (وبـه هرنوع که باشد خود را بـدان دولت رساند)[8] وانّه‌الموفق‌هذا وانّ العبدمقصرفی‌شکرنعم المولی‌والمخدوم الأعلی[14] حالیا چون عزیمت فرموده‌اند وبه‌استعدادی‌مشغول گشته‌اتمام آن از واجبات‌است هرچند این‌معنی از زحمتی خالی‌نیست، اما چون یمن حضور واجتهاد در امورکافل وکافی مصالح جمهور است زحمت را رحمت بایـد شمرد. والله بکرمه یجعل‌التوفیق رفیقه ویسهّل الـی اقاصی‌الخیرات طریقه. توقع آن که تفقد کریمانه[15] فرمایند که استظهار واعتضاد به ورودآن است.

سایهٔ عالی پاینده باد والسلام[16].

۱ــ س: شمس (به‌احتمال نزدیك به‌یقین سهوقلم‌کاتب است)   ۲ــ پ ط:

ایضاًمن انشائه الیه ۳ـ پ: تقرب ۴ـ ط: فذالت ۵ـ پط:ـ
۶ـ پ ط: به‌بندهٔ مخلص رسید بوسید و آن را ۷ـ پ ط:+ وردیة الفوحات
۸ـ س:ـ ۹ـ پ ط: ازتقریر ۱۰ـ س: برسد ۱۱ـ پ ط:
موکب میمون ۱۲ـ پ ط:+ برسرما ۱۳ـ پ ط:+ آن دولت
۱۴ـ پ ط: نعم المخدوم المولی عـز نصره ۱۵ـ ط: گـرانمایه
۱۶ـ پ ط: سالهای بسیار وقرنهـای بی‌شمار سایهٔ عالی مستدام بمحمد علیه افضل السلام.

۲۶۰ـ ایضاً منه الیه فی صدر مکتوبه نورالله مرقدهما (س)

نفسی فـداء کتابه و خطابه   فبیاضه لبیاضه و سواده لسواده

یادداشت گرامی مخدومی مولوی اعظمی افضل شمس الاسلامی ملاذ الانامی عزّ نصره و شدّ بنطاق التأیید خصره، که مفرح روح و مروّح سینهٔ مجروح بود[1] مزیل کسربات نوائب متعاقب شد و موجب انقشاع و انتزاع غمام غموم متراکم گشت کبـرد الشراب و بـرد الثیاب و وصل الغوانی و نیل الامانی. فللّه الحمد ربّ السموات و ربّ الارض [و] ربّ العالمین.

---

۱ ــ در اصل: بود و

۲۶۱ـ من انشاء شیخ‌الاسلام (صاحب‌الکشف والالهام مرشدالانام)[۱] خواجه‌قطب‌الملة[۱] والدین یحیی‌النیشابوری (جواباً لکتاب واحد من‌المشایخ العظام علیهماالرحمة من‌الملك العلام)[۲]

(س بر)

تاازسواد خط توام نوریافت چشم

روشن‌شد این‌حدیث‌که النور فی‌السواد

ازورود شمیم‌نسیم ورود جبال خیال جمال‌نعیم معمورهٔ مطمورهٔ حضور وظهور نـور «ویزیدهم من‌فضله انّه غفور[۳] شکور» و ازتجلی انوار اسرار انوار اشجار ولطایف تذکاروظایف اسحارآن ثمرهٔ شجرهٔ مبارکه «لاشرقیة ولاغربیة یکاد زیتها یضیء ولولم تمسه نار نور علی نور» فوائح روائح صبای صفا به‌خیاشیم[۴] دلهـای سلیم مخلصان قدیم رسید .

بیت

شکفته شد گل‌دولت به‌بوستان امید

نشست باز سعادت برآشیان امید

ازقسم حکمت‌قسم حضرت قدم سرّ مکنون «نون والقلم وما یسطرون» برلطائف مخزون ایشان ظاهر گشت.

بیت

عقلم به‌تو داند، ار بداند، همه چیز

چشمم به‌تو بیند، ار ببیند، همه‌کار[۵]

وبه پرتو نور لطائف نامحصور[۶] کتاب مسطور آن سرور اهل حضور (وبهتر ومهتر صدور و سرور صدور)[۷] ارباب حضور روشن شدکه وجود معطر[۸] وجسم مطهرمحسود آن مظهر انوار «وربّك یخلق مایشاء ویختار» ومظهر اسرار «وسبّح[۹] بالعشی والابکار» امروز به صورت و معنی میراث دار وقائم مقام سجاده برجادهٔ قطب دائرهٔ شرع مطهّر سعیدبن المطّهر است، الولد سرّ ابیه،

بیت

مهتری را اثرهمین باشد کان پدررا پسرچنین باشد

حق‌تعالی نفس مقدس وذات بی‌دنس آن شیخ عیسی نفس موسی قبس را به صحبت خواجهٔ کائنات علیه افضل‌الصلوات در درجات عالیات به‌مزید قربات نواخته ممدّ ومعاون آن نور حدقهٔ صدیقین ونور حدیقهٔ صدق ویقین، سمّی من «یجعل له من قبل سمیّاً» «یایحیی خذالکتاب بقوة واتیناه الحکم صبیّاً» گرداناد، وخاك پاك ماوراءالنهر را، که مشاهد اخیار احبار ومعاهد[۱۰] ناقدان اخبار وآثار وجوامع ومجامع انصار[۱] اولی الایدی والابصار بوده و هست[۱۱] به دم وقدم[۱۲] وکرم آن برگزیدهٔ حضرت‌قدم هرروز معمورتر داراد، ویرحم‌الله عبداً قال آمینا.

آنچه از وفور وداد وخلوص اتحاد وعزم فرستادن فرزند اعزّ قرّه عیون الامجاد والاوتاد[۱۳]، لازال للدین والدنیا برهاناً، بدین دیار وبلاد از راه‌کرم به رقم قلم[۱۴] مرقوم گردانیده، هذا من‌فضل ربی.

بیت

(پیغام همی دهی که می‌آیم زود

مارا سرِ آن که‌دیرمی آیی‌نیست

زیادت چه نویسد.

بیت

جهان زفیض علوم توآن چنـان پرباد

کـه هیچ اشعریی دعوی حـذا نکند

بمن لانبی بعده)[۱۵]

۱ــ س:ــ ۲ــ س: الی‌واحد من‌الموالی جواباً لکتابه ۳ــ س‌بر: لغفور
۴ــ س: یك‌کلمهٔ اضافی ناخوانا دارد ۵ــ بر: چیز ۶ــ س: ما
محصول ؛ بر: نامحصور نامحصور ۷ــ بر: سرور صدور صدور ۸ــ بر:
یسبح ۱۰ــ بر: معاقـد ۱۱ــ بر: هست وبود وخواهدبود
۱۲ــ بر:+وندم ۱۳ــ بر: الانجاد ۱۴ــ بر: قدم ۱۵ــ بر:
عمر بادولت وسعادت مساعد باد .

۲۶۲ـ من انشاء شیخ‌الاسلام خواجه معین‌الدین الجامی الی مولانا (اکمل الفضلا افضل الندما) تاج‌الدین شتی[۲] (نورالله تعالی مرقدهما و برد مضجعهما)[۲]*

(س‌پ‌ط‌خ)

شعر

شمه‌ای باز ز درد دل اگر بنویسم

ای بسا نامه که ازخون جگر بنویسم

آن‌چه‌از دیده به‌روی‌من[۳] مهجور آمد

دفتری باید آن‌را که زسر[۴] بنویسم

(چون‌شفق‌غرق‌شود دیده به‌خون دل‌اگر

قصهٔ‌رنج شب و آه سحر بنویسم)[۲]

هرچند توزع بـال وتشتت احوال و انقسام ضمیر و تردد خاطر کسیر مخلصان[۵] (ع): ازآن گذشته که درحیز بیان‌آید[۶]،

بیت

فالله هـذا الدّهر[۷] کیف تردّدا

تحسبهم جمیعاً و قلوبـهم شتیّ

(ع): توخواب‌آلوده‌ای ازچشم بیداران نـه اندیشی. اما چون رابطهٔ محبت[۸] وواسطهٔ مودت[۹] بابرادر مولانا خلاصة[۱۰] الکبراء، قدوة ارباب

السیر والسلوك، ناهج[۱۱] مناهــج ملازمی عتبةالملوك، مفرّح‌القلوب و مفرّج‌الکروب، جامع الاخباربالتحقیق والتدقیق، مرشد اصحاب‌السفر وارباب[۱۲] الطریق، المطلع «علی کلّ ضامریأتین من کل فــجّ عمیق»، یگانهٔ زمان، الفائق بالکیاسة علی الاقران،

بیت

عباراتنا شتی وحسنك واحـد

وکلّ الــی ذاك الجمال یشیر[۱۳]

تاج‌الملة والدین، معتقد اولیاءالله[۲] الصالحین،

بیت

شفیق علی‌الاخوان اکرم مشفق

امین علــی الاسرار خیــر امین

ادام‌الله عزّته بین‌المسلمین، کــه به‌واسطهٔ فراست وکیاست ودیانت و امانت[۱۴] واعتقاد صافی ورعایت وافی وهمت بلند و نظربی گزند[۱۵] در بارگاه خدایگان عالم‌پناه راه یافته وبه‌صحبت ارباب عزّ وجاه مشرف گشته وبه اوج کیوان وفرق فرقدان رسیده،

بیت

خلیلی قطاع الفیافی[۱۶] الی الحمی

کثیــر وامــا الواصلون قلیل

بیت

غلام وچاکرشنگولیان خوش‌باشم

ز زاهدان‌برون‌صادق ودرون‌کذاب[۱۷]

مستحکم‌تر ازآن است که تقلّب لیل‌ونهار و گردش دوّار رشتهٔ آن را واهی تواند کرد، یتغیّرالدنیا ولایتغیّر[۱۸]. لاجرم (فحوای «انّ سعیکم

لشتّی» را ملتزم گشته این چند سطر نامرتبط چون نظام)[۲] حال‌روزگار وضبط کار احرار برصحیفهٔ تذکار مرقوم گردانید، احوال حوالهٔ زبان موصلان[۱۹] است، (به‌تکرار تصدیع نداد، عمردراز بادآمین)[۲۰].

* خ درعنوان‌نامه توضیح داده که «مولاناتاج‌الدین شتی ندیم ملك معزالدین حسین کرت بود» ۱– پ ط:– ۲– س:– ۳– خ: دل
۴– پ: به‌بر ۵– پ ط: + بی‌نظیر ۶– پ ط خ: ازآن پایه گذشته و از آن مرتبه تجاوز و عبورکرده‌که در حیز بیان و تقریر زبان آید
۷– س: الدم ۸– خ: + وداد ۹– خ: محبت واتحاد ۱۰– پ ط: مولاناء اعظم‌اعقل الوری خلاصه... ۱۱– پ : ناصح ۱۲– پ ط خ : – ۱۳– پ ط : بشیر ۱۴– پ:– ۱۵– خ: ارجمند بی‌گزند ۱۶– پ ط خ: الطریق ۱۷– پ: کاذب ۱۸– خ: + شعر
این آن اساس نیست‌که گردد خلل‌پذیر لو بست الجبال وانشقت السماء
۱۹– خ: موصل همه دان ۲۰– پ ط:– ؛ خ: به‌تکرارآن زحمت نظر اشرف نمیدهد، شعر: عمرت از هرچه هست افزون باد
دولتت از قیاس بیرون باد
بمحمد وآله الامجاد وصحابته الانجادآمین رب‌العالمین.

۲۶۳- من انشاء خواجه[۱] قطب‌الدین یحیی‌النیسابوری الی شمس[۲] الدین محمد درود البیهقی[۳] (نورالله مرقدهما)[۴]

(س‌ص‌پ‌ط)

شعر

هل الدهر یوماً بلیلی تجود　　و ایامنا باللّوی هل‌تعود

عهود قبضنا وعیش مضی　　بنفسی والله تلک العهود

یعلم‌الله که پیوسته یاد وصال راحت افزای وتذکرایام ملاقات‌غم زدای مولانا صدر[۵] الامام[۶] الهمام، بحرالقمقام، علامة الانام، قدامة[۷] الافاضل الکرام، ملجاء الفقراء فی‌هذه الایام، شمس[۸]الملة والدین، یگانهٔ زمان و زمین،

شعر

آن که باتاب خاطرصافیش　　سرکشد مهر درنقاب حجاب

نسپرد مسرع سرکلکش　　درفضائل به جزطریق صواب

راستی آن که قلم ازتحریر فضائل ومفاخر ذات او عاجز، وچون او را به واسطهٔ تعداد القاب (وتحریر انساب[۹])[۱۰]، که دأب (وعادت اهل)[۱۰] عادت است، فخری نمی‌افزاید اطناب درآن باب نیکو نمی‌نماید.

بیت

ولیس یزیدالشمس نوراً و رفعة[۱۱]

اطالة ذی مدح واکثار مادح

مدّالله تعالی ظلال جلاله[۱۲]. چون از آن چند روزی، که سعادت وصال آن صاحب[۱۳] کمال[۱۰] بی‌مثال دست‌داده بود و به‌سبب مصاحبت‌شریف او دولت واقبال روی بدین‌مخلص‌نهاده، برمی‌اندیشم غم برغم و الم برالم می‌افزاید وآن چه از مفارقت جان سوز مولوی[۱۴] به من رسیده ومی‌رسد و اندوهی کـه درمباعدت وهجران دل‌گداز آن سرافراز به خاطرشکستهٔ من راه یافت ومی‌یابد، بـه پایمردی بیـان وبه دستیاری خامهٔ سیاه جامهٔ[۱۵] سر گردان راست نیاید.

بیت

مرا به‌داغ فراق‌تو روزگار بسوخت

که کردگار مکافات روزگار کناد

اگرچه به ظاهر به‌غیر اختیار ازآن سرآمدهٔ روزگار جـدا مانده‌ام و بی‌ارادت ازسعادت استسعاد[۱۶] به ملاقات روح افزای او مهجور گشته، حقا وثم حقا که به‌دل وجان جناب افاضل مآب را ملازمم.

بیت

عشق‌تو بتـا در دل مسکین حزین

باشیر فـرو شدست وباجان برود

اگرسعادت مساعدت نمودی و دولت مرافقت[۱۷] و موافقت فرمودی و تقدیر ربانـی موافق تدبیـر انسانی بودی وزمام اختیار در دست این مخلص‌جانی آمدی[۱۸].

بیت

از تـو غـایب نبودمی[۱۹] یك‌دم

وز تو دوری نجستمی یك روز

امّا[۱۸]

بیت

فرشته‌ایست بر این بام لاجورداندود

که پیش آرزوی مخلصان کشد دیوار

از آن مدت باز که ازخدمت جدا گشته‌ام[۲۰] و به داغ دوری مبتلا مانده و به‌اضطرار اختیار مفارقت کرده و ناکام از نیل مراد و مرام محروم مانده، ازمشاق فراق دید آنچه دید و ازشربت ناخوشگوار هجر[۱۰] چشید آن چه چشید و این دوبیت که:

بیت

فراق تو الله اکبر چه گویم

چه کاری است مشکل چه خطبی است هائل[۱۰]

تو خورشید فری ومن سایه کردار

اذا غابت[۲۱] الشمس فالظلّ زائل

حسب الحال گشته[۲۲]، پیوسته می‌خواسته‌ام که خودرا به‌یاد خاطر شریف دهم وشمه‌ای از اشتیاق ونزاع وافتقار ونیازی، که به طوامیر تحریر آن دست ندهد و به‌مجلدات اثبات آن صورت نبندد، شرح دهم ودل مجروح را بدان واسطه مرهمی نهم. خود به‌سبب پریشانی زمان و تشاویش روزگار بی‌سامان، (که وصف آن)[۲۳] درخیال نمی‌آید وشرح شمه‌ای از آن محال می‌نماید.

بیت

جفای گنبد گردان به پایه‌ای برسید

کز آن فرازتر اندر ضمیر می‌ناید[۲۴]

تا این غایت تقصیر کرده‌ام واهمال جایز[۲۵] داشته. بعدالیوم بعدما که خدا عمر بخشد، اگر دورباشم واگر نزدیك (واگر باترك واگر باتاجیك)[۱۸]

مطولاتی (مشتمل برحکایات)[۱۸] خواهم نوشت (وبساط تکاسل درخواهم نوشت)[۲۲] (و هرجا که باشم خواه درسفر و خواه درحضر دردسر خواهم)[۱۰] داد وابرام بنیاد خواهم نهاد. توقع ازکرم عمیم وطول جسیم مولوی آن که این ضعیف را ازجملهٔ دوستان جانی ومخلصان آشکار ونهانی خود شمارند، وبه گاه وبی گاه[۲۶] از او اشارت عالیه دریغ ندارند.

ابرام ازحد گذشت، فضائل ومعالی لایزالی بالملك الوالی[۲۷].

۱ــ ص پ ط: سلطان شیوخ الاسلام خواجه . . .   ۲ــ س: ــ العلامة شمس . . .   ۳ــ پ ط: + والی مولانا جلال‌الدین العتیقی   ۴ــ ص: ــ   ۵ــ س: صدرالدین   ۶ــ پ ط: الانام   ۷ــ س: قدوة   ۸ــ ط: جلال   ۹ــ پ: اسباب   ۱۰ــ س: ــ   ۱۱ــ س: بهجة   ۱۲ــ س: فضائله   ۱۳ــ س: جناب   ۱۴ــ س: مولی   ۱۵ــ ص پ ط: قلم‌سیاه روی   ۱۶ــ س: استعداد   ۱۷ــ پ ط: ــ   ۱۸ــ ص پ ط: ــ   ۱۹ــ ص: نگشتمی   ۲۰ــ س: مانده   ۲۱ــ پ: قایت   ۲۲ــ پ: ــ   ۲۳ــ ط: ــ   ۲۴ــ ص پ ط: پایه نماند   ۲۵ــ ص پ ط: روا   ۲۶ــ س: به‌گاه‌گاه   ۲۷ــ س: . . . معالی برسر اکابر واعالی لایزالی باد بمحمد وآله الامجاد الی‌یوم‌التناد

۲۶۴ـ ایضاً من درر[۱] انفاسه الشریفه الـی مولانا جلال‌الدین[۲] عتیقی (نوراللّه تعالی مرقدهما)[۳]

(س‌ص‌پ‌ط)

کتبت الیك من‌قلب حزین　　　وعینی عن‌فراقك لاینام

بارها درخاطر کسیر وضمیراین[۴] فقیر[۵] می گذشت که شمه‌ای ازمودت ومحبت حقیقی حضرت مولوی اعظمی جلالی‌عتیقی ضاعف‌اللّه‌الکریم جلال جـلاله (وحلال خلاله[۶])[۲] و منّ علی‌المخلصین[۷] بمیامن قبوله و اقباله عرضه دارم. (ع): باز می‌گفتم چه قـدرِ آن هوس باشد مرا، و باخود اندیشه می کردم که اگر به‌زبان آید (مبادا که به‌زیان‌آید)[۲].

بیت

آن به‌کـه نظرباشد و گفتار نباشد

تا مدعی انـدر پسِ دیوار نباشد

تاا کنون که (یارنیکو)[۲] کار، رضی الأحرار، مفخر[۸] التجار، لازال‌کاسمه محمودا والی اهل‌الخیر مودودا، متوجه‌آن دیار گشته بود، استمدادی می‌نمود. او را به‌تبلیغ خدمت درآن حضرت وصیت (میرفت).

بیت

انت‌الرسول عنّی لکنّنی اقول

یالیتنی اتخذت سبیلاً مع‌الرسول

برزبانش رفت که اگـر این معنی از بیان به‌بنان[۹] واز تقریر به‌تحریر آید بـه[۱۰] آیـد. بنابرقضیهٔ مرضیهٔ[۲] «استفت قلبك» بادل علیل وباطن غلیل[۱۱] رجوع افتاد. خاطر این‌جواب داد که: فاکتبوه‌اذا احب احدکم اخاه فلیعلـّمه. بنابرآن این حرف نوشته شد، (ع): تابدانی که زجسان دوسترت میدارم، مگـر از این‌معنی درآن طرف نیـز چیـزی باشد، القلوب الی‌القلوب تتشاهد. اگر ازآن جانب نیـز همین معنی به‌ظهور آید (ع): زهی فتوح که در روزگار ماباشد[۱۲]. توفیق رعایت حقوق و وداد و وثوق اتحاد روزی باد[۱۳].

۱ــ ص پ ط: نتائج ۲ــ س:ــ ۳ــ ص:ــ ۴ــ ص پ ط:ــ
۵ــ ص: حقیر ؛ پ ط: فقیر حقیر ۶ــ پ: ظلاله ۷ــ ص پ ط: المسلمین ۸ــ ص پ ط: و ۹ــ ط:ــ ۱۰ــ پ: بد
۱۱ــ ط: قلیل ۱۲ــ س این‌عبارت‌را اضافه دارد: وایشان را نیزبشارت از اشارت. حنت مهجتی للمتحابین (للمجانین) فی والمتبادلین فـی (کذا)
۱۳ــ س:+ بمحمد وآله الامجاد.

۲۶۵- ایضاً من انشائه (الی قدوة العلماء و زبدة الفصحاء والبلغاء جلال الملة والدین عتیقی جواباً لکتابه الشریف وخطابه المنیف)[1]

(س ص پ ط)

مکتوب مبارك تو آمد — مانندهٔ[2] گوهر شب افروز
خطش چو سواد طرهٔ شب — لفظش چو بیاض غرهٔ روز

ملطفهٔ[3] مشکین طراز و مشرفهٔ مسکین نواز (ومفاوضهٔ غم پرداز حاسد گداز)[4] که ازجناب[5] مولانا اعظم، علامة علماء العالم (قدوة فصحاء العجم، جلال الملة والدّین، صدر صدور المدققین مع مایناسب)[6] بالقابه وانسابه متعنّاالله الکریم باحسانه برسرراه بیت‌الله (الحرام بدین مخلص مستهام ازایرادمولاناعبدالسلام(ع): رسید ودیدهٔ مرمودرامکحل کرد. بوسیده)[7] خوانده آمد و برصحت و سلامت بدن و رسیدن آن یگانهٔ زمانه[4] به‌وطن آیت «الحمدلله الذی اذهب عنّا الحزن» بر زبان رانده شد و از نسائم کرائم عزائم عظائم آن قدوهٔ اعاظم مسام مشام فقیر مستهام معطّر گشت. ان شاءالله که‌آن داعیه ثابت[4] گردد وازقوت به‌فعل آید. «اذا اصبت فالزم». اگر این‌فقیر را آن دولت میسرشود که باز زیارت حجازدریافته شود وانوارتجلی‌اسرار احجارروضهٔ بزرگوار خواجه[8] مختار[9] برما[4] تافته شود (ع): زهی سعادت ودولت که یار ما

گردد. ونیز مکتوب شریف ازبعضی اشراف اطراف[۴] آورده بودند[۱۰] که اگرچنانچه عزیمت حضرت مولانا صدرالوری جلال‌الحق والدین العتیقی دامت میامن جلاله و مکارم اخلاقه مصمم است که باجمعی دیگر از بزرگان امسال به حج گذری کنند مرافقت وموافقت[۱۱] فرمایند که مانیزبرسر راهیم. این‌معنی محرك دیگرشد وطایفهٔ اعزه برمواضعت ترتیبی دادند و وداع رباع وبقاع کرد. داعیهٔ همت‌آن‌که در این سفر به‌حسب‌زلّه رفع زلّت ازسفرهٔ زیارت نازنین[۱۲] تخت‌نشین «هل‌اتیك حدیث ضیف ابراهیم المکرمین» بردارند و از آن‌جا برنجیب وجیب ازخلیل به‌حبیب علیهما[۱۳]السلام روند.

بیت

من مکّه وقدس می ندانم دانم‌که مرا هوای‌شام است

برای[۱۴] این‌ترتیب‌سه روزی‌توجه به‌راه‌امتثال مثال «فاذا عزمت فتوکّل علی‌الله» نموده‌آمد، وطائفه‌ای اعزّهٔ دیگر ازمنازل دورتر آمده‌اند،

بیت

(وعارضة وصلا تصاممت اذدعت

واخت بنی ورقاء تدعو فاسمع)[۴]

بدین سبب توقف[۱۵] متعذر بود، (ع): عفو فرمای‌که عجز است نه نافرمانی. پیشتر اعلام خدمت رفت تاایشان به‌هیچ بازننگرند.

شعر

خیز تاقصد کوی یارکنیم وزغمش ناله‌های زارکنیم

هجراوراکه‌جان‌ماخون‌کرد به‌کف وصل دست یارکنیم

الخیر لایؤخر. اگر به‌طفیل رجال به‌کعبهٔ وصال رسیم ذلك هوالفوز العظیم، واگر دربادیهٔ حجاز به‌نیاز فرورفتیم فقد وقع اجره علی‌الله.

(ع):مرد را مزد تمام است دراین ره رفتن.

بیت

زکعبه روی نشاید به‌ناامیدی تافت

کمینه آن‌که بمیریم در بیابانش

اگر گذر[۱۶] برزمین میر دین به‌سبب عارض دشوار باشد پیشتر اعلام فرمایند تاروی به صوب بغداد تابیم ونخست زیارت آن[۱۱] بقعهٔ متبرکه دریابیم. باری[۱۶] به‌هیچ رای وبه‌هیچ روی[۸] ازما مخالفت مجوی.

بیت

خونم چو گریبان تو در گردن توست

گر درکشی ازمن پریشان دامن

به‌هیچ بهانه‌آن یگانه را درتحرز بهتراز سفرحجازنیست.

بیت

روزی به‌زمین برزنم این‌هفت مهار

اشتر برساربان رود من بر یسار

باقی‌آنچه ازنگرانی خواطرعواطر اکابروسلاطین واساطین روزگار[۴] ووزراء وکبراء[۱۶] واعیان عالی‌مقدار[۱۷]، (ایدّهم‌الله بالعدل والاحسان)[۴] بدین فقیر ناتوان بازنموده‌اند (ع): دانم که هم از تربیت عام شماست اثرمعتبر «تسمع بالمعیدی خیرمن ان تراه» برخواند.

بیت

فنحن بحمدالله لاشییء عندنا

فلا خیرنا یرجی ولا شرّنا یخشی

(ع): بااین همه هم رنج شما گنج شماباد.

می‌خواستم که بنابر اشارت به خدمت هریك دعائی عرضه دارم، فاما

اگر من‌بعد بُعد کمتر گردد تصدیع دهم. حالا تمهید اعـذار و تبلیغ ادعیه ونگرانی دل افکاربه مزید اقتدارآن مختار ازحضرت کردگار[۱۸] حوالهٔ خدمت ایشان است. (ع) : برکرمت نوشته‌ام عذر گناه خویش را. توفیق همگنان در رعایت فرمـان «وتعاونوا علی‌البرّ والتقوی ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان» برمزید باد.

بمحمد وعترته[۱۹] الامجاد.

۱ــ ص پ ط: جواباً لواحد من‌الموالی‌العظام والاهالی الکرام ۲ــ س: ماننده چو ۳ــ س: ملاطفه ۴ــ س:ــ ۵ــ ص: جانب
۶ــ ص پ ط: مفخـر الائمة فی‌العجم . . . صدر صدورالمتقین قدوة‌الحکما المدققین مع مایلیق بالقابه وانسابه ... ۷ــ س: رسید ۸ــ ص:ــ
۹ــ س: اخیار علیه‌الصلوة وسلام الملك الجبار ۱۰ــ س: آوردند
۱۱ــ پ:ــ ۱۲ــ س: نازنین زیارت ۱۳ــ پ: علیه ۱۴ــ س: بدین
۱۵ــ س: توقع ۱۶ــ ص پ ط:ــ ۱۷ــ س: اعیان زمان
۱۸ــ ص پ ط: آفریدگار ۱۹ــ س: وآله‌الانجاد والامجاد.

۲۶۶ـ من انشاء العلامة مولانا رکن‌الدین محمدالخوافی الــی مولانا عبدالعزیز الاندا جردی‌الخوافی فی اوان صبابه وعنفوان مودته و ولائه

(پط)

بیت

تحیتی بـه غریبان مبتلا ننویسد

به هر که هست نویسد ولی به ما ننویسد

هرچند خاطر عاطر جنابی، که وجهۀ توجه‌بادیه پیمایان کعبۀ محبت وصفا وقبلۀ اقبال معتکفان مقام مروت و وفاست، آن عزیز مصر افضال، کـه ماه کنعانی‌خوشه چین‌خرمن‌آفتاب شمایل اوست، و آن شکوفۀ گلستان جمال، که‌آب زندگانی رشحه‌ای از سرچشمۀ چمن فضائل او، نوری است که جــز برسپهرجان نتابد، ونوری است کـه رضوان نظیرش در جنان نیابد .

بیت

درّی است گرانمایه که دربحر نگنجد

مـاه فلك پایه کـه برچرخ نباشد

صفاوۀ اظهار اسرار کمال جمال‌لاهوت، ونقاوۀ افاضۀ انوارجمال کمال جبروت، مستور قبــاب غیرت جانهــای پاك، و منظور انظار قدوسیان

صوامع افلاك،

بیت

آن صورت زیبای‌نگاری به‌لطافت

وآن‌قطرهٔ باران بهاری به‌نظافت

کـه لایزال درکنف عنایت ازلـی وحمایت لم‌یزلی ملحوظ[1] کرشمهٔ الطاف ذی‌الجلال بـاد ومشرب مسرت و دوستکامیش از زلال بهجت و عزت مالامال، سربه‌هوای مخلصان جانی فرو نمی‌آرد و وجود غم فرسود خاکیان جهانی را کالعدم می‌انگارد. از این‌طرف طریقهٔ کمال دوستاری وفرط حق گزاری[2] باترادف اسباب نکایت وتوالی موجبات حکایت شکایت مسلوك است ودل درجوش ودهان خاموش.

بیت

برسرآتش توسوختم ودود نکرد

آب برآتش‌تو ریختم وسودنکرد

مشعلهٔ شوق باطن ونایرهٔ حرقت دل نه‌آن اشتعال و التهاب داردکه به علت خوف بعد ورجای[3] قرب باتعلل لعل وعسی قابل تسکین‌باشد.

بیت

آزمودم دل خودرا به‌هزاران حیله

هیچ چیزش‌به‌جز ازوصل‌تو خشنودنکرد

مع‌ذلك یالیت که نسیم‌سحری‌را مجال لفحه‌ای[4] بل‌نفحه‌ای ازحرارت باطن مستهام به خـاك آن‌کوی، کـه رشك رشحهٔ آب خضر وغیرت رایحهٔ روضهٔ رضوان است، سر ازجیب امکان برکردی تاخاك نشینان آن‌آستان را معلوم شدی.

بیت

کآنچه ازعشق کشید این دل من کس نکشید

وآنچه درآتش تو کرد دلم دود نکرد

وعجب ازطالع پریشان وبخت خواب‌آلود این آشفته آن کـه نصیبش ازآن گل چمن ملاحت وریحان گلستان صباحت وسماحت، که آب و گل ازرنگ وبویش محظوظ اند، جزخارحرمان وآزار هجران نیست.

بیت

گرچه آن لعل لبت عیسی رنجوران است

دل رنجور مـرا چـارهٔ بهبود نکرد

مع‌ذلك کلّه چون بـه عنایت الهی و افاضت وسایل نامتناهی مستظهر است وآثار کرشمه رعایت سوابق حقوق خدمتکاران[5] جانی والتفات به‌جانب دوستان نهانی، که ازشمایل آن کریم الاخلاق مشاهده می‌نماید، دل پریشان وخاطرآشفته را از این روی به‌نوعی سلوتی حاصل می‌شود.

جانم از غمزهٔ تیر افکن اوخسته نشد

زانکه جززلف کژش را زره وخودنکرد

وضمایر دل دردمند منقلب را حواله باشواهد ظواهـر احوال می‌کند وبه زواید اطناب مصدع نمی‌گردد.

بیت

هـان خمش باش که گنجی است غم یارو کسی

وصف آن گنج جزاین روی زر اندود نکرد

سرو بوستان کامرانی و گل چمن جوانی ازآفت انقطاع آب زندگانی ومخافت التهاب باد خزانی محروس ومصون باد[6].

۱ـ پ: محوط ۲ـ پ ط: گذاری ۳ـ پ: درجـات
۴ـ پ: للجه ۵ـ ط: خدمتکاری ۶ـ ط:+والسلام.

۲۶۷ـ من انشاء خواجه معین‌الدین الجامی الی المولی العلامه شمس‌الملة والدین محمد الامام ببلدة خوارزم بالتماس العلامه مولانا (شهاب‌الدین)[1] شمس کراة فی‌استطلاب ابنه النبیه (بمدینة هرات)[1] وهو مولانا شهاب‌الدین بن‌شمس کراه*

(س‌خ)

سلام علیك ای جهان فضائل   سلام[2] علی‌طیب‌تلك الشمائل

سلام کرشف رضاب‌الغوانی   ونیل الامانی بغیرالوسائل[3]

تحفهٔ محبوبهٔ‌دعا وهدیهٔ مرغوبهٔ ثنای بی‌ریا، که‌بضاعت مزجاة ساکنان بیت‌الأحزان کنعان‌هجران وسرمایهٔ مفلسان‌صدق وصفای‌عارفان[4] است، بردست نسیم اسحار وشمیم اشجار موجّه جنـاب معلاّ وسدهٔ والای (آن عزیزمصر «وآتیناه الحکمة وفصل‌الخطاب» وآن‌سلیمان تخت‌گاه «نعم‌العبد انّه اوّاب» اعنی)[1] مولانا الأعظم، اعلم علماء العالم، امـام ائمة الانـام، مبیّن‌الحلال والحـرام، مفتی‌الفریقین، مقتدی المذهبین، نعمان الزمان، الفائق بالکمالات علی‌الاقران، (ع: پیشوای علما خسرو دانشمندان،

بیت

علاّمه العلماء واللجّ الـذی   لاینتهی ولکل لجّ ساحل)[1]

شمس‌الحق والـدین (یدیم‌الله ظلال فضائله علی مفارق المسلمین)[۵] می‌گرداند و دراوقات خلوات، که مظان اجابت دعوات است[۶]، مزید عـزّ وعـلا وکمالات دین ودنیای آن برگزیدهٔ حضرت کبریاء مسألت می‌رود.

بیت

هیچ شك نیست که مقرون به اجابت گردد

هر دعائی که به صدق ازسر اخلاص رود

هرچند به دستبوس آن جناب، که جاوید عمر[۷] باد، مشرف نگشته است اما به‌حکم «الارواح جنود مجنّده فماتعارف منها ایتلف»، (ع): باتوام هرجـا کـه هستی باتوام، همیشه ارادت آن بوده است که به خدمت مشرف گردد وبه قدر استعداد ازموائد فوائـد حضرت مولوی اعظمی امامی (ملاذ الانامی)[۷] بهره گیرد. امّا

بیت

هست از ادراك ذاتت عقل کل قاصر بلی

هرگدایی را نگردد قـرب سلطان یافته[۸]

لاجرم تازمان دولت مواصلت به دعـای دولت وثنای حضرت مشغول می‌باشد وخواهد بود.

بیت

گه ذکرتو می گویم وگه فکرتو دارم

خالی نه‌ام از خدمت تـو درهمه حالی

هذا معروض می‌گردد که خدمت‌مولانا واستادنا اعلم‌الوری، علامةالدنیا مقتدای زمـان، المخصوص (بمـواهب الملك المستعان)[۹] شمس‌الحق والدین متّع‌الله المسلمین بطول بقائه یگانهٔ روزگاراست وازمخلصان

ودعا گویان آن خلاصهٔ ادوار، و پیوسته به‌دعای آن حضرت رطب‌اللسان عذب‌البیان است، به‌واسطهٔ کبرسن وضعف‌مزاج به‌درس‌وفتوی مشغول نمی‌تواند گشت. اگر ازغایت لطف‌کامل ونهایت شفقت شامل فرزند هنرمند خلاصة العلماء، عمدةالفقهاء، صاحب الذهن‌الوقّاد والطبع النقّاد شهاب‌الملة والدین ادام‌الله انواع فضائله را اجازت درس و فتوی فرمایند (وفرمایندکه بدین ناحیت معاودت نماید و درمعاودت فرماید (کذا))[7] تابه‌برکت آن حضرت دراین دیاراثری ازآثار کمالات ایشان به ظهور رسد، (ع): دولتی باشد عظیم ومنتی باشد تمام. توقع این ضعیف آن است که اورا به‌تربیت مخصوص گردانند وقضیهٔ مرضیهٔ «العود احمد» براو خوانند تا زیارت پدر بزرگوار دریابد و مسلمانان ازنفس او آسوده گردند وثواب این خیربه روزگار عزیز ایشان‌برسد.

(ع): بیش‌از این تصدیع دادن شرط نیست. فضایل و معالی لایزالی باد[9] بحق‌الحق وذویه[10].

---

* عنوان‌نامه در خ باقتضای آن که کتابی‌است مستقل اندکی‌تفاوت داردو آنچه درآن مفید مطلبی است است درمتن ما میان دو ابرو آورده شده است.

۱ــ س:ــ ۲ــ س: سلام‌الله علی... ۳ــ س: الرسل ۴ــ خ: عاشقان ۵ــ خ: المتمسك بحبل‌الله المتین جعله‌الله تعالی واسطة سعادة عباده‌الصالحین «و ذلك فضل‌الله یؤتیه من‌یشاء والله ذوفضل‌العالمین (کذا) ۶ــ س:+ که‌آن زمان نبود در ره دعا پرده ۷ــ خ:ــ ۸ــ س: یافتن ۹ــ خ: بعنایةالرحمن ۱۰ــ خ: بمحمد وعترته الامجاد.

۲۶۸ـ من انشائه الی مولانا بهاءالدین استادبادی[۱] بعد فتح باخرز[۲] (علی‌یدالملك الاعظم مالك رقاب الامم معزالسلطنة والدنیا والدین ابوالحسین محمدکرت)[۳]*

(س‌پ‌ط:)

طلع‌الفجر من‌کتابك عندی   فمتی باللقاء یبدو الصباح

چون نظرفقیر ضعیف[۴] علی فترة من‌الرسل برمشرفهٔ شریف ونامهٔ لطیف[۵] مولانا افضل‌العقلاء اعقل‌الفضلاء علم‌الهدی‌الذّی شرف‌بالبیت والحجروالصفا لازال بهاءللدین والدنیا، «وذلك فضل‌الله‌یؤتیه من‌یشاء» افتاد، گفت:

شعر

ای باد ز طائف و یمن می‌آیی
یا از برِ عطّار چمن می‌آیی
زین‌سان که‌سرزلف تو مشك افشان‌است
گویی که زکوی یارمن می‌آیی[۶]

چون مبنی‌بر سلامتی‌آن یگانهٔ زمانه بود شکرحق[۷] به تقدیم رسانیده آمد. تحیت ودعا[۸] ومحمدت وثنا[۹] موجّه ومؤدّا گشت[۱۰]. اشتیاق صحبت باراحت‌بسیار است، اما به‌واسطهٔ نامساعدتی روزگارغدار[۱۱]،

کـه هرلحظه سنگ تفرقه درآبگینهٔ خانهٔ مراد مخلصان اندازد، از آن سعادت محروم مانده والاّ

بیت

وکیف الصبر عنك وایّ صبر لعطشان من الماء الـزلال

اللّهم یسّر وبشّر. هذا معلوم خدمت باشد که (ع): دیرگاه[12] است که من یار وفادار توام. دراین وقت که زحمتی به‌متعلقان خدمت رسید حق علیم است کـه به‌غایت نگران وپریشان شدم ومقرر کرده‌ام که به هرچه ممکن باشد وبه هرجا که در وقت گنجد ومیسّرشود سعی نمایم کـه آن تدارك شود. شفقت وعنایت حضرت خلّد ملکه دربارهٔ ایشان هست، حـالا محقری از ذخیرهٔ قلعه به‌جهت مـدد اخراجات متعلقان[13] نوشته شد. خاطرمبارك فارغ کند[14] کـه در رعایت او وسایرمسلمانان به‌قدر وسع وامکان کوشیده خواهد آمد[15]، به‌هیچ باب نگران نباشند.

بیت

حاشاك من ظفـر اللئام وانّما
ظفر الکرام[16] سعادة للمذنب

وهذه کفایه، والسلام علی من اتبع الهدی ولله الآخرة والاولی.

---

* عنوان نامه در پ و ط عیناً یکی است و با خ و س اختلافاتی دارد وازاین اختلافات آنچـه را کـه مفیـد مطلبی باشد درمتن گذاشته‌ایم.

۱ــ پ ط خ: استادی ۲ــ پ ط:ــ ؛ خ: استاد باخرز ۳ــ خ س پ ط:ــ
۴ــ پ ط:ــ ؛ خ: حقیر ۵ــ پ ط: منیف ۶ــ س: فقط مصراع اول بیت اول را دارد ۷ــ پ ط: + عزاسمه ۸ــ خ: دعائی بی‌ریا
۹ــ خ: ثنائی ازکمال صدق وصفا ۱۰ــ پ ط: می گرداند ۱۱ــ خ:ــ
۱۲ــ پ: دیرگاهی ۱۳ــ پ ط: متعلقه ۱۴ــ پ ط: خاطر عاطر جمع دارند ۱۵ــ پ ط: شد ۱۶ــ پ ط: الملوك.

۲۶۹- ایضاً من انشائه الی المولی الاعلم وجیه‌الملة والدین حاجی شاه سقی‌الله ثراه[1]

(س‌ص‌پ‌ط‌خ)

مخلص مستهام وداعی[2] جام به‌جناب[3] (مولانا الامام الهمام قدوة الفقهاء و خلاصة العلماء فی الانام، حافظ کلام‌الله و ناصح اهل‌الله وجیه‌الملة والدین حاجی‌شاه سلمه‌الله و ابقاه)[4] (ع): عرضه میدارد هزاران خدمت بااشتیاق، و می گوید:

بیت

نسیت صدیقاً کنت تعرف صدقه

ونسیان عهد الاصدقاء ذمیم[5]

(ع): نه طریق دوستان است ونه شرط مهربانی. مع‌ذلك کلّه از راه معنی (ع): باتوام هرجا که هستی باتوام، اما ازطریق[2] صورت[6] (ع): و کیف اطیر مقصوص الجناح. جمال اعتقاد بدو آراسته است و رخ شرع از خال سواد خط او پیراسته. (ع): ولکن از وفا خالی برآن رخسار بایستی، چه‌محقق ومقرر است که (ع): فانا عطاش وانتم‌ورود.

بیت

من زتو دور ودلم بسته به‌موی سرزلف[7]

بین که کار سرزلفت زکجا تابه‌کجاست

چون[8] موصل یافتم ازرفع رقعهٔ اخلاص روی نتافتم. فهومنّا، رعایت او واجب شناسد[9] (ومهم شرعیه که داشته نگذارندکه براو حیفی رود کـه طرف‌گر (کذا) بسیار وحامی[10] بی‌شمار درآن جانب هست اما الحق معلوم (ع): چـو تو دارم همه دارم دگرم هیچ نباید. مهمات او را به‌تمام ازخود گیرند)[8] کـه مرد (تمام است ومعتمد وکارآمده)[11] و برسخن او وثوق[12] (ع): لیك به‌شرطی که گوشوار[13] ندانند. باقی‌نظر ارباب نظر برآن دوست معتبراست باآن که (ع): عشاق‌تو ای دوست همه معتبرانند، اما ازآن محبت اثری ظاهرنشد.

بیت

برجمله ببارید سحاب کرمت[14]

(باران بادا)[2] اگرچه برمانچکید

برخلاف این‌متصور[15] بود چه ازبسیارما به‌کمی[16] مسامحت توان‌نمود

بیت

چه زیان دارد اگر سایهٔ خورشید رخت

شب اندوه من[17] خسته به‌پایان آرد[18]

موصل خبیرست وبصیر و[19] از تکرارگـزیر. (تمامی احوالات و کلّ حکایات وشکایات معروض خواهد داشت.

بیت

گفتگو آیین درویشان نبود ورنه باتو ماجراها داشتیم)[8]

فضائل‌ومعالی‌براشراف واعالی لایزالی‌باد[2] والسلام (علی‌اهل‌السلام)[2] اگر فرصتی باشد ومجال مقالی افتد (درحضرت تقوی (؟) مآبی ارشاد ایابی شیخ‌الاسلامی ملاذ الانامی)[8]، (ع): آفرین گوید[20] برآن حضرت که مارا بارنیست.

۱ــ ص پ ط: الی مولانا علی‌القهستانی ؛ خ: الی المولی الاعظم وجیه‌الملة والدین علی من‌هرات الی قهستان ۲ــ س:ــ ۳ــ ص ط: به جانب
۴ــ ص پ ط: مولانا علی عبدالسلام ؛ خ: افاضل مآب مولانا وجیه‌الملة و الدین علی ذکره السلام ۵ــ ص پ ط خ (به‌جای بیت متن): انسیت یامسکین عهدالمربع ۶ــ خ: ظاهر ۷ــ خ: به‌موی زلفت
۸ــ ص پ ط خ:ــ ۹ــ ص پ ط خ: باشد ۱۰ــ دراصل: جامی
۱۱ــ ص پ ط خ: مجرد (خ:ــ) ومجرب و معتمد و مؤدب وکاردیده (خ:ــ) وکارآمده است ۱۲ــ ص پ ط خ: + تمام ۱۳ــ ص: گوشکوار
۱۴ــ س: مددت ۱۵ــ خ: مقصود متصور ۱۶ــ پ: یکی
۱۷ــ ص پ ط خ: یکی ۱۸ــ ص پ ط: + یقین آن که، شعر: هر که شاه آن کند که اوگوید حیف باشد که جز نکو گوید ۱۹ــ ص پ ط: ولاجرم...
۲۰ــ خ: گویی

۲۷۰- ایضاً من انشائه الی مولانا جمال‌الدین نصرالله حلاوه[۱]
(من اسفزار الی بلدة فراه)[۲]

(ص۳۰)

(ع): حق‌تعالی به‌منت‌باز رساند روزی[۳] «انّه علی رجعه لقادر»

بیت

ای جان زتن‌رفته به‌تن باز کی آیی

وای سرو خرامان به‌چمن باز کی آیی

هرچند زحمت و شدت مفارقت و انتظار بسیار به معاودت مولانا خلاصةالعلماء بقیةالعظماء، افضل‌زمان، الفائق بالکمالات[۴] علی‌الاقران، حسیب و نسیب خراسان، جمال‌الملة والدین نصرالله نصره‌الله و ابقاه و بلّغه بعون عنایته[۵] مایتمناه، صورت «مع‌الحمی دمّل ومع‌الجرب قمّل» داشت و آن بی‌رحم محبّان را درکورهٔ آتش غربت بگذاشته (ع): فراغتی زمن و روزگار من دارد، مع‌ذلك کلّه (ع): یك دم نمی‌رود که نه درخاطر منی. خبر سلامتی‌آن یگانهٔ زمانه رسید. مرغ دل درطیران و حبةالقلب درخفقان آمد وعشاق[۶] واحباب در اضطراب ومحبّان درهیجان شدند وانتظارجمال جمال نورگل به‌چمن و نورجان به‌تن نمود.

بیت

صبا آمد ولی‌بویی ازآن دلـدار بایستی

چه‌باشد بوی گل، مارا[۷] نسیم یاربایستی

زمانهٔ دون وفلك بوقلمون به هجران او قناعت ننمود. بعـداز مفارقت خدمت فرزند عین‌القضاة وقلب‌الولاة شرف‌الـدین محمد[۸] لازال فـی عنایة‌الملك الاحد[۹] را اتفـاق سفرهرات افتاد. دل ضعیف پریشان وتن نحیف ناتوان (ع): ببین کـه چون بود اندرمحل بخشایش، (اذا غاب عن‌بطحاء مکـة عامر»[۱۰]، یقین‌کـه بـه حکم «علیك اصلاح الفاسد»[۱۱] تدارك دل‌شکسته[۱۲] وضمیر کسیر وشخص اسیرنماید وبدین‌طرف مایل ومتوجه شود.

بیت

اگرتو بردل زار معین نبخشایی

بود تورا صنما ازخـدا گرفتاری

(ع): اغثنی فمالی عنك بالصبر طاقة. در این مدت هجرت به‌کرّات ومرّات از امیـر بی‌نظیر باقلی‌الفصاحة هبنقی‌التدبیراستخبار آن یگانهٔ روزگار کردیم، کانّه لـم یعرف الکیّ من‌الدّی ولا اللی[۱۳] من‌الغیّ ولا الجرجان من‌الرّی. از خدمتش بعدازمبالغهٔ بسیار وتفتیش بی‌شمار جز «حرّکت الحمار مشاهده» مشاهده نیفتاد، (ع): از میر ماچه پرسی غولی است خواب برده[۱۴]. یالیت کـه امیرزادهٔ ماجزو علـّت وضمیمهٔ حماقت وجلیس صحبت وندیم خدمت[۴] اونگشتی.

بیت

دویـار جهـان دیـدهٔ پرهنـر[۱۵]

دوصاحب‌بصیرت‌دوصاحب‌بصر[۱۶]

سبحان من یطعم ابن‌شار ویترك الکلب وهو جائع[۱۷]. ناگاه در راه[۱۸] فراه[۸] موصلی یافتم، ازارسال این رقعه روی نتافتم. «سارعوا الی‌مغفرة من ربّکم،» (ع): بیا بیا کـه دلـم درغمت به جان‌آمد. هرچند تأکید آن‌کـه «من اصحاب‌النار» مقرر است، به‌جهت ما انار خوش خوار و خرمای بی‌خار (وشراب بی‌خمار واز برای‌آن یار سقنقور بسیار باآن که (ع): کافور چـه سود دارد آن‌کافر را)[۴] بفرستد، والاّ میسر نشود روزگار ناهنجار. مسامحت ننماید به حکم‌آن‌کـه (ع): مـرا لبـان[۱۹] تو باید شکرچه سودکند[۲۰]. زود زود بیاید.

بیش‌از این اطناب را مجال نیست وقلم شکسته و دوات مستعار را زیادت از این مجال مقال نه. فضائل ومعالی لایزالی باد، بمحمد وآله الامجاد الانجاد[۶].

۱ـ خ: اسفزاری ۲ـ ص پ ط خ:ـ ۳ـ خ:+وزستم‌های فراقت برهاند روزی ۴ـ ص پ ط:ـ ۵ـ پ: عنایت ۶ـ س:ـ
۷ـ س: چندین ۸ـ س خ:ـ ۹ـ س خ: عنایة رب‌العالمین
۱۰ـ س: عام؛ خ: عابر ۱۱ـ خ:+وانجاح الکاسد ۱۲ـ ص پ ط: +فقیر ۱۳ـ ۱۴ـ خ:+وزشغل اوچه‌گویی است برقی استآب برده ۱۵ـ س ص پ ط: نازنین ۱۶ـ پ: بصیر
۱۷ـ خ:+شعر:
سگ‌آن به‌کـه خواهندهٔ نان بود چوسیرش کنی دشمن جان بود
هذا باب فیـه مضمارالبیان واکثرالبیان عیـان والعیان لایحتاج الی البیان
۱۸ـ س: صحرا ۱۹ـ خ: مرا که روی ۲۰ـ خ:+مرا که لعل توشاید شکرچه سودکند.

۲۷۱ـ ایضاً من انشائه الی العلامه اکمل الفضلاء اعقل الندماء مولانا بهاءالدین الاستادی نازلاً فی‌منزله بعد فتح باخرز و انهزام عن‌الملك وهومعزالدین ابوالحسین محمدکرت[۱]

(س‌پ‌ط‌خ)

در منزلی که جانان روزی رسیده باشد

با ذره‌های خاکش داریم ماجرائی[۲]

مخلص ناتوان چون به قریهٔ سوران[۳] رسید به‌منزل انیس و ربع نفیس مولانـا و صاحبنا و مـونسنا اعقل الوری، (ملك ملوك الندمـاء افضل الفضلاء)[۴] بهاءالملّة و الـدین متع‌ّالله المسلمین بطول حیاته وبقائه و رزقناقریباً سعادةلقائه المام[۵] نمود. هرچند ازهار واثمار آن بقعهٔ نامدار (چون کلبهٔ عطار)[۶] و ریاحین او چون نافهٔ تاتاربود (ع): صحن بستان زسبزه همچو[۷] بهشت، اما (ع): چو تو درچمن نباشی چکنم بنفشه و گل. انحراف مزاج ومفارقت بی‌علاج صورت (مع‌الحمی دمّل ومع الجرب قمل»داشت وثمار آن اشجار بار خاطرافکارمی گشت وغنچه‌ـ آسا خار دیدهٔ یار وفادارمی‌آمد و از سرحیرت وضجرت[۸] با خود این ترانه[۹] می‌سراید که:

بیت

صدپاره شد از باد هوا غنچهٔ دل

این است گلی کز توشکفتست مرا

چون نصیب بی‌نصیب این باشد چه‌توان[۱۰]، ماشاءالله‌کان. اگر اختیار[۱۱] بودی (ع): از تو دوری نجستمی یك دم[۱۲]. القصه به هرجایگاه ومقام دراستاد که استادبی‌آن استاد خاطرقرارنگرفت[۱۳]، (ع) مرا لبان تو باید شکرچه سود کند. چون به سرای اورفت از شرّ آن مفسد[۱۴] شریرنقیر وقطمیر[۱۵] ندید، «فهی خاویة علی عروشها». فریاد[۱۶] «ایامنازل سلمی و این سلماك» از نهاد همگنان برآمد.

بیت

درباغ شدم بی‌تو زهرچ آنجا بود

جز آب روان نیامد اندر[۱۷] دیده

اخلاص خدمتش[۱۸] بمثابه‌ای است که «یتغیر الدنیا ولایتغیر». هر چند اکثراوقات مقابله ومقاتله ومحاربه بودمع‌ذلك کلّه (ع): فرامش‌نبودی دمی از ضمیرم[۱۹]. زنهارکه صحبت پنجاه ساله را فراموش نفرمایند[۲۰] که «انّ حسن‌العهد من‌الایمان»

شعر

ایا حسن ایام تقضت بذی القضاء

سراعاً و عین النائبات نیام

و طیب لیال من شموس کؤوسنا

تضیء و قد مدّ الرواق ظلام

«ربی اعدالدولة ربی اعد». اخلاص بی‌حد[۲۱] ونیاز بی‌عد[۴] به‌جای خود است.

شعر

باز آی کز آنچه بودی[۲۲] افزون باشی
ور تا به کنون نبودی[۲۳] اکنون باشی
اکنون که به گاه[۲۴] جنگ جانی و جهان
بنگر که به وقت آشتی چون باشی

زیادت چه نویسد[۲۵]، فضائل و کمالات[۲۶] مستدام بمحمد علیه افضل السلام[۲۷].

۱ـ خ: ایضاً من انشائه الی مولانا ملك الندما... بهاءالدین الاستادی الباخرزی مریضاً فی منزله وقت فتح استاد باخرز الی خواف؛ پ ط: ایضاً منه الی مولانا بهاءالدین الاستادی بعد فتح قلعها ۲ـ خ: + خاك رهش ببوسم برروی و دیده مالم کانجا رسیده باشد روزی نشان پایی ۳ـ س: ستوران؛ پ ط: سواران ۴ـ پ ط خ: ـ ۵ـ پ: الهام ۶ـ س: ـ ۷ـ س خ: هم چون ۸ـ پ: ـ ۹ـ پ ط: نغمه ۱۰ـ س: ثعبان ۱۱ـ پ ط: اگر در کار اختیار ۱۲ـ پ ط: + و زتو غایب نگشتمی یك روز ۱۳ـ پ: گرفت ۱۴ـ پ ط: مفسدان ۱۵ـ پ: فطیر ۱۶ـ س پ ط: ـ ۱۷ـ س: از ۱۸ـ پ ط: با خدمتش ۱۹ـ پ ط: بودی همه دم به پیش چشمم؛ خ: یك دم نمی‌رود که نه در خاطر منی ۲۰ـ خ: + و از خواف بی‌خوف پیش حضرت خلدالله ملکه وسلطانه تشریف فرمایند وحق نمك فراموش نفرمایند ۲۱ـ خ: ـ ۲۲ـ س پ ط خ: بود ۲۳ـ خ: نباشی ۲۴ـ پ ط خ: وقت ۲۵ـ س: ـ؛ پ ط: بیش از این درد سرت می‌ندهم ۲۶ـ خ: معالی ۲۷ـ س: بمحمد وآله علیه السلام.

۲۷۲- ایضاً من انشائه الی مولانا شمس‌الدین جلال الاسفزاری فی استطلاب الرسالة الشریفة (من مصنفات)[1] حکیم‌الدین ناموس الفریومدی[2] للاستکتاب[3]

(سبطخ)

به حکم نص[4] «ثمّ اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من‌عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم‌مقتصدومنهم‌سابق بالخیرات» امید آن‌است که آن دوست از قبیل‌سابق‌الخیرات باشد نه‌از زمرهٔ نخست. سبحان‌الله باچندان محبت‌و وداد که فقیرضعیف و دعاگوی نحیف را باخدمت مولاناالاعظم افضل العجم لازال شمس جلاله عن‌فلك الاقبال طالعة وکوکب کماله[5] عن برج الافضال[6] ساطعة ثابت است چرا به جزو لایتجزی درمقام حرمان باشد،وصورت‌موحش‌ضنّت[7]از آیینهٔ[8]مکدر[1] بی‌مروتی‌چهرهٔ‌بی‌مهری[2] نماید، وناموس درویشان به‌کلمات پریشان ناموس شکسته گردد[9]، وبه امثال چنین جزویات مضایقه رود و از سرحکمت:

بیت

فمن منح الجهّال علماً اضاعه   ومن منع المستوجبین فقد ظلم

غافل گردد و زبان‌طعن مولاناجمال‌الدین حلاوه را به‌حلاوت‌کام رساند و دوستان[2] ومحبّان را درتهمت خساست وخام طمعی نهد؟

بیت

والله ار برمن توان بستن به مسمار قضا

جنس این بدسیرتی یا نوع این بدگوهری

چنان دوست مشفق[1] از چنین[7] مختصرمحقررسالهٔ پارسی چگونه منع کند؟ الله الله،

بیت

برعارض او زلف و برآن زلف گره

سبحان الله چه بر چه افتاد نگر

(ع): نی‌نی به ازاین باید با مات[9] وفا کردن. «واعلموا انّ الله یعلم ما فی انفسکم فاحذروه».

مطایبه و اتحاد پای از دایرهٔ اعتدال بیرون نهاد با آن‌که (ع): گویندحدیث راست بازی ناری[10]. کلّی مجملات علوم‌مفصّل وکتب اولین و آخرین مجموع ومحصّل بالنبی الامیّ[11] المرسل[12] آمین (ربّ العالمین وصلّی‌الله علی محمد[13] وآله اجمعین[1] الطیبین الطاهرین)[7].

۱ـ پ ط:ـ ۲ـ پ طخ:ـ ۳ـ س پ ط:ـ ۴ـ پ: حق
۵ـ پ ط: الکمال ۶ـ پ ط: افضاله ۷ـ س:ـ ۸ـ پ ط: مرآت ۹ـ پ ط: دوست ۱۰ـ چنین است درخ پ ط؛ س؛ باری باری (حرف اول کلمهٔ دوم بدون نقطه؛ شاید « بازی بازی» درست باشد (؟)
۱۱ـ س: وآله؛ خ:+الهاشمی ۱۲ـ پ: المرسلین ۱۳ـ پ ط: خیرخلقه محمد.

۲۷۳- ایضاً من انشائه الی العلامه[۱] ضیاء الملة والدین الکافی وقت ظهور مولانا نظام‌الدین (بمدینة هراة و الیه رجوع الحکام والولاة)[۲]

(سخ)

الحمدلله الذی[۳] جعل‌الضیاء نوراً مبیناً یستضییء بانواره المقتبسون و یستفید من اثماره المقتبضون، فیضرب فی‌المحاسن بالقدح المعلّی وسمعی منها الی‌الشرف الاعلی، ولم یجعل فیه‌موضعاً للولاء ولامجالاً ومحالاً[۲] لآلاء[۴]، فذاته‌مستغنٍ عن‌الاستغناء مع انّه‌مستغنٍ بفضله‌من‌افاضل العلماء، وکیف‌لا(فالمغترف الحقیر من‌بحارفوائده یصیر نحریراً کبیراً)[۲]، والمعترف بالنقاط[۵] فرایده یعد[۶] الکبیر صغیراً، «وکان ذلك علی الله یسیراً». وقدعلم انّ قشر[۷] الصدفة یکون قطرة ضعیفة[۸]، ثم یصیرجوهرة کریمة و درّة یتیمة، وانّ ابن آدم یکون نطفة علقة ومضغة، ثم یخرج منه العالم الاصغربالاطوار والعالم الاکبر الذی من اجله خلقت الجنة والنار. فامّا من‌کان من ارباب الایمان والتسلیم «فروح و ریحان وجنة نعیم»، والاّ «فنزل من حمیم و تصلیه جحیم»، نعوذبالله العظیم من الشیطان الرجیم.

هذا یا سیّدی نحن فی‌مجلس غنی الآعنك غیر شاکر الآمنك. قدتفتحت فیه‌عیون نرجس الفضل وتوردت خدودبنفسج العلم والعدل[۲]

وفاحت اترج المروة و الصفاء وفتقت نارنج الشفقة و الوفاء و نفعت سوق الانس و کسدت خان التعب و قام منادی العیش والطرب، فهرب من الفضلاء الرزایا والبلایا و ادرّ اخلاف[۹] الزمان علیهم العطایا.

بیت

تغنم صحبتی یا صاح انّی   انا ابن جلا وطلاّع الثنایا

امّا ملك‌الزمـان بل مالك[۱۰] الدوران وینبوع العدل و الاحسان وجهه وسیم و ریحه‌نسیم‌ولطفه جسیم وخلقه عظیم، لمارأیته قلت «ماهذا بشراً ان هذا[۲] الاّ ملك کریم»، اعزّالله انصار دولته و اذلّ اضداد حضرته. وامّا الحجاب والاصحاب والنوّاب طوبی لهم وحسن مآب. ومع‌هذا اذا تأملنا[۱۱] فی عدم التفاتك الینا ماوجدنا الی سببه سبیلاً الاّ احدی الامرین دلیلاً واحدی المقدّمتین تمثیلاً، وهوامّا مفهوم بیت‌الناهی[۱۲] حیث قال:

بیت

من کان آدم جمّلاً فی سنّه

هجرته حواء (السنین من المدی)[۱۳]

وامّا منطوق من نطق بقوله[۱۴] واعجز[۱۵] سحرالبیان بفضله[۱۶]

بیت

وانّ قرین السوءیعدی[۱۷] وشاهدی

کماشرقت صدر القناة من الدم

وانّ هذان البیتان مع‌صدق‌القائل فی‌قولهما[۱۸] ان هذان لساحران، وان کان‌کلیهما بحسب المفهوم دلیلنا لکن لانعرف[۱۹] الی‌شرح کنهه سبیلا[۲۰] فالمأمول من ذکاء قریحته وسرعة خاطره و شرف[۲۱] طبعه و صفاء ذهنه وقوّة فهمه[۲۲] وکمال عقله ان‌یشرح هذین‌البیتین ویکتب بشریف خطّه

معناهما. فوالله لقد خاض فیهما (الخائضون واطنب المحصلون فمازالت العلة ولم یشف الغلّة، و تأمـل فیهما)[۲] اعلام المدارس فعجزوا عنهما عجز اعلام الدوارس.

بیت

تأمل منه تحت الصدغ خالاً

لتعلم کم خبایـا فی زوایـا

ومن تکلم[۲۳] فیهما فلم یحصل علی جواب موافق و معنیً یلیق بقائلهما ویطابق رزقنا الله الملک الوهاب ببرکة علمه وحلمه فصل الخطاب، انّه هو ملهم الصواب والیه المرجع والمآب.

امّا حدیث الاشواق الی احراز سعادة لقاء الاحباب واصحاب الدرس والآداب کلٌّ منهم عماد دین الله فی عنفوانه، والادب والفضائل رکن من ارکانه وشهاب سماء الفضل فی زمانه، والشمس لاتخفی بمکانه، والفخر فخرفی اقرانه، هذاخمسة سادسهم کلبهم فی اثبات القبائح ونفی المدائح، ایجابهم سلبهم، اعنی الحسام الذی هوتمرة الغراب وجغد الخراب انّ هذا لشیی‌ءعجاب، فاکثرمن ان یعدّ ویحصی ویحدّ بالحساب ویستقصی رزقنا الله عن قریب لقائهم وادام فی العالمین بقائهم، وسلام الله وسلامنا علی من هو امامنا وآمامنا. والحمد لولیّه والصلوة علی نبیّه محمد و آله الطیبین الطاهرین.

۱ـ خ: الی المولی الاعظم والی اقالیم فنون الفضل و الحکم علامة علماء العالم استاده واستاد ائمة المتبحرین مولانا... ۲ـ س:ـ ۳ـ خ:ـ ۴ـ س: لا ۵ـ س: بابقاط (؟) (درهیچ یك از دونسخه درست خوانده نمی‌شود) ۶ـ س: بعهد (بدون نقطه) ۷ـ س: حسو ۸ـ س: صحیفه ۹ـ س: اخلاق ۱۰ـ س: ملك ۱۱ـ س: مسع هذا

مافلما (کذا) ۱۲ــ س: مفهوم النواهی ۱۳ــ س: سحرالبیان من الدمی ۱۴ــ س: یقول ۱۵ــ س:+ بی (یا فی) ۱۶ــ س: + السنین ۱۷ــ س: بعدمی (بی‌نقطه) ۱۸ــ س: قائلهما ۱۹ــ س: لایعرف ۲۰ــ س: سبیلنا ۲۱ــ خ: شرق ۲۲ــ س: نفسه ۲۳ــ س: کلم.

۲۷۴ـ ایضاً من‌انشائه الیه (وقت توجهه الی هراة راغباً لصحبة الاصحاب و الاحباب و طالباً للجواب علیهما الرحمة من‌الملك الوهاب)[1]

(س خ)

سلام کرشف رضاب الغوانی

و نیل الامانی بغیر الوسائل

علی‌حضرة مولاناالاعظم، المولی المعظم[2] الذی طالع بحدّة طبعه علی صعوبات جبال مطالع الانوار و انقاد بسرعة ذهنه شموسیات قسطاس الافکار، فالعمیدی یوم جداله[3] عمیدالجنان[4] والخاصّی[5] عندسؤاله من عوام الانسان، ضیاء الحق والدین متعنالله بطـول بقائه و شرّفنا قریباً ببرکة لقائه، بعدالخدمة والعبودیة یقول الخادم المستفید الجانی معین ابن المطهرالجامی،

بیت

الالیت شعری و الامانی کثیرة

متی نلتقی یوماً ولولمحة البصر

والی‌الله سبحانه وتعالی نبتهل و نتضرع فی‌اعادة ایام اللوی وعشیات الحمی (ع): ولاسیمایوم بدارة جلجل[6]، واللهلوکان زمام‌اختیاری بیدی کمافی[1] یدیك، ولیس لنامقصود الاّ الیك، مافارقت عنك ساعة[2]، لانّ

الوفاء[۷] منّی عادة.

شعر

کمال تو گر زانکه من دارمی

به جای تو گر زانکه من بودمی

به بیچارگان رحمت آوردمی

به درماندگان بر[۸] ببخشودمی

هذا وبعد فانّ محن (الزمان اکثر)[۱] من نایبات الارض، لاینقضی خدایعه وعجائبه ولاینقطع بدایعه ونوایبه، وکلّ یوم یزید ولاینقص، ومنشأها معلوم غیرمحتاج الی البیان. ونحن مرّةً بناء علی قضیّة «حبّ الوطن من الایمان» صابرون فی البلوی و تارةً علی عکس القضیّه ونقیض المقدّمه عازمون الی المنّ والسلوی. والحکماء قائلون بقول من‌قال[۹]:

بیت

المرء لیس یبالغ فی ارضه کالطیر لیس بصائدفی وکره[۱۰]

وقد امرالله تعالی به حیث یقول «فانتشروا فی الأرض وابتغوا من فضل الله». الم تقرء الخبر[۱۱] المأثور والحدیث المشهور «سافروا[۱۲] تصحوا تغنموا»، والشاعرغیرنائم من هذا المعنی لقوله:

بیت

اذا لزم الناس البیوت رأیتهم

عماة عن‌الاخبارخرق المکاسب

وکما قال واجاد[۱۳] فی‌قوله:

تغرب عن الأوطان فی طلب العلی

وسافر ففی الاسفار خمس فوائد

تفرج بـلـد و اکتساب معیشة

و علم و آداب وصحبة مـساجد

بناءً عـلى دلایل المحکم والحجیج المبرم رجـح التالی علی المقدم فحینئذٍ[۱۴] العبد ینتظرالی مقدمك المیمون ولقائك المأمون ویقراء

بیت

تمتـع من شمیم عرار نجد فما بعد العشیّة من عرار

ویقول «انجز حرّ ما وعد»، ونسیت ماعرفناك، ارید أراك لااريد سواك. لازالت برکات تبرکات حیاء حیاته دائمة و ثمرات اشجار ریاض فضله قائمة،

و هذا دعاء قـد تلقّاه ربنّا

بحسن قبول قبل ان یرفـع الصوت

آمین (آمین یا رحمن امینا)[۱۵] والحمدلولیّه والصلوة علی نبیّه محمّد وآله وصحبه (الاخیار الأطهار)[۱۶]

۱ـ س:ـ ۲ـ س: الاعظم ۳ـ س: جلاله ۴ـ س: الحمان (بدون نقطه) ؛ خ: الجبان ۵ـ س: الحاصی ۶ـ س: بداره حجل ۷ـ س: الفاء ۸ـ س: تیز ۹ـ خ: قائلون بهذا القول ۱۰ـ س: ذکره ۱۱ـ س: الم تقروا بخبر ۱۲ـ س خ: تسافروا ۱۳ـ س: اجدد ۱۴ـ س: فح ۱۵ـ خ: ربالعالمین ۱۶ـ خ: اجمعین الطیبین الطاهرین.

۳۷۵- ایضاً من انشائه الی المولی الاعلم[1] العلامه (السیدالشریف مولانا)[2] سیف الملة والدین الغزنوی (استاد ابنه النبیه و هوشیخ الاسلام سلطان حکماء الانام برهان علماء الایام خواجه ضیاءالدین یوسف الجامی)[2] علیهم الرحمة من الملك الحامی[3]

(سخ)

الحمدلله وسلام علی عباده الذین اصطفی. اطال الله بقاء مولانا و وسیّدنا، صدرصدور الاسلام، علامة علماء الایّام، مالك رقاب الافاضل بالکمال و التمام، المویّد بفضل فصل الخطاب، المخصوص بعنایة الملك الوهّاب، سیف الحق[4] والدین اعلی الله تعالی درجته فی العلم الی اعلی العلیّین. بعد الیأس و طول المدة وتقادم زمان البعید وصل الیّ سلام شریف فی حاشیة کتاب شرّف به العبید الذی لایأتیه الباطل من بین یدیه ولامن خلفه تنزیل من حکیم حمید. وحمدت لربّ الارباب و قابلته[5] بدعاء صالح مستجاب

بیت

احنّ الی تلقائه و تشوّقی   نسیم اتی من نحوه یتضوّع

فلمّاسمعت الطافکم العمیم وتفرّست اشفاقکم القدیم واستنشقت نسیم خلقکم العظیم قلت «ماهذا بشراً ان هذا الاّ ملك کریم».

هذه[۶] الخصال الرایقه والخلال اللایقه من الأصل الظاهر والنسب الطاهر (والشرف الزاهر والکرم الباهر)[۲] غیر بدیع، فانّه ادام الله ظلّه اذا حضر منه النوادی ذکر منه الایادی، وان شهد المحافل نشر عنه الفضائل. الغریق فی بحر اکرامه[۷] والحریق بنار غرامه یریدان یطیر بجناح الشوق الی فنائه[۸] ویستفید من لطائف کلامه، ولکن ابت[۹] المقادیر وسخت دون المراد[۱۰] المعاذیر.

بیت

وکم همّ نضوان یسیر مع الصبا

الی الشام لولا حبسه بعقال

بعد رفع الخدمة والدعا وعرض المدح والثناء یعرض الفقیر المخلص والداعی المتحصص علی عالی جناب المولی الاعظم و الحبر المکرّم والسید الکامل الشریف والسند الفاضل اللطیف کریماً عاملاً فاضلاً فاصلاً برّاً جواداً ومن لایتعدا عداد مناقبه وفضائله ولو کان البحر لها مداداً

شعر

لیث[۱۱] المحافل حلاّل[۱۲] معاقدها

بمعول کلسان السیف مقتضب

لقد غنینا بما املاه من[۱۳] کتب

والسیف اصدق انباءً من[۱۳] الکتب

لازال سیف کماله طالعةً مسلولةً، و رمح افضاله عالیةً مصقولةً. انی سمعت انّ الفاضل النحریر والعلاّمة الکبیر علاء الملة والدین الجرخی ادام الله افضاله وصان عن عین الکمال کماله کتب الیکم کتاباً کثیراً فوائده عظیماً موائده و جناب المولی الاعظمی السیفی الذی طلع شموسیات طبعه علی جبال مطالع الانوار و انقاد ذهنه صعوبات

قسطاس الافکار و جمع همته من الفروع و الاصول و حصل نهمته[۱۴] لطائف المعقول و المنقول و صارالعمیدی یوم جداله[۱۵] عمیدالجنان[۱۶] والخاصی عندسؤاله من‌عوام الانسان شرّفه بلطیف جواب وسلك فیها صوب الصواب وقرأ علیه «کتاب انزلناه الیك مبارك لیدّبروا آیاته و لیتذکر اولوا الالباب»، حتی قرع کتائب اسماع فضلاء الآفاق بحدّة سیفه و ذکرفیها من المنی ومخافة خیفه المرجوّ من عمیم کرم صدر الافاضل و کریم نعم بدرالاماثل حرس[۱۷] الله همته عن الاشتغال بالامور النوازل ان ینعم الجواب السیفی مع الکتاب القلاسی ادام الله مهجة مولانا و زادبهجته و اوضح حجته مع حلّ مشکلاته و کشف معضلاته وبیان ترکیباته و تحقیق حقائقه وتبیین دقائقه، لیقراعیننا بخطّه الشریف وعبارته اللطیف ویحصل لمخلصیه زبدةالاحقاب وتمرةالغراب ویکون لتلا مذیه جلیساً[۱۸] مع کرامة و حریفاً من غیر[۲] سآمة و ندیماً بلاندامة و قریباً بغیر ملامة، الاستظهار فی‌الدارین والرجاء فی المنزلین بجدّه السدید وجدّه السعید، والله علی ما اقول شهید، وقدخاب من استشهده آجلاً[۱۹] وبات عن حسن الجزاء عاجلاً[۲۰].

کلّ اللسان عن‌الثناء والآن وقت الدعاء،

بیت

بقیت مدی الدنیا لتاخیر عالم

وللناس فی نهج الهدی خیر قدوة

والله الهادی للرشاد ومنه المبدء والیه المعاد، وعلی جناب المولوی[۲۱] السیفی اصلاح الفاسد و انجاح الکاسد. سلام‌الله و برکاته علیکم اهل البیت ویطهرکم تطهیراً. کتب اخلص مخلصیه واحبّ معتقدیه معین‌الجامی اصلح‌الله اموردارىه واکتحل باثمادلحقایق ناظریه‌فی ذی-

القعدة سنة تسع و خمسین و سبعمائـه بمقام اسفزار (صانها الله)[۲۲] عن الاخطار.

علی‌حاشیته: الولد الاعز یوسف اطال‌الله عمره بعدالمطالعة والتدبر و الاصلاح والتفکر والاتقان و الامعان یعرض علی حضرة علاّمة الزمان مع انّها کالترکی عندالبغراخان والهندی مع‌الاخستان[۲۳] والله المستعان وعلیه التکلان نحمده ونشکره ونستعینه والسلام.

۱ـ خ:ـ ۲ـ س:ـ ۳ـ س: نورالله مرقدهما ۴ـ خ: الملة
۵ـ س: قابله ۶ـ س: هذا ۷ـ س: الکرامة ۸ـ خ: خیامه
۹ـ س: انت ۱۰ـ خ: المـرام ۱۱ـ س: ابیت ۱۲ـ س: جلال ۱۳ـ س: عن ۱۴ـ س: بهمته ۱۵ـ س: جلاله
۱۶ـ س خ: جبان ۱۷ـ س: حرص ۱۸ـ س: جلیا ۱۹ـ س: باطلاً ۲۰ـ س:عاطلا ۲۱ـ س: المولی ۲۲ـ خ: صینت
۲۳ـ خ: +والکرفسی مع‌المتان

۲۷۶ـ ایضاً من انشائه الی العلامه[1] منور الدین الخوارزمی نورالله تعالی مرقدهما جواباً لکتابه

(س‌پ‌ط‌خ)

وصل الکتاب فمرحباً بکتابه

اهلاً به وبخطّه و خطابه

طایرمیمون فال وهمای همایون بال اعنی کتاب اخلاص‌آمیز و خطاب شوق‌انگیز که ازجناب افاضل مآب (مولانا علامة الدنیا)[2] افضل‌العلماء واعلم‌الفضلاء، علم‌الهدی، نظام‌الزمان[3] الفائق بالکمالات علی‌الاقران، منوّرالملة والدین شمس‌الاسلام وضیاءالمسلمین لازالت عیون‌الفضائل باثمد فضله منوّره و وجوه الآداب‌بقلم لطفه مصوّره، که درتسوید آن یدبیضا فرموده بودند ودرتحریر سحرحلال به‌کارداشته، به‌مخلص‌ترین محبّان وصادق‌ترین دعا گویان، که به‌زبان جان وجان زبان بدین دوبیت طنّان است: شعر

ایامن غدا طرف‌الفضائل والهدی[4]

بانوار لقیاه قریراً منوّراً

لقد فقد ارباب الفصاحة کلّهم

فلازلت بین‌العالمین منوّراً

رسید[۵]. جسم راقوت وچشم را قرّت وتن را جان وجان را روان بود. هرچند دیدهٔ[۶] جفا دیده[۷] به‌جمال آن صاحب کمال منور نشده، امّا مردم دیده کمال جمال بل جمال کمال آن یگانهٔ نیکو خصال[۸] ازنور[۹] دودهٔ[۱۰] آن منور، که صدر هرانجمن[۱۱] باد، مشاهده کرده.

بیت

وقت است اگرسینه فرازد اسلام

چون کردقوی‌پشت[۱۲] به‌صدرچوتویی

بیت

لله الحمد[۱۳] که چون او خلف صدق هست

نسبتش‌چون به‌تو کردند همین‌مایه بس‌است

خدمات فراوان و دعوات بی‌پایان مستعار و مستنار[۹] از ارواح[۱۴] پاکان وصدیقان علیهم سلام‌الله الملك‌المنّان معروض می گرداند ومی گوید:

شعر

ان قــربّ‌الله اللقــاء و ضمّنا

شعب هنــاك علــی یمین‌الوادی

لاقبلــنّ یــد المطیّ کــرامةً

ولا خلعنّ علــی البشیر فؤادی

چه خدمتش یگانهٔ زمان واستاد جهان است.

بیت

فکلّ من فیــه لطف عنك یأخذه

کالزهر[۱۵] من‌فضل نورالشمس‌یکتسب

هذا باب جئنا الــی حدیث الاصحاب، چون خاطر فاتر را درولایت[۱۶] خراسان ملالتی وضمیرکسیررا سآمتی‌بود به‌مملکت محروسهٔ نیمروز،

که صاحب[۱۷] آن براعدا[۱۸] فیروز باد، اتفاق نزول افتاد. چون حضرت ملك اسلام اعظم، مالك رقاب الامم، مولی سلاطین[۲] ملوك‌العرب[۶] والعجم عزّالحق والدین خلّد الله ملکه واجری فی بحرالمرادات فلکه نه چندان[۱۹] الطاف واعطاف[۶] فرمودند که درخاطر دانا واندیشهٔ توانا گنجد.

بیت

گرخامه هزار سال تحریر[۲۰] کند

در لطف جهان پناه تقصیر کند

لاجرم ازسر اخلاص‌آیت دولت ایشان می‌خوانم وقصهٔ[۲۱] نزلنا علی آل[۲۲] المهلب برزبان میرانم وبه‌نظم:

بیت

چه دعا گویمت ای سایهٔ میمون همای

یارب این سایه بسی برسر اسلام بپای

نظام حال ومآل ایشان می‌خواهم[۶]. توقع آن است که مخلصان را پیوسته برخاطر عاطر می گذرانند و دراوقات خلوات واعقاب صلوات ومظان[۲۳] اجابت دعوات (ع): که‌آن زمان نبود در ره دعا پرده، ملتفت حال دوستان شوند (و فراموش‌نفرمایند)[۲] ویقین شناسند،

بیت

کزهمه باشد بسه حقیقت گزیر

وز تو نباشدکه نداری نظیر

ریاض دین و دانش از جویبار فضل و افضال آن صاحب‌کمال نیکو خصال ناضر ونامی باد[۶] بمحمد وآله الامجاد الانجاد[۲۴].

علی‌حاشیة‌کتابه[۲۵]: فرزند مولانا ملك الائمه، صاحب‌النفس

القدسیه و الکمالات الانسیه صدرالملة والـدین ادام الله تعالـی برکته بین‌المسلمین به‌تحیت ودعـا و محمدت وثنا عدد الرمل والحصی (بل اکثـر من ان یعدّ و یحصی)[۶] مخصوص و منصوص است. باجهـان آرزومندی اگرتقدیر موافق تدبیر افتد زمانه را گـو چـه غلطی داده (ع): روی تو ببینیم به هرروی که هست، والاّ

بیت

ترا بادا به‌عالم عزّ جاوید (که‌ماهستیم‌باجان پرامید)[۶]

فضائل ومعالی لایزالی باد بمحمد وآله الامجاد[۲۶]

۱ـ پ ط: الی مولانا علم‌الهدی ؛ خ: الی المولی الاعظم والـی اقالیم فنون الفضل والحکم علامة علماء العالم خواجه ... ۲ـ پ ط:ـ ۳ـ پ ط خ: زمان ۴ـ س: ایامن علی طرق ... ۵ـ خ: (ع) رسیدوبر در دل خیمه‌زد به‌سلطانی،

سعادتی‌کـه همی جستم ازخزانهٔ غیب

همان زمان‌کـه خط اشرفت رسید رسید

۶ـ س:ـ ۷ـ خ:+فراق‌کشیده ۸ـ خ: صاحب‌کمال نیکوخصال ۹ـ خ:ـ ۱۰ـ س: دیده ۱۱ـ ط: چمن ۱۲ـ پ ط: پشت قوی‌کرد ۱۳ـ پ ط:+والمنه ۱۴ـ خ: روح ۱۵ـ س:کالدهر ۱۶ـ خ: مملکت ۱۷ـ خ: مالك ۱۸ـ پ ط:+همیشه ۱۹ـ س: چندان‌که ۲۰ـ پ: تقریر ۲۱ـ خ: قضیه ۲۲ـ خ: ماه ۲۳ـ ط: مضان ۲۴ـ س: بالنبی الامی الهاشمی ؛ پ: بمحمد وآله الطیبین‌الطاهرین ۲۵ـ س: علی حاشیته ۲۶ـ حاشیه در **پ ط** نیست

۲۷۷ـ من انشاء شیخ‌الاسلام صاحب‌الکشف والالهام قطب‌الحق والدین محمدبن المطهربن احمدجام فی‌الاستفتاء من علماء الاسلام کثرهم الله تعالی فی دارالاسلام بعد تصنیف کتاب حدیقة‌الحقیقه*

(س)

فصل: اساس این مسوده فی غرهٔ ذی‌الحجه سنهٔ احدی واربعین و ستمائه اتفـاق افتاده بود واتمامهـا فی‌الرابع عشر من‌صفر ختم‌الله بالخیر والظفر سنهٔ ثلاث واربعین وستمائه، در چهارده[1] مـاه و چهـار روزبعون‌الله وحسن توفیقه تمام شد. ودراین‌مدت این‌ضعیف بی‌سرمایه اگرچند این‌محل قابل نداشت به‌قدر وسع وطاقت خود دربحار معانی غوّاصی کرد وازهربحری صدفی‌پردرر[2] ولآلی وازهرمعانی‌جواهرهای هرگونه و هررنگ حاصل کرد، واز دارالضرب شریعت وبیاع خـانهٔ طریقت وبحار حقیقت وکنوز علم وحکمت نقود مایه‌دار تمام عیار بـه صحرا آورد و برالواح علـم وحکمت صرافان بازارشریعت وناقدان رشتهٔ طریقت و جوهریان اسواق عـالم حقیقت، کـه علماء علم‌الیقین وامنای عین‌الیقین وصادقان حق‌الیقین اند متعناالله بطول بقائهـم واقرّ عیون اهـل الارض بیمن لقـائهم، ریخت تا برمحک معنی‌زنند وحق از باطل وصدق ازکذب وسره ازقلب جـدا کنـند وبرراست وسرهٔ آن[3]

به‌صدق حکم کنند و به خطوط مبارکهٔ خود مسجّل گردانند که نقود بی‌سکهٔ ضاربان دارالضرب وقت، اگرچه تمام[۴] عیار و بی‌خیانت بود، بس رواجی نداشته باشد[۵] و به وقت خرج کردن کاسد مانـد و مقصود تمام از وی حاصل نیاید. وچون در دارالضرب شریعت به مُهرمِهر ضرّابان وقت مشرف و مزین گردند شهرروان هردو[۶] عالم گشت. پس مفلسان زمـانهٔ آخرالزمـان به‌سبب سکهٔ ضرّابان وقبـول آن صرافان هرکس از این نقود به‌حدّ سرمایهٔ خود بهـره توانند گرفت بی‌شك و شبهت، تافوائد دین ودنیا حاصل آید شاءالله تعالی.

بیت

این ضعیف این سخن نه‌نـو آورد

کـرد او کهـنه را مطـرّائی[۷]

اما صدفهای[۸] سِرّ نا گشاده است، هرکـه می‌توان گشاد و آلت گشادن آن دارد اورا مبارك باد، وچون گشاید بیند[۹]

بیت

اگـرچه من سخن خویش مختصر کردم

تو نیز مختصر ای دوست اندر این‌منگر

اللّهم ثبتّنا وسدّدنـا علی دینك و سبیلك و صراطك‌المستقیم بفضلك و رحمتك یاارحم‌الراحمین. این‌بیت دربدیهه[۱۰] دراین‌مقام‌درخاطر آمد، اینجا ثبت افتاد:

شعر

کان ودریا پرجواهر، کان کَن وغوّاص‌باش

تا زکان جوهر، ز دریا در به صحرا آوری

چون‌شدی غوّاص بحروعارف[۱۱] هرمعدنی

آن گهی گردی تومستغنی وازخود برخوری

وبالله‌العون والتوفیق فی‌هذا الجمع والتفریق[۱۲].

شعر

جزی‌الله خیـراً مـن تأمل صنعتی
وقابـل مافیهـا من‌السهو بالعفـو
و اصلح مـا اخطأت فیهـا بفضله
و فطنته[۱۳] و استغفرالله من‌السهو[۱۴]

* کتاب حدیقة‌الحقیقه باهتمام آقای دکترمحمد علی‌موحد درسلسله انتشارات بنگاه ترجمه ونشر کتاب در۱۳۴۳ به‌طبع‌رسیده است ومتن‌نوشتهٔ حاضردرپایان آن‌کتاب ص۹۵ـ۱۹۴ مندرج است. میان متن مزبور کـه براساس یك نسخهٔ خطی مکتوب به‌سال ۷۰۶ هجری تهیه شده است ومتن حاضرکه فقط درنسخهٔ س آمده پاره‌ای اختلافات ناچیز هست‌که ذیلاً ضبط می‌گردد. ۱ـ س: یك سال وچهارده ماه ۲ـ حدیقه: در ۳ـ س:... سره به‌صدق‌آن ۴ـ حدیقه:ـ ۵ـ حدیقه: بود رواج نداشته‌اند ۶ـ حدیقه:ـ ۷ـ س: مطرا ۸ـ حدیقه: صدن ۹ـ حدیقه: + والله اعلم بالصواب ۱۰ـ حدیقه: بهدیه ۱۱ـ س:... بحردرعرفان ۱۲ـ حدیقه: والله المعین والموفق فی‌هـذا الجمع والتفریق وهوحسبنا ونعم‌الوکیل ونعم‌المولی ونعم‌النصیر وهوالهادی للصواب ۱۳ـ س: فتنته ۱۴ـ س:سهوی.

۲۷۸ـ من انشاء خواجه معین‌الدین الجامی الی المولی العلامه سعدالملة والدین التفتازانی (من‌سجستان الی‌خوارزم مقیداً محبوساً وعن الاهل والمال مایوساً)[1]

(س‌پ‌ط‌ص‌خ)

شعشعهٔ آفتاب ساطعه و کوکبهٔ[2] انوارلامعه ذهن دوربین وخاطر[3] نازنین حضرت مولانا.

شعر

علّامة الدهر والاقوام کلّهم
حبر[4] کبحر له موج کاعلام
جلّت مآثره عن ان یحیط بها
فهم البریّة او غایات اوهام

مقتدای زمان وزمین سعدالحق‌والدین[5] مدّالله ظلال افضاله علی‌مخلصین المخلّصین[4]، که مقتبس ازنصّ «قد جاءکم من‌الله نور وکتاب مبین» است، مشارق ومغارب عالم‌را[6] بیضاء لامع «الله نورالسموات والارض مثل‌نوره کمشکوة فیهامصباح‌المصباح فی‌زجاجة الزجاجة‌کانّها کوکب درّی» گردانیده و طنطنهٔ درس وفتوی ودبدبهٔ علم وتقوای آن جامع علوم اولین وآخرین میراث دار «کنت نبیّاً وآدم بین‌الماء والطین» دریانوش «وعلّمناه من‌لدنا علماً» دراعه پوش «انّما یخشی‌الله‌من‌عباده

العلماء» مستجاب‌الدعوه «هیّیء لنا من امرنا رشدا»

بیت

فسار مسیرالشمس[7] فی کلّ بلـدة

وهبّ هبوب‌الریح فی‌البرّ والبحر

ومصنفات[8] بدیعۀجهانگیر آن مفتاح دقایق‌مفاتیح‌الغیب و کشّاف‌حقایق مشکلات«ذلک‌الکتاب لاریب»، که معانی آن دربیان‌هیچ‌سخن‌دان نیاید، «یکاد زیتها یضییء ولولم تمسه نار نورعلی‌نور یهدی‌الله لنوره من‌یشاء»

بیت

لـولا عجایب صنع‌الله مانبتت

تلک الفضائل فی‌لحم ولاعصب

بیت

بادا مرصّع از گهر اختـران سعد

چتر سپهرپیکر خورشید سای‌فضل

خدمتش بحمدالله در روزگار فارس میـدان انواع حقایق و شهسوار بساط اصناف دقایق‌است، بل‌مشتری آسمان‌فضایل وعطارد فلک جلایل. معـانی جـزل ایشان رشک حکمت لقمانی گشته والفـاظ عذب غیـرت فصاحت سحبانی شده. قبـای دیبای[9] نسبت رفیع عبّادی بربالای آن حسیب ونسیب جهان چست آمده

شعر

امروز در فنون فضایل زمانه را

ازروزگارصاحب‌وکافی‌تویی‌خلف

اندیشه در صحیفۀ اوصاف کائنات

درآیت کمال تورا دیـد قد وقف

بیت

رأیت سعوداً من شعوب کثیرة

فلم ار سعداً مثل سعدبن صاحب

(یقین وتحقیق آن که)[۴]

بیت

دریای فضل‌را به‌حقیقت کنار نیست

ورهست نزدعقل[۱۰] حقیقت کنار اوست

چه مبیّنان منقول ومحققان معقول[۴] ازفروع واصول به‌نسبت شاگردان آن‌خلاصهٔ[۴] زمان‌وزمین‌درمرتبهٔ اسفل‌السافلین«انّ هذا لهوحق‌الیقین»اند

بیت

هنرچگونه توان گفت کزصفات وی است[۱۱]

چوذات وی به‌حقیقت مرکب ازهنر است

مخلص‌قدیم‌ودعاگوی‌برجادهٔ دولت‌خواهی مستقیم‌معین‌الجامی جعله‌الله لصلاح اهل‌الحق‌معینا ولنجاح عطاش‌الدین‌معینا وفتح مغالق[۱۲] اموره بمفتاح «انّافتحنالك‌فتحاً مبیناً» خدماتی به عبیر اخلاص مخمّر ودعواتی به‌مسك اختصاص معطر معروض می‌گرداند ورياض محبت و وداد را به‌رشحات اتحادسیراب[۱۳] میدارد و ازاهیر چمن یگانگی را به‌نفحات ریاح‌عقیدهٔ صافی‌عنبر افشان می‌سازد تامعلوم رأی آن خلاصه وزبدهٔ دودمان صاحب ری[۱۴] گردد کـه حسن اعتقاد و کمال اعتضاد و وفور محبت وشمول مودّت‌باخدمتش برقراربلکه یکی درهزار است، چه[۴]

بیت

پیش‌مارسم‌شکستن‌نبودعهدو وفارا

الله الله توفراموش مکن‌جانب مارا

شمه‌ای از قصهٔ غصهٔ فراق و تکلیفات مالایطاق به حکم[۱۵] آن که:

بیت

چشمم ز تو دور ماند خونش بچکید

شك نیست که از بریدنی خون بچکد

برطبق عرض می‌نهد (ع): تابشناسد که عاشقان درچه غم‌اند.

بعد از حدوث (زحمات بی کران و وقوع مصادرات بی‌پایان باد بی‌نیازی این ضعیف)[۴] نحیف را به‌جبال شامخات واعلام راسیات انداخت و کوه والا، کـه سربر[۱۶] بالای آسمان و اوج کیوان داشت، [چون اُحد گرد مدینهٔ وجود او درآمد ومارسیاه بیجان پیچان (خبیث پلید)[۱۶]، که][۴] از اصل نسل[۱۷] بلارك «انزلنا الحدیدفیه بأس‌شدید» بود، برپای فلك‌فرسای او بپیچید ودرسلسلهٔ عنایت بی‌غایت «عجبت من‌اقوام یقادون‌الی‌الجنّة‌بالسلاسل» درآمده به‌قیدمحبت حضرت جلّت گرفتار شد ونظم «انّ خلاخیل‌الرجال قیودها» می‌خواند ومی گفت:

بیت

فال آن مرغ که در دام تو آید میمون

بخت آن صید که درقید تو ماندمقبل[۱۸]

القصة بطولها[۴]،

شعر

درحضرت شاه چون قوی شدرایم

گفتم کـه رکاب خود ز زر فرمایم

آهن چوشنید زین سخن تافته شد

بپیچید چـو مـار وحلقه زد برپایم

شعر

تلتف حيّة ضحاك علی قدمی

وكنز جمشيد قديحمی برقشاء

اللعل يخرج من صخر[۱۹] فمالكم

طرحتم لعلكم[۲۰] فی صحر قعساء

قيد و سجن و سجين و اعظمها

رحم العدی[۲۱] وجفاء من احباء

شعر

دست آهنگر مرا در مار ضحاکی کشید

گنج افریدون چه سود اندردل دانای من

تاکه لرزان ساق من بر آهنین کرسی نشست

می بلرزد ساق عرش از آه صور آوای من

غصهٔ هرروز یارب یارب هرنیم شب

تاچه خواهد کرد[۲۲] یارب یارب شبهای من

نافهٔ مشکم که گربندم کنی درصد حصار

سوی جان پروازدارد[۲۳] سیب جان افزای من

نه مجاری امور بروفق مراد می‌بود ونه اختر سعد از فلك بخت طالع می‌شد. ماه رجا درمحاق وکوکب مراد دراحتراق[۲۴].

بیت

آن بخت کو که عاشق رنجور قوتی

بااین دل ضعیف وتن ناتوان دهد

شعر

سألت الله ان تعلو سريراً كطول الارض فی عرض السماء

فلمّا ان[۶] علوت صددت عنی

فصار اذاً علی نفسی دعائی[۲۵]

بیت

من بگیرم عنان شه[۲۶] روزی

گویم ازدست خوب رویان[۲۷] داد

بیت

(بهرخدا حسینی روزی که باریابی

ازدست‌خوبرویان‌انصاف‌ماطلب‌کن)[۴]

اما به‌عون عنایت حق جلّ ذکره کوه والا، با آن‌که سریر بربالای فلك کشیده بود به‌پایهٔ حصارثبات و کوه تحمل مانرسید.

بیت

گرچه زاین مرتبه یك‌پوست بیفزود فلك

از خداوندی ما هم سرموئی بنکاست

بیت

(فضل الفتی یغری الحسود بسبّه

والعود لولا طیبه ما احرقا

والحالة هذه کما قلت فی قصیدة)[۲۸]:

شعر

آن‌کس که بود خواجه ومخدوم مملکت

ازننگ روزگار همه ساله درعناست

وآن‌کو بدی مفاخر ابیةالجلا[۲۹]

از گردش زمانهٔ بی‌مهر درجلاست

وآن کس که بودپایهٔ قصرش فراز چرخ

قانع به کلبه‌ای که‌دراو وهم‌رانه‌جاست

دراین سیصدو اند[۳۰] سال مرحم جراحات سهـام ایام نافرجام جـز از دارالشفای مخادیم[۳۱] جسام علیهم‌سلام الله[۳۲] الملك العلاّم نبوده وبنـد محنتیان دهر را مفتاح فرح و گره گشای فرج‌انامل مبارکهٔ ایشان بوده وخستگان حوادث جهـان جـز درگاه عالم پنـاه ایشان ملجأ وملاذی ندانسته‌اند[۳۳]، هیهات هیهات[۳۴]،

بیت

(انی وان‌کان قوی فی‌الوری علما

فانّنی علـم فـی ذلك العلم)[۲۸]

شعر

۱ طاوس قدسیم کـه بـرافلاك می‌پرم

سیمرغ قاف قرب که از عرش برترم

درپیش خلق سورهٔ نورم‌که واضحم

در دین حق چوآیت‌کرسی مصدّرم

هرچندآفتاب رفیع‌است وروشن است

لیکن کجاست پایـهٔ قدرش برابرم

۴ جام جهان نمایم ازآن وجـه روشنم

فخرهمه قبایل ازآن روی سرورم

من‌شمع‌عالمم‌که ازاو دهرروشن است

وای زمانه گر بوزد باد برسرم

درفضل و درفضایل فائـق زعقـل کل

درلطف ودرلطافت‌ازروح خوشترم[۳۵]

۷ پیرایهٔ عروس فضائل همین بود
کزعلم وعقل واصل[۴] معالی است زیورم
ز اولاد زنده فیلم ازآن فخر عالمم
برفرق تاج داران چون تاج برسرم
گر نسبتم بهسنجر سلجوق می‌کشد
هستم شهی که خواجه ومخدوم سنجرم
۱۰ چون هست نسبتم بهجریر بجل درست
می‌دان کریم زاده بتول پیمبرم
حاسد زحقدسینهٔ بریان[۳۶] درآتش است
تاجان فضل‌را چو دل ودیده درخورم
کامل منم بجمله فضائل در این جهان
نقصان دهر بین که بهنزدش محقرم
۱۳ چون کلك را بهنظم[۳۷] معانی کنم روان
گردد بیاض زهره وخورشید دفترم
در گوش خود کشد سلاطین زروی فخر
هر در که من زحقهٔ[۳۸] خاطرم برآورم
درلطف همچوآبم ودرحلم همچوخاك
نی‌سرسبك‌چوآتش‌وچون‌بادصرصرم
۱۶ گفتند هرکسی بهتفاخر از این نمط
دانند عاقلان که ازآن فرقه برترم
سلطان اهل فضلم وبرهان اهل فقر
هستم ابوالمکارم و ابن مطهّرم

به حکم «وامّا بنعمة ربّك فحدث» از قبیل شکرنعم الهی تواند بود نه

ازتهمت جای «من حمد نفسه»،

بیت

با این همه فضائل و انواع مهتری

هستم معین‌حضرت فرزانه سعددین

اگرخدمتش را به حال مخلصان جانی التفاتی بودی (ع): فلك شدی به بزرگی ومشتری به سعادت. چون قضیه برخلاف مراد است لاجرم آن شکایت‌ها برزبان میراند واین ابیات می‌خواند:

اما لَكَ یامولای علم بمابیا ولست‌تری ماباتنی‌من‌مآبیا

الی آخرالقصیده.

تا ازجناب افاضل مآب مفارقت صوری ضروری افتاده به هیچ نوع ازعمرلذتی نیافته وبکلی از تحصیل کمالات عدول نموده[۳۹] واز حدوث صورت‌آن[۴۰] وضع حملها برجان ثابت گشته، با[۴۱] هیچ موصل قریب فصلی‌نمی‌پرداخته[۴۲] وباهیچ ناجنسی[۴۳] قول شارحی نمی‌شناخته. لاجرم در دیاری که جهل عرض‌عام شده چنانچه تصور ازتصدیق وعدو از صدیق نمی‌شناسد، امسا[۱۶] (ع): رأیت امورالدهر عکست، مزاج منحرف نمیداند که سبب‌اهمال چیست[۲۸] وموجب‌قضای امرمحال کدام چون مدت‌العمر ازهیچ‌مساوی التماسی ننموده و باهیچ منافی عنادی نبوده، همانا این‌شکل محصور برآن است که از فراید[۴] فواید عقلی و نقلی وخراید قلاید نظمی ونثری مولوی[۴۴] اعظمی (سعدالحق والدین متع‌الله المسلمین بطول حیاته وبقائه ورزقنا قریباً)[۴] سعادة لقائه محروم مانده.

بیت

چوگویم[۴۵] که دورم زروی خوشت

همه رنجهای جهان گفته شد

لاجرم باخود ترانهٔ :

بیت

عدوا عن‌الفضل انّ الفضل منقصة

بذی العلاء فهاتوا المجد والحسبا

می‌سراید، وچون حسب را در بازار نسب[۴۶] روزگار رواج ومقداری نمی‌دید به‌رمم یابسه، که عبارت از نسب محض است، میلی می‌نمود[۴۷] وبه نظم:

بیت

واجدّ[۴۸] سعدك سعد جدّك فابتهج

بکمال جدّ سعادة الاجداد

فرح وقانع می‌شد. خودگردون دون و سپهر بوقلمون تعصباً للاراذل فریاد.

بیت

وشبه الشییء منجذب الیه و اشبهنا بدنیانا طغام

برآورد، وچون مقدمتین ممنوع گشت،

بیت

هرعاقلی به زاویه‌ای گشته ممتحن

هرفاضلی به داهیه‌ای گشته مبتلا

ودست به دعای «ربّنا اخرجنا» برداشته که هرچند زودتر سببی، که متضمن دولت حصول ادراك جناب روح پرور باشد، میسر گردد، والله لایخیّبه[۴۹] من رجاه ویجیب دعوةالمضطرّ اذا دعاه. بیش‌از این‌طاقت فراق‌آن خلاصهٔ آفاق نیست چه درمفارقت خدمت[۱۶] آن یگانه ملك و ملت،

بیت

ولیس الذی تجری من‌العین ماءها

و لکنّها نفس تـذوب وتقطر

بیت

در فراقت زچشم خـون ریـزم

اشك چون‌آب چشمه سار برفت

هرچند آفتاب روزجوانی وایام عیش وشادمانی،

بیت

جوانی‌مگو، اصل‌شادی ودولت[۵۰]

جوانـی مخوان، مایـهٔ کامرانی

به حدّ زوال درآمده وشاهباز پیری برآشیانه[۵۱] خانهٔ غراب[۵۲] شباب[۵۳] نشسته وندای:

بیت

اعصر الشباب سلام علیك الـی این تمشی الاهل تعود

متواترشده، وتسلیة الاخوان:

بیت

رأیـت الشیب لاح فقلت اهـلاً

و ودعت الغـوایـة و الشبابـا

باخون دل برآمیخته، مع ذلك کله

بیت

زمـانی باتـو در ایـام پیـری

بسی‌خوشترزدوران جوانی‌است[۲۸]

(ع): ولست بآیس من‌فضل ربی، کـه عن قریب (ع): روی توببینیم

به هرروی که هست.

هذا می‌نماید که در این مدت پانزده سال سلطان اسلام اعظم جلال الحق والدین فیروز شاه، خلّدالله سلطانه واعلی امره وشأنه، و سلاطین وملوك‌عراق‌مکّنهم‌الله فی‌الآفاق[۱۶] به کرّات ومرّات مکتوبات پادشاهانه باتفقدات کریمانه به‌استطلاب این‌ضعیف‌به‌مبالغهٔ هرچه‌تمام‌تر نوشته فرستادند، ازحسد روزگار متمشی نشد. حالاً ازجام احرام بیت‌الله الحرام به‌صوب عراق وفارس وبغداد وشام گرفته. اگر ارادت حق‌باشد وعمروفا کندوتدبیرموافق‌تقدیر[۱۶] افتد اول[۱۶] بهار[۵۴] روانه‌ایم. علی ای ّ حال (ع): بیچاره دل خسته تورا می‌طلبد، (ع): تاببیندآنچه می‌جوید بیابدآنچه می‌خواهد. اگر زودتر کتابتی فرمایند وازحرکت وسکون ومزاج مبارك اعلام دهند بردست موصل همدان که اگر در خراسان نباشیم تا به‌کرمان و فارس و عراق و اصفهان بیاید وما را از حقیقت حال خدمت اعلام دهد چون ارادت الهی باشد ازآنجا تدبیر اجتماع بهتر دست دهد.

شعر

یارب ّ آن روزببینم که ترا بینم‌باز

یا به‌خلوت نفسی‌پیش توبنشینم‌باز

یارب ّ آن‌بخت‌مساعدبه‌سوی‌من‌نگرد

که‌به‌رویت نگردچشم‌جهان بینم‌باز

تحقیق‌آن‌که تمامت سلاطین نامدار وملوك روزگار به‌دل وجان طالب صحبت‌آن خلاصهٔ ادوار وزبدهٔ اعصار[۵۵] (ع): که باد تا ابد ازعمر وجاه برخوردار[۵۶]، گشته‌اند[۴] که (ع): سرو زر هردو ببازند ودعا نیز کنند. باقی (ع): تاچه اندیشه کند رأی جهان‌آرایت[۵۷]. ارادت‌آن بود

که‌از آن طرف بر آه سرای[۵۸] به‌شام در آید، تشویشی نشان دادند، و نیز از طرف حکام[۴] آنجا، مکنّهم الله تعالی، کششی نبود و برادرصاحب معظم دستورمکرّم تاج‌الحق والدین خواجه حسن[۵۹] دام معظّما ارشادی و معاونتی ننمود[۶۰]، آری «الخیرة فیما فعل[۶۱] الله».

اطناب ازحدّ اعتدال تجاوز نمود، بر کلمات پریشان[۶۲] ازغایت بزرگی خرده نگیرند وعذر بپذیرند (ع): کاشفته حال را نبود معتبر سخن. بدین نفثة[۶۳] المصدور هرچند درازی است‌جای ملالت وملامت نیست. باوجود این دراز نفسی وابرام

بیت

هنوز قصهٔ هجران و سر گذشت فراق

به‌سر نرفت وبه‌پایان رسید طومارم

فضایل و معالی لایزالی باد بمحمد وآله[۶۴] الامجاد. مخلصه حقاً معین الجامی[۶۵]

علی حاشیته: دعوات مخلصانه و تحیات صادقانه به جناب صدارت مآب (وزارت ایاب)[۶۶] دستورالوزرا نظام ایران‌المخصوص بعنایة الرحمن تاج‌الحق والدین خواجه[۶۷] حسن ستورَج لازال معظّما برساند باکمال اشواق ویقین شناسد که اخلاص‌آن دوست جانی (ع): تا روز پسین ملازم سینهٔ ماست، وایزد براین جمله گواست، وهذه کفایة . هردوجهان به‌کام بحق محمّد علیه‌السلام[۶۸].

۱ــ ص پ ط:ــ ؛ خ: . . . التفتازانی الی بلدة خوارزم نورالله تعالی مرقدهما وبرد مشهدهما ۲ــ س: کوکب ۳ــ خ: نظر ۴ــ س:ــ

۵ــ پ: الدنیا ۶ــ ص:ــ ۷ــ ص: السیر ۸ــ س: مصنفان

۹ــ خ: + زیبا ۱۰ــ خ: اهل ۱۱ــ س: کز کمال تست

۱۲ــ س: مغلق ۱۳ــ خ: تازه ۱۴ــ س: رای ۱۵ــ س: بهم

۱۶ــ خ:ــ ۱۷ــ س:+ نصل ۱۸ــ خ:+ چه: (شعر)

برپای بازبند نه بهرمذلت است تاج ازپی‌شرف‌نبود برسرخروس

۱۹ــ پ: خنجر ۲۰ــ پ: بهلکم (بدون‌نقطه) ۲۱ــ س: العدو
۲۲ــ خ: + آخر ۲۳ــ خ: پروارد ۲۴ــ س: احراق
۲۵ــ دوبیت عربی درپ نیست ۲۶ــ س: تو ۲۷ــ س: ماهرویان
۲۸ــ پ:ــ ۲۹ــ س:الحلال ۳۰ــ پ: نه ۳۱ــ پ ط ص:
+عظام ۳۲ــ ص پ ط: علیهم الرحمة من... ۳۳ــ س: ملجأ و
مأوی نداشته‌اند ۳۴ــ ص پ ط:+هیهات (۳بار) ۳۵ــ ص پ ط :
برترم ۳۶ــ ص پ ط: سوزان ۳۷ــ خ: بنزد ۳۸ــ س: لجه
۳۹ــ خ:+و روی بتافته ۴۰ــ س: انسان ۴۱ــ خ: که با
۴۲ــ س: نمی‌پرداخت ۴۳ــ خ: جنسی (به‌جای ناجنسی) ۴۴ــ س:
مولای ۴۵ــ خ: گفتم ۴۶ــ س خ:ــ ۴۷ــ پ: نمی‌نمود
۴۸ــ پ: زبند (کذا) ۴۹ــ پ: والله یجیب ۵۰ــ س: عشرت
۵۱ــ س: آستانه ۵۲ــ پ: خراب ۵۳ــ ص پ:ــ ۵۴ــ ص پ ط:
+ بدین‌کار ۵۵ــ س: اعصارند ۵۶ــ س: تاباد ابد از علم وجاه
برخوردار ۵۷ــ س خ: آرایش ۵۸ــ ص س ط: براه سرای
(شاید براه‌آق سرای؟) ۵۹ــ پ ط:+سورج ۶۰ــ خ: ننموده
بودند ۶۱ــ س: قابل ۶۲ــ خ:+ درویشان ۶۳ــ س: بقیت
۶۴ــ ص پ ط:+وصحبه ؛ خ: عترته الامجاد وصحبه الانجاد ۶۵ــ خ:
+ عفاالله تعالی عنه ۶۶ــ س:ــ ؛ ص ط: وزارت مناب ؛ پ: وزارت
۶۷ــ س: سید ۶۸ــ ص خ پ ط: بمحمد علیه وعلی‌آله السلام.

۲۷۹ـ ایضاً من انشائه الی المولی العلامه صدر الملة والدین السجستانی الخطیب (قبل الملاقات)[1]. (هذه خطه‌المبارکه)[2] (س‌پ‌ط‌خ)

الله یجمع بیننا ویرفع بیننا

(ع): الأذن تعشق قبل العین احیانا، دلیل است بـر آن‌که هرچند میان دو دوست اتفاق اعتناق صوری به واسطهٔ موانع دوری صورت نبسته باشد و دیدهٔ فراق کشیدهٔ یکی به جمال دیگری منورنگشته، اما شاید که به‌سبب[3] اخبارسار، که‌آن راعیون الاخبارگویند، از دوستان شنوده باشدشجرهٔ طیبهٔ محبت او دردل[4] راسخ ونامی گشته. بنابراین مقدمات هرچند مخلص مشتاق به خدمت مولانای اعظم، اسوة عـلماء العجم، اخطب الفضلاء، افضل الخطباء: یگانهٔ (زمان، اکمل ایران)[5]، الذی‌لم یسمح بمثله الأدوار مادارالفلك الدوّار،

بیت

با ادب دل‌پسند با سخن جان فروز

با خرد بـی‌کران با هنر بی‌شمار

صدرالملة والدین اعلی‌الله قـدره وشرح بانوار اسرارالحقیقة[6] صدره[7] بهره‌مند نگشته[8]، اما درعالم معنی یك‌لحظه غایب وغافل نبوده.

بیت

هر چند ندیده‌ام بدین دیده تو را

نادیده ز دیده دوستر داشته‌ام

دراین‌وقت مولانای اعظم، علّامةالعجم[۹] سیف‌الملة والدین‌الغزنوی[۱۰] متع‌الله المسلمین بطول بقائه، مراجعت فرمودند. از مکارم اخلاق و محاسن اعراق و صفات‌پسندیده‌وعادات گزیدهٔ ایشان بسیارتقریر کردند، محبت واخلاص زیادت‌گشت.

بیت

نه من تنها گرفتارم به دام زلف زنجیرت

که‌هر کس‌باسرزلفت‌سری‌دارندوسودایی

من بعد به‌هرمجمع که حاضر گردد و از هرمحفل که غایب شودبه‌نشر[۱۱] فضایل آن خلاصهٔ علما اواخر[۱۲] و اوایل رطب‌اللسان خواهد بود و بدین بیت طنّان، بیت

وقت است اگر سینه فرازد اسلام

چون کردقوی‌پشت‌به‌صدرچوتویی

دراین وقت برادر اعزّ اکرم امجد رکن الدین احمد ابقاه الله تعالی الاحد متوجه‌آن‌دیار بود. یار عزیز فخرالدین‌را مصاحب اوگردانید تا دعای‌مخلصان به‌حضرت سلطان ملوك عهدوزمان خلّدالله زمانه به‌عز[۱۳] عرض رساند[۱۴] و اخلاص به‌جناب افاضل مآب تقریرنماید. چون راه اخلاص مفتوح وسینه وصدر به ولای ایشان مشروح گشت[۱۵]،

بیت

من بعد ترا ز دست نگذارم من

با زلف و رخ تو کارها دارم من

درباز گردانیدن برادراعز اکرم سعی فرمایند و اگرصدرزاده فخرالدین به مهمی رجوع نماید درآن باب اثرشفقت به ظهوررسانند[۱۶].

اطناب، که موجب ملال خاطربزرگوارباشد، از حدّ اعتدال تجاوزنمود. فضائل ومعالی بین‌الأشراف والاعالی مدام ومستدام باد[۱۰] محمد و آله‌الأمجاد[۱۷]

۱ــ س پ ط:ــ ۲ــ پ ط خ:ــ (دراصل الخطه) ۳ــ پ ط: بنسبت ۴ــ خ:ــ ۵ــ پ‌ط:روزگار ۶ــ س:ــ ۷ــ خ:+ ونورعلی فلك الكمال بــدره ۸ــ پ ط: گشته ۹ــ خ:+ مقبول الترك والديلم ۱۰ــ پ ط:ــ ۱۱ــ س: نبشته ؛ پ: به نثر ۱۲ــ پ:ــ ۱۳ــ س:ــ ۱۴ــ س: رسانید ۱۵ــ س: است ۱۶ــ پ ط: ظاهرگردانند ۱۷ــ پ ط: بمحمدعليه فضل‌السلام ؛ خ:+ الانجاد.

۲۸۰- ایضاً من انشائه الی العلامه بدرالملة والدین السجستانی[۱] جواباً (لکتابه الشریف)[۲]

(سرپطخ)

هوالله الذی لا اله الاّ هو

سرمایهٔ شادمانی وچشمهٔ آب زندگانی اعنی کتاب کریم وخطاب واجب التعظیم، که از جناب شریعت مآب خدمت[۲] مولانا الاعظم مرتضی المکرم[۳]، افضل ویگانهٔ زمان[۴] (ع)، پیشوای علما خسرودانشمندان،

بیت

علامة العلما واللّجّ الذی　　　لاینتهی ولکلّ لج ساحل

(ذی الحسب الظاهروالنسب الطاهر)[۵]

بیت

نعمان زمان مالك ارباب حقیقت

برهان‌جهان سالك اطراف شریعت

بدرالحق والدین متع الله المسلمین بطول حیاته وبقائه وشرفنا قریباً بشرف لقائه نامزد مخلص دولتخواه و دعاگوی بی‌اشتباه شده بود، از ایراد خدام آن سرورعلمای انام چون روز وصال جانان خوش و چون نورجمال دلبران دلکش رسید[۶]. وصالش[۷] سبب انفصال نوائب وانقطاع مصائب گشت.

بیت

بیاض نظم لطیفت[۸] سواد چشم ادب
سواد نثرشریفت[۹] بیاض روز طرب[۱۰]

دیدهٔ ستمدیده به مطالعهٔ آن سرمایهٔ زندگانی ومحصول جان وجوانی روشن شد. تحفهٔ تحیاتی، که پرتوصفای آن عرصهٔ دل وجان را منور گرداند، معروض گردانیده می گوید(ع): خرم ولایتی که تو آنجاکنی نزول

بیت

والارض تزهی[۱۱] بکم اطرافها فمتی
تمل[۱۲] الی الشام تحسدهها بك الیمن

موقع‌العلماء فی‌الدنیاکموقع الشمس والقمرفی السماء. آنچه ازواقعهٔ برادر به‌جان برابرسعید مرحوم مغفور[۲] علیه‌الرحمة والرضوان فرموده بودند

بیت

آهاً ولو نفع[۱۳] التأوه مغرماً   لملأت بیداء الهراة[۱۴] تأوهاً

راستی جگرسوز آن برادرتقصیری ننمود، خانهٔ دل این فقیررا خراب کرد وباطن او را درحرقت و اضطراب انداخت. اما با تقدیر تدبیری نیست

بیت

باقضا بر نمی‌توان آمـد   باقدر درنمی‌توان‌آویخت

هرچند آدمی زاد دراین مصائب ضعیف و ناپرواست حکم حکم‌انداز «ارید ویرید ولایکون الاّ مایرید» بالاست.

شعر

به دست ما چو از این حل وعقد چیزی نیست
به‌عیش ناخوش‌وخوش گر رضادهیم رواست[۱۵]
هزار نقش برآرد زمانه و نبود
یکی چنان که در آئینهٔ تصور ماست
(کسی چه داند کین گوژپشت مینا رنگ
چه گونه مولع آزار مردم داناست)[۵]

توقع از مکارم اخلاق آن کریم الأعراق آن است که همت مبارك بار[۷] دارند وبه دعای خیر مدد فرمایند. انتظام فراید واجتماع فواید، که ذخیرهٔ حیات و وسیلهٔ نجات است، به‌زودی روزی‌باد. اوقات وساعات به نشر[۱۶] علوم وحفظ مفهوم وحل مشکلات و کشف معضلات مصروف بالملك الرؤف، والسلام[۱۷].

۱ـ س پ ط:ـ ۲ـ پ ط:ـ ۳ـ س: الاکرم المکرم؛ خ:+ مجتبی الاکرم ۴ـ پ: الزمان ۵ـ س:ـ ۶ـ خ:+ بیت
خواستم سعادتی که همی‌زعالم‌غیب همان‌زمان که خط اشرفت رسیدرسید
۷ـ خ:ـ ۸ـ پ ط: لطیفش ۹ـ پ ط: شریفش ۱۰ـ س: شرف ۱۱ـ س: ندهبکم (کذا) ؛ پ: ترنی ۱۲ـ ط خ: تمیل
۱۳ـ س: انفع ۱۴ـ پ: سدالهراته (کذا) ۱۵ـ خ: رضاست
۱۶ـ س: نبشته ۱۷ـ س:ـ؛ خ:+ علی من اتبع الهدی ولله الآخرة والاولی.

۲۸۱ـ ایضاً من انشائه الی المولی العلامه ناصر الملة والدین الکافی (من سجستان الی هرات)[۱]

(س‌پ‌ط:

(رحم‌الله معشر الماضین که به مردمی قدم سپردندی)[۲]

بیت

از عمر چه لذت چو نیابم وصلت

وز دیده چه راحت چو نبینم رویت

مگر عنایت بی‌غایت حضرت ربوبیت سپاه[۳] بیداد موانع[۴] را به امیرداد تقدیر گوشمالی دهد و شحنهٔ بی‌خرخشهٔ[۵] عقل را دست قوی گرداند و اسباب وصال را مهیا سازد تا فقیر حقیر روزگار غـدّار ناسازگار را کـوچهٔ[۶] غلطی داده و از اشغالی که «لاطائل تحتها»، دامن درچیده به جناب افاضل مآب آن خلاصهٔ نوع انسان، مقتدای اهل عرفان[۷]، (ع): پیشوای علماخسرو دانشمندان، المشهور بین‌الجمهور به سلطان الندماء وندیم السلطان، (یگانهٔ زمان وزمین)[۲]، ناصر الحق والدین، حافظ‌الاسلام ومعین المسلمین (متع‌الله المسلمین)[۸] بطـول بقائه و رزقنا قریباً سعادة لقائه، مشرف‌تواند گشت(ع): واین نباشدمگر آن وقت که رأی تو بود. چـون همت مبارك آن استاد مشفق و حکیم محقق خاصیت مقناطیس[۹]

دارد وتدبیر ایشان با تقدیر موافق،

بیت

آنجا که تو بی مگر بسازی کاری

پیداست که اینجا که منم چتوان کرد

همین که دراوقات خلوات، که مظان اجابت دعـوات باشد، (ع): که آن زمان نبود در ره دعاپرده، برسرروضهٔ سلطان الأولیاء[۱۰] به دعـای آن یگانهٔ بی‌همتا مشغول تواند بود لاجرم خدمات و دعوات معروض می گرداند و می گوید:

(ع): امیدوار چنانم که کاربسته برآید، وعنقریب،

بیت

دستی که ز هجران تو برسر دارم

در دامن دولت وصال تـو زنم

چـه مضمون «انّ مع العسر یسراً» مقرر ومحقق است ومقتضی، (ع): اذا تم امردنانقصه[۱۱]، یقین ومعین. اما این‌مراد، که متمنّای[۱۲] دل وجان و مبتغای[۱۳] خـردمندان جهان است، نه همانا که بی‌التفات و اشارت[۱۴] بند گی[۱۵] حضرت سلطنت دست دهد.

بیت

ز سعی من چه گشاید؟ تو ره به خویشتنم ده

که چشم‌سعی ضعیف است بی‌چراغ هدایت

چه بی‌ارادت فرمان ده «ارید ویرید ولایکون الاّمایرید» (ع): به‌دست جهد نشاید گرفت دامن دولت، «ماشاءالله کان». این‌جا دقیقه‌ای هست: آفتاب‌عالمتاب به‌حسب[۱۶] قابلیت نور ازحضرت نوربخش اکتساب[۱۷] نماید واثری ازآن نوربه جمیع ذرات موجودات عالم[۱۸] رساند. اگر

خواهد که ضنّت نماید نتواند.

بیت

ولاعذر للوادی اذا هو لم یطب

ومجراه من ارض الحبیب قریب

بیت

آفتاب از جام جودش جرعه‌ای خورد ست از آن

بسر در و دیوار می‌افتد چو مستان خراب

پس به حکم آنکه:

بیت

یك نظر از لطف چو پیدا کنی

کار جهانی همه زیبا کنی

هان تا چه کنی که نوبت دولت تست، وهذه کفایه.

اطناب از حد گذشت، زیادت زحمت نظر مبارك نمیدهد و براین دو[18] بیت ختم می‌نماید،

شعر

قد کنت قدماً مترباً متمولاً ٭ مستحملاً متعفّفاً متدیّناً

الآن صرت وقدعدمت تمولی ٭ مستحملاً متعفّفاً متدیّناً

عمرت چو نتیجهٔ خرد باقی باد[19] (بمحمد و آله الامجاد الی یوم المیعاد[20])[21]

۱ــ س پ ط:ــ ۲ــ پ ط خ:ــ ۳ــ پ ط: سبا ۴ــ س: موانع بیداد ۵ــ س: شحنهٔ بی‌خرد خسرخشه ؛ پ ط: شحنهٔ خرخشه ۶ــ پ ط: گرچه ۷ــ س: عارفان ۸ــ س:ــ ۹ــ چنین است در هرچهار نسخه باق ۱۰ــ پ ط:+ و برهان الاتقیاء ۱۱ــ پ

ط:...+ توقع زوالا اذاقیل تم ۱۲ــ هرچهار نسخه: متمنی ۱۳ــ پ ط خ: مبتغی ۱۴ــ پ:ــ ۱۵ــ س پ:ــ ۱۶ــ س: نسخست ۱۷ــ س: آفتاب ۱۸ــ خ:ــ ۱۹ــ پ ط: ظلال عنایت مخلدباد ۲۰ــ خ: الامجاد الانجاد ۲۱ــ پ ط:ــ.

۲۸۲ـ من انشاء شيخ الاسلام ذوی اللسانین کریم الابوین خواجه معزالدولة والدین علی اکبر حفظه الله العلی الاکبر الی صدرالممالك ملجاء الخلایق عن المهالك مولانا جلال‌الدین لطف الله فی خروج اهالی جام علی ساکنیها السلام علی شیخ الاسلام خواجه خلیل الله حسین ابادی و لزوم التعدی بناحیته و ولایته

(س)

فقیر دولتخواه و دولتخواه بی‌اشتباه به عرض قوافل دعواتی، که از مصرجامع «امن یجیب المضطراذا دعاه» باشد، روی به کعبهٔ نیاز آورده وبه رفع دواحل خدماتی، که از جویبارتوفیق «انّ الله لایضیع اجرمن احسن عملاً» تحفهٔ معمور بیت الاخلاص گشته، مصدع می گردد، و همواره از ارواح مقدسهٔ آبـاء عظام واجداد کرام علیهم الرحمة من الملك العلاّم به استدعای مزید دولت روز افزون استمداد نموده می گوید:

همیشه‌تا[که]جهان‌در کمی[1] [و]افزونی‌است
حسود جاه تو کم باد و جاهت افزون باد
بـه روز معرکـه سؤالمزاج حاسد را
ز خـون خصم تـو مـطبوخ...[2] بـاد

احوال اینجایی[۳] آن‌که قرب سیصد کس از ارباب ومشایخ درکارخود ثابت و راسخ به‌واسطهٔ شرّوفساد دجّال ویأجوج ومأجوج آخرالزمان یعنی فصیح بی‌زبان ولزوم تعدی آن حقیرالمحرم کثیرالجرم بد زبان به استغاثه متوجه درگاه عالم‌پناه شاه جهان گشته یك منزل از تربت عالی رتبت روان‌آمده بودند، امیرعـلی آقا و (کذا) همه را به باد وبروت بازگردانید، ومردم مصلحت خود را ندید که:

بیت

ریش و بروت بیش نیند اهل سیستان

زینهار تکیه برنمد و ریسمان مکن

و او به ریسمان آن شریران به چاه خدعت ایشان فـروشد به مظنهٔ آن که شاید ظلمه وفجره تقاعدی نمایند وبه تصورآن چون معنی «الا انّ حـزب الله هم المفلحون» متصورست صورت «الا انّ حزب الشیطان هم‌الخاسرون» دیده با فقیران، که نتیجهٔ «الفقرفخری» وشکسته دلان‌که «اناعند المنکسرة قلوبهم» درحـق ایشان است، به‌طریق رفق و مدارا پیش آمد. بعضی را درخواست‌کرد، بعضی را به زجروقهر که (ع): «گر به‌خوشی نیاید اوکشمکشانش‌آورند»، به مراجعت تکلیف نمود، و از زحمت باران به رجمت[۴] ناودان انداخت و ندانست‌که درحقیقت با آن ظالمان بساخت و از حمیت(؟)[۵] آیهٔ «ولهم اعین لایبصرون بها» غافل بود. لاجرم‌نتیجه‌الصلح‌خیربه ظهوررسید وهرکسی ازاین فقیران دید آنچه دید وکشید آنچه کشید، وهمه یك‌کلمه به‌زبان حال این مقال مترنم‌آمد که «یالیتنی‌لم اتخذ فلاناً خلیلا». وبرادران عزیز که به مفتاح عهود ومواثیق صورت فتح ابواب جنان می‌نمودند وبـه وسوسهٔ بی زبانی که «انّی لکمـا لمن الناصحین» باعلو قدر و جلالت‌شأن درآن

مقام تمکن نورزیدند وکار واندیشهٔ فاسد پیش گرفتند. وندانستند که:

بیت

اذاکان الغراب دلیل قـوم　　　سیهدیهم سبیل الهالکین

با مضمون نظم

بیت

چو تیره شود مرد را روزگار

همه آن کند کش نیاید به کار

درحق ایشان ثابت شد. القصه «فازلهما الشیطان عنها فاخرجهما مماکانا فیه» می‌خوانم و کلمهٔ لاحول برزبان میرانم ومی‌گویم (ع): ما بماندیم وخیال توبه یك‌جای مقیم. فی‌الجمله به تکلیف وبه عنف دوسه روزی ارباب[...] درقیدتوقف‌اند وبه وعد و وعید وخوف وتهدید فرعونیان مـوأخذ و معاتب. اما به هیچ وجه ساکنین درمساکن و اماکن خود تسکین نخواهند یافت ومتفرق هرقـومی به تصدیع خواهندش یافت. وچون این فقیربه سعادت ملازمت وشرف‌مصاحبت خدّام مشرف‌خواهد گشت زیادت ازاین ابرام را مفضی به‌ملالت ومنجربه خجالت میداند، لاجرم براین دعا اختصارکرده می گوید:

بیت

جناب قصر جلالت بلند باد چنان

که‌اوج ذروهٔ افلاکش آستان باشد

بمنّه وسعة جوده.

این نامه متأسفانه فقط درنسخهٔ اسعد افندی هست وطبق معمول کاتب این نسخه که گاهی کلمات ویا حتی یك یا چند سطررا از قلم می‌اندازد درمتن این نامه

هم مبهمات ومشکلاتی هست که بعضی‌را ذیلاً نقل می‌کنیم و پاره‌ای را در متن نشان داده‌ایم

۱ــ دراصل: نکی (بی‌نقطه) ۲ــ واژه‌ای که باید بـا «افزون» هم قافیه باشد درمتن نیست ۳ــ در اصل: اینجابی یا اینجا پس (؟) ۴ــ در اصل: برحمت ۵ــ دراصل: حمسـ (بی نقطه)

۲۸۳ـ من انشاء العلامه مولانا رکن‌الدین محمد[۱] الخوافی الی مولانا فصیح‌الدین اللازی جواباً لکتابه

(س‌ص‌پ‌ط)

عقد درر معانی وقلادهٔ لآلی الفاظ، کـه به‌انامل سحرنگار در سلك تحریر مولوی افضلی اکرمی ضاعف الله الکریم بضایع فضایله فصیحاً للملة والدین‌انتظام یافته بود، موجب توشیح صدرصفای مودت وتزیین جید ارادت گشت.

بیت

تزین[۲] معـانیه الفـاظه والفاظه[۱] زاینات المعانی

اصناف الطاف را به ارسال رسایل سلام وتحیت وانهاء وسایل شوق ومحبت مقابل گردانیده بـه سعادت مطالعه ودولت قبول موصول باد، بمنّه[۲]. ساعت وصول رقعهٔ دلگشای ضحوهٔ کبری چهارشنبه تاسع ـ عشرین‌شوال ختم‌بالخیروالاقبال بنابراستعجال موصول‌بدین[۴] مباسطت اقدام[۵] لازم شد. اشتات حالات، که سربه‌سر[۶] اسباب[۷] تفرقهٔ ضمایراهل عقل ونقل است، اگرچه،

بیت

ازآن چه کلك قضا می‌کشد به‌دست قدر

زمانه یك سرمو بیش[۱] وکم نمی‌آرد

معلوم شد. خاطر از واقعه‌ای، کـه دفع آن در خزانهٔ خیال نمی‌گنجد و وقوع آن در آئینهٔ فکر نمی‌آید وطایر تدبیـر[۸] خرده بیـن[۹] باوجود قوت حرکت تخطّی به‌سرحد علاج آن نمی‌تواندنمود، به‌اختیارخود را موزع ومنقسم داشتن آهن سرد کوفتن است.

بیت

شیئان یعجز ذوالریاضة عنهما[۱۰]

رأی النساء و امـرة الصبیان

«انـّهن صواحبات یوسف»، (ع): زن واژدها هردو درخاك‌به، والی‌الله المشتکی، (ع): چاره‌ای نیست در این مسألـه الاّ تسلیم، (ع): باقضا برنمی‌توان آمد. خاطررا باآن که (به تحقیق مقرر و)[۱۱] محقق شده که (ع): جز به خلاف اهل دل میل[۱۲] نمی‌کند فلك[۱]، وفی‌المثل

بیت

به نادر اگـر بازی راست بازد

نباشد کـه در وی دغـائی ندارد

واز فسخ[۱۳] عزیمت توجه آن جانب

بیت

کما ابرقت قومـاً عطاشاً غمامة

فلمـا رأوهـا اقشعت و تجلـّت

حرمان مثمر احزان زاید ازحدّ مقدرت وامکان روی نمود. (ع): وعده به سال میدهد یك دم امید عمرکو،

شعر

ابی[۱۴] دهـرنا اسعافنا فی‌نفوسنا

واسعفنـا[۱۵] فیمن نحبّ ونکرم

فقلت لـه نعماك فيهم ائمة[۱۶]

و دع امرنـا انّ الهـم المقدم

کلمه‌ای کـه درقضیهٔ مرضیهٔ تحصین دیـن وتحصیل خلف صدق ویقین نوشته، چه‌توان گفت؟ هرچه ارباب[۱] علم وعقل واصحاب اشفاق وحلم صلاح دانند برآن مزیدی متصور نباشد، به‌تخصیص درسلوك سنتی که ازاعاظم سنن انبیاست وپسندیدهٔ حکما واصفیاست. امید ازعنایت الهی‌آن که ازهرجا وبـه هرنوع، که مستدعی حصول مقاصد کلّی این امرخطیر است، مقدور ومیسور گردد، وبه موجب استصواب والتماس مختصر رقعه‌ای از[۱۷] الهام وقت واملاء خاطر برسبیل ارتجال[۱۸] قلمی شد، منجح ونافع باد. آن چـه درباب تـرك قضا وتصدی وامضای‌آن قلمی کرده در روز وفات حضرت رسالت صلی‌الله علیه وسلّم ابوسفیان به‌نزدیك علی مرتضی سلام‌الله علیه رفت والتماس قبول بیعت خلافت نمود. حضرت امیر[۱۹] رد فرمود. ازآنجا به نزدیك عباس رضی‌الله عنه رفت واظهار همین معنی[۱] کرد. فرمودکه علی ردّ کند و عباس قبول؟ این از غرایب باشد.

بیت

عیّن لرجلك قبل‌الخطو موضعها[۲۰]

فمن علا[۲۱] زلقا عن عزّه زلجا

باقی و هوالقـاهر فوق‌عباده لامعقب لحکمه ولا راد لقضائه. (ع): چه حاجت است به‌شمشیر قتل عاشق را؟ فقد ذبح بغیرسکین. اللهم احینی مسکیناً وامتنی مسکیناً و احشرنی فـی زمـرة المساکین وهـو یتولی الصالحین. عواقب باحماد دارین مقرون بالنبی و آله الامجاد[۲۲].

۱ــ س:ــ ۲ــ پ: ازین ۳ــ س: +وجوده ۴ــ س: برین
۵ــ س: اقلام ۶ــ س: سرایر ۷ــ ص:ــ ۸ــ س: بابر
(بی‌نقطه) وتدبر وتدبیرپیر ۹ــ ص پ ط: تدبیر خرد پیر ۱۰ــ پ:
ذوالرجاضة عونا ۱۱ــ ص پ ط:ــ ۱۲ــ س: سیر ۱۳ــ س: قبح
۱۴ــ ط: الی ۱۵ــ ص پ ط: اشعفنا ؛ س: اشغفنا ۱۶ــ س:
ادمته ؛ ص: اتمة ؛ پ ط: اتمه ۱۷ــ س: از رقعه ۱۸ــ هرچهار
نسخه: ارتحال ۱۹ــ پ: امیرالمؤمنین ۲۰ــ س: این ارجلك قبل
الحطوط مواضعها ۲۱ــ س: عدا ۲۲ــ ص پ ط: بمحمد وآلـه
وصحبه الامجاد والانجاد.

۲۸۴ـ من انشاء الفاضل امیر محمود بن یمین الفریومدی[1] الی واحد من الموالی جواباً لکتابه

(س‌پ‌ط)

الحمدلله الذی انزل علی عبده الکتاب وشرفه بمطالعة فصل الخطاب اعنی المفاوضة الشریفة والمراسلة المنیفة الصادرة عن مجلس مولانا وسیدنا الامام الفاضل والهمام الکامل، زبدة افاضل العجم، قدوة قراء الامم، صاحب النظم الرایق والنثر الفایق واللفظ الأنیق والمعنی الدقیق والخط المحبّر و الترکیب المعبّر،

شعر

عبارتی زلطافت بدان صفت که شدست

نهان زخجلتش آب حیات درظلمات

خطی چوشکر شیرین وخود چنین باشد

هر آن نتیجه که حاصل شود زشاخ نبات

حافظ کلام ربّ العالمین علاء الملة والدین اسبغ الله ظلّه ولابلغ هدی عمره محلّه،

بیت

عمرش دراز باد که اوتاد علم را

بی‌فاصله بیان وی اسباب دانش است

فصادفت منه روضاً ممطوراً[۲] ورزقت به اربا[۳] منشوراً.

شعر

سواد خط تو گویی سیاهی چشم است
که اهل فضل جهان را بدو همی‌بینند
عبارتت[۴] چه‌توان گفت آب حیوان‌است
که زندگی دل‌وجان را بدو همی‌بینند[۵]

فقبلته ثم قبلته وبالحمد والشکر قابلته.

بیت

رقعه‌ای‌کان به‌خط تست حیات دل ماست
پرده آسا به دل[۶] انـدر کشمش تابزیم

الطاف مولوی را به اضعاف‌آن حمد ودعا ومدح وثنا مقابل‌کرده‌آمد[۷] و عجالة الوقت را باخاطر مشوش ودلی از نوایر نوایب[۸] پرآتش از راه اخلاص این دوسه بیت عرضه داشته شد به‌امید آن‌که به‌نسیم قبول متنسّم وبه رقم ارتضا متوسّم گردد وهی[۱] هذه

شعر

سرافاضل عـالم عـلاء[۹] دولت[۱۰] ودین
تویی‌کـه دایـرۀ فضل را شدی مرکز
عروض[۱۱] طبع تو گرنیستی گرفتـندی
سخن وران همه میـزان شعرخویش‌ز گز
فـراز صفحۀ کافـور خـط مشکینت
چونقش خامۀ مانی است برصحیفۀ خز
به‌نفس نامیـه بویـی زخط شیرینت
اگـر رسد شکرآید به‌جای شوره ز گز

حیات بی‌تو حرام ار ندارد ابن‌یمین

حلال داشته باشد نکاح دختر رز

پدید باد ترا بربسیط خاك بقا

همیشه تا که شمارند از بحور رجز

(بحق‌الحق وذویه)[1]

۱ــ پ ط:ــ ۲ــ پ ط: محظورا ۳ــ پ ط: ازیا ۴ــ س: عبارتی ۵ــ س: که زندگانی جهان را بدو همی‌بینند ۶ــ س: بلبل ۷ــ س پ: کرده‌اند ۸ــ س:ــ ۹ــ ط: معین ؛ پ:ــ ۱۰ــ پ ط: ملت ۱۱ــ س: عروس.

۲۸۵ـ ایضاً منه الی مولانا قطب‌الدین الحیدری

(س‌پط)

سلام علیکم والعهود بحالها   وقدبلغ الاشواق‌حدّ کمالها

بعدازتبلیغ دعوات صادقانه وخدمات عاشقانه، بررأی مولوی اعظمی[1] که به انوار لوامع قدسی منور است، انهاء کرده می‌شودکه:

قطعه

شنیدم کـه در ملك آزادگیـت

رسیدنـد جمعی ز آزادگـان[2]

همـه پادشاهـان معنـی ولیك

به‌پیش تـو ایستاده چون بندگان[3]

زسر حلقگان جسته دیـوان نفس

وشاقـان ایشان پـری زادگان

به اخلاص گفتـم هنیـئاً لکـم

حضور عزیـزان وآن سادگان

در این راه چون پیش بردی قدم

نظرکـن سوی واپس‌افتـادگان

تحریر اشواق[4] (وتقریرفراق)[1] چون ازقبیل مالایطاق[5] است پیرامن آن

نمی‌توان گشت[۶]. همت عالی باز دارد و این ضعیف را ازخاطر عاطر، که مرآة عالم غیب[۷] است، فرونگذارد.

(ع): باتوام هرجاکه هستی باتوام،دل خود برتست باتو تقریر[۸] کند[۹]

۱ـ پ ط:ـ ۲ـ س: رسیدند ملی (کذا بی‌نقطه: اندی؟) ۳ـ س: بصورت به‌پیش‌تو ایستادگان ۴ـ پ ط: شرح اشواق ۵ـس: تکلیف مالایطاق ۶ـ پط: نشتن ۷ـ پ ط:+ونسخهٔ ذلك الکتاب لاریب ۸ـ فقط در س: معرر (بدون نقطه) ۹ـ بجای سطر اخیر پ ط: ... نگذارند ویقین فرمایند که استظهارکلی بدان است. شعر

گـر تـو نکنـی محـوم از آئینهٔ خـاطـر

کس در دوجهان دیگرگویادمیاردازمن (کذا)

۲۸۶ـ من انشاء سلطان الوزراء فخرالملک‌بن نظام‌الملک الی سلطان الائمة شیخ الانام وحجة الاسلام امام محمد الغزالی فی استدعاء[1] اجلاسه بالمدرسة الرفیعة النظامیة ببغداد صیت اهالیها عن‌الفساد

(س)

خواجهٔ امام اجل حجة‌الاسلام اطال‌الله بقائه ورزقنا قریباً لقائه میداند که عرفان قدرنعمت‌های ایزدی و ادای شکرآن برهمه بندگان[2] واجب است، واستمداد فیض‌آن جز به‌نثار نتوان‌کرد، چنان‌که حق تعالی درمحکم تنزیل‌خویش یادکرده‌که «لئن شکرتم لازیدنکم». و چون ازنعمت‌ها که حق‌تعالی بندگان خویش را کرامت‌کند وموهبتها که ارزانی دارد هیچ چیز بزرگوارتر و شریف‌تر ازعلم [نیست][3] و هیچ چیز عظیم‌ترازآن [نه، چنان][3] که ایزد عزّ ذکره می گوید «یؤتی الحکمة من‌یشاء ومن یؤت‌الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً» آن‌کس که بدین حکمت مخصوص شده باشد وبه پیرایهٔ علم وعقل آراسته‌گشته بر وی فریضه است شکرانه گزاردن، و شکرآن نیست مگر افادت مستفیدان وافاضت علم برمستفیضان. وایزد تعالی حجة‌الاسلام را از این‌نعمت بهرهٔ هرچه وافرتر داده است وبه‌مزید فضل‌موسوم گردانیده واورا درعلم، که بزرگترین منقبت‌ها[4]ست، به درجه‌ای رسانیده‌که

قدوهٔ جهان و یگانهٔ وقت وزمان شده است. هم چنان که بدین مآثر عدیم‌المثل ومنقطع‌النظیر است بروی متیقّن است اوقات خویش بر تزکیهٔ آن مقصور گردانیدن، و آن زکـوة نیست جز نشرعلم وارشاد مقتبسان. وهرچند ایام [وی پیوسته][۲] بدین خیر آراسته است و همیشه بوده است وهرجا کـه او باشد مسلمانان ازخیر او خالی نمانند اما معلوم است که هم چنانکه او فرید زمانه است، باید که مأوای [او][۳] مقدم‌ترین وبزرگترین بلاد اسلام باشد تامقصد جملهٔ متعلمان [روی زمین][۴] گردد، و در واسطهٔ بلاد مسلمانان قرارگیرد، چه نیکوترین جواهر را باید که درواسطهٔ‌قلاده آرند. و کلمتهای (کذا)[۵] اسلام بر آن متفق است که مدینةالسّلام حماها[۶] الله تعالی مرکزعالم وقطب ممالك محروسی است از آن جهت که مقرخلافت معظم ومنشأ امامت مقدس مکرم است ادام الله جلالها. ومدرسهٔ نظامی، که آنجاست، بزرگترین مدرسه‌هایی است که مخدوم شهید قدس‌الله روحه‌العزیز درجملهٔ بلاد اسلام بنا فرموده است وبه حکم مجاورهٔ سرای عزیز نبوی ظاهرالله مجدها رحلت علمای عصر ومحط‌الرحال ایشان بدانجاست ومقصد متعلمان وقبلهٔ مستفیدان آن بقعهٔ مبارکه است. وچنان که آن جایگاه معظم‌ترین همهٔ جایهاست مدرّس وتیمار دارندهٔ آن نیز باید که متقدم‌ترین علمای روزگار باشد ومبرز ائمهٔ دین صان‌الله اقدارهم، و این صفت به جز حجة‌الاسلام را لایق نیست. واین مدرسه امروز از مدرّس خالی‌مانده و کیا امام هراسی‌برّد الله مضجعه، که بدین‌منصب منصوب وموسوم بود وبه مکان او کار این بقعه باررونق وبازار علم نافق، حکم ایزد تعالی چنان بود کـه به جوار رحمت او جلّ ذکره رسید، ومادهٔ این‌خیرحالی بریده شد، وعراق ازمثل اوخالی‌است ومتفقهه واصحاب

مدرسه جز متابعت حجةالاسلام را انقیاد نمی‌نمایند. وفرمان اشرف امجد نبوی امامی اعلاه‌الله [...] اسماؤه وانفده شرقاً وغرباً به‌ما رسیده است به‌استحضار او وتزئین این‌بقعهٔ شریفه به مکان او، و بروی محرّم[۷] که درمسارعه‌هیچ توقف‌ننمایند وهیچ عذری پیش‌نیارند، واین مسرع را بااین خطاب فرستاده تادرحال بسیج آمدن‌کنند وهیچ تعلل ننمایند چه این مدرسه عاطل است تاآمدن ورسیدن او، وبر وی متعیّن که به تدارك این خلل شتابد وفرمان سرای عزیز را حرّس‌الله عزّهـا امتثال نماید وآنچه به‌تربیت‌علم باز گردد تقدیم کند ویقین‌شناسد که روزگار [او][۳] گرامی است وانفاس اوعزیز، وچنان روزگار جز به‌چنین جای وبه‌نشر[۸] چنین[۹] خیری گذرانیدن ومانندآن انفاس را جز دراین بقعهٔ مبارکهٔ ممجّده، کـه قبلهٔ عالمیان است بهزینه (؟) کردن شرط نیست وصورت نبندد. اگرهیچ‌گونه اعتلالی‌کند اورا به‌خویشتن بازخواهند گذاشت، به‌استحضار او رضا خواهند داد. پس‌چنان اولی که هرچند زودتر ممکن شود مساعدت نمـاید واین جایگاه شریف را بیاراید و این توفیق را غنیمت شمرد ورضای امیرالمؤمنین و محمدت ما وثنای مسلمانان خویش را حاصل‌آرد. ومقررشده که به‌قدر میسور از اسباب که مارا به‌خراسان است. مددی دهند که تهیهٔ[۱۰] سفر اوبود، وازجانب مانوس (کذا.) صدری‌آنچه شرط ارعاء وافتقاد[۱۱] اوبود به‌وقت بسیج تقدیم‌کند، وچون به‌سلامت آنجا رسد بدانچه واجب‌آید از اکـرام مورد واسباب مراعات واحسان تیمار داشت به‌همه انواع اورا مبذول باشد، ومنزلت او در تقریب واختصاص مقدم‌ترین همهٔ منزلت‌ها بود، وخویشتن را منقبت‌ها ادخارکند دینی ودنیاوی که ذکـرآن برصحیفهٔ روزگار مادارالفلك الـدوّار مخلّد مانـد وصیت جمیل او مؤبّد. و

انتظار آمدن حجةالاسلام را ساعة [فساعة] شمرده می‌آید وهیچ مهم برخاطر برابر این‌مهم نیست. چنان سازد که بدل جواب این خطاب خویش باشد، انشاءالله تعالی.

متن این‌نامه درمکاتیب فارسی غزالی بنام فضائل الانام من‌رسائل حجةالاسلام (به‌تصحیح واهتمام عباس اقبال، تهران ۱۳۳۳، ص۳۹-۳۷ کاملاً ودرچاپ دیگرهمان مجموعه (بامقدمه وحواشی وتصحیح آقای مؤید ثابتی، ۱۳۳۳، ص۴۳) بطور ناقص نقل‌شده است ونگارنده مواردی را که متن موجود در فرائدغیاثی مغلوط بود یاافتادگی‌داشت بااستفاده ازچاپ مرحوم اقبال‌تصحیح وتکمیل نمود. ۱- دراصل: استدعانه و ۲- دراصل: زیرکان ؛ چاپ مؤید ثابتی: روزگار ۳- دراصل نیست، ازچاپ اقبال استفاده شد ۴- دراصل: منصب‌ها ۵- چنین است دراصل و درهیچ یك از دوطبع مذکور موجود نیست ۶- دراصل: جاها ۷- دراصل: محزوم ۸- دراصل: تیز ۹- دراصل: + به چنین جای ۱۰- در چاپ اقبال: اهبه ۱۱- درچاپ اقبال: اقتضاء (افتقاد یعنی دلجویی و تفقد).

۲۸۷ـ من انشاء العبدالمحرر الی یاقوت عصره و ابن مقلة دهره مولانا جعفرالتبریزی عن‌لسان الحافظ[1] احمدبن مولانا محمود الجامی

(پـط)

بیت

ای بادسلام سر به مهـر از سرمهر

از قطره به‌دریا بر و از ذره به مهر

اعنی جناب عنبرتراب هنـرمآب فضائل انتساب مولانـا الاعظم، مزین مجالس ملوك العجم ادام‌الله ظلال کمالاته علی مفارق الامم الی حشر الرمم نظاماً جعفراوالله علی ما اقول شهید که دراین مدت مدید وعهد بعید مخلص مستهام جام درصبح وشام درسفر ومقام دعای دولت دوام آن خلاصه وزبـدهٔ ایـام را سادس صلوات خمس به سماوات سبع مرفوع گردانیده ومی گفته :

بیت

کای برسر کتّاب‌ترا منصب شاهی

فتوای‌خرد داده‌براین‌حرف گواهی

وبه هرمجلس کـه درون‌آمده وازهرمحفل که بیرون رفتـه به‌نشر مآثر ونشـر مفاخرآن ناسخ مفاخر اوائـل و اواخر رطب‌اللسان عذب‌البیان

بوده وخواهد بود (ع): به‌از این خود چه‌کار خواهد کرد.

هذا چنین‌استماع افتاد که‌در آن اوراق، که مخدوم کریم الأعراق مدّالله ظله جلالاً[۱] به رسم سلام سایهٔ سریرسلطان زادهٔ انام خلّد زمانه الی قیام القیام[۲] رسانیده‌بودند، میان مولانا شمس حسام وآن برگزیده ومعتقد سلاطین ایّام نزاعی واقع شده ولطف مقال به‌قبح جدال[۳] انجامیده ونهال خلاف[۴] معتلی[۵] وهلال اختلاف ممتلی[۶] گشته واو گفته که این‌خط من است وایشان می‌فرموده‌اند که این‌خط خوب یاقوت است، وحضرت سلطنت را در این سخن ترددی واقع است. زنهار زنهار که جعفروار براین‌قول صادق ثابت[۷] باشند ویقین دانند که (ع): چراغ کذب را نبود فروغی. تتمهٔ آن اوراق که مشرف است به‌اسم شریف یاقوت عن‌قریب فقیرغریب به حضرت سلطنت خواهد رسانید تاارکان دولت واعیان حضرت و ملازمان مخیّم اقبال و ملتزمان عتبهٔ جاه وجلال‌را چون صبح روشن وچون خورشید معین گردد که[۱] (ع): جعفرصادق که می‌گویند درعالم تویی، وخار ازسمن وسیر از سوسن مبین شود، ومولانا شمس‌حسام به[۸] حضرت پادشاه اسلام بعداز این ایام سخن لاواقع به معرض عرض وموقف انهاء نرساند.

زیادت چه نویسد،

بیت

عمرت دراز باد کزالطاف کردگار
هرروز دولتی رسدت نو زشهریار

بمحمد وآله الأطهار وصحابته الاخیار.

۱ــ پ:ــ ۲ــ ط: اللیام ۳ــ پ: جلال ۴ــ پ: خلان
۵ــ معلی ۶ــ پ: ممتکی ۷ــ پ: وثابت ۸ــ پ: از؛ط: و.

۲۸۸ـ مـن انشاء سلطان الصدور والمشايخ والعلماء فی‌الآفاق الموصوف بمكارم الاخلاق خواجه نظام‌الدين يحيى ابن شيخ شهاب‌الدين[۱] تاكرالسمرقندی تذكرة لكاتب‌الفقير ظهركتاب اشعاره بعدالتأمل والتفكر فی‌ابياته ونتيجة افكاره[۲]

(س‌پ‌ط‌ص)

هوالملهم‌الصواب

صاحب‌الكتاب، ساحب[۳] اذيال‌الفضائل والآداب،المولی‌الأعظم والنحرير الأعلم الأكـرم[۱]، ذوالطبع الوقّاد و الذهن النقّاد، افصـح المتأخـرين، اكمل‌المتقدمين، جـلال‌الملة والدين يوسف اهل الذّی احلّه‌الله محلّه وهو اهله، ادام‌الله ظلّه‌والله هوحقيق بأن يقال فی‌مدحه وان يكتب فی‌وصفه.

بيت

دروصف‌تو ای دوست خردگمره شد

مانند توهم تويی، سخن‌كوته شد

شعر

لايعرف‌ذا الفضل كذی[۴] الفضل ومن‌ذا

تفضيلك يايوسف قدصحّ لدينا

اخـوان صفـاء[۵] لـك لانكتم سرّاً

تـالله لقـد آثـرك الله علينا

از این فقیر حقیر[۶] یسرالله علیه کلّ عسیر الذی یزید منه کالصفر اعداد[۷] الفضلاء[۱] والشعراء ولایعدّه المحاسب فیهم اصلا،

شعر

من آن صفرم به‌جمع شاعـران در

کـه بنویسد مهندس برکتابی

زمـن اعـداد ایشان برفـزایـد

ولـی هرگـز نیایم درحسابی

از کسر نفس و کمال فضل التماس کتابتی فرمود و اقتراح حکایتی نمود جریاً علی موجب نفسه و ایجاباً لملتمسه (وقت الاستعجال للارتحال)[۱] از سرملالت واز غایت کلالت عجالةالوقت را،

شعر

ملالت چنان درسرم راه داشت[۸]

که بی‌خود کنم‌فکرو بی‌خودنویسم

اگـر فی‌المثل پشه بایـد نوشتن

شتر مرغ برروی کاغـذ نویسم

این سطری چند[۹] ازدل‌پر الم برسرقلم آورد تذکرةً وتبصرةً للناظرین، رفع‌الله ظلالهم حیناً بعدحین.

وانا الواثق‌بعنایة الملك‌الهادی یحیی‌بن[۱۰] ابی[۱۱]الفتوح‌الخالدی شکرالله مساعیه و اصلح دواعیه ویحیی قلبه و بدّل بالایجاب سلبه فـی سلخ شهرالله الاصمّ الاصبّ رجب‌المرجّب لسنة اربع وثلثین وثمانمائه بمقام تربت جام[۱۲] (علی‌الحالّین)[۱۰] بهاالتحیة والسلام باسلام.

۱ــ س:ــ ۲ــ ص پ ط: مــن انشاء شیخ‌الاسلام قدوة العلماء فی‌الانام سلطان صدورالممالك برهان الموحدین فی‌المسالك خواجه ... تذکرةٌ للعبد المحرر وتقویةٌ وتربیةٌ للفقیرالشاعر مکتوباً علی ظهرکتاب اشعاره بعد امعان النظر والتأمل فی‌ابکار افکاره ۳ــ ط: صاحب ۴ــ س: لذی ۵ــ پ: ضیاء ۶ــ س:+ بی‌نظیر ۷ــ پ ط: اعدا ۸ــ پ: یافت ۹ــ س: این چندسطر ۱۰ــ ص:ــ ۱۱ــ پ: الی ۱۲ــ پ:ــ

۲۸۹ـ من انشاء مولانا فصیح‌الدین اللاژی عن‌لسان خواجه قطب‌الدین الجامی الی اعلم الندماء واعقل الفضلاء خواجه عبدالقادر جواباً[۱]

(س‌پ‌طص)

شعر

لقد وافی مثال منك‌عالی   ولکن کان ذاك بـلا[۲] مثال

بالفاظ کمنظوم اللآلی   ومعنی‌کان کالسحر الحلال

ملطفهٔ دل‌گشای ومشرفهٔ روح افـزای جناب اعالی مآب آن مظهر آثار فضل‌الهی ومظهر انواع غرائب نامتناهی، محیط مرکزعزت و اقبـال ومرکز محیط رفعت وجلال

بیت

به‌فضل تونازنده جـان اواخـر[۳]

هنـرهـات رشك روان اوایـل[۴]

مقبول‌الملوك والسلاطین جلال‌الملة والدین خواجه[۵] عبدالقادر رفع‌الله تعالی معارج شأنه وخصـّه بوفورانعامه واحسانه مزین‌به جواهر لطایف ومحلـّی به‌زیور نصایح وعواطف،

شعر

دل‌آرای هم چون گل نوشکفته

طرب زای هم‌چون می ارغوانی

چو باغ بهشت از فنون لطائف

فروزنده در وی چراغ معانی

در اعزّ اوقات وایمن ساعات به درویشان صادق الأخلاص (ع): رسید ودیدهٔ مرمودرا مکحل کرد[۶]، وموجب حصول انواع مسرت وشادمانی وسبب استحکام قواعد محبت دوجهانی گشت.

بیت

دل مجروح مرا مرهم راحت بخشید

جان پردرد مرا مایهٔ درمان آورد

الطافی، که مستودع مطاوی[۵] آن کتاب مستطاب بود، ازطوق تعرض شکر گزاری متعالی دید، لاجرم قدم لااحصی[۷] بیرون نهاده به‌اصناف الطاف واعطاف (رسائل دعوات محبانه ومدحات خادمانهٔ درویشانه)[۲] منبی[۸] ازصمیم محبت و وداد ومبنی بر[۹] خلوص مودّت واعتقاد،

بیت

سلامی چوالطاف او روح پرور

سلامی چو اخلاق او عنبر افشان

اهداء می‌رود. شوق ونیازمندی به‌نیل مواصلت روح گستر نه چندان است که نطاق نطق احاطت‌آن تواند کرد وشغف وآرزومندی به‌ادراك مکالمت روح پرور نه‌بدان مثابه[۱۰] که برید وهم به‌سرحد عدّ[۱۱] آن تواند رسید. حصول آن مراد عمّا قریب میسرباد بمنّه وجوده.

شکایتی که به زبان قلم درربار گوهرنثار رقم یافته محقق آن که

هرچند به‌واسطهٔ موانع وعوارض ضروری‌درباب مکاتبات ومراسلات صوری قصوری وفتوری راه یابد فامّا چون قواعد اخلاص ومودت ومبانی وداد و ارادت به‌نوعی استحکام یافته که به‌امثال این‌معانی انهدام نخواهد یافت.

شعر

برصفحهٔ دلم چو پیمان مهرتو
خطی نوشت کاتب تقدیر در ازل
از حادثات دهرنیابی در او خلاف
وز روزگار هجرنبینی در اوخلل

پس به تمهید قواعد اعتذار محتاج نمی‌داند اگرچه همواره منتهای ارادت وقصارای همت برآن مصروف بوده که علی‌الدوام روی دل به تمام متوجه تحصیل کمال و مراقب حسن اعمال وافعال گردد.

بیت

آخرچو به‌او[۱۲] نمی‌توان شد مشغول
افسوس بود بـه هرچه مشغول شویم

(امیدآن‌کـه به‌یمن همت علیّهٔ آن جناب ازحضرت مسبب)[۲] حصول سلوك طریق صواب میسر گردد انشاءالله وحده‌العزیز.

زیادت تصدیع‌نمی‌دهد وبردعا اختصار اولی‌میداند ومی گوید:

بیت

دام فی دولة واقبال   حرس الله ظلّه العالی

۱ــ ص پ ط: . . . السی وحیـد الادوار وفرید الاعصار مولانا عبدالقادر عن‌لسان . . .   ۲ــ س:ــ   ۳ــ پ: به‌فضل توزنده جهان اواخر

۴ـ س: + جز درآئینه وآبت نتوان دیدنظیر

جز دراندیشه وخوابش نتوان یافت‌بدل

۵ـ ص پ ط:ـ ۶ـ س: + تهاد بردل مجروح خسته صد مرهم

بیاض‌آن چوضمیر موحدان روشن سوادآن چوخم زلف دلبران درهم

۷ـ س: ازحتی لاحصی ۸ـ س: منبعث ۹ـ س: از ۱۰ـ س: + است ۱۱ـ ص:ـ ۱۲ـ س: تو.

۲۹۰ـ من انشاء شیخ‌الاسلام (ملاذ الانام)[۱] خواجه شهاب‌الدین ابوالمکارم الجامی الی سلطان الائمه[۲] مولانا رکن‌الدین محمد[۳] الخوافی مشتکیاً عن بعض الاعیان و فرقة من الاخوان و الخلان[۳] (وقت ذهابه[۴] الی بلدة سمرقند)[۵]

(س‌پ‌ط‌ص

اسبغ الله تعالی ظلال ولایته[۶] رکناً للاسلام والمسلمین. مراسم عبودیات ولوازم ضراعات ازمصابیح کاشانهٔ دل وجان برسریرخلوت سرای مبارك، کـه مهبط انوار فلکی ومحط رحـال ملکی تواند بود، تقدیم می‌نماید وخرقهٔ عبودیت، که به‌طراز ارادت جانی‌مطرّز است، چون طوق اعتقاد[۷] درگردن جان انداخته سجادهٔ شریعت مآبی ملثوم می‌گرداند و به عرض شریف می‌رساندکـه چون تعدی و جفای سپهر بی‌مهر ونوائب ومصائب روزگار ستمکار روی‌بدین فقیرمهجور نهاده[۸] بود به‌غایتی که:

بیت

صبّت[۹] علـیّ مصائب لوانّها

صبّت علی الایام صرن لیالیا[۱۰]

ازپی رفع حوادث یك چند تردد به اجنبهٔ عالیه نمودم که هریك مظهر لطف ذی‌الجلال وصدر ارباب جاه وجلال می‌نمودند. به‌هیچ باب از

ایشان تشفی صدری نشد ولطف ونوازشی مشاهده نه‌افتاد، بلکه در تقدیم
شرایط موالات واقامت مراسم مضافات رغبتی تمام می‌نمودند وحقیقةً
لطف ایشان قهر و(شربت زهر)[۱۱] ونفاق[۱۲] بود.

بیت

بامن دو زبـان به سان مقـراض

یك چشم به‌عیب خود چو سوزن

بیت

ذهب‌الوفاء ذهاب امس[۱۳] الذاهب

فالنـاس بیـن مخـایل وموارب

اما بحمدالله وحسن توفیقه که حسن وقبح اعمال به‌خداوند نیت راجع
خواهد بود کـه «فمن ابصرفلنفسه و مـن عمی فعلیهـا». پس از آنجا
(مأیوس شده روی به بـزرگان نامدار وسروران رفیع مقدار، کـه از
توسل)[۲] بـه اسم ورسم ایشان وصول بـه مدارج فیروزی و بهجت[۱۴]
متصور بود وازتمسك به‌نام وناموس ایشان عروج بـه معارج شاهی و
ثروت[۱۵] متخیل [آورد]، وآن چه‌قانون صدق ووفابود باایشان به‌جای
آورده شد. ازآن بزرگان نیـزجز شیمهٔ بی‌وفائی و ناشناسی چیزی به
ظهور نیامد.

شعر

وفیت وفی بعض‌الوفاء مذلة — لانسانةفی‌الحیّ شیمتهاالغدر

تسائلنی من‌انت وهـی علیمة — وهل‌بفتی‌مثلی‌علی‌حالةنکر[۱۶]

مع‌ذلك به‌عـدم‌التفات ایشان التفات ننموده برقـرار وظیفهٔ اخلاص و
طریقهٔ‌اختصاص مرعی ومسلوك می‌بود، تاناگاه درتأخیر مرتبهٔ فقیران[۱۷]
وتقدیم اراذلی، که آبای علوی ایشان اسافل بوده‌اند، به نوعی اقدام

نمودند که

بیت

علی رأس عبـد تاج عـزّ یزینه

وفی رجل حرّ قیـد ذلّ یشینه

صورت حال شد[3] بنابر آن که

بیت

ونحن انـاس لاتوسّط عنـدنا

لنا الصدر فوق‌العالمین او[18] القبر

ازآن تردد والتجا نـادم بوده روی به‌درگاه شاهبازان هوای سلطنت آورده[19]

بیت

که درظل همای‌آسای ایشان امید دولت بی منتها بود[20]

چون اوضاع واطوار آن درگاه مشاهده افتاد درمجالس رفیعه ومحافل منیعهٔ آن حضرات[21] جز ابناءالسوق، کـه در زیّ اهل فسوق قباحت وصفع[22] از قبیل لطف طبع «طبع‌الله علی قلوبهم» پنداشتند وسفاهت وجهل را ازکمالات خاطر خطیرشناخته، دیگری[23] را رتبتی ومنزلتی نبودبلکه هرکریم فاضل بر[24] آن درگاه بافتهٔ[25] دام محنت[26] بودند و هرلئیم جاهل درآن بارگاه یافتهٔ کام نعمت.

(بیت

فلك به‌مردم جاهل دهد زمام مراد

تواهل دانش‌وفضلی همین گناهت بس)[1]

شعر

رایت الدهر یرفع کلّ وغد ویخفض کلّ ذی شیم شریفة

کمثل البحر یغرق کلّ در[۲۷] ولاینفك[۲۸] تطفو[۲۹] منـه جیفه

پس بکلّی معلوم شد که این طایفه‌را هدایت آن که باصاحب دلی همراهی توانند نمود نیست. «قـد ضلـّوا ومـا کانوا مهتدین»، «انّ الله لایهدی القوم الظالمین». لاجرم به‌موجب فحوای «کلّ شیی‌ء یرجع الی اصله» ترك ایشان نموده به مجالست خویشان ومؤانست ایشان خرسند وقانـع می‌بود. بعداز تمکن واستقرار درمصاحبت اخوان وخلان[۳۰] این دیار[۳] چندانچه ترقب نموده شد از اشراقات کواکب قرابت[۳] ولمعات ثواقب اخوت چندان ظلمت بعـد[۳] وکدورت بیگانگی[۳۱] ظاهرشد کـه شب یلدای شداید ایام درجنب آن صبح صادق و روز روشن نمود.

بیت

چو ازخویشان خطا[۳۲] دیدم همه عمر
من از بیگانگان دیگر ننالم

بیت

انّ الـذین تـرونهـم اخـوانکم
یشفی غلیل[۳۳] صدورهم ان تصرعوا

(درشأن ایشان است

من ناله زبیگانه ندارم کـه دلـم را
هر[۳۴] غم که‌رسیده‌است‌هم‌ازخویش‌رسیده‌است)[۳]

القصه باوجود آن کـه کبار وصغار اخوان باسماء علیّه و صفات جلیّه (مدعو[۳۵] وموصوف‌اندصورت‌محبتی‌ومعنی)[۲] خدمتی به‌ظهورنرسانیدند. همانا تصور نموده‌اند که مصالح ومهمات ایشان به‌نجح مراد مقرون به مجرد استحقاق‌ایشان‌است، باآن که ازاستحقاق مجرد اند ونداسته‌اند که ثمرهٔ آرزو و شجرهٔ مراد بی‌سعی صاحب دلان، کـه طوطیان باغ

هدایت و عندلیبان بستان عنایت‌اند، برومند وخرم نباشد.

بیت

ای ابر اگرچه مرتبه بالا گرفته‌ای

این شیوه هم زدود دل ما گرفته‌ای

اما خاطر بدین بیت تسلی می‌یابد که:

بیت

عماد رسم قدیم است وتاابد باشد

جفای دشمن گیتی و بی‌وفائی دوست

مقصود از این جرأت آن که، بنـابر توالی مکروهاتی که شمه‌ای از آن درسلك عرض منتظم گردید وداعیهٔ مهاجرت از این دیار به مدینه‌ای که «من کان هجرته الی‌الله ورسوله» مطابق وقت تواند بود، مصمم است. بعضی اعزه اشارت به‌شیراز می‌فرمایند وجمعی دیگر دلالت به‌سمرقند می‌نمایند[۳۶] آن چـه مقتضی صلاح حـال است بر خاطر خطیر جناب فضایل مـآب و ضمیر منیر حضرت کرامت ایاب[۳۷] معلوم و مکشوف است، استجازه واستخاره می‌رود. (ع): به هر کجا کـه اشارت رود به‌سر بدوم[۳۸].

جرأت ازحد گذشت. سایهٔ ولایت گستر برمفارق عالمیان پاینده باد الی یوم‌المعاد[۳].

۱ــ ص پ ط:ــ ۲ــ ص پ ط: الـی العلامه ۳ــ س:ــ

۴ــ پ: خصابه ۵ــ س ط:ــ ۶ــ ط: تعالی ولاظلال ۷ــ پ: اعتمـاد

۸ــ ص: روی داده ؛ پ ط: داده ۹ــ پ: حقیقت

۱۰ــ ص‌ط: لیالیها ۱۱ــ ص پ ط: وفاق ۱۲ــ پ: اتفاق

۱۳ــ س:ــ ؛ پ: امین ۱۴ــ س:+وبهروزی ۱۵ــ ص پ ط:

سروت (؟)　　۱۶ـ ص ط: النکر ؛ پ: المنکر　　۱۷ـ ط:ـ
۱۸ـ ط: ابو　　۱۹ـ ص پ ط: نموده　　۲۰ـ س پ ط:+ بدان
دولت بسی امیدها بود　　۲۱ـ س: حضرت　　۲۲ـ س: وضع
۲۳ـ س: طایفهٔ دیگر　　۲۴ـ س: که بر　　۲۵ـ س پ: یافته
۲۶ـ پ ط: محبت　　۲۷ـ س: خس　　۲۸ـ ص پ ط:+ منه
۲۹ـ هرچهار نسخه: یطفو　　۳۰ـ س: خدان　　۳۱ـ س:یگانگی
۳۲ـ ص: ستم ؛ پ ط: خود　　۳۳ـ س: علیك　　۳۴ـ ص: هم
۳۵ـ پ: وعود　۳۶ـط: می گویند　۳۷ـ پ:ـ　۳۸ـ ص‌پ‌ط: بروم.

۲۹۱ـ ایضاً من انشائه[۱] الی المولا الامام الهمام ناصرالدین نصرالله الترمدی[۲] من‌جام الی سمرقند (قبةالاسلام)[۳]

(س‌پ‌ط‌م

برق عرض عبودیتی، که ازمهب وجد نجد «انّ حسن‌العهد من الایمان» لامع گردد، ونسیم صدق اخلاصی، که از روضهٔ حجاز نیاز فائح[۴] شود، متوجه صوب عتبهٔ[۵] اعلی[۶] وسدهٔ والای حضرت[۷] صدارت مآب ایالت ایاب شریعت شعار امامت دثار سلطان‌الصدور فی‌العالم، ملاذ ارباب الدولة فی‌العجم، غوث‌الاسلام ومغیث‌المسلمین ناصرالحق والدین اعلی‌الله تعالی شأن الصدارة بوجوده العالی الی یوم‌الیقین، می‌دارد و پیوسته ازکمال اخلاص وغایت اعتقاد به‌دعای دوام دولت و مزید[۸] حشمت آن حضرت اشتغال می‌رود.

شعر

حلفت بمن[۹] ادعو ربّاً و من‌له
صلوتی ونسکی خالصاً وصیامی
نصلی و اتمام الصلوة اعتقادنا
بانّك[۱۰] عندالله خیر امامی

وچون ذات[۱۱] عدیم‌المثال آن حضرت را متصف به‌صفت «انا ارؤف

بعبادی من والدهم و والـدتهم بهم» می‌دانم[۱۲] احتیاج سفارش فرزند معزالملك نمیدانم چه

شعر

(طریق نیست سفارش به‌آسمان‌کردن
که سایه برسرسکّان ربع مسکون‌آر
ویـا بـه ابرگهربار درفشان گفتن
که بهرنظم مصالح زروی لطف‌بیار)[۱۳]

(ع): آنچ ازکرم تو می‌سزدآن می کن.

سایهٔ عالی برمفارق دولتخواهان لایزالی باد بمحمد و عتـرته[۱۴] الامجاد.

۱ــ س: من انشاء خواجه یحیی‌الجامی ؛ بر: علی حاشیته (انشای قبلی در بر نیز ازشهاب‌الدین ابوالمکارم ولهذا مؤید صحت عنوان در نسخه‌های دیگر وظاهراً خطای‌آن در س است ۲ــ بر: الامام المشهدی ؛ ص پ ط: الامام ۳ــ س پ ط ص:ــ ۴ــ بر: لایح ۵ــ ص:ــ ۶ــ بر: علیا ۷ــ ص پ ط: جناب ۸ــ بر: ازدیاد ۹ــ پ: این ۱۰ــ س: +معاوه (کذا) ۱۱ــ س: دانست ۱۲ــ پ: میداند ۱۳ــ ص پ ط:ــ ۱۴ــ بر: بآله .

۲۹۲ـ من انشاء شیخ‌الاسلام مولانا الامام خواجه معزالدین علی‌اکبر الجامی الی‌صدر سلطان الاسلام مولانا نصرالله الامام من جام الـی سمرقند مدالله ظلال جلالهما (س)

چون لمعات طوالع انوارمحبت ازلـی از مطالع آفاق مودت لم‌یزلی درمبادی فطرت برلوح باطن انعکاس‌نموده وپرتو اشعهٔ آفتاب «الله نورالسموات والارض» برمشکوة وجود فائض گشته رابطهٔ سوابق عهود ازلـی بالواحق تعـارف «والاذن تعشق قبل‌العین احیانا» درعالم بشریه ترکیب واقتران‌یافت، سلسلهٔ محبت‌ومودت روحانی به‌محرکات جواذب میثاق ازلی باصاحب دولتی‌روشن ضمیری، که‌عنوان سعادت نامهٔ او به توقیع «نصرمن‌الله وفتح قریب» معنون است، وسردفترمآثر فضائل‌وکمالاتش به‌رقم «اولئك‌الذین اتیناهم‌الکتاب والحکمة» موشح و منشور ایالت دین‌پروری به اسم ورسم اودر دیوان قضا ودارالملك قدر به‌تاریخ خلود و دوام مورخ در معاهد «وکنت علی اسرارحبّك واقفا وآدم بین‌الماء والطین» واقف، درحرکت‌آمد. داعیهٔ آن محبت درعالم‌شهود مقتضی گشت که خود رابرحواشی خاطرفیاض‌فیض‌بخش به‌نوعی عبـور دهـد تاصورت آن معنی درمرآت ضمیرمنیر حضرت

قدسی مآبی اسلام پناهی ارتسام یافته موجب زیادتی ارتباط وانتظام «الف بین‌قلوبهم» گردد، وبه عرض رقعهٔ نیـاز تصدیع داد رجاءٌ بالله که هم چنان که ظهور تباشیرصبح مصادقت ازلی رفع‌الحجاب انوار آفتاب محبت ابدی‌آمد ظل‌همای سعادت محبت وموبدت غیبی واسطهٔ وصول به دولت مشاهدهٔ جمال مواصلت سرمدی‌آید، بالنبی وعتـرته الاکرمین.

۲۹۳ـ من انشاء واحد من‌الفضلاء الی واحد من‌العلماء جواباًلکتابه

(س)

شعر

به‌پیش‌باد صبا جان همی‌کشم به‌نشاط

که مژده‌ای به‌من ازپیش‌آن نگارآورد

همه سلامت این باد روح پرور باد

که این سلام همایون ازآن دیار آورد

به جمله خلق جهان وانمایم این شادی

که آفتاب جهان ذره در شمار آورد

شعر

چو آیات عنایات الهی

زمحض معجز عیسی کتابی

به‌لطف طبع میمون درج کرده

به هرفصلی ازو سحرمابی[1]

اعنی تشریف خطاب شریف وتحفهٔ کتاب لطیف کالوحی المنشور و الروض الممطور للعاشق المهجور مشحون به انواع الطاف واصناف

اعطاف، کـه خداوند مولانا صاحب‌الکمالات النفسانیه و الکرامات الروحانیه، سبحان‌الثانی، خالق‌المعانی ادام‌الله فی‌المعالی بقـائه وزاد فی‌الدارین بهائه، بدین‌مخلص ارزانی فرموده بودند درحالتی که بحار اشواق متلاطم بود وهجوم [...] متراکم،

شعر

رسید و دیدهٔ مرمود را مکحل کرد
نهاد بردل مجروح خسته صدمرهم
بیاض آن چوضمیر موحدان روشن
سواد آن چوسرزلف دلبران پرخم

از نسیم درودآن مرغ روح در پرواز[۲] ودل مجروح درنشاط و اهتزاز آمد[۳].

شعر

آنچه اسکندر درون تیرگی جست و نیافت
درسواد خـط آن مکتوب مضمر یافتم
ز اشتیاق دست گـوهربـار آن مکتوب را
گاه برلب گاه بـردل گاه برسر یافتم

برمضمون آن به‌قدر وسع وتوان اطلاع افتاد.

شعر

نگه می‌کردم انـدر روی شخصم
همی آورد جـان و هوش می‌برد
درآن شادی زبیم رفتن جـان[۴]
خرد انگشت را درگوش می‌برد

به‌صحبت ذات شریف ودولت وانتظام امـور برحسب ارادت حضرت

جهان‌آفرین‌را حمد فراوان[5] به‌ادا رسانید. اضعاف آن الطاف‌را نفحات روحات عبودیات وتحیات به‌جناب حیات بخش معروض می‌گرداند. چون‌غلبات تواتر اشواق ولهبات نوائرفراق سرازاوج بیان در گذرانیده پس‌خامهٔ[6] سودایی مزاج ضعیف نهاد را ازمضامیر طوامیر عنان‌کشیدن وبه مشوشات خطوط وعبارات نامربوط، که جز به‌ملالات خاطرخطیر وضمیرمنیر بدان منوط ومضبوط نباشد، تطویل ناجستن به‌صواب اولی واقرب دید. رجا به‌الطاف یزدانی عمّت آلاؤه واثق است‌که به‌اسرع الاوقات دیدهٔ رمدگرفتهٔ فراق را به مطالعهٔ مشاهدهٔ جمال طلعت همایون مولوی مکتحل گرداند، ولله الالطاف ینیل الامانیا.

۱ــ این دوبیت بدواً نثر به‌نظر میرسید خاصه که دریگانه نسخهٔ موجود (س) هم علامتی برمنظوم بودن‌آن نیست (ظاهراً کاتب متوجه وزن عبارات نگشته است) اندکی دقت معلوم داشت‌که این‌عبارات درواقع دوخط نظم است و نویسنده عجب فشاری به خود وارد آورده تاآن را یافته است. واژهٔ آخر بیت دوم بی‌نقطه است ومسلم است‌که نقصی دارد وخوانده نمی‌شود.

۲ــ در اصل: سوار ۳ــ آید ۴ــ درمتن: زهرجان (رفتن جان) در حاشیه قید شده است ۵ــ فراوان را ۶ــ خانه.

۲۹۴ـ من انشاء العلامه وجیه‌الملة والدین النسفی الی مولانا الامام همام الملة والدین التبریزی

(س‌پ‌ط‌ص‌بر)

ای نسیم سحرای نفست جان پرور

اگر این بار مقررشودت[۱] عزم سفر

چون بدان کوی رسی‌ازسراخلاص‌ونیاز

شعف بنده به درگاه همام‌الدین بر

نیازمندی به بوسیدن بساط نشاط قدس و آرزومندی به‌نوشیدن شراب انس حضرت مقدسهٔ مخدوم مولانا[۲] الاعظم سلطان الطریقه و همامها[۳]، برهان‌الحقیقة وامامها[۳]، قدوة‌الواصلین، زبدة الواجدین، مطاع الملوك و السلاطین[۴]، همام‌الملة و الدین، امام اهل‌الحق و الیقین لاسلب‌الله ظلّه‌عن[۵] المسلمین

از مبادی وغایات وحدود ونهایات متجاوز است. حصول آن مراد، که مقصد اقصای[۶] ارباب عقل وعروهٔ وثقای[۶] اصحاب فرع و اصل[۷] است، سببی به خیرباد. حق‌علیم است‌وکفی به‌شهیداً که در این مدت مفارقت جسمانی هرگز مرغ نیازی درعقب هیچ نمازی[۸] پرواز نکرده مگرطومار[۹] رازی درمنقار داشته .

بیت

به‌سوی سدره زمن مرغ طاعتی نپرد

که نامه‌ای نبرد از دعات درمنقار

ازحضرت واهب الرّحمه مجاورت آستان قدس آشیان مولوی[۱۰] خواسته. خود آن جناب[۱۱] را ازشدت نیازمثل این مخلص چه کمال و آن استان را ازنقش جبین چنین[۱۲] بنده چه جمال؟

شعر

از بس که سران سلطنت جوی

مالند بر آستان او روی

پیداست ز افسر سلاطین

برخاك نگارخانهٔ چین

اما بیش‌از این نیست[۱۳] که بنده شرف خود درغرّت انتمای آن حضرت می‌بیند وعزّت خود شرف انتساب به‌اصحاب درگاه (ولایت پناه)[۱۴] می‌داند.

شعر

(وکم بلدة فارقتها متلهفاً

علیك غداة البین قلّت همامه (؟)

وکادت نسیم الروح من نحوارضه

یخبرنی عن وجده وغرامه)[۱۴]

به زبان ضراعت، که بضاعت مزجاة[۱۴] مقیدان راه ارادت است، مسألت می‌رود تا، ازآنجا که فیض غمام[۱۵] انعام شامل و زمن بیان احسان کامل آن حضرت باشد، در اوقات مرجوّه بنده را به عین عنایت ملحوظ فرمایند و به‌نظر شفقت وتربیت محظوظ[۱۶] گردانند[۱۷].

بیت

یك‌نظر ازتست وصد هزار عنایت

منتظرم تا کـه وقت آن نظر آید

اوامر و نواهی را چشم انتظار گشاده و دل برامتثال مثال[۱۸] نهاده. ان‌شاءالله که به‌برکت آن حضرت سفینهٔ حیات ازغرقاب مهالك جسمانی به‌ساحل نجات جاودانی‌رسد. زیادت[۱۳] ابرام نمی‌دهد[۱۹]، (لوح خاطر اشرف مهبط افاضت انوار ربّانی باد)[۲۰] بمحمد و آله الامجاد[۲۱].

۱ـ س: نشود ۲ـ ص بر: +وشیخ‌الاسلام ۳ـ ص پ ط بر: ـ ۴ـ بر: + ناصح‌الخواقین ۵ـ س: علی ۶ـ در رسم‌الخط همه نسخه‌ها: اقصی . . . وثقی ۷ـ ص پ ط: اصحاب نقل ۸ـ ط: نیازی ۹ـ پ ط: طوماری ۱۰ـ ط: آستان قدس آستان حضرت مولوی ؛ پ: آستان حضرت مولوی ؛ ص: + شیخ الاسلامی ملاذ الانامی ۱۱ـ بر: حضرت ۱۲ـ س ط: ـ ۱۳ـ ص: ـ ۱۴ـ س پ ط: ـ ۱۵ـ بر: عام غمام ۱۶ـ پ ط: ملحوظ ۱۷ـ ص: مسطور دارند ۱۸ـ ص پ ط: ـ ؛ بر: + بی‌مثال ۱۹ـ پ ط: ـ ۲۰ـ پ ط: ظلال عنایت حضرت مخلد باد ۲۱ـ پ ط: بمن لانبی بعده.

۲۹۵- من انشاء قدوة السالکین اسوة المحققین شیخ فخرالدین عراقی الی اخیه الشریف المولی الاعظم الاکرم شمس الحق والدین جواباً لکتابه

(س ب ط)

سلام علیك ورحمة‌الله وبرکاته

غریبی بادل حزین خود در شبی، که پهنای آن سی‌وانـد سال تواند بود، رازی می گفت، نیازی می‌نمود، شکایتی تقدیم میداشت.

شعر

انسیت یـا مسکن عهـدالمربـع

وسلوت عن سکان هـذا الاجرع

تنسی العهـود اذا تطاول عهـدنا

فکـانـّه انساك عهـدالمـربـع

لا لامعـاذ الله ان تنسی اللوی

وعهـوده فلـدیـه کلّ تمتّع

العیش صاف والالیف مـؤالف

والماء جـار فیـه لـم یستنقع

از این نمط هر گونه سخنی می‌گفت. با آن که درنمی گرفت دراین گفت

و گوی وجست وجوی می‌بود تا ناگاه سحرگاهی نسیم ریاض انس[۱] آن دیار وزیدن گرفت، شمه‌ای از آن نفحات به‌مشام دل رسید، حیران ماند که*:

شعر

۱ یارب‌این‌بوی‌چنین خوش‌ز گلستان‌آمد
یا زباغ ارم و روضهٔ رضوان آمد
یا صبا بوی سرزلف نگاری آورد
یاخوداین بوی زخاك خوش کمجان‌آمد
یا صبا از دم عیسی نفسی بویی یافت
کز نسیم خوش او در تن من‌جان آمد
۴ شمس‌دین آن که‌بدودیدهٔ من[۲] روشن‌بود
نور او در همه آفاق درفشان آمد
به‌جمالش سزد ارچشم جهان روشن‌شد
که همه نور مه از مهر فروزان آمد
لطف فرمود فرستاد یکی درج گهر
که از آن هرگهری مایهٔ صدکان آمد
۷ تامرا درنظر آمد خط جان پرور او
ای بسا آب‌که در دیدهٔ گریان آمد
شاید ار آب حیات ارسخن او بچکد
زانکه آبشخور او چشمهٔ حیوان آمد
جان‌من درشکر آب وشکراندرخط شد
که خطش چون لب‌یارم شکرستان آمد

۱۰ شکر گفتم که پس از مدت سی و شش سال
یادش از خسته دل بی‌سروسامان آمد
ای برادر چه دهم شرح که دور از تو مرا
بر دل تنگ چه غم‌های فراوان آمد
چند سرگشته دویدم چو فلك تا آخر
حاصلم سوز دل و سینهٔ بریان آمد
۱۳ آن‌چه بینی که ندارم ز جهان بر جگر آب
چشم من بین که چگونه گهر افشان آمد[۳]
این همه‌هست و نه‌ام از کرم حق نومید
گرچه جانم به‌لب از محنت هجران آمد
کاخر[۴] این تیره شب هجر به‌پایان آید
آخر این درد مرا نوبت درمان آید
۱۶ آخر این بخت من از خواب در آید روزی
روزی آخر نظرم[۵] بر رخ جانان آید
چند گردم چو فلك گرد جهان سرگردان
آخر این گردش من نیز به‌پایان آید
یافتم صحبت اوتاد مگر روزی چند
این گران سنگ محن برسر من زان آمد
۱۹ تا بود درخم چوگان هوی گوی دلم
کی مرا گوی غرض درخم چوگان آید
یوسف گم‌شده چون باز نیابم ز جهان
لاجرم سینهٔ من کلبهٔ احزان آید

بلبل آسا همه شب تابه سحر نعره زنم
بو کـه بویی بـه مشامم زگلستان آیـد
۲۲ گوتمنّا نکند بـاغ وگلستان لیکن
تاخود[۶] از درگـه تقـدیر چه فرمان آید
به‌عراق ار ترسد باز[۷] عراقی چه عجب
کـه نه هرخار وخسی لایق بستان آید[۸]

مشرفهٔ مهرآمیز وملطفهٔ فرح‌انگیز، که درتسوید آن یدبیضا نموده بود ودرتحریر آن سحرحلال به‌کارداشته[۹]، رسید. به‌اعزاز واکرام ملتقی[۱۰] گشت، و چون باچنان عذوبت و حلاوت معانی چندان جزالت الفاظ ولطافت خط مطالعه کردم گفتم اقـرّالله بك‌العیون و حقق فیك‌الظنون ونظمك فی‌سلك اهله ولاقطع عنك مادة فضله. وچون استماع افتاد که آن عزیز درعلم‌فکر ونظرنظری می‌فرماید عجب‌داشتم باکمال کیاست ووفور حصافت[۱۱] بروی[۱۲] چگونه پوشیده ماند که حاصل علوم کسبی جز بی‌حاصلی‌نیست‌بر غایت تحقیق این‌علوم بلکه هرعلم، که به‌واسطهٔ دراست حاصل‌آید جز اسباب لافجات نباشد تاعین‌را به‌غین‌کار ندارد. حدیث الهی است: «لاتقولوا العلم فی‌السماء من‌ینزل به ولا فی‌نجوم الارض من‌یصعد به ولامن وراءالبحر من‌یعبر ویأتی به، العلم مجعول[۱۳] فی‌قلوبکم تأدبـوا بین یـدی بآداب الروحانیین (وتخلقوا باخلاق[۱۴] الصدّیقین)[۱۵]» اظهرالعلم‌فی‌قلوبکم حتـی یعطیکم ویعمرکم[۱۶]». تأدب به‌ادب روحانیان به‌کسب‌علوم اینجایی حاصل‌نیاید. حصول‌آن مشروط است به‌تفریغ دل. ای عزیز درتفریغ دل‌کوش نه‌درتحصیل علم، فانّ العلم‌تعمّد منك‌ماطلبت[۱۷] (ان تجلّیه ونوعه لاطلاع الحق‌علیه فلاتتعلم لانّك اذا علمت‌فتعلق عملك‌الحق اوغیره‌تعلقه بالحق‌محال و تعلقه‌بالغیر

حجاب فانت بعید علی کلّ حال)[18] فمالك والعلم؟ در تزکیهٔ نفس[19] و تجلیهٔ دل سعی کن، «واتقوا الله یعلّمکم‌الله». به چنین علم این‌جا راه توان یافت[20] و این‌علم اینجایی آنجا پیدا نیاید. ازجنید پرسیدند بعداز وفات که: مافعل‌الله‌بك؟ گفت: طاحت‌الاشارات وفنیت‌العبارات ومانفعنا الاّ رکیعات کنت ارکعها قبل‌السحر. جایی که چنان اشارات را چنین[21] ثمره بود (ع): حال‌دیگرعلوم را می‌بین، فانظر ماذا تری. ای دوست، الحق ابلج ودین‌الله بیّن خفیّ ظاهر باطن عظیم‌الوجدان کثیرالفقدان الاّ لمن عبرالبحار ونعمةالله بمتابعة النبی (المصطفی‌المختار)[18] صلی الله علیه‌وسلّم اتمّ نعمة واسنی‌نور، ومایطلع علی‌الاسرارالمصطفوی[22] الاّ من ذاق من مشرب متابعیه[23]. «قل ان کنتم تحبّون الله فاتبعونی یحببکم‌الله». جعلنامن‌متابعیه وافنانافی‌محبّیه وفیه. صلوات‌الله وسلامه علیه . براین خردگی خرده نگیرندکه محض‌شفقت[24] براین حامل می‌افتد، بودکه نصیحت بی‌غرض مؤثر آید ان‌شاءالله تعالی وهوحسبنا ونعم‌الوکیل. باخود گفتم که[18] این ورق باز افکن.

---

* متن این قصیده بااختلافاتی از جمله‌در ردیف درکلیات عراقی چاپ استاد فقید سعیدنفیسی آمده است (رك . ص ۷۸ وبعد).

۱ـ پ ط:ـ ۲ـ ط: جان ؛ پ: ما ۳ـ پ: چشم من گرچه همه‌گونه . . . ؛ ط: چشم من‌آن که چگونه ... ۴ـ س: آخر ۵ـ س: آخر این نظرم ۶ـ پ ط: تاکه ۷ـ پ: بار ۸ـ این بیت اخیر در س نیست ۹ـ س: بروه ۱۰ـ ط: تلقی ۱۱ـ پ: جهالت ۱۲ـ س ط: پروری ۱۳ـ پ: مجهول ۱۴ـ س: باخلاص ۱۵ـ پ:ـ ۱۶ـ ط:ـ ۱۷ـ پ: باطلست ۱۸ـ س:ـ ۱۹ـ پ ط: دل ۲۰ـ س: راه نتوان رفت ۲۱ـ س: از این ۲۲ـ س: المصطفی ۲۳ـ پ ط: متابعت ۲۴ـ پ ط: شفقتم.

۲۹۶ـ من انشاء العبدالمحرر الی موئل‌الموالی فی‌الزمان اعلم علماء الدوران جلیس حضرةالسلطان مولانا شهاب‌الدین عبدالله لسان‌فی‌الاغدار ورفع‌الغبار

(س تو)

والله یهدی من‌یشاء الی صراط مستقیم

بیت

بقیت ملاذ الانام باسرهم وعزك‌موفوروده‌رك‌طائع

شعر

(الا تا دامن افلاك‌هر روزی زجیب شب

به‌دست صبح بگشاید خم‌کوی گریبان را

قبای قد جاه تو چنان بادا که‌گر خواهد

کشد برتارك ایوان رفعت‌عطف دامان را)[۱]

بیت

مرا یوسف اهل گویند ومن

یکی بنده‌ام از غلامان تو

دعای دوام[۲] دولت خدام حضرت می‌خوانم وعریضهٔ مشتمل بردعا را به عز عرض می‌رسانم ومی گویم که هرچند کمیت تیزرو واسطی‌نژاد عربی بنیاد را (که به‌انامل سحرنگار مانوی‌آثار

بیت

به‌زین اندر آید که زین را نبینند

همان نعل اسبش زمین را نبیند)[۱]

درعرصهٔ افصاح ومضمار ایضاح به تخصیص درصفات کمال ونعوت جلال[۲] آن محیط مرکز(عزّ واقبال ومرکزمحیط فضل وافضال)[۲] اعنی جناب عنبرتراب اعالی[۴] مآب (اعاظم ایاب افاضل انتساب)[۲] الذی یستغنی عن‌الاطناب فی‌القاب،

بیت

هرکجا صاحب جاهی‌است دعا گفتم ومدحش

توچنان صاحب جاهی که ندانم که چه‌گویم

شهاباً لفلك الاسلام وشمساً لسماء الانام[۵] عضدالسلاطین وملاذالحکّام یدیم‌الله تعالی ظلال عواطفه واحسانه علی‌کافّة الانام الی قیام القیام[۶] مجال جولان ومحال طیران نیست، فامـا به موجب[۲] فحوای طغرای دل‌گشای[۷] «خیرالکلام مادلّ وقلّ»، که[۲] خبرمعتبر وقضیهٔ مرضیهٔ مقرر است،

بیت

دراندیشه ببستم قلم فکر شکستم

که توبالاتر از آنی که کنم وصف کمالت

چه کلّ اللسان عن اوصاف کمالك وعجزالبنان[۸] عن‌بیان[۹] لطف[۱] جلالك[۲].

بیت

(به زیورها بیارایند وقتی خوبرویان را

توسیمین‌تن چنان‌خوبی که زیورها بیارایی)[۲]

لاجرم صدای ندای «یوسف اعرض عن هـذا» به‌اقطار امصار رسانیده به‌عزّ عرض می‌رساند که دوسه ماه باشد که پیر احمد حیّانی[۱۰] بعداز آن که به‌شرف[۱] پای بوس خدّام مخدوم انام‌مشرف ومستعد گشته بود چنین نمود[۱۱] که محمود غیـر[۱] عاقبت محمود به‌اشارهٔ یکی ازحسّاد حقود، که اضلّ من‌الیهود واذلّ من‌الهنود بود، درحضرت‌آن بر گزیدهٔ ملك معبود ازتو[۱] شکوه‌بسیارنمود وساحت خباثت[۱۲] را به‌گام ضلالت[۱۳] پیمود وآن صاحب کمال را فی‌الحال، بـه حکم آن که «ارباب الدول ملهمون»، صورت‌آیت «ان جاءکم فاسق بنباءٍ فتبینوا» برلوح خاطر عاطر (که ع: یك ذره زنورش آفتاب است)[۲] و ضمیر منیر خبیر، که مرآت عالم غیب‌بلکه صحیفهٔ «ذلك‌الکتاب لاریب» است، معاینه گشت ومعنی «لیمیزالله[۲] الخبیث من‌الطیب» روی نمود. فرمودندکـه یاربّ این بدبخت نامسلمان گمراه چه غرض دارد درحق‌آن مسلمان بی گناه، یمکن که عرض غرض صاحب غرضی باشد.

بیت

قسم به جـان توخوردن طریق عزّت نیست

به خاك پات که آنهم عظیم‌سوگندی است

که این‌فقیر حقیر کسیر را که مدتی مدید است وعهدی بعید که تابعداز ادای فرائض‌وسنن ومباحثه ومجادله درهرفن روز گاربه‌مطالعه‌وکتابت مصنفات حضرت (شیخ بزرگوار ولایت شعار ملاذ الانامی)[۱۴] احمدـ الجامی قدس‌الله روحـه وزاد فی‌الجنان فتوحه مصروف است ودخل وخرجش به‌فوائد آن‌کتابت[۱] موقوف. به‌هیچ وجـه من‌الوجوه سبب شکوهٔ اورا ندانسته واو را نیزبه‌یقین نشناخته (که ازمتعلقهٔ آن‌حضرت است)[۲] چه درجام و چه درهرات صانهاالله عن‌الآفات بینهما[۱] ملاقات

ومقالات(ومضافات ومصافات)[۲] درهیچ وقتی ازاوقات نبوده. چه‌شناسد طالب علمی فقیری، که متصف به‌صفت «لاخیره یرجی ولاشره یخشی»، شکوه کردن از او چه مناسب[۱۵]؟ (ع): در حضرت سلطان که برد نام گدایی؟ امابه‌موجب نص قاطع وبرهان‌ساطع که «ولایحیق‌المکرالسیئ الاّ باهله» وفحوای دلآرای «من حفربئراً لاخیه وقع فیه» فارغ‌البال و رافع‌الحبال بوده[۱۶] می گوید:

شعر

(گرشکست توکند حاسد بدگوی کمال

دلت ازجا نرود دانم و[۱۷] درهم نشود

سنگ بد گوهر اگرکاسهٔ زرین شکند

قیمت سنگ نیفزاید وزر[۱۸] کم نشود

لاجرم [...] خود را می‌داند واین رباعی بدیهه درشأن او می‌خواند:

شعر

محمودکه مال وجاه بد زندگیش

وزچند تل[۱۹] سیاه بدگندگیش

از غایت مفلسی چنان شدکامروز

کون‌پاك به‌خایه می کندبندگیش)[۲]

وازکمال کیاست و وفور حصافت[۲۰] بندگی حضرت (ع): وقتی مرید بود دل اکنون غلام شد. زیادت اسهاب نمی‌نماید و اطناب اطناب را به‌تیغ آبدار اختصار قطع‌کرده می گوید[۲۱]:

شعر

زعمربرخور ودل‌را نوید شادی‌ده

که بوی دولتت ازکاروبار می‌آید

همه بضاعت و اقبال کامرانی تست

کـه باقوافل لیل ونهـار می‌آید[۲۲]

۱ــ س:ــ ۲ــ تو:ــ ۳ــ تو:جمال‌جلال (دراین‌موضع‌تو عبارتی‌را کم‌دارد که‌کاتب بعداً متوجه‌شده وآن‌را درحاشیه ضبط کرده‌است ولی‌عکس نسخهٔ بنده بیش‌از ۲ــ۳ کلمه را نشان نمیدهد) ۴ــ س: اعلی ۵ــ تو:ــ شهاب الاسلام وشمس الانام ۶ــ تو: قیام‌الساعة وساعة القیام ۷ــ س: غرای جلبل ۸ــ س: البیان (تو درحاشیه نوشته ودرعکس نسخه نیست) ۹ــ س: بنان ۱۰ــ س: حیاتی (تو این‌کلمه‌را واضح‌نوشته است باعلامت تشدید بالای ن) ۱۱ــ س: بود ۱۲ــ تو: ضلالت ۱۳ــ تو: خباثت ۱۴ــ تو: بزرگوار شیخ الاسلامی ۱۵ــ س: مناسب نیست ۱۶ــ تو: می‌باشد و ۱۷ــ تو تمام بیت‌را و س «دانم و»راندارد (رك. دیوان‌کمال خجندی، ص۱۹۳). ۱۸ــ س: از زر ۱۹ــ دراصل‌بدون نقطه ۲۰ــ تو: کیاست وغایت فطانت ونهایت فراست ۲۱ــ تو: زیادت جرأت مجال ندارد لاجرم اطناب اطناب را می‌گشاید و براثبات ابیات ختم می‌نماید ومی‌گوید ۲۲ــ س: الاتادامن افلاك ... الخ (هردو بیت درآغاز نامه‌آمده است)

۲۹۷- من انشاء المولى الاعظم جلال الملة والدين القائنى فى اجازة علم الحديث نائباً عن شيخ الجزرى وساير معلوماته ومفهوماته للفقير الحقير يوسف اهل اصلح الله شأنه[۱]

(س پ ط تو)

بسم الله الرحمن الرحيم

له الحمد فى الاولى والآخرة والصلوة والسلام الاتمان الاكملان على رسوله محمد وصحبه وعترته الطاهرة.

وبعد فقد سمع منّى الاخ الاعزّ الاكرام الاخصّ البارع الورع المتقن المتقى، ذو الفضائل السنيّه و الاخلاق السميّه، المولى الاعظم الاعلم[۲]، افصح المتكلمين جلال الحق والدين (يوسف بن الصالح العابد الورع المتقى شمس الملة والدين)[۲] محمد بن الصالح العابد شهاب الدين عبدالله الجامى زيدت[۳] ميامنه وبورك فى عمره وعلمه وعمله بعضاً[۴] من صحيح البخارى، وبعضاً من صحيح مسلم، وبعضاً من كتاب المصابيح، وبعضاً من كتاب المشارق، وتمام الكتاب الحصن الحصين لشيخنا العلامة الجزرى[۵] وتمام الرسالة المعينية ايضاً له، وبعضاً من كتاب ابن جماعة[۶] (قاضى مصر فى علوم الحديث، وبعضاً من)[۲] خلاصة الطيّبى وبعضاً من كتاب الحاكم ابى‌- عبدالله النيسابورى رحمهم الله. فاجزت له زيد فضله ان يروى عن شيخنا

الامام الكبير الحافظ الجليل رحلة الارض مسند العالم مولانا شمس الحق والشريعة والدين ابی الخير محمدبن محمدبن محمد الجزری سلّمه الله وابقاه، صحيح البخاری، وصحيح النيسابوری، وسنن ابی داود والترمذی والنسائی والدارمی و السمرقندی وابن ماجة القزوينی، ومسند الامام (الاعظم، ومسند الامام الشافعی، ومسند الامام احمد، و موطا الامام)[۲] مالك رحمهم[۷] الله، و سائر الكتب التی انتخب الحصن الحصين (منها وكتاب المصابيح و مشكوته وكتاب المشارق ورياض الصالحين)[۲] و كتاب الأذكار للامام النواوی رحمه الله و سائر مرويّاته من مسموعاته و مقرؤاته ومناولاته و مجازاته و مستجازاته و مصنفاته باسانيده العالية التی لاتوجد اليوم اعلی منها بتخلل[۸] اسم الكاتب[۹] وبدونه، فانّی مجاز عن الشيخ ان اجيز الرواية عن الشيخ. وايضاً[۲] اجزت له ان يروی مرويات شيخنا العلاّمة قدوة المحققين برهان المدرّسين العالم الربّانی و الحبر الصمدانی مولانا حسام الملة والدين محمدبن شيخ السالك جلال العبدی رحمه الله من الكشاف والمفتاح والهداية والمواقف العضديه و واصول ابن الحاجب وشرحه للقاضی وكتاب الطوالع والتنقيح والتوضيح والتلويح[۲] وساير الكتب الدرسيه، ومن مرويّاته مرويّات الشيخ الامام قدوة المحدثين ابن الزرندی محدث المدينه، ومن مرويّاته مرويّات الشيخ الامام مولانا سعيد الكازرونی رحمه الله، ومنها مرويّات الشيخ الامام محبّ الدين بن الشيخ الامام المسند القدوة فی الأقراء والتحديث سراج الدين عمر القزوينی المقرء[۱۰]. فاجزت له زيد فضله رواية هذا المجموع عن شيخنا العلامة العبدی بتخلل اسم الكاتب[۱۱]. وايضاً اجزت له زيد فضله ان يروی مرويّات شيخنا شيخ الاسلام قدوة الانام، الحبر المتين سلالة المشايخ الكرام العظام، قدوة اهل التحقيق، امام الائمه

خواجه عبدالاول بن شیخ الاسلام السمرقندی من الهدایة وغیرها. واجزت له زید فضله ان یروی عنّی[12] کتاب انوار المشارق و لمعاته و لوامع الاصول، والله خیر مسؤول[13] ومأمول. واوصیه بتقوی الله[14] وارجو منه[15] ان لاینسانی فی صالح دعائه.

کتبه الملتجی الی الله الغنی جلال بن (محمدبن)[2] عبیدالله القائنی مولداً والبخاری محتداً عصمه الله عن سوء الخاتمة فی ذی الحجّه حجة اثنین و عشرین وثمانمائه بتربت جام قدّس الله روح ساکنها. اللّهم صلّی علی محمّدو علی آل محمّد بعدد ذرّات الکون والامکان وسلّم. اللّهم افتح بالخیر واختم بالخیر.

۱ــ پ ط: من انشاء المولی الامام الهمام مبین الحلال والحرام ناصح الملوك و الحکام سلطان المدرسین برهان الواعظین جلال الحق والدین القائنی فی صورة الاجازة للعبد المحرر اصلح الله شأنه وصانه عما شأنه؛ تو: من انشاء الفاضل الفاصل العلامه قدوة المحققین سلطان المدرسین ناصح الملوك والسلاطین جلال... فی اجازة علم الحدیث وسایر العلوم المذکورة للفقیر الحقیر یوسف اهل اصلح الله شأنه وهداه ۲ــ س:ــ ۳ــ س: زید ۴ــ پ: بقضا
۵ــ س: الجوزی ۶ــ س: ماجه ۷ــ پ ط: رحمه ۸ــ س: یتحلل؛ تو: بتحال ۹ــ پ ط: الکتاب ۱۰ــ س: الغرا؛ ط: المقر
۱۱ــ س: المکاتب؛ پ: الکتاب ۱۲ــ س: عن ۱۳ــ در رسم الخط هرچهار نسخه: مسأول ۱۴ــ س: بالتقوی ۱۵ــ س: من الله.

۲۹۸ـ من انشاء خواجه تاج‌الدین السلمانی الی واحد من‌العلماء الربانی[۱] هوالمهیمن القدوس

(س‌تو)

بشری لقـد ادرکت ایامنا الأربـا

و زف بیت الامانی ناضراً وربا

اذ وافت الدولة الغـراء صاحبها

و احمرخد[ ] المعالی‌بعدها ماشحبا

عشنا الـی[۲] ان رأینا مـا نؤمله

قدماًوفی‌المثل‌المضروب عش‌رجبا

زندگانی جناب فضائل مـآب (تقوی ایاب زهـد انتساب)[۳] در رفعتی، که به‌نسبت قدرآن رتبت‌تدویر تزویر گردد (وذکرحامل خامل‌نماید)[۲] ومراقد فراقد پست شود، درازباد وبه ذیل اقبال پیراهن قیامت معقود، ونیل آمال به‌موجب مرام موجود.

بیت

روزش خجسته باد[۲] وخزانش بهـار باد

شادیش بی‌شمار (و طرب برقرار)[۲] بـاد

داعی بی‌اشتباه، اگـرچه (در این مدت)[۲] به‌سبب هرگـونه نوائب از

خدمت مولوی اعظمی[۳] فضائل شعاری محروم مانده بود، فامّا از دور عشق آن‌جناب می‌باخته و پنهان از این‌جانب خویش استعداد آن سعادت می‌ساخته،

بیت

وان‌الکثیب‌الفرد من‌جانب الحمی

الـیّ وان لـم یأتنـی لحبیب[۲]

وبی‌تکلیف به‌تقبیل بساط عـالی وانتظام درسلك اعالی، کـه مقصود اصلی ومقصد کلّی‌است، چندان نیازمندی دارد که اگر پرده در آن‌باب از روی‌کار بردارد واطناب سرا پردهٔ اطناب بکشد از مواظبت دعـای دولت بازماند.

(حقا که تابشارت رسید که کردگار نمونه‌ای از آنچه غایت همت دوستان مخلص و کمال استحقاق مجلس مولوی اعظمی‌بود عطافرموده است وروزگار از درشتی‌های ناهموار درموقف اعتذار ومقام استغفار ایستاده و مجدداً منصب معالی بـدان عالی، کـه مجمع کرم ومنبع حکم است، متزین‌شده واقبال مولوی که سبب آرایش جهان و آرامش جهانیان است، انجام امورجمهور را متعین گشته.

شعر

اتته الوزارة منقادةً الیـه تجرّر اذیالهـا

فلم تك تصلح الاّ له ولم یك یصلح الاّ لها

ولو رامها احد غیره لزلزلت‌الارض زلزالها

بنده در اجابت دعوت وتأثر همت خود روی به‌شکر فضل ربّانی، که مستدعی این کامرانی شناسد، آورده، واگرچه این شادی، که بردوام باد، خاص وعام‌را عام‌است، بنده به‌زیادت اخلاصی که دارد اختصاصی

می‌نماید وفرحت کثیر را نسبت بامسرت خویش قلیل می‌داند.

شعر

وردالبشیر بما اقرّ الاعینا
وشفی النفوس فنلن غایات المنی
فتقاسم الناس المسرة بینهم
قسماً وکان اجلهم حظاً انا

بیت

باش تاصبح دولتت بدمد
کین هنوز از نتایج سحر است

بیت

هذی القناة التی شاهدت رفعتها
تعلو وتنبت انبوباً فانبوبا

(ع): پیوسته جهان به‌کام واقبال غلام، وسعادت تابع مرام بمحمد علیه‌السلام مخلص دولتخواه جانی تاج‌السلمانی)[۴].

۱ـ تو: ایضاً من‌نتائج انفاسه الشریفه الی‌واحد من‌الموالی العظام والاهالی الکرام ۲ـ س:ـ ۳ـ تو:ـ ۴ـ تمام این‌قسمت که بیش‌از نیمی از این‌مکتوب است در س نیست وبجای‌آن خاتمهٔ ذیل‌هست: زیادت چه نویسد، بیت

جهان زفیض علوم توآن چنان پرباد که هیچ اشعری دعوی خدا نکند

۲۹۹ـ من انشاء شیخ‌الاسلام خواجه‌معین‌الدین الجامی الی المولی الاعظم (جلال‌الدین)[۱] عبیدالله صدر (سلطان الزمان امیر تیمور گورکان)[۲] من هرات الی سمرقند فی زمن الملک العادل غیاث‌الدین پیرعلی کرت

(س پ ط تو)

هو الله الذی لا اله الاّ هو

سلام علیك ای جهان فضائل　　　سلام علی طیب تلك‌الشمائل

تحفهٔ محبوبهٔ دعای بی‌بها[۱] وهدیهٔ مرغوبهٔ ثنای بی‌ریا، که بضاعت مزجاة ساکنان کنعان هجران و سرمایهٔ مفلسان سبای صدق وصفای عاشقان است، بردست نسیم اسحار وشمیم اشجار موجه[۳] جناب معلاّ وسدّهٔ والای[۱] خدمت مولانای اعظم، اقدم[۴] علماء العالم، قدوة[۵] جماهیرالصدور و الافاضل، جامع کمالات الاواخر و الاوائل، کشاف حقائق مشکلات‌التنزیل، مفتاح دقائق معضلات التأویل، واسطهٔ امان اهل ایمان، (ع): پادشاه علما خسرو دانشمندان،

بیت

علاّمة الدهر والاقوام کلّهم　　　حبر[۶] کبحر له موج کاعلام

جلّت مآثره‌عن‌ان یحیط بها فهم‌البریّة اوغایات اوهـام

جلال الحق والدین مدّالله علی‌الخافقین ظلال جـلالـه و ایّد جیوش الاسلام بتأیید اقباله، می‌گرداند و دراوقات خلوات، که مظان اجابت دعوات است، مزید عمر[۲] وعزّ وجلال‌آن صاحب کمال‌مسألت می‌رود. وچـون از روح پرفتوح سلطان اقطاب الشیوخ باسرهم، سرّالآلـه و حجةالاسلام معین‌الحق والدین احمدالجامی قدس‌الله (روحه العزیز)[۷] استمداد می‌نماید امیداجابت میدارد، (ع): یارب به‌اجابتش قرین‌دار. دائـم محبت و ولای آن جناب صدارت مآب، کـه همیشه مقتدا باد، معتکف زوایای خاطرمخلصان و مجاور خبایای سینهٔ مشتاقان بوده تـا در این وقت انعامی که فرموده بودند وعنایتی که نموده رسید. مسامع اهل اسلام ازخواص وعوام متحلی[۸] گشت وهمگی علمـا واعیان این دیار رطب‌اللسان عذب‌البیان به‌دعاوثنای ایشان‌مشغول شدند بتخصیص این فقیرحقیر که ممنون منت‌تربیت ایشان، که دربارهٔ فرزند اعزّ اکرم ابقاه‌الله تعالی وطال عمره فرموده‌اند، گشته، جزاه‌الله تعالی بالاحسان احساناً. هرچند دیـدهٔ ظاهر درعالم صورت بـه مشاهدهٔ طلعت میمون ومطالعهٔ غرّهٔ غرّای همایون تاغایت مستسعد نگشته امـا درعالم معنی از دریچهٔ غیب مشاهده کرده،

بیت

از دیدن دیـده گرشود دل عاشق

جان عاشق تست دیـده نادیده ترا

هرچندآفتاب جوانی به‌حـدّ زوال درآمده وشاهباز پیـری برآشیانه[۹] خانهٔ غراب‌نشسته وعمر به‌هشتاد رسیده، همت‌باز دارند وعذر بپذیرند ودعای بی‌ریا که[۲] به حضرت خسرو عهـد وزمان، نشانهٔ آیت[۱۰] «انّ

الله یأمر بالعدل و الاحسان» آیت[۱۱] نشانهٔ «الملك والدین توأمان» قطب‌الحق والدین امیرتیمور گورکان ادام‌الله دولته وصیر بسیط الارض مملکته نوشته شده است به‌عز عرض رسانند وبگویند:

بیت

امان خلق تویی پس‌دعای دولت‌تو

وظیفه‌ای‌است که تقصیر آن‌روانبود

همیشه عزیزان، که ازآن طرف می‌آیند، محاسن ذات ومکارم صفات آن حضرت به ادا می‌رسانند، دلها صید ایشان می گردد.

بیت

تو بدان دام سرزلف وبدان دانهٔ خال

نه دل من که دل خلق جهانی ببری[۱۲]

مملکت ماوراءالنهرحالا درتحت تصرف اوست وبه‌هردیارنیز که توجه نماید، (به‌تخصیص خراسان هراسان)[۱۳] ندای «توجّه حیث ماشئت فانّك منصور» به‌ملاء اعلی وساکنان (قبهٔ خضراء)[۱۴] خواهد رسید، چه[۶]

بیت

دیده‌ام در طالع آن شهریار

گشته محکومش شهان تاج دار

هرکجا روی آورد شاهی کند

گر به اهل‌الله همراهی کند

العاقل یکفیه الاشاره . زیادت[۶] اطناب نمی‌نماید. ریاض دین ودولت[۱۵] ازجویبار فضائل حضرت ناصر ونامی‌باد بمحمدو آله الامجاد (وصحبه خیارالعباد العبّاد)[۱۶].

۱ــ پ ط:ــ ۲ــ پ ط تو:ــ ۳ــ پ ط: متوجه ۴ــ پ ط: قدوه ۵ــ پ ط: اسوه ۶ــ س:ــ ۷ــ س ط:ــ ۸ــ پ ط : متجلی ۹ــ س: آستانه ۱۰ــ پ: ایست ۱۱ــ س: است ۱۲ــ س پ ط: بربایی ۱۳ــ س تو:ــ ۱۴ــ س: عالم بالا ۱۵ــ س: بادولت ؛ پ: این دولت ۱۶ــ س: وصحبه الخیار العباد آمین رب‌العالمین ؛ پ ط:ــ

۳۰۰- من انشاء سلطان شیوخ الاسلام مولی العلماء فی الانام تاج‌الحق والدین حسین‌الخوارزمی متع‌الله المسلمین بطول بقائه الی‌العبد المحرر جواباً لکتابه من خوارزم الی جام[1]

(س‌پط

الله یجمع بیننا ویرفع بیننا

به حکم نص «انی لاجد ریح یوسف لولا ان تفندون»

بیت

این زمان جـان دامنم برتافتست

بوی پیراهـان یوسف[2] یافتست

اما یعقوب جان ناتوان را، کـه مبتلای بیت الاحزان هجران بود، از جانب‌یوسف مصری (ع): بوی روح افزای راحت‌زای پیراهن رسید یاحضرت حبیب را بـه حکم «انّی اجد نفس‌الرحمن من قبل‌الیمن» نسائم روائح اخلاص وشمائم فوائح اختصاص ازجانب‌ویس‌قرن‌دمید.

شعر

بلبلی را نکهتی از گلستان آورده‌اند

(باتن فرسوده را پیغام جان آورده‌اند

یانه[3] خضرتشنه‌لب را دربیابان‌طلب)[4]

از زلال چشمهٔ دانش نشان آورده‌اند

یانه[5] بیمـاران درد عشق را بهـرشفا

نفحهٔ انفاس عیسی زمان آورده‌اند

یانه[6] ازمصر حقیقت جانب یعقوب دل

بوی پیراهن‌یوسف[2] ناگهان‌آورده‌اند

می‌خواستم دوسه‌کلمه درجواب نامـهٔ نامی مخدوم گرامی درقلم‌آرم وهمت برتنقیح عبارات انیـقه وتوضیح[4] استعارات رشیقه بگمارم[7] و بعضی نفایس معانی‌را، کـه چون عرایس مخدرهٔ غوانی درحجلهٔ جان وپردهٔ غیب پنهـان است، درحلـی الفـاظ مستعذبهٔ لطیفه وحلل کلمات مستطابهٔ شریفه جلـوه دهم[8] بـاز می‌گویم[9] لقمه‌ای از خوان حکمت به‌سوی لقمان بردن وبضاعت مزجاة را (به‌جانب یوسف کنعان آوردن سبب شرمساری است و هرکه قطره)[4] به بحرعمان برد یاپای ملخی به حضرت سلیمان‌کشد[4] ازحلیهٔ هنرعاری است.

گرمن سخن بـه‌چون توسخندان همی‌برم

خرما بـه بصره زیره به کرمان همی‌برم

پیش‌تو نقـد فضل اگـر عرضه می‌کنم

از چشمه قطره‌ای سوی عمان همی‌برم

نادیـده دجله همچو عرابی سبوی‌آب

سوی در خلیفهٔ دوران همـی بـرم

یاهمچو مور بسته‌کمر بهـر خدمتی

پای ملخ بـه خوان سلیمان همی‌برم

گلدسته بسته خـار مغیلان طبـع را
سوی ریاض و گلشن رضوان همی‌برم
چون قحطیان بضاعت مزجاة خویش را
سوی بساط یوسف کنعـان همی‌برم

رسالهٔ شریفهٔ مخدومی را به‌عرض همایون مخدوم‌زادهٔ عالمیان (ناصرالدین ابـراهیم سلطان خلدالله معدلته الـی انقضاء الدوران)[۱۰] رسانیده شد واصغاء به‌سمع قبول به حصول پیوست. امید آن است ویقین چنان که باقی ثمرات نیز عنقریب به‌ظهور پیوندد ان‌شاءالله وحده‌العزیز.

اقبال مخلد وسعادت موبد باد[۱۰] بمحمد وعترته الامجاد[۱۱]

(حرره محبه)[۱۰] المخلص الداعی حسین‌الخوارزمی (فی‌سنه ۸۳۶)[۴]

۱ــ ص پ ط: من‌انشاء المـولـی الاعظم سلطان ائمة‌العجم قـدوة المحققین ناصح‌الملوك والسلاطین تاج‌الحق والتقوی والشریعه والدین... ۲ــ س: پیراهن ز یوسف ۳ــ پ ط: یاز ۴ــ س:ــ ۵ــ س: یا به؛ پ: یاز ۶ــ پ: باز ۷ــ س: بنگارم ۸ــ س: دهد ۹ــ س: می‌گوید ۱۰ــ ص پ ط:ــ ۱۱ــ ص پ ط: بمحمدوآله وعترته.

۳۰۱ـ من انشاء العبدالمحرر الی حضرته العالیة المولویة الاعظمیه متع الله المسلمین بطول حیاته (جواباً) لکتابه من جام الـی خوارزم[1]

(س پ ط ص)

شعر

اتانی کتاب لو شریت وصوله
بحظی من الدنیا لکنت به ارضی

فقبّلته[2] و هو السماء جـلالة
وقبلت تعظیماً لمرسله الأرضا

بیت

روزی که ز تو سلام آید ما را
آن روز فلك غلام آید ما را

منشور پر نور دلگشا و طغرای غرّای روح افزا کالوحی النازل من السماء، موقّع به توقیع رفیع[3] آن عزیز مصر «و آتیناه الحکمة و فصل الخطاب» و آن سلیمان تخت گاه «نعم العبد انّه اوّاب[4]» الذّی فقد الاحزاب فی الازمنة الماضیة من سوالف الامـم بـل لاینتظم فی سلك الامکان لظهور اسمه من مظهر القدم،

شعر

علامة الدهر والاقوام کلّهم
حبر کبحر له موج کاعلام

جلّت مآثره عن ان یحیط[5] بها
فهم البریّة اوغایات اوهام

اعنی المولی الاعظم، والی اقالیم فنون الفضل والحکم، امام الائمة الانام، مبین الحلال و الحرام، مفتی الفریقین، مقتدی المذهبین، نعمان الزمان، الفائق بالکمالات علی الاقران، (ع): پیشوای علما خسرو دانشمندان[6]، سلطان المحققین، قدوة المجتهدین.

شعر

مه سپهر کمالات تاج دولت[7] ودین
چگونه فصل مدیح تورا کنم ترتیب

تو آن رفیع جنابی که منشی گردون
در این رواق زبرجد چو فاضلان ادیب

۳ مدیح ذات تورا روز و شب کند انشا
بر این منابر افلاك وخواندش چو خطیب

عجب نباشد اگر پانهد بر اوج فلك
کسی که دست تورا بوسه داد درترحیب

به یمن مدح تو گشتم امیر کشور فضل
زدند نوبت اهلیتم حسیب ونسیب

۶ چو بیت مدح تو شد ثبت دفترم فلکش
به نوك خامهٔ خورشید می کند تذهیب

(چنین که‌مصلحت ملک‌بر تو مشعوف‌است
هزار منصب دیگـر در آید از تعقیب)[۸]
ظهور جلوهٔ جاهت به‌سیل حادثه‌ها
بنای عمر حسود تورا کند تخریب
۹ چو واو عمرو[۹] والفهای جمع‌می‌بینم
حسود جاه تورا بی‌وجود در ترکیب
همیشه تا که بود مشتری ادیب فلك
بمان تو باادب ودشمن تو در تأدیب

(وارث الأنبیاء والمرسلین)[۶] جعله‌الله واسطة سعـادة عبـاده الصالحین «وذلك فضل‌الله یؤتیه من یشاء والله ذوفضل علی‌العالمین»، کـه نامزد بندهٔ دولتخواه و دولتخواه بی‌اشتباه فرموده بودند از ایـراد مرتضی اعظم مجتبی مکرم[۱۰] نظام[۱۱] الملة والـدین عبدالله[۱۲] (سلمه‌الله وابقاه و رزقه مایتمناه فی‌دینه ودنیاه)[۶]

شعر

رسید ودیدهٔ مرمود را مکحل کرد
نهاد بردل مجروح خسته صدمرهم
بیاض آن چو ضمیر موحدان روشن
سواد آن چو سر زلف دلبران پرخم

بیت

قبّلته و فتحـته و وجـدته
کقمیص یوسف اذاتی یعقوبـا

چون موجب ابرای علیل و ارواى غلیل وقوت جان وقوت روان بود (ع): جان رقص کنان نمود استقبالش. شرایط اجلال وتعظیم به تقدیم

رسانید و به‌لب ادب بوسیدو کحل الجواهر دیدهٔ اشتیاق کشیده گردانید[۸].

شعر

نقش خط تو ز نامه[۱۳] بردیم به چشم

از بس که حروف او شمردیم به چشم

بر دیدهٔ روشنش نهـادیم و به‌اشك

شستیم وسواد آن سپردیم به چشم

سرمفاخرت ومباهات به اوج سماوات رسانیده می گوید:

شعر

یارب پناه دولت و دینش تو کرده‌ای

اندر پناه خویش بدار این پناه را

معمور خانقاه جهان ازوجوداوست

معمور دار تا ابد این خانقاه را

دهم ربیع‌الآخر سنهٔ سبع و ثلاثین وثمانمائه[۳] بندهٔ کمینه[۱۴] این جواهر اخلاص را درسلك اختصاص از تربت عالی رتبت جام انتظام می‌دهد و به‌اضعاف اصناف الطاف واعطاف آن ملاذ اشراف اطراف واکناف ورد دعائی، که با وَرد اخلاص امتزاج یافته باشد و گَرد ریا گِرد آن نگشته، به معرض عرض وموقف انهـاء می‌رساند. اگر دولت مرافقت نماید وسعادت مساعدت فرماید که به‌شرف قبول موصول گردد

بیت

کارش چنان‌شود که سپهر وستاره را

از خاك آستانهٔ او تاج سرشود

امیدوار است که ازفیض فضل حضرت عزت نسیم عنایتی، که رافع ودافع محنت مباعدت ومباینت[۶] وموجب دولت ملازمت و مواصلت

خـدام حضرت باشد، از مهب «لاتیأسوا من روح‌الله» وزیدن گیرد و آفتاب جلال وصال از روزن اقبال جمال با کمال نماید ومشتری سعادت از افق دولت طالع گردد ومـاه حشمت شب وحشت فرقت را روشن گرداند[۱۵] و کوکب سعداکبر ازبرج مراد به ظهور آید

بیت

چندان ز روزگار مـرا مهلت آرزوست

کز خاک آستان تـو چشمم شود قریر

چون موصل مستعجل را درنهایت ارتحال و غایت استعجال[۱۶] دریافتم عجالة الوقت را درعرض دعائی ورفع ثنائی (ع): که آن‌وظیفهٔ اوراد صبح وشام من است، بشتافتم. خللی، که درخط وعبارت واقع است، نه به‌موقع است. اما آرندهٔ رقعه[۱۷] سوار ودرانتظار بودو کمیت تیزرو واسطی‌نژاد عربی بنـیاد درمیدان [۱۸] قرطاس بی‌قرار. عیب نفرمایند بلکه عفوفرمایند و ازکمال بزرگی خرده نگیرند وعذر بپذیرند (ع): کزبزرگان عفو باشد از فرودستان گناه.

زیادت ابرام نمی‌نماید وطناب اطناب‌را می‌گشاید[۱۹] ومی گوید:

شعر

تا که خورشید بتابد توچوخورشید بتاب

تا که ایّام بپاید توچو ایّام بپای

تانیاسود شب و روز جهـان از حرکت

روزوشب‌درطرب‌وکام‌وهوامی‌آسای

فلک از مجلس انس تـو پراز هایاهوی

عالم‌از گریهٔ‌خصم‌تو پراز‌هایاهای[۲۰]

بالنبی الهاشمی[۲۱] علیه من‌الصلوات افضلها ومن‌التحیات اکملها.

(اقل خدمه بل‌تراب قدمه یوسف اهل)[۶]

۱ــ ص پ ط: . . . الی المولی الاعظم سلطان الائمة فی‌العرب والعجم تاج الحق والشریعة والدین‌عماد الاسلام والمسلمین مولانا حسین‌الخوارزمی جواباً لکتابه ۲ــ پ: فقلت ۳ــ پ ط:ــ ۴ــ پ: ابواب
۵ــ س: احیط ۶ــ ص پ ط:ــ ۷ــ ص پ ط: ملت ۸ــ س:ــ
۹ــس: عمر ۱۰ــص: + المختص لمواهب‌الملك‌الاحد ۱۱ــص:شمس؛ پ ط: فلان (در ص نیــز نخست فلان بوده وکاتب بعداً درحاشیه شمس ضبط کرده‌است) ۱۲ــ ص: حاجی محمد؛ پ ط:ــ ۱۳ــ پ: زمانه
۱۴ــ ص پ ط: کمترین ۱۵ــ ط: کواکب ۱۶ــ س: ارتحال
۱۷ــ ص پ ط: دعا ۱۸ــ ص پ ط: مضمارکریاس ۱۹ــ ص پ ط: را به‌تیغ آبدار اختصار قطع می کند ۲۰ــ پ: هایاهوی ۲۱ــ ص پ ط: الامی الهاشمی.

٣٠٢- من انشاء العلامه سلطان سلاطین العلماء قدوة المشایخ و الفقهاء مولانا تاج الملة والدین حسین الخوارزمی الی مولانا فصیح الملة والدین اللاژی جواباً لکتابه[1]

(س‌پ‌ط)

شعر

لقد وافی مثال منك عالی　　ولکن کان ذلك بلا مثال

بالفاظ کمنظوم اللآلی　　ومعنی‌کان کالسحر الحلال

انموذج فیض[2] اقدس الهی و نمودار رأفت نامتناهی، که برمقتضای رحمت رحمانیت بی‌واسطهٔ شرط قابلیت براعیان سالکان مسالك وجود ومالکان ممالك غیب وشهود از حضرت عندیت مفیض‌الجود فائض است، اعنی‌مفاوضهٔ شریفه وملاطفهٔ‌لطیفه و کتاب‌مشحون به‌حکم متعالیه وخطاب مقرون به انوار متلالیه[3] ونامهٔ نامی که از جناب سامی مولی الموالی، مفخر الاعاظم والاعالی، المتحلی بحقائق العلوم والمعارف، المتصدی للاحاطة بما فی‌علم البلاغة من‌النکت واللطایف، مظهردلائل الاعجاز فی‌الاطناب والایجاز، الّذی اعجزالفصحاء بالتصنیف الغریب وافحم‌البلغاء بالتألیف العجیب، مصداق اعجاز کلمة الله المسیح[4]مولانا افصح‌الفصیح[5] ادام‌الله تعالی میامن برکات انفاسه‌وجعلنافی اسرع

الاوقات من المستفیدیه[6] وجلاًسه، پیش از ملاقـات اشباح و صور و استسعاد این مخلص به صحبت روح پـرور و خـدمت روح گستر و بیش‌ازسابقهٔ خدمتی لایق به‌نسبت باآن جناب فائق صورت‌اصدار یافته بود و سمت ابلاغ پذیرفته، به دست قاصد شریف (مرتضی‌منیف)[2] به مطالعهٔ این‌ضعیف رسید.

بیت

سعادتی که همی جستم ازخزانهٔ غیب

همان زمان که خط اشرفت رسید رسید

به مطالعهٔ عبارات انیقه ومشاهدهٔ استعارات رشیقه «الحمدلله الذی انزل علـی عبده‌الکتاب» وشرفه بمصادقة فصل‌الخطاب خوانده شد وچون درمطاوی بیان بدیع آن مجمع معانی ثوانی[7] دقائق حقائق سبع مثانی مشاهده کرده آمد وتتبع خواص تراکیب وملاحظهٔ مزایای اسالیب آن کتاب رائق[8] وخطاب فائق[8] معرفت اسرارغریبه[9] و ادراك نکات عجیبه به‌حصول پیوست، وشرح مختصری، که در تلخیص معانی وتصرفات بعضی اکلهٔ نافرجام جـام[10] از اوقاف[11] آن مقام[12] به‌ایضاح انجامیده بود، درقصر ایدی طغات[13] مفتاح فتوحات گشت. توقـع آن‌که تا اوان ملاقات ابواب مراسلات مفتوح داشته خـاطر شریف به تبلیغ بعضی مقاصد[2] گماشته آید تابه‌قدر مجال قیام به‌امتثال نموده شود. ایزد عـزّ اسمه آن ذات ملك صفات را تا انقراض عـالم وانقطاع بنی‌آدم توفیق حصول کمال ووصول به‌مدارج جلال رفیق گرداناد‌بالنبی و آله الامجاد وصحبه الانجاد[14].

حرّره محبه‌المخلص الداعی حسین‌الخوارزمی

۱ــ پ ط: ایضاً من نتـائج انفاسه الشریفة متع‌الله المسلمین لاسیما‌المخلصین

بطول بقائه و رزقنا قريباً بسعادة لقائه الى المولى الاعظم فصيح الملة والدين

اللازی جواباً . . .　　۲ــ پ ط:ــ　　۳ــ س: مثالیه　　۴ــ س:
المصح (کذا بی‌نقطه)　　۵ــ پ ط: جلال الدین فصیح　　۶ــ س:
المستفیدین　　۷ــ پ: شوانی　　۸ــ س: رائقه . . . فائقه　　۹ــ ط:
عزیز　　۱۰ــ س:ــ　　۱۱ــ س: اوقات　　۱۲ــ س. جام
۱۳ــ س: درقصر اندی طعاب ماسب ... (کذا بی‌نقطه)　　۱۴ــ پ ط:
بالنبی وآله الاخیار وصحابة الابرار.

۳۰۳ـ من انشاء العلامه[۱] شمس‌الدین الکازرونی الی مولانا نظام‌الدین[۲] عبدالله المنشی

(س‌پ

به عالی جناب معالی مآب مخدوم مولاناء اعظم مقتدای اورع اعلم، قدوة العلماءالراسخین، زبدةالفضلاء المتبحرین، افتخارومقتدای ایـران، (ع): پیشوای علمـا خسرو دانشمندان، نظام‌الملـة و الشریعة والدین[۳]، اعلی‌الله تعالی معارج قدره بین‌المسلمین، دعواتی، که‌نسایم اخلاص‌آن ریاض صدق و مودت را تازه گرداند، تبلیغ می‌کند و در شرح غلبات شوق بـه ادراك شرف دستبوس، چون از مدارك عقول[۴] واوهام ومدارج تحریر[۵] کلام «ولو انّ مافی‌الارض (من‌شجرة اقلام)[۲]» تجاوز نموده، خوض وشروع نمی‌نماید وازحضرت مسبّب الاسباب سببی، که احراز سعادت ملاقات را، کـه اعظم مطالب وانجح مآرب است، ضامن ومتضمن‌باشد، می‌طلبد وهویسمع ویجیب. این‌عبودیت خامس عشر ربیع‌الاول (از دارالملك شیراز لازالت اهالیهـا معصومة عن[۶]المعاصی بالاحتراز)[۷] مرقـوم ارقام اخلاص می‌گردد . از حـال وجوب حمد ذی‌الجلال والحمدلله المنعم‌المتعال، غرض از عرض این تجاسر خـود را بازیاد خاطر کیمیا خاصیت فیاض[۲] آوردن است تا به همت مبارك مـدد فرموده فراموش نفرمایند. مستوثق و مستظهر است

کـه پیوسته از شرایف احوال و مخاطبات علیه منبی از سلامتی ذات عدیم‌المثال انعام اعلام فرمایند تامقتضیات خلوص عقیدت بدان مرتب گشته افتخار ومباهات نماید.

سایهٔ دین پناهی ابداً مخلد[8] باد بمحمد وآله الامجاد[9].

۱ــ پ ط: مولانا ۲ــ پ ط:ــ ۳ــ پ ط:+وارث الانبیاء المرسلین

۴ــ پ:ــ ۵ــ پ ط: تحریرات ۶ــ ط:ــ ۷ــ س:ــ

۸ــ پ ط: ممدود ۹ــ پ ط: بمحمد وعترته الامجاد الانجاد.

۳۰۴ـ من انشاء مولانا نظام‌الدین عبدالله المنشی جواباً لکتابه الشریف وخطابه المنیف

(س‌پط)

نفحات گلشن قدسی و فوحات[۱] مجلس انسی اعنـی خطاب مستطاب، کـه ازعـالی جناب معالی شعار فتوی دثار مخدوم مولانای اعظم اعلم، علامهٔ[۲] الزمان وملجاء[۳] اهل‌ایمان، قدوة‌المجتهدین[۴] وارث علوم الانبیاء والمرسلین، شمس‌الملة والـدین (ادام‌الله معالیه)[۵] فائض گشته بود، مشام دل مهجور را معطر کرد و رشحات اقلام گهربار[۶] و لمعات کلام سحرآثارش دیدهٔ دانش‌را منور گردانید، وچون ازفحوای آن عالی مثـال[۷] سلامتی ذات عدیم‌المثال[۸] وانتظام امور دولت معلوم ومفهوم شد مشرب مسرت صفای[۹] چشمهٔ حیوان گرفت. دعواتی، کـه بواطن عباراتش مواطن وجود اخلاص باشد، وتحیاتی، که[۱۰] فوائح اشاراتش روائح مودت و اختصاص بـه مشام جـان رساند[۱۱]، بردست واردان وداد ومنهیان حسن اعتقاد مرفوع می گردد وتعطش ونزاع به بوسیدن انامل شریفه که:

بیت

قبّل انامله فلیس اناملا لکنّهن مفاتح الارزاق

نه در آن نصاب است کـه مهندسان ممالك و مسرعان مسالك به‌سرحد

ادراك آن توانند رسید. دولت مواصلت وسعادت ملازمت، که قصارای امانی وقصوای[۱۲] دوجهانی است ، مهیا باد.

بیت

اللهیجمع شملی من لقائکم ویرحم الله عبداً قال آمینا

امید واثق است ووثوق صادق که بندهٔ مخلص معتقد را در اوقات مظان اجابت دعوات[۱۳] ازخاطر عاطر فرو گذاشت نفرمایند تاموجب ازدیاد امداد اعتقاد[۱۴] و تضاعف مواد اخلاص و وداد گردد، چـه استظهارها بدان جنابِ تقوی مآب دارد[۱۵] .

زیادت گستاخی نمی‌نماید[۱۶]. سایهٔ عالی[۱۷] مخلد باد الی یوم المعاد.

۱ــ پ: فتوحات ۲ــ پ ط: علما ۳ــ پ ط: ملاذ وملجأ

۴ــ پ: المتحدین ۵ــ پ ط: مدالله برکات انفاسه الشریفه الی یوم الیقین

۶ــ پ ط: + درر نثار ۷ــ پ ط: بی‌مثال ۸ــ پ ط: بی‌همال

۹ــ پ ط: + مزاج ۱۰ــ پ ط: که از ۱۱ــ پ ط: رسد

۱۲ــ پ: قصوری ۱۳ــ پ ط: + که آن زمان نبود در ره دعا پرده

۱۴ــ پ ط: ارادت واعتقاد ۱۵ــ پ ط: است ۱۶ــ پ ط: مجال ندارد ۱۷ــ پ ط: دین‌پروری.

۳۰۵ـ من انشاء العلامه‌استادی و مخدومی اعام‌الفضلاءافضل‌العلماء جلال الملة والـدین مولانا شیخ الابیوردی نوراللّه‌مرقده‌وبرد مشهده‌الی‌العبدالمحرر جواباً

(پ‌ط)

وعلیکم‌السلام ورحمةاللّه وبرکاته

مفاوضهٔ دلنواز غم پرداز حاسد گداز، کـه جناب فرزند هنرمند اعز اتقی انقی، ملک‌المستعدین وزبدةالمتقین، مولانا ومن‌هو بالدعا الصالح اولانا جلال الملة والدین یوسف مدّاللّه فضائله ابلاغ گردانیده بود، در اشرف اوقات واطیب ساعات (ع): به من رسید چوصحت به‌قالب بیمار، وبرمضمون آن اصطناع اطلاع[1] افتاد به‌تخصیص برمعانی‌شعری بل‌بیان سحری که گوئیا این‌مصراع درحق آن فرزند وارد گشته که(ع): فشین شعرک سین وعین شعرک‌حا، وبه اضعاف وآلاف آن دعائی‌مقرون به اخلاص اتحاف میرود، به‌حلیهٔ اجابت محلی[2] باد.

این تحیت ازمقام سرخس محرّر گشت. ازحـال خیـر احوال اینجایی به فیض فضل الهی ونعم نامتناهی پادشاهی موجب مزید حمد است، فللّه‌الحمد و المنة ولـه‌الفضل و الطول و المنّه. باقی احـوال حوالهٔ تقریر فرزند دلپذیر مولانا قطب‌الدین است زید توفیقه، عرضه

خواهد داشت.

فضایل لایزال[1] بماناد الی یوم‌المعاد.

الفقیر المخلص شیخ الابیوردی عفی عنه

۱ــ ط:ــ ۲ــ پ: متجلی.

۳۰۶ـ من انشاء مولانا العلامه[1] حسام الملة[1] والدین الکوسویی الی (واحد من اعلی الموالی)[2] لعدم التردد الیه من ضعف قدمیه

(س پ

شعر

فدیتك مولانا فانّك طال ما[3]
حللت من العلیاء کلّ مکان
بعدت[4] عن الباب الرفیع ضرورةً
فلیس لرجلی بالمسیر یدان
ولا استطیع المشی کالسهم مرسلا
اذا الدّهر عن قوس[5] الخطوب رمانی

مدتی است مدید، والله علی ما اقول شهید، که بندهٔ مخلص، که در آن جناب دم «انّ لهم قدم صدق عند ربهم» می‌زند و در سلوك جادهٔ رسوخ «ولیربط علی قلوبهم[6] ویثبت به الاقدام» صفت اوست، از طواف کعبهٔ شریعت پناه پناه اهل‌الله بازماند و زبان روزگار ناساز گار[7] در شأن او آیت «والتفّت السّاق بالساق» برخواند، به‌واسطهٔ آن که دو[8] صاحب قدم با پنج رفیق همدم، که موافق و مرافق او بودند و به اتفاق «یمشون علی الارض هوناً» می‌خواندند[9]، این زمان به‌تلاوت «احصروا فی سبیل‌الله

لایستطیعون ضرباً فی‌الارض» مشغول‌اند. الحق دو رفیق بودند هم‌پای [و] دوصاحب طریق پای برجای، دو[۱۰] عمود خیمهٔ تن، دوقائمهٔ عرش بدن، این یك آن را در قطع مسالك شفیق مرحب وآن یك این را در سلوك مناهج رفیق مشفق محب[۸]، دوستون خانهٔ آب و گل، دوسگ[۱۱] حاکم[۱۲] ولایت دل، هرگز یك سرناخن ازیك دیگر تخلف ننمودند و یك قدم ازهم متخلف نگشتند و در تقدیم یك دیگرسعی پیوسته باهم حذوالنعل بالنعل[۱۳] خاسته[۱۴] ونشسته‌اند. اگر از بادهوا درمیان ایشان[۸] گردی (برخاستی[۱۵] هم از گرد راه ازسرآن در گذشتندی، واگرسنوح مهمی سرقبالهٔ ضرورت بازکردی)[۸] در حال کفایت‌آن را طومار راه در نوشتندی و درتمشیت قضایا بی‌راهی نکردندی و از طریق مستقیم انحراف نجستندی، درکفایت‌مهمات خطوتین‌وقدوصلت‌باهم راندندی، و دربساط[۱۶] وادی قضای حاجات «فاخلع نعلیك» باهم خواندندی. در سفرهم پای، درحضر هم زانو، در قعود هم نشست، درقیام هم پهلو. آن‌را سربرقدم این واین‌را چشم برپی‌آن. بەاتفاق رای امر[۸] «فسیحوا فی‌الارض»را مؤتمن[۱۷]. بەاجتماع کلمهٔ نهی«ولاتتبعوا خطوات‌الشیطان» را منزجر. این در متابعت‌آن قدم نهادی، آن در مشایعت این دم زدی. این‌قدم از دایرهٔ پیروی[۱۸] بیرون ننهادی، آن سراز خط خطوات[۸] این نپیچیدی. (درعزیمت هم سفر)[۸]، در اقامت‌هم‌بستر[۱۹] درصحت[۲۰] باهم گشتندی، درمرض درد باهم‌کشیدندی. والحالة هذه پای هردو ازجهان رفته وهردوباهم خفته. اگرنه دستیاری‌عصا[۸] بودی ازپای درآمدندی، علی انّه لیس فی‌العصا سیر ولا فی‌السیر خیر. فی‌الجمله

بیت

بەتن مقصرم از دولت ملازمتت ولی‌خلاصهٔ جان‌خاك آستانهٔ‌تست

لازالت دعائم دولتـه قائمة علـی شوقها[۲۱] (مادامت دول الأیام نافقة فی سوقها)[۸] ولله‌الحمد علی کلّ حال (والیه المرجع والمآل. اقل العبد والخدام حسام)[۸].

۱ـ پ ط:ـ ۲ـ پ ط: استاده ۳ـ ط: طا سلام ۴ـ س: ودت (بی نقطهٔ حرف اول) ۵ـ س: قوسه ۶ـ چنین است درهرسه نسخه (درقرآن، انفال ۱۱: قلوبکم) ۷ـ ط: ناپایدار ۸ـ س:ـ ۹ـ ط: می‌خواند ۱۰ـ س پ: و ۱۱ـ کذا پ ط ؛ س: بیلك ۱۲ـ س: حکم ۱۳ـ پ:ـ ۱۴ـ پ ط: خواسته ۱۵ـ پ ط: برخواستی ۱۶ـ پ ط:+ نشاط ۱۷ـ پ ط: مؤثر ۱۸ـ س: آن ۱۹ـ س:+ درسفرهم‌سفر ۲۰ـ س: صحبت ۲۱ـ پ ط: سوقها.

۳۰۷ـ ایضاً من انشائه الی واحد من الموالی العظام والاهالی الکرام فی المعذرة

(س‌پ‌ط)

«ان تدعوهم[۱] لایسمعوا دعاءَکم ولو سمعوا ما استجابوا لکم»

بیت

شهری[۲] همه در زبان گرفتند مرا

کزمن قلمت زبان چرا باز گرفت

میان خادم مخلص وجناب عنبرتراب فضائل‌مآب مولوی اعظمی افضلی[۳] اکرمی مدّالله تعالی فضائله کما طابت شمائله سفیرمکاتبت[۴] از جانبین در راه تـردد[۵] بود و بـرید مراسلت[۶] ذات‌البین طـریق آمد و شد را مسلوك داشته[۷] بدان واسطه عقـد تـحیات[۸] از طرفین[۹] منتظم[۱۰] ومادهٔ تعنت غراب‌البین از ارجـاء وانحاء نواد[۱۱] منحسم[۱۲]. لاجرم شموخ کاخ[۱۳] مخالصت‌مشیّد ورسوخ‌بنیان‌طارم مصادقت ومرافقت[۱۴] موکّد.
(ع): ناگاه چشم زخم زمانه فرارسید.

بیت

زان قاعده‌های وصل درکوی امید

تاچشم زدیم خشت برخشت نماند

بیت

کان لـم یکن بینی وبینك لیلة

تسامر والقمراء تنقص نورهـا

بیا تا کـژ رویم و راست‌گوئیم، اگـر موجب اعراض وسبب انقباض عدم[۱۵] مبالات و طی بساط موالات است از آن خدمت است[۱۰] . (ع): نی‌نی به از این‌باید بامات وفا[۱۶] کردن، واگرنه العیاذبالله که درمخیلهٔ این‌مخلص صورت تنکّری ورسم تغیّری متصور ومرتسم شده باشد.

شعر

بیا بیا که مرا باتو ماجراها[۱۷] هست

درازی سخن امروز تابه‌فردا هست

درآی ازدرانصاف تاکه باحشمت

نهیم برطبق عرض‌هرچه مارا هست

گناه از طرف مـا بود غرامت را

بجان‌ودل‌بگذاریم هرچه‌ماراهست

درماجرای صوفیانه‌بهانه نباید آورد، مع‌ذلك علی کلتاالحالتین‌بر گناه[۱۳] ناکرده متقلّدطوق منت شده وبرپای استغفار[۱۸] ایستاده که (ع) به‌لطف خویش گناهی که نیست عفو کند، اگر در این‌باب از[۱۰] عنایت مولوی رمقی ودرقدح[۱۹] آن لطف صبابه‌ای باقی است.

من‌الیـوم تاریخ[۲۰] المودّة بیننا

عفی‌الله‌عن‌ذاك[۲۱] الحدیث‌الذّی‌جری

۱ـ پ ط: تدعهم ۲ـ پ ط: خلقی ۳ـ پ ط: اعلمی ۴ـ س: مکاتب

۵ـ پ ط: تودد ۶ـ س: مراسلات ۷ـ س: داشتند ۸ـ ط: تحاب (؟) ۹ـ ط: طریق ۱۰ـ س:ـ ۱۱ـ پ ط: تواد

۱۲ــ س: منجم ؛ پ ط: منجسم ۱۳ــ ط:ــ ۱۴ــ پ ط:ــ
۱۵ــ پ ط: که فنا (؟) وعلم ۱۶ــ س: خبو ۱۷ــ س: ماجرایی
۱۸ــ س: استغفار کردن ۱۹ــ س: حرج (؟) ۲۰ــ پ: بتاریخ
۲۱ــ س: ذلك.

۳۰۸ـ ایضاً من نتائج انفاسه الشریفة فی‌الشکوی[۱] عن بعض الموالی

(س‌پ‌ط)

ما ز یاران چشم یاری داشتیم

خود غلط بود آنچه ماپنداشتیم

خدمت[۲] مولوی صدرالافاضلی بحرالافاضلی، انواع‌الکمال، مستوعب مستحسنات الخصال، المرتقی الی ذروة المعالی[۳]، ابدت فضائله الی انقراض‌الایام واللیالی، ازنصیب فضائل‌نفسانی ونصاب کمالات انسانی ممتع باد، وآن مکارم اخلاقی حصنی مشدّد وآن بنیان طارم مخالصت مشیّد.

قواعد عذرالطاف واعطافی، که متوالیاً متواتراً فرموده‌اند

بیت

جان بیمارمرا مرهم راحت بخشید

(دل پردرد مرا مایهٔ درمان آورد)[۴]

نفثةالمصدوری‌سمت‌صدور می‌یابد،منعما به‌شرف‌اصغارسیده‌باد که(ع): هرچند من[۵] آنم وبتر زان صدبار، اما غیرهذا بك اظن. مع‌ذلك یضیق صدری ولاینطلق لسانی. (ع): چوغنچه تنگ دل بودم نه‌چون سوسن

زبان‌آور. به‌نکتهٔ «تحبها الاحشاء فی‌صخب»[۶] دامن التفات بدان بازنزد و سایهٔ نظرعنایت[۷] برآن نیفکند، تاآن خفی ظاهر گشته نص قاطع شد وآن[۸] آحاد به‌تواتر رسیده مشهور گشت، بل ازمهمله‌آن جزئیه به‌کلیه رسید، واللّه‌لایحب‌ّالمعتدین. نائرهٔ «من‌استغضب» زبانه زد، وتیر«بعض العلم عندالجهل» برنشانه آمد، زبان «لایحب‌ّاللّه الجهر بالسوء الاّ من ظلم» براین اقلام[۹] تجربه[۱۰] نمودوقضیهٔ «فاعتدوا بمثل مااعتدی علیکم» باد تحریض دراین‌آتش می‌دمید، تاسوابق حقوق‌عنان طبیعت‌باز کشید وداعیهٔ سوالف قدیم به مجرد عتابی اختصار واجب دید و «یبقی‌الودّ مابقی‌العتاب» گفت ، «فقولا له[۱۱] قولاً لیّناً» التماس کرده بگو[۱۲] (ع): گفتار تلخ ازآن لب‌شیرین نه درخور است. آن خدمت‌را معلوم است که خادم «فأووا الی الکهف» اختیار کرده بود،

بیت

عافیتی داشتم و گوشه‌ای[۱۳] عشق‌تو ناگه به‌سر آن رسید

همان خدمت ودیگر مخادیم خادم را به جرّالثقیل (ع): چو[۱۴] نیاید[۱۵] به خوشی کش مکشانش آورند[۱۶]. مع‌ذلك[۱۷] هذا «ربّناظلمنا[۱۷]»،

بیت

آن ره‌که بیامدم[۱۸] کدام است

تا باز روم که کار خام است

(اما قصهٔ)[۷] «لکلّ مقام مقال» نیزمتداول است، (ع): این جای نه جای این حدیث است. فی‌الجمله

بیت

ازتو گله‌ای نیست ولیکن ما را

گربهتر از این داشتیی[۱۹] شایستی

اظهار این قضیه بنابر کمال اخلاص حمل فرمودن[۲۰] رأی مولوی داند والسلام[۲۱].

۱ــ پ ط: مشتکیاً ۲ــ پ ط: حضرت ۳ــ س: المتعالی ۴ــ پ ط:ــ
۵ــ پ: بــان ۶ــ س: تحبــه ؛ پ: تحسها ؛ پ ط: الاحساء صحت
۷ــ س:ــ ۸ــ س: واز آن ۹ــ پ ط: اقدام (؟) ۱۰ــ س ط: تجربه ۱۱ــ س: فقولوا ۱۲ــ س: بودم ۱۳ــ س: گونه
۱۴ــ س: چون ۱۵ــ پ ط: نیامد ۱۶ــ ط: آوردند ۱۷ــ پ: در
۱۸ــ س: که من آمدم ۱۹ــ پ ط: داشتنی ۲۰ــ س: فرمودند
۲۱ــ پ ط: فضایل بماناد بحق‌الحق.

۳۰۹ـ ایضاً من انشائه الی واحد من الموالی العظام والاهالی الکرام (علیهما الرحمة من الملک العلام)[۱]

(س پ ط)

نتایج رعایت مقدمات جانب‌داری بندگان مخلص وتباشیر صبح عنایت گستری[۲] باخادمان قدیم کـه لحظه فلحظه از جناب مولانا اسوة جماهیـر نحاریر الفضلا، ملکی الاخلاق[۳]، (سامی الاعـراق، اوحـدی العراق، زین الفصاحة و الأخلاق)[۴]، مربی المخلص و الأغراق، سحبان البیان، حسان[۵] الزمان، مالک ازمة الکلام، صاحب النظم والنثر فی ملک النظام، زیدت امـداد معـالیه وطابت ایـّامه و لیالیه، برصفحهٔ[۶] احوال اخلاص ورزان ظاهر گشته لایح[۷] می‌شود، به‌حکم «لاتجد لسنّتنا تحویلاً» (ع): سجیتی است غریزی عطیتی است جبلی، که بروفق «قل لااسالکم اجراً» بی غرض می‌آید، از وی انواع[۸] این الطاف و اعطاف[۱] غریب وبدیع نیست[۹] از آن که (ع): ذاتش اندر بدو[۱۰] فطرت این‌چنین افتاده است. پس آن خـدمت را ستایش کردن و در اعمال این[۴] مسیر مرضیه ستودن چنان باشد که آفتاب را به اشاعت انوار وسحاب را به‌افاضت[۱۱] ادرارستایند، وذلک تحصیل الحاصل ولیس تحته طائل. لاجرم این‌بنده خود را درمعرض تمهید عذرالطاف نمی‌آرد وذمهٔ خویش را مستغرق

طوق آن منت می‌پندارد[۱۲] وخود را درصدد این‌معنی نمی‌آرد[۱۳].

بیت

توفرض کن که چوسوسن همه زبان‌گروم
کجا زعهدهٔ تقریر آن شوم آزاد

والفضل للمتقدم . پس

بیت

شروع در غرضی کان به غایتی[۱۴] نرسد
هزار بار به‌ازکردن است ناکردن

به‌تجدید دیباچهٔ خدمات وعبودیات معرّا از رعونت تکلّف ومبرّا از شائبهٔ تصلّف‌وسماحت استعارت‌مطرّا می گرداند.رقعهٔمفاوضهٔ شریف، کـه حـرز بازوی سعادات و تعویذ گردن حصول مرادات بود، برسر دستارچهٔ مفاخرت بسته ودرپس دستار مباهات نهاده تادل اهل وداد را به مطالعهٔ آن گرم‌کند و گـردن اضداد حساد را نـرم دارد[۱] . الحق گنج‌نامه‌ای بود که درخراب‌آباد دل پای‌آرزوی مخلصان بدان فرو ـ رفت[۱۵] وکام مراد همگنان برآمـد. استعجال مولوی را درباب توجه به خدمت کمر انقیاد بسته وزبان تأخیر و تسویف[۱۶] گسسته[۱۷] موقوف خبری است تا[۴] از امن طرین وتفرق شمل[۱۸] آن فریق شتّت‌الله شملهم برسد. جمع موالی (وفوج اهالی)[۴] را که ازاین سراسیمهٔ مبهوت یاد فرمـوده بودند، عن اخرهم دعا می‌رساند. چون بعداز خدمت ایشان واقع است القاب عالیه را فروگذاشته و ترتیب هریکی کماهی معلوم ندارد وتصدیع‌ننمود. توقـع[۴] که‌جاذبهٔ همم‌عالیهٔ موالی‌علاقهٔ[۱۹] التفات این مخلص را منقطع نگردانند .

سالهای بسیار وقرن‌های بی‌شمار از عمر وجاه ممتـع بادند[۲۰].

بیت

(طناب عمرشان اندر سلامت به‌هم پیوسته بادا تاقیامت)[۴]

بالنبی و آله وصحبه الامجاد الانجاد[۲۱].

۱ــ پ ط:ــ ۲ــ پ ط: عنایت پروری ۳ــ س:+ والاملاق

۴ــ س:ــ ۵ــ س: حسام ۶ــ پ: صحیفه ۷ــ س: ظاهر

۸ــ پ ط: نوع ۹ــ پ: است ۱۰ــ پ: جود ۱۱ــ س: اضافه ۱۲ــ ط: می‌ندارد ۱۳ــ ط: نمیدارد ۱۴ــ پ ط: آخری ۱۵ــ پ: به‌دهان فروریخت ۱۶ــ س: تشویش ؛ پ: تشویف

۱۷ــ س:+ گشته ۱۸ــ پ: جمع شمل ۱۹ــ پ: علامه

۲۰ــ س: باد ۲۱ــ پ ط: بالنبی الامی‌الهاشمی وصحبه وعترته.

۳۱۰- ایضاً من انشائه الی واحد من‌الفضلا

(ص‌پط)

نسیم‌الصبا بلّغ سلامی الیهم
بفضلك وارفق بالهبوب علیهم
وقل لهم انّی وان‌کنت غایباً
فقلبی وروحی حاضران لدیهم

مصعد دعوات ومهبط برکات ومناط نشر مبرّات ومنشأ افاضت میامن خیرات اعنی جناب مولانا قاطع قمم الکرم باقدام عوالی الهمم، مقنن اعجاز آیات خیرالکتاب، المستغنی عن مدّ اطناب خیام الاطناب فی تعداد الأسامی والألقاب، مشیوالخواقین، مرشدالسلاطین، انّ هذا لهوالفضل‌المبین، مقتفی‌سنن سنن‌سیدالمرسلین، مرجع ارباب‌الفضائل اجمعین، مقصد طلاّب الحق والیقین، اعلی‌الله تعالی رایة کماله ومنّ علی‌المسلمین باسباغ ظلاله، که متعرض نفحات ربانی وموقف نجح طلبات ارباب‌آمال وامانی است، تاغایت امکان ونهایت دوران مخزن عقود جواهرارتفاع درجات ومستقرنیل‌وسایل‌قضای حاجات ومستودع شعب انواع و اجناس مطایای نجات باد. متقلد طرق نعمت جسیم و دعاگوی مخلص قدیم تحف هدایای خدمات وطرف[1] تحایای دعوات

ابلاغ می‌کنند. شعف و نیاز، کــه به‌ادراك دولت ملازمت سدهٔ عــالیه لازالت بالمناقب حالیه‌دارد، نه‌چندان‌است که‌عرصهٔ فیحای‌آن به‌تخطی وهم فراخ میدان نهایت پذیر تواند بود. مدتهاست تاروض ذابل جان نیازمندان را ازنسیم روح افــزای تفقــد نضارتی حاصل نگشته وشاخ درخت امید، کــه پیش‌از این به اصناف تربیت نضارت گرفته بود، به تجدد حصول اهتزاز مشمول نشده، و جنود مجندهٔ حرمان از جوانب واطراف متوجه تخریب حصن حصین مرادات گشته، واجبات اربـاب کرم واولیای نعــم روی درحجاب تواری آورده، وضیاع ومواشی و عبید وحواشی درمحل تفرقه وتلاشی افتاده. باآن‌که امداد موادآسیب زوال وانقطاع ضعیف را دریافته است ضعف بنیت[2] وشعور آثارشیبت از ندای فحوای «الم یکن ارض‌الله[3] واسعة فتهاجروا فیها» مانع است وجمل وناقه ازتحمل بارفقر وفاقه قاصر وعاجز

شعر

قدکنت قدمــاً متــرّباً[4] متمولاً
مستحمــلاً متعفّفاً متــديّناً[5]
فالآن صرت وقدعدمت تمولی[6]
مستحمــلاً متعفّفاً متــديّناً[7]

وچون به‌واسطهٔ ارشاد واهتمام تمام مولوی اکناف بسیط به‌صفت عدل واحسان خسرو سیارگان وپادشاه زمان، شهریار کامگار، دارای منصب جاه واقتدار، اسکندر روزگار، حیدر روز کار،

بیت

خدایگان سلاطین مشرق ومغــرب
که‌باد تاابد ازعمروجاه برخوردار

خلّدالله ایامه واتمّ علیه انعامه، که مانند تیغ آفتاب جهانگیر وبرمثال مرغ سبا[8] گیتی‌نورد است، تربیتی تمام یافته است وزبان خاص به‌ذکر مفاخر بی‌دریغش‌جاری شده، مقتضی کرم شامل‌چنان بودکه این‌ضعیف را، که از زمرهٔ استحقاق معدود است، ازآن نصاب بی‌نصیب نبودی وموجبات انتظام امور درحق او متواتر شدی.

بیت

شنودم عاشقان را می‌نوازی

مگرمن زان میان بیرونم ای جان؟

اما (ع): گناه بخت من‌است این گناه دریانیست. دراین وقت‌که وجیه متوجه بودتقریر این مقال وعرض این‌حال واجب نمود. امیدوار است که به‌زیادت تربیت اختصاص یافته بزودی به سعادت معاودت نماید. ظلال فضایل ومعالی برمفارق اعالی واهالی لایزالی م.

۱ــ پ: فطرت ۲ــ ص ط: نست ؛ پ: بنشیت ۳ــ پ:ــ ۴ــ ص پ: مشربا؛ ط: مثربا ۵ــ پ: متانبا ۶ــ ط:ــ ۷ــ پ: متدنیا

۸ــ ص پ: صبا.

۳۱۱- ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه الی واحد من الموالی (س‌ص‌ط)

بیت

الا لا اری فی‌القلب[۱] شیئاً ممکّنا

سوی حب مولایی وشوق لقائه

بیت

ذره‌ای درهمه‌اعضای‌من‌خاکی‌نیست

که‌نه آن ذره‌معلق به‌هوای‌تو بود

مع‌ذلك کلّه مدتی‌است تاحدیقهٔ حدقهٔ مرمود بندهٔ مخلص مجهود به خطوط سودمشك سود جناب فضائل‌مآبی مخضّر ومنور نگشته . فامّا بنیان مرصوص اخلاص‌نه‌چنان مستحکم است که به‌هوادم عدم‌التفاتش تزلزل وتبدل بدان راه یابد، چه(ع): به‌عوارض متبدل‌نشود مابالذات، پس لاجرم داثماً بردست نسیم‌صبا درصباح ومساء نافه‌های نیازخدمات وتحیات، که از توی‌آن بوی صدق وصفا به‌مشام اهل وفارسد، فرستاده و می‌فرستد. بیت

منّی الیك مع‌الریاح تحیة

مشفوعة ومع‌الومیض رسول

بیت

ازمن آن[۲] کز غم تو تابه سحرناله کنم

گرتو ازنالهٔ من بی‌خبری من چه کنم

قلم خواست که‌قدم درمیدان بیان نیاز ونزاع وتشوق[۳] والتیاع نهد بنابر قضیهٔ مرضیهٔ «اذا لم تستطع امراً فدعه» ازآن اغراض اعراض کرد.

بیت

چگونه شرح دهدشوق من زبان قلم

که عاجز است زتقریر من بیان قلم

متوقع که در استقبال به‌خلاف ماضی وحال تشریف[۴] سلامی[۵] وانعام اعلامی[۶] ارزانی فرمایند وبدان بندهٔ مخلص را ممنون[۷] شناسند.

درازنفسی ازحد گذشت. فضل وافضال ودولت واقبال لایزال[۸]. بمحمد وآله الامجاد[۹].

۱ــ س: لاتری القلب ۲ــ پ:ــ ۳ــ س:ــ ۴ــ ص:ــ

۵ــ ص ط: سلام وپیامی ۶ــ س: پیامی ۶ــ س:+منت

۸ــ س:+ باد ۹ــ ص پ ط: آله وصحبه خیرصحب وآل؛

۳۱۲- من انشاء العلامه مولانا زین‌الدین القدسی الی واحد من الموالی[۱] (العظام جواباً الکتابه الشریف وخطابه‌المنیف)[۲]

(س‌پ‌ط)

به خدایی که فیض نعمت او | درفضای جهان نمی‌گنجد
که مرا آرزوی لفظ خوشت | معنی اندر بیان نمی‌گنجد
چـه عبارت کند زبان چومرا | سخن اندر زبان نمی‌گنجد

مفاوضهٔ شریف موشح به‌غرر فضائل وآداب ومرشح ومرصع به درر مکارم اخلاق سادات (ع): الـذّ واحلی فی‌الفؤاد من‌المنی، بتعظیم و تبجیل و مایعدّ من‌هذا القبیل مقابل افتاد وبه مطالعهٔ آن مشرب مسرّت صافی گشت. مدتی بود کـه انتظار تجشم مقدم[۳] مبارك می‌نمود و نقد حقوق مصافات[۴] را در اخلاص بندگی برمحك اعتبار می‌زد کـه مگر ازمهب سعادت‌نسیم انسی[۵] فائح واز وادی امید «آنس‌من‌جانب‌الطور ناراً» برق‌وصال لائح گردد وصورت‌مطلوب، که درپردهٔ غیب‌محجوب[۶] است، چهره نماید. خود ازآنجا که سوءالخط حرمان بخت ونایافت مطلوب است آن ملتمس مبذول نیفتاد وآن وعده به‌انجاز نپیوست.

بیت

فمـا[۷] کلّ طلاّب من‌الناس بالـغ
ولا[۸] کلّ سیّار من‌المجد واصل

بیت

نی‌هرچه‌مراد دل[۹] وجان‌خواهدبود

آن‌کار همیشه همچنان خواهد بود

تا اکنون که خطاب عـالی رسید متضمن صحت ذات شریف. شکرها گزارده[۱۰] شد وسوابق‌حقوق انعام به‌لواحق‌مزید شکر آراسته گردانید. پیوسته به مراسم دعـا و وظایف ثنامواظبت می‌نماید. متوقع ازمکارم اخلاق‌آن‌کـه پیوسته ریاض اخـلاص به‌آب عاطفت و اشفاق مرتوی دارند وبه مخاطبات شریفه مخبر ازمجاری امور[۱۱] و احوال جمهور[۱۱] ارزانی فرمایند تامزید الطاف سابقه واعطاف ماضیه گردد.

ظلال فضایل‌گستر[۱۲] برموالی و اعالی لایزالی بمن لانبی بعده.

۱ـ پ ط: العلماء ۲ـ پ ط:ـ ۳ـ س:ـ ۴ـ س: مضافات

۵ـ ط: امنی ۶ـ پ: مخمر ۷ـ پ: کما ۸ـ پ: اذا

۹ـ س: مرا در دل ۱۰ـ پ ط: گذارده ۱۱ـ س:ـ

۱۲ـ پ ط: عنایت.

۳۱۳ـ ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه الی واحد من‌الموالی العظام والاهالی الکرام

(س‌ص‌پ‌ط)

بیت

اگر زمانه مساعد شود که روی تو بینم

دگرز کوی‌تو نبود سفر به‌هیچ‌زمینم

هر نسیم لطف، که ازمهب ریاض‌قدسی وزد، وهرمثلث عطروفا، که از مجمر انفاس‌روحانی مشام جان‌را معطر گرداند، نثار روزگار آن‌خلاصهٔ روزگار وزبدهٔ اعصار(علامةعلماءالادوار الذی‌لم‌یسمح‌مثله مادارالفلك الدوار)[1] باد. بندهٔ‌کمینه ودولتخواه دیرینه، که به‌حبل دعاگویی معتصم و درسلك هوا خواهان[2] منتظم است، چون خطیب عندلیب که برسر[3] منبر بستان دستان[3] اشجان[4] مثنی ومکرر می‌سراید وسجعات[5] اصوات مقفّا ومردّف‌می‌راند[6] خدمات‌ازصمیم‌جان‌ابلاغ‌می‌کند. شعف وغرام به ادراك خدمت وتعطش و اوام به‌سعادت طلعت قدس بهجت زیادت از آن است که عشرعشیر آن بر ورق ضمیر تحریرتوان‌کرد و مستوفی وهم وخیال غیضاً من‌فیض از آن درعقد[7] اجتماع شمار[3] تواند کشید.

شعر

شوقی که بنده راست به‌عالی جناب‌تو
فکرت به شرح آن نتواند قیام کرد
گرزانکه خامه را همه اعضا زبان شود
حقا که وصف شوق‌نیارد تمام کرد

هرچند شرح اشتیاق وصف پذیرنیست چون قواعد تودد بی‌توارد مکاتبات تمهید نیابد[۸] بنابرآن معنی این[۳] جرأت نمود. توقع به‌کرم فیاض[۹] آن است که رقم عفو و اغماض براین انبساط کشند. عمرو دولت مخلد باد الی یوم‌المعاد.

۱ــ ص پ ط:ــ ۲ــ پ: هوا خواهی هواخواهان ۳ــ س:ــ
۴ــ س: اشجار ۵ــ پ: شجعات ۶ــ س: راند ۷ــ س: عقیده
۸ــ س: نیارد ۹ــ س: فیض.

۳۱۴- ایضاً من نتائج انفاسه الشریفه الی واحد من الموالی العظام والاهالی الکرام (جواباً لکتابه)[1]

(س ص پ ط)

بنفسی من اهدی الـیّ کتابه

فاهدی لی الدنیا مع الدین فی درج

کتاب معـانیه خلال سطوره

جواهر فی درج کواکب فی برج

مدت مدید وعهد بعید بود که مرآت ضمیر وصفحهٔ خاطر کسیر ازمفارقت خدمت غبار یافته بود، به مطالعهٔ مفاوضهٔ روح افزای[2] وعبارات معنی-آرای زدوده ومنجلی شد. از هر لفظی هزار معنی (سر بر آورد و از هـر سطری شطری ازمعنی)[1] روی نمود، نظم بدیعش آب کوثر[3] برده نثر لطیفش بازار گوهر شکسته.

شعر

عبارتی کـه نباشد زنکتهای بدیع

بدیع اگر عرق ازشرم برجبین آرد

خطی چنان که اگر ابن مقله زنده شود

تراشهٔ قلمش را به مقـله بردارد

حمدلله تعالی که وعدهٔ امید به انجاز پیوست وروزگار به اسعاف مقصود

ازسرمضایقت برخاست و به سلامتی ذات شریف مشرب مسرت صافی گشت. توقع به‌الطاف‌عمیم آن که‌پیوسته نهال‌تفقدبه‌زلال ارسال‌مکاتبات شاداب دارند.

بیت

انیّ الیك لمشتاق وفی‌خلدی

نار مسعرة[۴] من زنـد هجران

دولت ملاقات، کـه آینهٔ طلعت امانی و آمال[۵] وطلیعهٔ‌لشکر سعادت و اقبال[۶] است، علی‌احسن‌الحال وایمن‌الفال‌میسرباد،والله ولیّ التیسیر[۷].
بنـدهٔ مخلص از اطناب شرح آرزومندی ووصف اشواق و نیازمندی، که به‌سمت ارباب تکلف وشیوهٔ اصحاب‌تصلف موسوم‌است، اجتناب می‌نماید ورسم براعت سخن‌آرایی، که صورت رعونت‌دارد، مدروس می‌کند وبردعا اختصار[۱] اولی میداند.

بیت

وجودت از حوادث بـاد محروس

حسودت از سعادت باد مأیوس

امید به‌فضل یزدانی عریض ودل درتحقیق آن امنیت به‌کرم او مستفیض که طریق مواصلت ملاقات گشاده گرداند واین‌بنده بدان سعادت عظمی مشرف شود انه ولی الاجابة.

۱ــ س:ــ ۲ــ س: روح پرور افزای ۳ــ پ ط: گوهر کوثر
۴ــ س: موقده مسعره ۵ــ س: اقبال ۶ــ س: لشکردولت آمال
۷ــ س: الرشاد.

۳۱۵- من انشاء العلامه مولانا حسام الملة والدين الكوسويي الی واحد من الموالی العظام والاهالی الکرام[۱]

(س ص پ ط)

از مبداء فطرت، که نقش‌بند قدرت به قلم «وصوّرکم فاحسن صورکم» نقش «انّی جاعل فی الارض خلیفة» برلوح «انّی اعلم مالا تعلمون» ثبت کرد و واهب ارواح به مفتاح اشباح ابواب «ادخلوها بسلام آمنین» بگشاد ودایرهٔ اخضر و محیط این بسیط اغبر، که مرکز[۲] ربع مسکون است، طوراً بعد طور دور کرد، چشم ملك و گوش فلك نام ونشانی وجود پرجودی چون ذات بی‌همال وشخص باکمال دارای ملك فصاحت، جمشید[۳] اقلیم بلاغت، اسکندر جهان علم، نوشین روان مکان حلم،

بیت

نیست همتای تو در حیز امکان موجود

بارها کرد خرد در خت جهان زیر وزبر

(جمال الملة والدین نعمان یدیم الله ظلال فضله وافضاله الی انقضاء الدوران)[۴] ندیده ونشنیده. حق تعالی سایهٔ بزرگوار همای آسای (آن حضرت را)[۵] برسر کافهٔ اسلام عموماً وبر بندهٔ مستهام خصوصاً پاینده[۶] داراد.

بیت

براین سزد ارساکنان حضرت[7] قدس

کنند بهر صلاح جهانیان آمین

آمین رب العالمین[8].

۱ــ ص پ ط: ایضاً من انشائه (یعنی زین الدین قدسی) الی واحد من الموالی العظام ۲ــ س: مرکز آن ۳ــ ص پ ط: دارنده ۴ــ ص پ ط: شجاع الملة والدین مظهر دامت فضائله ماطلعت الشمس والقمر ۵ــ ص پ ط: ــ ۶ــ ص پ ط: مستدام ۷ــ ص پ ط: خطه ۸ــ ص پ ط: آمین آمین یارحمن آمینا.

۳۱۶ـ ایضاً من نتائج انشائه الی واحد من‌الموالی العظام والاهالی الکرام[۱]

(س‌پ‌ط)

خدمت مولانای اعظم، عمدة اشراف‌العجم جمال[۲]الملة والدین محمود دامت فضائله کما طابت (ایامه ولیالیه)[۳]، (ع): من[۴] لیس لی من‌حبّه[۵] الاّ جفا، اگرمزاج عزیزی را از جادهٔ اعتدال انحراف داده وقانون محبت قدیم را از روزنامهٔ خاطرعاطر آواره[۶] کرده وبه غرور تمول مزور وزخارف نعیم دنیای ابتر، که شراب آن سراب وحباب[۷] آن‌عذاب وخاتمهٔ آن را خطاب «هذا ماکنزتم لانفسکم فذوقوا العذاب» درعقب است، مغرور شده وفرعون وار کلاه تجبر وتکبر[۸] برسرنهاده ودم «انا ربّکم الاعلی» می‌زند وقبای جفاکاری پرشیده (وجام بی‌وفایی نوشیده)[۶] وبساط مجادله و زمین بی‌مروتی[۹] بوسیده ودست ازآستین وقاحت بیرون کرده‌ودرجمع حطام‌وکسب[۱۰] حرام‌خودراقارون‌روزگار وشداد عاد[۱۱] ایام نافرجام ساخته[۱۲] ودر بی‌التفاتی یدبیضا می‌نماید واز مخلصان قدیم ودعاگویان بی‌زروسیم و محبّان ندیم یاد نمی‌آرد و سلامی، که‌ازنسیم آن گل دل(ودل گل)[۶] متنسم‌ومبتسم[۱۳] گردد ودرهوای آن هزار دستان جان[۱۴] به‌الحان

بیت

ابطحاء[۱۵] مکّة هـذا[۱۶] الـذی

اراه عیـانـا[۱۷] وهـذا انـا

مترنم شود، تشریف نمی‌فرمایند. (ع): آخر نه من وتـو یار بودیم؟ للهالحمد والمنّه که از این‌جانب بنیان مرصوص محبت این‌مخلص[۱۸] وقواعد وداد واتحاد این متخصص چنان مستحکم[۱۹] است که به‌هوادم عدم التفات جناب[۶] مولوی اعظمی[۲۰] تبدلی وتزلزلی بـدان راه نیابد، (ع): یتغیرالدنیا ولایتغیر،

بیت

وین دوستی نه‌آنست که گردد خلل پذیر

لو بست الجبال او انشقت السماء

خدمت[۲۱] به اخلاص فراوان از صمیم سینۀ سوزان و مرکز دل پریشان تبلیغ می‌کند و گرد شرح آرزومندی نمی‌گردد (ع): کان چون جفـا وجور تو ازحد برون بود[۲۲]، ولیکن

بیت

توخود دانی که من‌بی‌تو چگونه تنگ‌دل باشم

مبادا کاندرین معنی زروی توخجل باشم

دولت باقی (وحضرت عزت وافی)[۲۰] وجـام جهـان نمای ساقی، بمن لانبتّی بعده.

۱ــ پ ط: من انشاء العلامه تاج‌الملة والـدین محمودبن الاوحد البوزجانی مشتکیاً عن بعض‌الموالی ۲ــ پ ط: جلال‌الدین ۳ــ پ ط: شمائله

۴ــ پ: منی ۵ــ پ: حسب ۶ــ س:ــ ۷ــ پ: جناب

۸ــ پ ط: جباری وقهاری ۹ــ پ ط: بیدادی ۱۰ــ س: کتب

۱۱ــ س پ: عام ۱۲ــ پ ط: نام نهاده ۱۳ــ پ:ــ ؛ س: گردد گل متبسم ۱۴ــ پ:ــ ۱۵ــ س: ابطا ۱۶ــ س: وهذا ۱۷ــ س: عینا ۱۸ــ پ:+قوی ۱۹ــ پ ط: محکم ۲۰ــ پ ط:ــ ۲۱ــ پ: خدمت‌خدمت ۲۲ــ س: کان‌چون زجفاوجور توغایت‌ندارد.

۳۱۷- ایضاً من نتائج انفاسه‌الشریفه الی واحد من‌الاطباء[۱]

(س‌ص‌پ‌ط)

به خدایی که خلق را جان داد

جان عاشق[۲] به‌دست جانان داد

کـه چنـانم ز آرزومنـدی

که به صد نامه شرح نتوان داد

مظهر رحمت رحمان، مظهرعلم ابدان، مسیح‌زمان، قدوهٔ افاضل دوران، منبع ماء معین، مخزن سرّ «و اذا مرضت فهو یشفین»، مفرح ارواح[۳]، مروح اشباح[۴]، علت‌تعادل کیفیات‌متخالف، موجب‌توافق قوای‌متجاذب،

بیت

(گل‌برگ‌نریزد چوتو آیی به‌تماشا

بیمار نمیرد چـو تو آیی به‌عیادت)[۵]

اعنی نفس[۶] مولاناالاعظم‌الاعلم[۶]، قدوة الحکماء فی‌العالم، بقیةاشراف العجم،شمس‌الملة والدین‌محمد(آدم‌ادام‌الله‌معالیه‌وطاب‌ایّامه ولیالیه)[۶] سالهـای بسیار درکنف عنایت الهی محفوظ وسایهٔ اطناب [سرادقات قضایش (کذا)][۷] مبسوط و عمر به اوتاد اباد[۸] مربوط بمحمدوآله.

بندهٔ حقیقی، که در ازل نطاق عبودیت برمیان جان بسته است،

وچاکریقینی، که تاابد براق[۹] مطاوعت در زیرران آورده، فراوان دعا وعبودیت «کشجرة طیبة» اصول آن در روضهٔ وفا پروریده، نهالش در چمن صفا بالیده، فروع آن درهوای ولا بالا[۶] کشیده، اغصان به نضارت اشواق آراسته، وافنان به طراوت اوراق پیراسته، سموم ریابر آن گذر نیافته، به جناب حیات بخش متواتر ومترادف می‌دارد وبه جوامع دل و جان معتکف و ملازم آن جناب جنت مآب می‌باشد. فاطر السموات والارض آگاه است وعالم السّر و الخفیات گواه که تابه داغ مفارقت آن جناب همایون موسوم شده است وبه وداع آن ملاحظه و مشاهده مظلوم ومحروم (ومهموم ومغموم)[۶] گشته،

شعر

مردم دیده‌اش چو دال شده است
وز وجود خودش ملال شده است
به خیال جمال طلعت تو
همگی طالب خیال شده است
چند گویم حدیث القصه
زندگانی براو وبال شده است[۱۰]

ورشرح اشتیاق یضیق صدری ولاینطلق لسانی خواست تاشمه‌ای ازالتیاع، که در درون است، وبعضی از نزاع که حاصل، تقریر کند. اما چون بر مقتضای خاطر منشرح نمی گردد وبرمستدعی ارادت[۱۱] میسوط نمی‌شود (ع): بر دعااختصار اولیتر[۱۲]. هر سعادت، که انسان را ممکن القبول، وهردولت، که مستعد الحصول است[۶]، برذات بی‌همال (آن صاحب کمال حمیده خصال)[۶] فائض باد وایزد تعالی در کلّ احوال حافظ وناصر. هرچند به‌سبب بعد مسافت آن مشرب زلال را در این مدت پارسال

خدمتی مکدر[۱۳] گردانیده و آن منهل آمال‌را به‌اصدار عبودیتی اندکی[۶] تیرگی افزوده، صدق نیت وخلوص طویت این‌بنده نه‌بدان مثابه است که قصور[۱۴] برتابد و فتور بدان راه یابد، و برصدق این معنی (ع): از ضمیر روشنت دارم گواه معتبر، و همیشه مستخبر احوال بوده و از کماهی حالات استعلام نموده.

زیادت اسهاب نمی‌نماید و اطناب می گشاید ومی گوید (ع): عمرت دراز باد وجهانت به‌کام دل[۱۵].

۱ــ ص پ ط: من انشاء العلامة مولانا حسام‌الدین عبدالله الکوسویی الی واحد من‌الموالی وبعض من‌الاطباء الاعالی ۲ــ س: عاشقان
۳ــ ص پ ط: اشباح ۴ــ ص پ ط: ارواح ۵ــ ص پ ط:ــ
۶ــ س:ــ ۷ــ ص پ ط: بزرگوار ۸ــ س: داد ابد ۹ــ پ: بران ۱۰ــ پایان نسخهٔ **پ** ۱۱ــ ص ط: اشارات ۱۲ــ ص ط:ــ
۱۳ــ س: مکرر ۱۴ــ ط: تصور ۱۵ــ ص:ــ.

۳۱۸- من انشاء خواجه قطب‌الدین یحیی النیسابوری الی العلامه صدرالشریعه جواباً

(پ‌ط)

از مفاوضهٔ دلآویـز عنبربیز و ملاطفهٔ شوق انگیز[1] جناب عالی مولوی صدری، لازال صدر صدورالشریعة، مبیّن دقائق حقائق‌الطریقة،

بیت

روح باروح آشنایی یافت　　　دلم از بندغم رهایی یافت

برعذوبت الفاظ درر نثار شکربار دعاها و ثناها[2] نثار کرده شد و فرط نیاز صادقانه را دندانهٔ کلید در مزیـد اسرار توحید یافت. انشاءالله تعالی که از این طریق جرعه‌های رحیق تحقیق نوش وخرقه‌های لباس استیناس‌پوش کنند «وحلّوا اساور من فضّة وسقیهم ربّهم شراباً طهوراً» احوال ظاهر و باطن فقرا هم بر آن منوال ماتقدم است، (ع): سودای تومونس روان دارد دل، خاطر بـاز دارد تا در خلاص اخلاص تمام[3] عیار باشد وازسبیکهٔ کارسکّه‌دار بیرون آید.

شعر

گر به‌قیامت رویم بی‌خر (کذا) وبارعمل

به که‌خجالت بریم چون بگشایند بار

کان همه ناموس و رنگ چون درم ناسره

روی‌طلا کرده بودهیچ‌نبودش‌عیار

همت محبان را اثرهاست و دعای نیازمندان را هنـرها، «واجعل لی لسان صدق فی‌الآخرین». زیادت‌ننوشت، اذکرونی فی‌صالح ادعیتکم. توفیق رفیق اهل طریق باد.

۱ــ پ: شوق‌آمیز ۲ــ پ:ــ ۳ــ پ: نام.

تم‌المجلد اول من‌کتاب فرائدالغیاثی بالاشارة الصادرة
عن حضرة المخدوم الاعظم، سلطان‌المشایخ‌فی‌العرب
والعجم، قدوة علماء الزمان، الفائق بالکمالات
علی الاقران الذی قدرت فی‌شأنه
بقدرالوسع والامکان*

قصیده

۱ به دور روی توچون قصد لاله‌زار کنند
تیمم است که برساحل بحار کنند
اگر نه راه خطا کاروان رود پس‌ازین
به چین زلف توآیند و مشك‌بار کنند
دوچشم‌شوخ‌توبا آن دوابروی‌چو کمان
دوهندواند که در روزوشب شکار کنند
۲ ده است صفر والف‌آن دهان وقدهریك
شمارحسن تو درلطف صدهزار کنند
حدیث نافه که سربسته است در عالم
کنایتی است کزآن زلف مشکبار کنند

خراب غمزهٔ توشددل و نه روی‌بهیست
جراحتی کـه بـدان تیغ آبدار کنند

۷ مکن جفا وستم بیش‌ازین که مردم شهر
به داد روی بـه مخدوم کامکار کنند

مه سپهر فضیلت شهاب دولت و دین
کـه خسروان به بزرگیش افتخار کنند

جهان فضل‌و کرم بوالمکارم‌آن مهری[1]
که بحروکان زدل ودست او فرار کنند

۱۰ همیشه دولت وبخت و سعادت و اقبال
بـه اتفـاق غلامیش هرچهـار کنند

زشرم رای منیرش به روزوشب مه‌ومهر
مقام خویش دراین نیلگون حصار کنند

مـه ستاره حشم مه[2] حشم زحشمت او
به‌طوع‌ورغبت(کذا)غلامیش‌بنده‌وار کنند

۱۳ هنـر پناهـا ورد دعـای دولت تو
به‌صبح وشام دراین‌طاق[3] زرنگار کنند

به جـز مراد تـو ناید ز دارملك قضا
هرآنچه عـامل سیّاره اختیار کنند

کنـد قضا وقـدر تاج‌دار یـار تـرا
اگر چه دشمن جاهت به تاج‌دار کنند

۱۶ زجان‌حاسدمفسد که چون گل‌است‌دو روی
سپاه حشمت تـو دست لاله‌زار کنند

زمین‌شود شش و افلاك هشت و کی‌شود این
گهی که لشکر جود تو را سوار کنند

انامل‌ت که بود پنج شاخه چون قلـزم
به هر مفاصل خود کار صد بحار کنند

۱۹ بزرگوار شهـا دارم حکایتـی بشنو
که گوش هوش به من شیخ و شهریار کنند

درحدیث مرا گوش کن کـه در همه‌جا
شهان به گوش خود این دُر شاهوار کنند

چومدح ذات تـرا منشیان خاطر من
بـراین صحیفهٔ ادوار آشکار کنند

۲۲ دبیر وتیر فلك خاك پایم از اعداد
برای عزت خود تـاج افتخار کنند

کتاب خویش که آورده‌ام به‌حضرت‌تو
تو آن کنی که بزرگان روزگار کنند

و گرچنانچه تساهل[۴] رود دراین معنی
مـرا هرآینه اضداد شرمسار کنند

۲۵ بود غریب که در دورحضرت چوتویی
مـرا ندیـم غـم یـار افتقار کنند

منم چو یوسف مصری عزیز ملك هنر
عزیزرا به‌زمان‌چون تو بی‌نه‌خوار کنند

به صولجان فصاحت چو گوی معنی را
برم به‌صورت گویم چـه بیقرار کنند

۲۸ وگرچنانچه غریق بحار[۵] لطف شوم

دُر حدیث مرا زیب گوشوار کنند

زنند نوبت اهلیتم به‌کشور فضل

طراز خلعت فضلم زاشتهار کنند

به هردیار کـه حرفی رسد زخامهٔ من

کبار چـون الفش صدر اعتبار کنند

۳۱ همیشه تاگره زرنگار مهـر سپهر

به‌گرد دایرهٔ این مـدر مدار کنند

مدار دور فلك برمراد توکـه مدام

پناه خویش تورا خلق روزگار کنند

مهار بختی دولت به‌دست بخت‌توتا

قطار هفتهٔ ایـام را مهـار کنند

و هو سحبان البیان وحسان الـزمان ذواللسان (؟)[۶] کـریم الابوین ذی العواطف والمراحم شهاب‌الحق والـدین خواجه ابوالمکارم اعلی‌الله تعالی قدره وشرح بنور الکمالات صدره ونـوّر علـی فلك الکرامات بدره، فی اوائل ذی‌القعدة الحرام المنتظم فی‌سلك شهور سنه احدی واربعین وثمـا نمائةالهلالیه بالبقعة المقدسة العلـّیة والروضة المطهـّرة الاحمدیه الموسوم‌بجام علی‌الحالین علیهاالسلام من‌الملك‌السلام ماسال سلام وطال سلام. وانا العبدالمفتقر الی الملك العلام یوسف‌بن محمد شهاب الجامی المشهور عندالجمهور بیوسف اهل عفی‌الله تعالی عنـه بکرمه وخصـّه بمزیدلطفه ونعمه‌وغفرله ولوالدیه واکتحل‌باثمدالمعانی ناظریه، آمین ربّ العالمین وصلـّی‌الله علی محمـّد وآله اجمعین. تم.

---

* این قصیده ومقدمه وخاتمهٔ آن‌کـه پایان نسخهٔ اسعد افندی (س) است فقط

درهمین نسخه وجـود دارد وظاهـراً پیش‌از پایان مجموعه برای شهاب‌الدین ابوالمکارم جامی نوشته شده وبدو اهـداء گردیده است. نسخهٔ پاریس (پ) که اندکی پیش‌از پایان‌آخرین نامه (شماره ۳۱۷) تمام شده است این قصیده را ندارد. درحاشیهٔ همین ورق‌آخر س یادداشتی به قلم حسن‌بن حسین‌التالش هست‌که در ذی‌الحجهٔ سال ۹۲۰ هجری درمکه مالك‌آن شده است.

درنسخهٔ پ ، همان جا که قطع شده (دوبیت‌آخر آن درصفحهٔ ۳۱۷ ب به خطی غیرازخط نسخهٔ است که‌نشان میدهد که‌آخر آن افتاده ولهذا ممکن‌است که دراصل این‌قصیده را نیزشامل بوده است) این عبارت هست: تمت (کذا) الکتاب بعون‌الملك الوهاب وسپس تاریخی هست‌که محوشده وخوانا نیست.

۱ـ در اصل: جهری (؟) ۲ـ در اصل: ماه ۳ـ در اصل: در نطاق
۴ـ در اصل: تساهلی ۵ـ در اصل: کار ۶ـ چنین است در اصل که ظاهراً بی معنی‌است.

فهرست‌ها

آیات قرآن کریم

ان الارض للّه یورثها من یشاء من عباده	اعراف ۱۲۸
ان الله لایضیع اجر من احسن عملا	آل عمران ۱۷۱ و کهف ۳۰
ان الله لایهدی القوم الظالمین	مائده ۵۱
ان الله یأمر بالعدل والاحسان	نحل ۹۰
ان الله یحیی الارض بعد موتها	حدید ۱۷
ان اول بیت وضع للناس الذی ببکة	آل عمران ۹۶
انت خیرالمنزلین	مؤمن ۲۹
ان تدعوهم لایسمعوا دعاءکم ولو سمعوا مااستجابوا لکم	فاطر ۱۴
فانتشروا فی‌الارض وابتغوا من فضل‌الله	جمعه ۱۰
وان تطع اکثر من فی‌الارض یضلوک عن سبیل‌الله ان یتبعون الا الظن وان هم الا یخرصون	انعام ۱۱۶
ان جاءکم فاسق بنباء فتبینوا	حجرات ۶
انّ زلزله الساعه شیء عظیم	حج ۱
انزلنا الحدید فیه بأس شدید	حدید ۲۵
ان سعیکم لشتی	لیل ۴
فانظر الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها	روم ۵۰
انظرونا نقتبس من نورکم	حدید ۱۳
انک الیوم لدینا مکین امین	یوسف ۵۴
وان لم ترحمنا ربنا وتغفرلنا لنکونن من‌الخاسرین	اعراف ۲۳
ان لهم قدم‌صدق عند ربهم	یونس ۲
ان لی عنده للحسنی	فصلت ۵۰
انما اشکوا بثی وحزنی الی‌الله	یوسف ۸۶
انما نطعمکم لوجه الله لانرید منکم جزاء ولاشکورا	دهر ۹
انما یریدالله لیذهب عنکم‌الرجس اهل‌البیت ویطهرکم تطهیرا	احزاب ۳۳
ان مع‌العسر یسرا	انشراح ۶
ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه ولاتتبعواالسبل	انعام ۱۵۳
ان هذا کان لکم جزاء وکان سعیکم مشکورا	انسان ۲۲

ف

ق

ک

ل

وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی	انفال ۱۷
مالکم لاترجون لله وقاراً و قدخلقکم اطواراً	نوح ۱۴–۱۳
ماننسخ من آیه او ننسها نأت بخیر منها او مثلها	بقره ۱۰۶
ماهذا بشراً ان هذا الا ملک کریم	یوسف ۳۱
مایفتح الله للناس	فاطر ۲
مایکون لی ان ابدله من تلقاء نفسی	یونس ۱۵
فمحونا آیه اللیل وجعلنا آیه النهار مبصره	اسری ۱۲
معارج علیها یظهرون	زخرف ۳۳
مله ابراهیم (ابیکم) حنیفا	بقره ۱۳۵ و حج ۷۸
مما ملکت ایمانکم	نور ۳۳
فمن ابصر فلنفسه ومن عمی فعلیها	انعام ۱۰۴
من بین ایدیهم سدا ومن خلفهم سدا	یس ۹
من حیث لایحتسب	طلاق ۳
ومن دخله کان آمناً	آل عمران ۹۷
من کل حدب ینسلون	انبیاء ۹۶
فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر	احزاب ۲۳
ومن یعش عن ذکرالرحمن نقیض له شیطاناً فهو له قرین	زخرف ۳۶

ن

ونجیناه واهله من الکرب العظیم	انبیاء ۷۶
نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا	زخرف ۳۲
ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا	قصص ۵
فنزل من حمیم وتصلیه جحیم	واقعه ۹۴–۹۳
نصرمن الله وفتح قریب	صف ۱۳
نعم العبد انه اواب	ص ۳۰
ن والقلم ومایسطرون	قلم ۱

و

ه

ی

احادیث و عبارات عربی

خ

د، ذ

ر

س، ش

ل

م

اشعار عربی

۱ــ سلف در ص۷۲

۱ـ در بیت اول ص۹۹ چندغلط هست که خواهشمنداست اصلاح فرمایند .

بنی‌زهراء من‌غر فحول	تفضلهم علی‌کل‌البرایا	
فهذا دین‌آبائی‌لعمری	ومن‌بعدی‌لابناء‌الوصایا	۲۱۲
تغنم صحبتی یا صاح انی	اناابن‌جلا و طلاع الثنایا	۴۵۷
تأمل منه تحت الصدغ خالا	لتعلم کم خبایا فی زوایا	۴۵۸
اما لک یامولای علم بمآبیا	ولست تری ماباتنی من‌مآبیا	۴۸۲
صبت علی مصائب لو انها	صبت‌علی‌الایام صرن لیالیا	۵۲۴
وحبک لایبلی ویزداد جده[1]	لدی و اشواقی الیک کماهیا	۳۵۸،۲۰۶

ب

و فی النص حاجات و فیک بطاقه	سکونی بیان عندها و خطاب	۶۹
رأیت‌سعودا من‌شعوب کثیره	فلم‌ارسعدامثل‌سعدبن‌صاحب	۴۷۶
فقلت له اهلا وسهلا ومرحبا	بخیرکتاب جاء من‌خیرصاحب	۱۳۰
ذهب الوفا ذهاب امس الذاهب	فالناس بین مخایل و موارب	۵۲۵
اذا لزم الناس البیوت رأیتهم	عماه عن‌الاخبار خرق المکاسب	۴۶۱
فکل من فیه لطف عنک یأخذه	کالزهر من فضل نورالشمس یکتسب	۴۶۸
لولا عجایب صنع الله ما نبتت	تلک الفضائل فی لحم و لا عصب	۴۷۵
لیث‌المحافل حلال معاقدها	بمعول‌کلسان السیف مقتضب	
لقد غنینا بما املاه من کتب	والسیف‌اصدق‌انباء من‌الکتب	۴۶۴
بقیت مطاع‌الامر ماناح طائر	ودمت‌رغیدالعیش‌ماحج‌راکب	۱۲۶
حاشاک من ظفراللئام و انما	ظفرالکرام سعاده للمذنب	۴۴۴،۱۰۴
وان الکثیب الفرد من‌جانب‌الحمی	الی و ان لم یأتنی لحبیب	۵۵۴
و لاعذر للوادی اذا هو لم‌یطب	و مجراه من ارض الحبیب قریب	۴۹۶
علیک سلام الله یا افضل الوری	تباعد شخصانا و انت قریب	
خیالک فی عینی و ذکرک فی‌فمی	و مثواک فی قلبی فکیف تغیب	
و ما اسفی الا علی العمر ینقضی	و لیس لنا فی الاجتماع نصیب	۹۱

۱ــ برای غلط‌های ص۲۰۶ رک : غلط نامه

ولیس‌یزیدالشمس نورا ورفعه	اطاله ذی مدح و اکثار مادح	۴۲۷
و ان زمانا انت من حسناته	حقیق‌بان‌یهوی ویطیر ویمدح	
وکیف یذم العقل‌دهرالصرفه	بمثلک یا خیرالخلایق‌یسمح	۴۱۳

د

واجد سعدک سعد جدک فابتهج	بکمال جد سعاده الاجداد	۴۸۳
لیس الفؤاد محل‌شوقک انما	کل الجوارح فی‌هواک فؤاد	۱۷۱
انی وان لم‌الق نجدا واهله	لمحترق‌الاحشاء شوقاالی‌نجد	۳۸۴
الایاصبانجد نفخت من‌نجد	لقدزادنی‌ذکراک‌وجدعلی‌وجد	۲۶۴
اذا المرءفی‌تقدیم خیرلغیره	لیسعی‌صار ایضاللمثوبه‌واحد	۲۴۲
شخص الانام الی کمالک فاستعذ	من شر اعینهم بعین واحد	۱۴۱
لیس من‌الله بمستنکر	ان‌یجمع‌العالم‌فی‌واحد	۸۰
لم‌یضحک الورد الا حین اعجبه	حسن الریاض و صوت الطائر الغرد	۱۲۰
کمال‌الشیخ یرویه ابن شیخ	کماء الورد یروی روح ورد	۱۷۷
ذهب‌الذین یعاش‌فی‌اکنافهم	لم‌یبق‌منهم شامت او حاسد	
فبقی‌علی وجه البسیط واحد	فهوالمراد وانت ذاک‌الواحد	۹۳
تحدثت‌عن‌سعدی فزدت لی‌الهوی	فدیتک زد لی من‌حدیثک یاسعد	
هواها هوی لایطلب القلب غیره	فلیس له قبل و لیس له بعد	۱۱۴
محاسن تبدیها العیان کما تری	و ان نحن حدثنا بها دفع العقد	۳۳۲
ماان مدحت محمدا بمقالتی	لکن مدحت مقالتی بمحمد	۱۵
وکان ودی للصحابه حله	طرزتها بولاء آل محمد	۲۹۸
اراک سماء للسیاده والعلی	وانت‌احق‌الناس‌بالمدح‌والحمد	۳۱۹
سعادات تجددکل‌یوم	واقبال‌علی‌رغم‌الحسود	۱۴۱
اعصر الشباب سلام علیک	الی این تمشی الا هل‌تعود	۴۸۴،۳۰۰
هل‌الدهر یوما بلیلی تجود	وایامنا باللوی هل تعود	
عهود قبضنا و عیش مضی	بنفسی والله تلک العهود	۴۲۷
الا انما رند الحمی و عراره	بنجد لنا بعد النزول صعود	
وهل‌لنعاطی (؟)الدارحول‌دیارهم	قیام لاخوان الصفا و قعود	۲۵۸

ر

ع

ف

ق

ک

ل

۱ــ در ص ۶۹ " آل‌هاشم " بدون شک یاخطای‌کاتبان هرسه نسخه است‌یا تحریف نویسنده نامه

۱ــ دره ۳۰ح درتمام بیت بجای دوم شخص جمع اول‌شخص جمع بکار رفته است.

بقیت معینا للکرام و انما	لک الله فی کل الامور معین	۶۶
الله ابقاک للدنیا وللدین	ولایخلیک عن عز و تمکین	۱۸۱
اذا کان الغراب دلیل قوم	سیهدیهم سبیل الهالکین	۵۰۰

و

جزیالله خیرا من تأمل صنعتی	و قابل ما فیها منالسهو بالعفو	
و اصلح ما اخطأت فیها بفضله	و فطنته و استغفرالله من السهو	۴۷۳

ه

وصل الکتاب فمرحبا بکتابه	اهلا به و بخطه و خطابه	۴۶۷،۳۸۹
شمسالافاضهلابقیت فبادروا	واستشرقوا یا قوم من لمعاته	
زکوا بثوسکم بماء معارف	فترقبوا و تعرضوا نفحاته	۳۹۹
نفسی فداء کتابه و خطابه	فبیاضهلبیاضهوسوادهلسواده	۴۲۰
اعار علی ریح تهب بنحوه	واحسد رکبا سار نحو دیاره	۲۱
المرء لیس یبالغ فی ارضه	کالطیر لیس بصائد فیوکره	۴۶۱
و نوت فقبلت الندی من ید امرء	طلیق محیاه بسیط اناملە	۱۵۴
وردالرسولمنالحبیب بکتبه	نفسی فداء کتابه و رسوله	۳۱۵
و کم بلده فارقتها متلهفا	علیکغداهالبینقلتهمامه (؟)	
وکاوتنسیمالروحمننحوارضه	یخبر فی عن وجده و غرامه	۵۳۸
ان الوزاره باهت اذا به نسبت	و الحمد حمد لما اشتق منه اسمه	۱۳۴
طالعته فرائت طلعا طالعا	منغصنطوبیطابعندجنانه	
غفلالزمان فنلت منه نظره	یا لیته لو دام فی غفلانه	۸۸
علی رأس عبدتاج عز یزینه	وفیرجل حر قید ذل یشینه	۵۲۶
الا لاأری فی القلب شیئا ممکنا	سوی حب مولائی و شوق لقائه	۵۹۳
لم یکتحل عینی بنور لقائه	فالقلب مفتون بحسن بهائه	۳۸۴

ی

وما اخترتحتیاخترتحبک مذهبا	فوا حیرتا لو لم یکن فیک حیرتی	۳۲۱
فالله هذاالدهر کیف ترددا	تحسبهمجمیعا وقلوبهمشتی	۴۲۴
خیالوجهک ماغابعنمطارحعینی	و لاتردد مابین مقلتی رقادی	۳

اشعار فارسی

زخانمان به طریقی جدا فکند که چشم — درآن بماند زحیرت سپهر اعلی را ۳۰۹
هرعاقلی به زاویه ای گشته ممتحن — هرفاضلی به داهیه ای کشت مبتلا ۴۸۳
باکف دست درربارتو دریای محیط — گرتشابه کند از روی سخاوت اما
آن لئیمی است که صد غوطه خورد سائل او — وین کریمی است که روزی بدهد صد دریا ۷۰
التفاتی نکرد دلبر ما — به غم شاد گشت غم خور ما ۲۶۷*
(۸بیت است باردیف ما)
این دوستی نه است[1] که گرد دخلل پذیر — لوبست الجبال وانشقت السما ۲۷۰، ۴۲۶ح، ۶۰۴
چو رای تو تدبیر ملکی کند — بود آفتاب و خط استوا
نگوید ضمیر تو الا صواب — نبندد خیال تو نقش خطا
به بازار قدرت چه باشد فلک — یکی اطلس کهنهٔ کم بها ۷۹
گویند مگو سعدی چندین سخن عشقش — می‌گویم وبعد از من گویند به دورانها ۲۴۰

ب

خردکه راهنمای است مردرا به صواب — وز اوست اهل هنررا همیشه فتح الباب ۱۴
هم خجل درپیش ذهنش ذهن تیز — هم به رشک از طبع رادش آفتاب
بر سپهر حکمت او صاحب قران — در جهان دانش او مالک رقاب ۳۹۵
گفته رأیش را فلک من دونه شمس الضحی
خوانده فضلش را خرد من عنده علم الکتاب ۳۸۱
آن که با تاب خاطر صافیش — سرکشد مهر در نقاب حجاب
نسپرد مسرع سر کلکش — در فضائل بجز طریق صواب ۴۲۷
پیش لطف سخنش گرد رخ آب ازشرم — عرق آن شد که براونام نهادند سحاب ۲۶۱
این که می‌بینم به بیداری است یارب یا به خواب
خویشتن را درچنین نعمت پس ازچندین عذاب ۲۱۵، ۲۴۰
(۵بیت ازقصیدهٔ معروف انوری)
غلام وچاکر شنگولیان خوش باشم — ززاهدان برون صادق ودرون کذاب ۴۲۵
آنچ آمدست بردلم ازهجرنامدست — از دودهٔ معاویه بر آل بوتراب ۳۱۵

۱ـ "این آن اساس نیست" در ص۴۲۶ح

آفتاب از جام جودش جرعه ای خوردست از آن
بر در و دیوار می‌افتد چو مستان خراب ۴۹۶

نه مرا یار و مونسی و ندیم نه مرا شمع وشاهدی و شراب
نه مرا نقل و مطربی وحریف نه مرا نان وسبزی ای وکباب
دل ز جور سپهر پرآتش وز جفای زمانه دیده پرآب ۴۰۶

ای فلک قدری که شاه طارم چارم کند
درگه عرض عبودیت خداوندش خطاب
گفته رایش را فلک من‌عنده‌شمس‌الضحی
خوانده کلکش راخردمن‌عنده‌علم‌الکتاب ۳۵۳

بیاض نظم لطیفت سواد چشم‌ادب سواد نثر شریفت بیاض روز طرب ۴۹۲
گوئیاعزم ندارد که شود روز امشب یا درآید زدر آن‌شمع‌دل‌افروزامشب
گربمیرم به‌جزازشمع‌کسی‌نیست‌که‌او بر من خسته بگرید ز سر سوز امشب ۱۳

خوش باش اگر دو روز به شهر این چنین گذشت
آخر نه شام را سحری هست در عقب ۱۹۲ح

ای دل جهان به کام تو گر نیست گو مباش
منت خدای را که جهان هست منقلب
ور دور روزگار نه بر وفق رأی توست
خود را مدار از پی این کار مضطرب ۱۹۰

مه سپهر کمالات تاج دولت ودین چگونه فصل مدیح تو را کنم ترتیب ۵۶۴
(۱۰بیت است باهمین قافیه)

ت

دستت نمی‌رسد ز تکلف به خدمتی الا به گنج خانهٔ اشعار و منشآت
گرهست درخزینهٔ صنعت دفینه‌ای ازبهرکی‌نهاده‌ای‌آن‌راء تعال‌وهات ۲۱۵

عبارتی ز لطافت بدان صفت که شدست
نهان ز خجلتش آب حیات در ظلمات
خطی چو شکر شیرین وخود چنین باشد
هرآن نتیجه که حاصل شود ز شاخ‌نبات ۵۰۶

ای سواد خط تو در چشم دانش توتیا
وی زلال لفظ تو در حلق جان آب حیات
یافت از بوی سر زلف بتان فکر تو
هم دل از محنت شفا و هم روان از غم نجات ۳۱۵
با خم زلف چو چوگان تو پیش از من و تو
سالها بود که دل گوی محبت می‌باخت
در ازل طوطی جان با لب تو همدم بود
در خیالش به شکر خندهٔ خوش بازشناخت ۲۱۵
صبا وقت سحر سوی چمن تاخت به سعی از روی گل برقع برانداخت ۱۲۰
(غزلی است در ۵ بیت)
شنیدم صفات تو عاشق شدم به دیده ندیده رخ فرخت
به‌یادتو برخاست صبرازدلم چهاخیزد آیاچوبینم رخت ۷۶
گرد شاگرد خود نمی‌گردم کاتش‌عشق‌خان‌ومانم‌سوخت ۳۷۷
می‌کند باد به رفتن حرکت های خنک
مگر این شیوه ز ازهار ریاحین آموخت ۴۱۵
با قضا بر نمی‌توان آمد باقدر در نمی‌توان آمیخت ۴۹۲
گرش به گوشهٔ چشمی ز روی لطف بینی
فلک شود به بزرگی و مشتری به سعادت ۱۴۹
که‌جانش‌غوطهٔ تسلیم‌خوردی میان عالم غیب وشهادت ۱۴۱
گل برگ نریزد چو توآیی به تماشا بیمار نمیرد چو توآیی به عیادت ۶۰۶
اوراق چرخ جزوی از دفتر کمالت آب حیات رمزی از لفظ در نثارت ۸۰
هرجا روی وآیی همراه تو سعادت هرجا نزول سازی اقبال یار غارت ۳۶۰
تویی‌که برجبهات زمانه مرقوم‌است همه فضائل نفس وخصائل پدرت ۳۸۴
ملک روحانی غنیمت می‌شمار از هرچه هست
زانکه برخوان جهان سیرآمدست وناشناست
پیش بینان کمال آباد دور اندیش را
بهترین نظاره گاهی بوستان انزواست ۵

عمرت از هرچه هست افزون باد　　دولتت از قیاس بیرون باد ۴۲۶ح

همیشه تا که جهان در کمی و افزونی است
حسود جاه تو کم باد و جاهت افزون باد

به روز معرکه سوء المزاج حاسـد را
ز خون خصم تو مطبوخ . . . بـاد ۴۹۸

در زبان خلق افتادست ذکر خیر تو
صیت عدلت چون زبان پیوسته در افواه باد

هرکجا روی آورد لشکرکش اقبال تو
با لوای دولتت فتح و ظفر همراه باد ۱۹۶

ظل عدلت در جهان پاینده باد　　آفتاب دولتت تابنده باد ۱۹۴

عمرت چو نتیجهٔ خرد باقی باد　　حق‌ازهمه‌زحمتی‌ترا واقی‌باد ۱۱

تنعمی‌که من ازعمر درجهان دیدم　　همان جفای پدر بود و سیلی‌استاد ۲۸۳

روزی نگر که طوطی جانم برِ لبت　　بر بوی پسته آمد و بر شکر اوفتاد ۲۳۳

سایهٔ دین‌پناه‌باقی‌باد　　بالنبی و آله الامجاد ۳۵۰

که قلم شرح آن تواند گفت　　یا زبان شرح آن تواندداد ۱۹۹

به‌خدایی‌که خلق راجان‌داد　　جان‌عاشق‌به‌دست‌جانان‌داد

کـه چنانم ز آرزومندی　　که به‌صدنامه شرح نتوان‌داد ۶۰۶

من بگیرم عنان شه روزی　　گویم ازدست خوبرویان داد ۴۷۹

حاسدان را خدای عز وجل　　عمر قارون و گنج نوح دهاد ۱۲۷

توفرض‌کن‌که‌چوسوسن‌همه‌زبان‌گردم　　کجازعهدهٔ تقریرآن‌شوم‌آزاد ۲۲۱، ۳۳۷، ۵۸۸

تا از سواد خط توام نوریافت چشم　　روشن‌شداین‌حدیث‌کهالنورفی‌السواد ۴۲۱

مرا به داغ فراق تو روزگار بسوخت　　که کردگار مکافات روزگار کناد ۴۲۸

نی‌مهر تو در دل حزین می‌گنجد　　نی مهر تو بر هیچ نگین می‌گنجد

جانت خوانم اگر چه بیشی چه‌کنم　　در قالب گفتار همین می‌گنجد ۳۲۱

به خدایی‌که فیض نعمت او　　در فضای جهان نمی‌گنجد

که مرا آرزوی لفظ خوشت　　معنی اندر بیان نمی‌گنجد

چه عبارت کند زبان چو مرا　　سخن اندر زبان نمی‌گنجد ۵۹۵

کمال لطف بود بی‌توسط‌نظری که‌خاطری به دگر خاطر آشناگردم ۴۰۹

ز حق امید می‌دارم که هرچ امید می‌دارم
ز اسباب جهان داری همه بهتر از آن گردد ۲۹۹

کمری بر میان جان بندد جان کمر وار برمیان بندد ۱۵۱

تو درمیانهٔ بحری و دُر گرفته به بر ترا چه‌غم‌که معینت زدیده دُربارد ۶۹

به‌نادر اگر بازی راست بازد نباشدکه دروی دغایی‌ندارد ۵۰۳

نه قلعهٔ این طارم نیلی مدور زنگـار برآرد
هرگه که برآید من مسکین گدا را درهجرتوآهی ۸۵

سواد این شب محنت[1] ز پیش دیدهٔ من
برون برد خبری زآفتاب باز آرد

ز شوق[2]در جگرم آتشی است بفشانده
به‌روی کار من خسته آب باز آرد ۲۹، ۱۳۱، ۳۶۳

چه زیان دارد اگر سایهٔ خورشید رخت
شب اندوه من خسته به پایان آرد ۵۷، ۴۴۶

عبارتی که نباشد ز نکته های بدیع
بدیع اگر عرق از شرم بر جبین آرد

خطی چنان که اگر ابن مقله زنده شود
تراشهٔ قلمش را به مقله بردارد ۵۹۹

از آن چه کلک قضا می‌کشد به دست قدر
زمانه یک سر مو بیش و کم نمی‌آرد ۵۰۲

نگه‌می‌کردم اندر روی‌شخصم همی‌آورد جان وهوش‌می‌برد
درآن‌شادی .زبیم رفتن‌جان خرد انگشت‌رادرگوش می‌برد ۵۳۵

موسی‌ام برطورسینا یاد کرد عیسی‌ام برافق اعلی‌یادکرد ۳۳۴
(چهاربیت‌باردیف‌یادکرد)

شوقی‌که‌بنده‌راست به‌عالی‌جناب‌تو فکرت به شرح آن نتواندقیام کرد
گر زانکه‌خامه را همه اعضازبان‌شود حقا که وصف شوق نیارد تمام کرد ۵۹۸

یک چند فلک بی‌سر و سامانم کرد در ماتم شاه شرق گریانم کرد
لکن چو زمام ملک و مفتاح نجات تسلیم تو کرد باز خندانم کرد ۶۸

۱– ص۲۹ : ظلمت ، ص۳۶۳ : وحشت ۲– ص۲۹ : ظلم

مصراع اول	مصراع دوم	صفحه
بر دعا اختصار خواهم کرد	وازدعا به چه کار خواهم‌کرد	۱۵۵
آن جا که تویی مگر بسازی کاری	پیداست‌که‌اینجاکه‌منم‌چتوان‌کرد	۴۹۵،۳۱۶
بی روی تو می‌رود به سر عمر عزیز	ضایع‌تر ازاین عمر به سر نتوان‌کرد	۹۲
نه‌چون‌غنچه دهن درمی‌توان‌بست	نه افغان هم‌چو بلبل می‌توان کرد	۹۳
برسر آتش تو سوختم ودود نکرد	آب بر آتش تو ریختم و سودنکرد (مطلع غزلی‌است که همه ابیات‌آن در متن نامه ۲۶۶، ص۴۳۸–۴۳۹ آمده است)	۴۳۸ح
کس دعای دولتت هرگز نگفت	تا نخستین دولتش آمین نکرد	۷۹
به‌پیش‌بادصبا جان‌همی‌کشم به‌نشاط	که مژده‌ای به‌من‌ازپیش‌آن‌نگارآورد	
همه سلامت این باد روح پرور باد	که این‌سلام‌همایون ازآن‌دیار آورد	
به‌جمله‌خلق‌جهان‌وانمایم‌این‌شادی	که‌آفتاب جهان ذره در شمار آورد	۵۳۴
هزار کوه و بیابان برید خاقانی	سلامتش به‌سلامت به خانه بازآورد	۱۲۷
باد آمد و بوی وصل جانان آورد	واین‌خسته دل مرا به تن جان‌آورد	۱۴۰
دل‌مجروح[1] مرا مرهم‌راحت بخشید	جان[2] پردردمرامایهٔ درمان‌آورد	۵۸۴،۵۲۱
نشان‌هستی‌من‌زان‌جهان‌همی‌دادند	امیدوصل‌تو بازم بدین‌جهان آورد	۱۴۱
آن به که خردمند کناری گیرد	یا گوشهٔ قلعه و حصاری گیرد	
می می‌خورد و لب بتان می‌بوسد	تا عالم شوریده قراری گیرد	۲۱۰
هر جام مرام را که بر دست نهم	گردون‌زخسی‌خسی‌درآن‌اندازد	۳۷۴،۲۵۹ح
بنفشه را طمع خوش دلی کجا ماند	دراین‌دیارکه‌شادی به‌زعفران‌نرسد	۱۲۰
قیاس‌کن‌که به فرهادکوه‌کن‌چه‌رسید	به‌هرکسی‌که‌کندقصدمردوزن‌چه‌رسد	۲۶
فریاد از این جهان (زمان) که خردمند را از او	بهره به جز نوائب واحزان نمی‌رسد	۱۸۹،۱۳
تحیتی به غریبان مبتلا ننویسد	به‌هرکه‌هست نویسدولی‌به‌ماننویسد	۴۳۷

۱– ص ۵۸۴: جان بیمار

۲– ص۵۸۴: دل

گرخامه هزارسال تحریرکند درلطف جهان پناه تقصیرکند ۴۶۹

جهان ز فیض علوم تو آن چنان پر باد
که هیچ اشعری ای دعوی‌حذا نکند ۸، ۴۲۳، ۵۵۵ح

به دور روی تو چون قصد لاله زار کنند
تیمم است که بر ساحل بحار کنند ۶۱۱
(قصیده ۳۳ بیت)

به زین اندر آید که زین را نبینند همان نعل اسبش زمین‌را نبینند ۱۵۱، ۵۴۶

سواد خط تو گویی سیاهی چشم است
که اهل فضل جهان را بدو همی بینند

عبارتت چه توان گفت آب حیوان است
که زندگی دل و جان را بدو همی بینند ۵۰۷

در نیمه شبان که درد دلها گویند مصدوقهٔ حال خویش آنجا گویند ۲۵۱

که درظل همای آسای ایشان امید دولت بی‌منتها بود ۵۲۶

شاد بادی و شادمان بادا هرکه از دولت تو شاد بود ۷۲

تا ز دل در دو جهان نام و نشان خواهد بود
گرد سودای تو بر دامن جان خواهد بود

ور تنم خاک شود از سر هر ذره مرا
دیده ام سوی جمالت نگران خواهد بود ۸۴

نی‌هرچه مراد دل وجان‌خواهدبود آن‌کار همیشه هم‌چنان‌خواهد بود ۵۹۶

از گلبن زمانه مرا بهره خار بود وز جام روزگار نصیبم خمار بود ۹۴

درآسمان ستاره بود بی‌شمار لیک رنج کسوف بر دل شمس و قمر بود ۱۰۸

سگ آن به که خواهنده نان بود چو سیرش کنی دشمن جان بود ۴۵۰ح

امان‌خلق تویی پس‌دعای دولت تو وظیفه‌ای است‌که تقصیر آن‌روانبود ۵۵۸

ذره ای در همه اعضای من مسکین نیست
که نه آن ذره معلق به هوای تو بود ۹۷، ۱۰۰، ۵۹۳

با آن نگار کار من آن روز اوفتاد کادم میان مکه و بطحا فتاده بود ۲۹۶

عشق توبتا دردل‌مسکین‌حزین باشیر فروشدست وباجان‌برود ۴۲۸

هیچ شک نیست که مقرون به اجابت گردد
هر دعایی که به صدق از سر اخلاص رود ۳۶۹، ۴۴۱

کارم (کارش) چنان شود که سپهر وستاره را
ازخاک آستانه من (او) تاج سر شود ۱۷۲، ۲۶۴، ۵۶۶

کوته منویس نامه کاندوه دلم کوتاه‌زنامه‌درازتوشود ۸۵، ۳۴۳

پاکی نفس عطائی است خدایی که به جهد
ندهد دست کسی را و مسلم نشود ۳۹۶

گر شکست تو کند حاسد بد گوی کمال
دلت از جا نرود دانم و درهم نشود.

سنگ بد گوهر اگر کاسه زرین شکند
قیمت سنگ نیفزاید وز زر کم نشود ۱۹۰، ۵۴۸

عمرت از هرچه هست افزون باد دولتت یار و عاقبت محمود ۳۶۹ح

تا زمان را بدو نظام دهد تا زمین را بدو قرار دهد ۱۳۳

آن بخت کو که عاشق رنجور قوتی بااین‌دل‌ضعیف‌وتن‌ناتوان‌دهد ۴۰۱، ۴۱۶، ۴۷۸

مرا اگر تو ندانی عطاردم داند که من کی‌ام زسرکلک من چه‌کارآید ۲۴۱

هان بیهقی نترسی زینهارازملامت کاری بدین‌شگرفی‌کی‌بی‌سخن‌برآید ۱۲۸

خرم‌آن‌روزکه‌یاری‌چوتوپیش‌نظرآید ضایع‌آن‌عمرکه‌بی‌دیدن‌رویت‌به‌سرآید ۹۸

امیدوار چنانم که کار بسته سرآید وصال‌چون‌به‌سرآمدفراق‌هم‌به‌سرآید ۱۴۲، ۲۵۶

یک نظر از توست وصد هزارعنایت منتظرم تا که وقت آن نظر آید ۵۳۹

از زلف دراز تو کمندی فکنم در گردن عمر رفته تا باز آید ۳۱۶

باهرکه سخن‌گویم اگرخواهم وگرنی اول سخنم ذکر تو اندر دهن آید ۳۲۶

هر تیر که از شست قضا می‌آید بر جان و دل خسته ما می‌آید

چون روزی مقبلان غم وغصه ما پیدا نبود که از کجا می‌آید ۱۰۸

زعمر برخور ودل را نوید شادی‌ده که بوی دولتت از کار و بار می‌آید

همه‌بضاعت واقبال وکامرانی‌توست که با قوافل لیل و نهار می‌آید ۵۴۸

نه آن چنان به تو مشغولم ای بهشتی روی
که یاد خویشتنم در ضمیر می‌آید ۴۱۸

ر

مکتوب مبارک تو آمد — مانند گوهر شب‌افروز
خطش چو سواد طره شب — لفظش چو بیاض غره روز ۸۵ح، ۳۹۰ح، ۴۳۳
از تو دوری نجستمی یک دم — واز تو غایب نبودمی یکروز ۱۲۴
از تو غایب نبودمی یک دم — واز تو دوری نجستمی یکروز ۴۲۸
گر صحبت ما تو را فراموش شده — مارا حق صحبتت به یاداست هنوز ۳۰۶
بترس ازآه مظلومان شب‌خیز — که از جانت برآرد آتش تیز ۲۶

س

آن که از کنه کمالش قاصر است ادراک عقل
راست چونان کز کمال عقل ادراک حواس
عالم قدرش مجسم نیست ور نی باشدی
اندرون سطح او بیرون عالم را مماس ۴۰
فلک به‌مردم جاهل دهد زمام مراد — تواهل‌دانش‌وفضلی‌همین‌گناهت‌بس ۵۲۶
نی‌انگشت‌بردیده‌بنهادوگفت — کمر بسته ام در قبول نفس ۳۷۱
هردعائی که درصوامع قدس — هر ثنائی که در مجامع انس ۲۳۵
(۲۴بیت مثنوی)
بر پای باز بند نه بهرمذلت است — تاج از پی شرف نبود بر سر خروس۴۸۷ح
وجودت‌ازحوادث‌بادمحروس — حسودت‌ازسعادت بادمأیوس ۶۰۰

ش

آن را که یسار است یمین او باش — او جیب بود تو آستین او باش
ز اقران زمانه تو قرین او باش — در خاتم خیرات نگین او باش ۲۴۲
سایه حق است یارب دولتش پاینده دار
زانکه فرض است از میان جان دعای دولتش ۴۸
جائی‌است کله گوشه قدرش که فلک — گر در نگرد کله بیفتد ز سرش ۲۱۳
هرچنـد به‌آخراست ذکرش — فهرست مفاخر است ذکرش ۲۳۲
نظر کردن به درویشان منافی بزرگی نیست
سلیمان با همه حشمت نظرها بود با مورش ۶۹

زکعبه روی نشاید به ناامیدی تافت　کمینه آن که بمیریم در بیابانش ۴۳۵

دلم را عاشقی فرمود و من بر وفق فرمانش
درافتادم به دریایی که پیدا نیست پایانش ۲۱۴

محمود که جاه و مال بد زندگیش　واز چند تل سیاه بد گندگیش
از غایت مفلسی چنان شد کامروز　کون پاک به خایه می‌کند بندگیش ۵۴۸

ع، غ

بودم نشسته منتظرآن که ناگهان　باشد که آفتاب سعادت کند طلوع ۳۹۹

ور ندانی کدام عاقل دانا شنیده ای
کو دُر به بحر بر و فرستاد گل به باغ؟

یا از کدام زیرک هشیار دیده‌ای
کامد به پیش چشمه خورشید با چراغ؟ ۳۰۱

ف، ق

هرگزکسی‌نداد بدین‌سان‌نشان‌برف　گویی‌که‌لقمه‌ایست‌زمین‌دردهان‌برف
مانندپنبه‌دانه‌که درپنبه تعبیه‌است　اجرام‌کوههاست نهان درمیان‌برف
گرچه سفید کرد همه خان ومان ما　یارب سیاه باد همه خان ومان‌برف
خورشید را که پیکر زر بود ازخواص　بگرفته است جوهر سیماب‌سان‌برف ۴۱۵

ازمن‌که می‌برد به جنابی‌که ازشرف　زیبد ز ماه و مهر بر ایوان او شرف ۵۰
(چهاربیت قافیه دار)

امروز در فنون فضائل زمانه را　ازروزگارصاحب‌وصابی[1] تویی‌خلف
اندیشه در صحیفهٔ اوصاف کائنات　چون‌آیت‌کمال‌توراد‌یدقدوقف۶،۱۲۱،۴۷۵

رسید رشحه کلک مسیح خاصیتت　به کمترین محبان مخلص مشتاق
خبرزصحت‌پیمان وحسن‌عهدتوداد　هزار جان گرامی فدای آن میثاق ۶۰

۱ــ درص۶فقط بیت‌اول هست وبجای "صاحب وصابی" "ناصرکافی" آورده‌است؛ ص۴۷۵: صاحب و کافی

ک، گ

ل

م

گر دمی می‌زنم از واقعه معذورم‌دار چه‌کنم سوخته‌ام سوخته‌ام سوخته‌ام ۲۹
تا نسیمی بوزد از سرکویت همه‌شب چشم بر رهگذر باد صبا داشته‌ام
باطنم باتو وظاهر به رقیبان‌مشغول توببین دل به‌کجا دیده‌کجا داشته‌ام
همت‌من همه باهمت شاهانهٔ توست تا چه طالع من‌درویش‌گدا داشته‌ام ۳۲۴
هرچند ندیده‌ام بدین دیده تو را نادیده ز دیده دوستر داشته ام ۴۸۹
من‌کزوطن سفرنگزیدم به‌عمرخویش ازبهردیدن‌توهواخواه‌غربتم ۱۱۴، ۴۱۴
همی‌ترسم‌ازریشخند ریاحین که‌خارمغیلان‌به‌بستان‌فرستم ۱۱۷، ۳۰۱، ۸۹، ۹۷
در حال ز خویشتن برجستم پیغام‌تو می‌داد وکمرمی‌بستم ۲۲۳
به‌حق مهرووفائی‌که میان‌من‌وتوست که نه‌مهرازتوبریدم نه‌به‌کس‌پیوستم ۸۹
آنچه اسکندر درون تیرگی جست و نیافت
در سواد خط آن مکتوب مضمر یافتم
زاشتیاق دست گوهربار آن مکتوب را
گاه بر لب گاه بر دل گاه بر سر یافتم ۵۳۵
حارس دولت ، حافظ ملت ، سایس امت ، حامی ملکت
سد سکندر ، والی سرور ، حاکم داور ، زبدهٔ آدم ۲۳۲
از خط تو دیده را گهرسا کردم واز لفظ تو لعل را شکرخا کردم
واز نامهٔ میمون تو هر حرفی را مانند الف میان جان جا کردم ۱۱۷
بوسیدم و بر مردمک دیده نهادم پیچیدم و تعویذ دل سوخته کردم ۱۱۲
با تو چه وقت بود که من آشنا شدم کز روزگار صبر و سلامت جدا شدم ۳۷۷
آن‌که‌مثلش دراین‌سرای‌وجود ننهاده قدم ز کتم عدم ح۳۶۴
ای نظیر تو در جهان علوم ننهاده قدم ز کتم عدم ۴۰۸
خبرت هست که من بارسفرمی‌بندم زارمی‌گریم وبرگریهٔ خود می‌خندم ۳۵۸
نوحی به هزار سال یک طوفان‌دید من نوح نه ام هزار طوفان دیدم ۹۴
گزیدم‌درت‌را که‌فرخنده‌بادا مرا این‌سعادت‌که نیکوگزیدم ۳۱۰
توبمان ازبرای من به جهان که من اندرجهان تو را دارم ح۳۷۵
هنوز قصهٔ هجران‌وسرگذشت فراق به‌سرنرفت و به پایان رسیدطومارم ۴۸۶
گرمن‌سخن‌به‌چون‌توسخندان‌همی‌برم خرما به‌بصره زیره به‌کرمان‌همی‌برم ۵۶۱
(۶بیت‌مردف)

طاووس قدسیم که بر افلاک می‌پرم سیمرغ قاف قرب که از عرش برترم ۴۸۰
(۱۷بیت مقفی)
سرورا لطف‌کن غنیمت دان این حسیب نسیب را به کرم
تا ز جودت برد غنیمت ها ای وجودت غنیمت عالم ۱۷۸
مکن برمن ای‌دوست عیب و ملامت اگر حشو گویم و گر بد نویسم
ملالت چنان در سرم راه دارد که‌بی‌خودکنم‌فکروبی‌خودنویسم
اگر فی‌المثل پشه باید نوشتن شترمرغ بر روی کاغذ نویسم ۵۱۸،۳۰۱
شمه‌ای باز ز درد دل اگر بنویسم ای بسا نامه که ازخون جگر بنویسم
آنچه ازدیده به‌روی من مهجورآمد دفتری باید آن را که ز سر بنویسم
چون‌شفق‌غرق‌شودد یده‌به‌خون‌دل‌اگر قصهٔ رنج شب و آه سحر بنویسم ۴۲۴
به دل وفای تو دارم جفا چرابینم چنین‌کسی‌که‌منم‌این‌چنین‌چراباشم ۷۰
تو خود دانی که من بی تو چگونه تنگ دل باشم
مبادا کاندر این معنی ز روی تو خجل باشم ۶۰۴،۲۷۰
روز ازهوس روی تو گردم به‌چمن‌ها شب‌نیزدرافسانهٔ گیسوی‌توباشم ۱۳۱،۸۴
نقش خط تو زنامه بردیم به چشم ازبس‌که‌حروف‌اوشمردیم‌به‌چشم
بردیده روشنش نهادیم و به اشک شستیم‌وسواداوسپردیم‌به‌چشم ۵۶۶،۶۳
ای روزگار عافیت آخر کجا شدی باری بیا ببین که جفای که می‌کشم ۱۹۰
هزارجهد بکردم‌که سر عشق‌بپوشم نبود بر سر آتش میسرم که نجوشم ۳۸۵
نخورم چو خضر از این پس دمی آب زندگانی
چو ز آتش جوانی نفسی نمانده بیشم ۳۰۰
مقصد اقصی، خواجهٔ اعلی آصف اعدل، صاحب اعظم ۲۳۷
(۶بیت مقفی)
چو ازخویشان خطا دیدم همه عمر من از بیگانگان دیگر ننالم ۵۲۷
وصفش نباید در بیان نامش نگنجد در قلم ۷۵
چگونه شرح دهد شوق من زبان‌قلم که عاجز است ز تقریرمن بیان قلم ۵۹۴
اگردرصومعه‌آیی‌به‌فرق‌سرکنم‌خدمت وگرد‌ردیربنشینی‌منت‌فراش رهبانم ۲۷
اگر به مدرسه خواهی به فرق سر کنم خدمت
و گر به دیر نشینی من آن فراش رهبانم ۲۲۴

ما ز یاران چشم یاری داشتیم　　خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم ۵۸۴
یک بار نوشتیم و نفرمود ترحم　　تا بو که کند رحم دگر بار نوشتیم ۲۴۸
آخر نه من و تو یار بودیم　　در مدرسه ها به کار بودیم؟ ۲۷۰
هر یکی عالمی از علم و هنرمندی و باز
فارغ از نیک و بد گردش عالم بودیم
از لطافت همه چون باد صبا سست عنان
در وفا کوه صفت ثابت و محکم بودیم ۲۷۰
حلقهٔ زلف بتان رشک همی برد از ما
که ز دلداری در بند دل هم بودیم ۳۵۰، ۳۷۰
رقعه ای کان به خط توست حیات دل ماست
پرده آسا به دل اندر کشمش تا بزیم ۵۰۷
ای از آن مرتبه بگذشته که اکنون گستاخ
آسمان یاد جناب تو کند بی‌تعظیم ۲۰
خیز تا قصد کوی یار کنیم　　وز غمش ناله های زار کنیم
هجر اورا که جان ماخون‌کرد　　به کف وصل دست یار کنیم ۴۳۴
تعلقی است مرا با کمان ابرویت　　اگر چه نیست کمانی به قدر بازویم
به‌گرداونرسد پای‌جهد من هیهات　　ولیک تا رمقی درتن است می‌پویم ۸۰
آخر چو به او نمی‌توان شدمشغول　　افسوس بود به هرچه مشغول شویم ۵۲۲
تا کی سخن محال گویم؟　　وقت‌است‌که حسب حال‌گویم ۳۱۱
هرکجا صاحب حسنی‌است دعا گفتم ومدحش
تو چنان صاحب حسنی که ندانم که چه گویم ۳۲۰، ۵۴۶
دستم نرسد که زلف مشکین بویم　　باری به زبان حدیث او می‌گویم ۴۰۷

ن

آرام یافت در حرم امن وحش وطیر
وآسوده گشت در کنف عدل انس و جان ۴۲

۱– ص۷۸ : عقل وجان
۲– ص ۲۱۵ : و منشآت

و

ای شاه چه گویی چو بپرسند از تو — آن را که بترسی و نترسند ازتو ۲۸۹
زینی دگر به‌مجلس انجم پدید شد — دی‌شب هلال‌عید چو بنمودکاس‌تو
خوش‌سایهٔ خجسته‌وخوش‌پایهٔ بلند — پاینده باد تا به ابد این اساس تو ۲۰۴
مرا یوسف اهل گویند و من — یکی بنده ام از غلامان تو ۵۴۵
ای در بقای عمر تو خیر جهانیان — باقی مباد هرکه نخواهد بقای تو
خلق از ثنای خیر تو گفتن مقصرند — پروردگار خلقان بدهد جزای تو ۳۳
هرکسی را در جهان کام دلی‌است — ما و صدق خویش و خاک کوی تو ۲۱

هـ

این‌است‌وبس توقع‌داعی‌که‌لطف تو — درحال او به چشم عنایت کندنگاه ۱۳۶
وزیر مغرب و مشرق که افتخار کند — به‌یمن‌دولت‌اوتاج‌وتخت‌ومسندوگاه ۱۰۵
تا جهان‌گیر بود فاتحهٔ فکرت صبح — تاشب افروز بود شعشعهٔ طلعت ماه
باد چشم خرد از پرتو رایت روشن — باد دست ستم ازدامن ملکت کوتاه ۳۰۲
تویی آن کس که نکردی به همه عمر قبول
درقضاهیچ‌زکس‌جزکه‌شهادت‌زگواه ۳۴۹، ۳۶۴ح، ۳۷۹
هست از ادراک ذاتت عقل‌کل قاصر بلی
هرگدایی را نگردد قرب سلطان یافته ۴۴۱
اگرچه دیده مشرف‌نشد به‌دیدن او — ولیک نیست ازاوهیچ فرق تا دیده ۷۶
درباغ شدم بی‌تو ز هرچ آنجا بود — جز آب روان نیامد اندر دیده ۴۵۲
دعای‌دولتت برخویش دیده — ثنای حضرتت را برگزیده ۱۸۲

ی

چه دعا گویم ای سایهٔ میمون همای — یارب این سایه بسی برسراسلام بپای ۴۶۹
تا که خورشید بتابد چو تو خورشید بتاب
تا که ایام بپاید تو چو ایام بپای
تا نیاسود شب و روز جهان از حرکت
روز وشب در طرب و کام وهوا می‌آسای

فلک ازمجلس انس تو پرازهایاهوی	عالم ازگریه‌خصم‌تو پر از هایاهای	۵۶۷
دوام عمرتو خواهم ز چرخ‌چندانی	که ضبط‌آن‌نکندهیچ‌کس‌به‌قوت رای	۱۰۵
جلال قدر تورا پایه‌ای معین‌نیست	که در صفات کمالت قرار گیرد رای	
به‌پایه‌ای‌که رسی‌تااساس مدح نهم	فراز پایهٔ دیگر نهاده باشی پای	۳۳۱
تا باز زرنگار فلک هر سپیده دم	گردد ز بهر کشتن نسرین پرگشای	ـ
فر عقاب رایت خورشید پیکرت	بخشنده باد خاصیت سایهٔ همای	۱۴۷
گر آب دهی نهال خود کاشته ای	برداشته ای چرا که برداشته ای	۳۳۸
ای ابر اگرچه مرتبه بالا گرفته ای	این‌شیوه هم ز دود دل ما گرفته‌ای	۵۲۸
یاری بدانمی که چو بفکنده‌ای مرا	از روی اختیار که را برگرفته ای	۳۲۲
یارب‌پناه‌دولت ودینش تو کرده‌ای	درصدرملک دست‌نشینش‌توکرده‌ای	
مهر نبوتش‌که به میراث یافته‌است	دردین‌وشرع‌نقش نگینش‌توکرده‌ای	
از وصمت زوال نگه دار دولتش	یارب‌چنان‌مکن‌که چنینش‌توکرده‌ای	۲۵۱
عمری‌است تابه‌دام‌بلائی‌اسیرماند	آن جان نازنین که تو آزاددیده‌ای	۱۰۸
من‌آن‌صفرم‌به‌جمع شاعران‌در	که بنویسد مهندس برکتابی	
زمن اعداد ایشان برفزاید	ولی هرگز نیایم در حسابی	۵۱۸
چو آیات عنایات الهی	ز محض معجز عیسی کتابی	
به‌لطف طبع‌میمون درج‌کرده	به هر فصلی از او سحر مآبی	۵۳۴
غلام تو زیبند در وقت انشا	سلاطین‌کتاب قابوس و صابی	
تورا خود به‌قابوس وصابی‌چه‌نسبت	اری بعدمابین اری وصاب	۸۸
هرسال مرا وظیفه ای بود ز وقف	امسال وظیفه‌چیست چونم یابی؟	۲۴۱
صباآمدولی بویی‌ازآن‌دلداربایستی	چه‌باشدبوی‌گل‌مارانسیم یاربایستی	۴۴۹
از تو گله‌ای نیست و لکن ما را	گر بهتر از این داشتیی شایستی	۵۸۵
گرزمانه جزبه‌حکم‌حق‌مداری‌داشتی	ممکنستی‌آن‌که‌مانیزاختیاری داشتی	۳۹۶
	(۷بیت)	
توای‌صبا به‌دلآرام‌من‌بگوگه فرصت	که‌تازچشم‌من‌ای‌نوردیده‌دورافتادی	۳
کان همه نظم ونثر بغدادی	قطره‌ای نیست اندراین‌وادی	۸۸
گر تو را ذره ای وفا بودی	در جهان مثل تو کجا بودی	۲۶۹
گر دسترسی مرا میسربودی	آن‌جاکه‌توراپای مرا سربودی	۳۱۵

چو چشم صبح در هرکس که دیدی پلاس ظلمت از وی در کشیدی ۱۸۷
اگر تو بر دل زار معین نبخشایی بود تو را صنما از خدا گرفتاری ۴۴۹
نرود بر مراد ما کاری بنده بودن چنین بود آری ۳۹۷،۳۳۳
تو یاد هرکه‌کنی درجهان‌عزیزشود مگرکه‌دیگرش‌ازیادخویش‌بگذاری۱۷۱،۳۵۰ح
به ناز اندر کنارت پروریدم بودکم سایه روزی بر سر آری
کنون‌خودکارتوبالاگرفته‌است گرم هرگز نبینی یاد ناری ۱۲۰
چه‌روزهابه‌شب‌آورده‌ای‌به‌راحت‌نفس چه‌باشد ار به‌عبادت شبی‌به‌روز آری
که پیش‌اهل‌دل آب‌حیات درظلمات دعای زنده دلان است درشب تاری ۱۸۴
همین می‌کن که جاویدان مدد بادا زتوفیقت
که هرگز کس پشیمانی ندیدست از نکوکاری ۲۵۲
دلا چوگردگلستان‌فضل‌می‌گردی به‌جان‌کشی‌ستم‌خارومحنت‌خواری۱۳۵، ۱۸۹
درخواب‌همی‌بینم‌یانه‌که به‌بیداری مستی‌است‌که‌می‌گویم‌یانه‌که‌به‌هشیاری ۳۸۳
(۴بیت)
توبدان‌دام سرزلف‌وبدان‌دانه‌خال نه دل من که دل خلق‌جهانی‌ببری ۵۵۸
هم نبوت در نسب هم پادشاهی در حسب
کو سلیمان تا در انگشتش کند انگشتری ۳۱۹
بیش‌ازاین‌درنامه‌نتوانم‌نوشت این حکایت را بباید دفتری ۲۹۹
اثر صبر بود این دولت ان صبری مبارک الاثری ۳۱۴
ای‌زلالی‌که‌حیات همه دلهاازتوست چه شود گر به‌سرتشنه دگر ره‌گذری ۴۰۴
کان و دریا پرجواهر، کان کن و غواص باش
تا ز کان جوهر، ز دریا در به صحرا آوری
چون شدی غواص بحر وعارف هرمعدنی
آن گهی گردی تو مستغنی و ازخودبرخوری ۴۷۲
آن کن آب و آتش ار در مجلسش حاضر شوند
از میان هردو بردارد شکوهش داوری ۳۶۲
نه صبر آن که دارم پای دوری نه برگ آن که سازم باصبوری ۱۷۶
بنده غریب شهر توست ای تو غریب درجهان
از تو غریب کی بود رسم غریب پروری ۲۴۹

کسی‌که‌بوسه برآن‌آستان‌تواندزد به اختیار نجوید زحضرتش دوری ۱۵۵
والله ار بر من توان بستن به مسمار قضا
جنس این بد سیرتی یا نوع این بدگوهری ۴۵۵،۱۹۰
تا چشم کنی تو باز بینی در کار معین نظام روزی
در مجلس عارفان جامی بر دست نهاده جام روزی ۶۸
ازهرمژه چشمه ای زخون کرد روان از دست فراق کان مبیناد کسی ۳۶
باز آی کز آنچه بودی افزون باشی ور تا به کنون نبودی اکنون باشی
اکنون که به گاه جنگ جانی‌وجهان بنگر که به وقت آشتی چون باشی ۴۵۳
سالها گر بنویسد سخن مشتاقی ماندازشوق‌توصدساله‌حکایت‌باقی ۲۶۴،۱۹
گه ذکر تو می‌گویم و گه فکر تودارم خالی‌نه‌ام‌ازخدمت‌تو در همه‌حالی ۴۴۱
آن که خوانندش سلاطین جهان گاه خطاب
مرتضای اعظم اعلم علاءالدین علی
وآن که بر دور افق قوس و قزح در قرنها
بی‌کمان از سهم قوس او نگردد منجلی ۳۴۲
کمال تو زانکه من دارمی به‌جای تو گرزانکه من بودمی
به بیچارگان رحمت آوردمی به‌درماندگان در ببخشودمی ۴۶۱
آرزو می‌کندم با تو شبی در بستان یابه‌هرگوشه‌که‌باشدکه‌توخودبستانی ۳۱۶
بگویم و نکند رخنه در مسلمانی تویی‌که‌نیست‌تورادرهمه‌جهان‌ثانی ۳۶۰
امیدازبخت‌می‌دارم‌بقای‌عمرچندانی کزابرلطف‌بازآیدبه‌خاک‌تیره‌بارانی ۱۳۲
سخن‌کوته کنم‌کان طبع نازک ندارد طاقت چندین گرانی ۸۲
جوانی‌مگو، اصل شادی و دولت جوانی مخوان، مایهٔ کامرانی ۴۸۴
خرد را با خیال او تماشائی است روحانی
که آنجادر نمی‌گنجد خیال روح انسانی
برون [1] پردهٔ غیب [2] است‌جان‌خرده‌بینان‌را
به‌غمزه‌سوی‌یکدیگراشارتهای‌پنهانی۱۰، ۲۷۳، ۲۹۶
کار کنون کن که کدخدای جهانی زود ز دستت رود دوروزهٔ فانی ۱۵۷،۳۰

۱ــ ص۱۰ : ورای ۲ــ ص۱۰و۲۷۳ : عالم حسن

۱ـ ص ۶۴: به در نروی

مصراعهای فارسی

آ

ا

ر

ز

س

ش

ص

ع

غ

ف

ق

ک

گ

واژه های دشوار ونادر

اباد۶۰۶: (ج ابد) همیشه روزگار

ابت۴۶۴: (فعل مؤنث)کاهش یافت زائل شد

ابلج۲۹۶: روشن، آشکار

ام ابیتم۳۳۲: یا رد کنید

ابی۲۳۴: باکراهت، سرباز زننده

اترج۴۵۷: ترنج

اتساق۲۵۱: ترتیب دادن، راست و تمام شدن

اثارت۱۶۶: برانگیختن، برپاکردن

اثل۲۳۹: درخت گز

اثمد۱۱۷: سنگ سرمه

احتما۱۶۵: پرهیز،احتیاط، احتراز

احرج۳۱۱: تنگ تر

احقاب۴۶۵:قرنها،عصرها،روزگاران

ارب۵۵۳: حاجت

اربا منثورا ۵۰۷: حاجت پراکنده

ارجاس ۲۸۸: (ج رجس) پلیدیها، گناهان

ارخاص۷۸: ارزان کردن (مسلما این معنی‌مرادنویسنده نیست ؛شاید غرض او رخصت دادن بوده است که آن نیز مناسب مقام و مطلب بنظر نمی‌رسد)

ارعاء ۵۱۳: رعایت ومرحمت کردن

ارؤف ۵۳۰: مهربان‌تر

اری۸۸: عسل

اریحیات۱۵۴:(ج اریحیه):عطا،دهش

اریع ۲۴۳ :نیکوترین، زیباترین

ازاهیر۴۷۶: (جمع‌الجمع‌زهر) شکوفه گیاه ودرخت

ازرت ۳۶۱: (ف مؤنث) فراگرفت، احاطه کرد، پوشانید

ازعاج۲۲۹: ازجاکندن، قلع ازمکان

ازمه۵۸۷: (ج زمام)افسارها

اسادت۲۵۰: بالش، بالین، وساده

اساور۶۰۹: (ج سوار) دست برنجن

استیهال۱۷۶: شایستگی، اهلیت

اسود ناظری۱۳۸: سیاهی چشم من، مردمک دیده ام

اشترغاز۳۷۳: خارشتری

اشجان۲۵۵: (ج شجن) اندوه، غم

اشقر۲۸۷: هرچیز سرخ رنگ

اشکوی ۲۱۱: نسبت به اشکو یعنی طبقه(؟)

اشم۵۳: بلند(صفت کوه)؛ مردبلند

پایه
اصب۵۱۸: گرامی ترین
اصبداء ۲۱۶: (ج صدی) بازگشت‌آواز، صدا
اصم ۵۱۸: کر، ناشنوا (صفت ماه‌رجب است که در آن فریاد دادخواه وبانگ سلاح شنیده نمی‌شود)
اصیل ۱۱۰: شبانگاه
اعترام ۳۱۲: سخت شدن
اعراف۲۹۵: مکانهای مرتفع
اعطاف۲۴۷: (ج عطف) سجاف‌جامه، فرود دامن
اعواض۲۷۸: جمع عوض
اغوار۷۶: (ج غار) زمین پست
افتقاد۵۱۳: مهربانی، دلجویی
افحم ۵۶۹: (ازمصدر افحام) از جواب عاجز کرد
افصاح۵۴۶: فصیح سخن گفتن، نیکو بیان‌سخن‌کردن
افلاذ ۲۱۱: (ج فلذه) پاره ها
افلاذالاکباد ۲۱۱: پاره های جگر
افواد ۳۰۵: (ج فود) گروهها
اقتناص۳۱۲: شکار کردن
اقشعت ۵۰۳: (از مصدر اقشاع) پراکنده شد
اقضوی۳۸۷: نسبت است به اقضی که در عنوان مخاطب نامه، اقضی‌القضات، بکار رفته است
اکله ۵۷۰: بسیار خورنده (مجازا مختلس)
اکیس۳۶۶: زیرک، دانا
التثام ۳۳۶: دهان بندبستن (مؤلف به معنی بوسیدن از ریشه‌اصلی لثم آورده است)
الیس۳۶۶: نیک خوی، دلیر
امعان۲۸۷: دقت، فراست، زیرکی
انبوبا فانبوبا ۵۵۵: بند به بند
انتکاس۲۸۶: نگونسارشدن
انجاد ۷۶: (ج نجد) زمین‌های بلند
انخراط۱۷: (درسلک...) پیوستن‌به، عضو شدن در...
انخزام ۲۷۸: غارت شدن
انزعاج۱۶۱: ازجای برکنده شدن
انفلاق ۲۱۲: شکافته شدن
انقشاع ۴۲۰: پراکنده شدن
اوابد ۳۱۲: (ج آبده) شگفتی‌ها
اوام ۵۹۷: تشنگی
اوقار۲۳۴: (ج وقر) بارانهای سنگین
اهراق ۲۸۷: ریختن (خون و آب و امثال آن)
ائلام ۲۸۶: درد رسانیدن

ب

بات۴۶۵: گردید، شد

دروغ و ضعف وکم‌عقلی به کسی
دادن
تقلد ۱۴: به‌گردن‌گرفتن، عهده‌دارشدن
تکحل ۳۲۳: سرمه‌کشیدن، سرمه در
چشم کردن
تلدغ ۲۸۸: (فعل‌مؤنث) می‌گزد
تلظی ۳۹: زبانه زدن آتش
تلید ۳۳۷: مال‌کهنه وقدیمی
تنافس ۲۲۳: رغبت‌کردن‌به‌چیزی به
طریق رقابت
تنمیق ۲۸۳: آراستن به‌کتابت‌ونگارین
کردن، نیکونوشتن
توزع ۲۲۰: پراکندگی، پریشانی
توصل ۲۷۹: رسیدن، پیوستن
توغل ۲۲۳: تعمق، فرورفتن درامری

ج

جاموس ۲۸۳: معرب گاومیش
جرب ۳۵۸: گری (بیماری پوست)
جرثومه ۲۷۵: بن، ریشه
جرثمه ۲۸۸: بن، ریشه
جدوی ۲۴۳: عطا، بخشش
جزل ۴۶: استوار، فراوان
جلباب ۱۶: جامهٔ فراخ، پیراهن‌گشاد
جنان ۴۱۲: قلب
جنگ‌زرگری ۱۹۰: مرافعه دروغین و
قراردادی برای‌فریفتن‌شخصی
دیگر
جنیبت ۲۲۲: اسب کتل
جید ۵۰۲: گردن
جیوب ۱۱۹: (ج جیب) گریبان

چ

چرغ ۲۲۹: پرنده ای شکاری از رسته
عقابها

ح

حاسی ۴۰۹: (؟) فرهنگ نفیسی آن را
جمع‌الجمع‌حسوه دانسته که
معنی آن "اندازه پری دهان"
است این معنی درمتن حاضر
متاسبتی ندارد
حاصب ۲۳۹: بادسخت پرخاک وریگ
حالی ۱۱۳: آراسته
حبذا ۴۷: خوشا، نیکا
حبلی ۶۴: آبستن
حجی ۳۹۵: هوشمند، دانا، آگاه
حدا ۲۱۱: آوازساربانان برای راندن
شتران
حدب ۲۲۲: زمین بلند پرسنگ وگل
حدث ۳۹۵: مردخوش‌سخن، مردجوان
حدق ۲۷: (ج حدقه) سیاههٔ چشم
حذا ۴۲۳: برابری، مقابله
حذوالنعل‌بالنعل ۲۲۴: یکسان وبرابر
طابق‌النعل بالنعل
حری ۸۱: (فعل) سوخت، داغ شد

حزام۲۲۴: هرچه بدان چیزی را بندند
حصافت ۵۴۳: استواری عقل ، خردمندی
حفاه ۳۱۱: (ج حافی) برهنه پا
حفره السباع۳۳۷: سوراخ درندگان
حقن‌دما ۲۸۷: رهانیدن‌مردم ازکشته شدن
حقود ۳۷۱: کینه ور
حلال۴۶۴: گشاینده
حمی۳۵۸: (به ضم ح) قرق‌گاه
حمیم۴۵۶: آب جوشان
حندس۳۶۸: شب تاریک
حنین۲۷۷: آرزومندی
حوامیم۱۵۳: (ج حامیم) سوره های قرآن که با حم آغاز می‌گردد
حوبا ۵۳: روح وتن
حیاض الود: حوض های محبت و دوستی

خ

خافق ۴۰: به اهتزاز آورنده
خافقةالعذبات۳۳۱: در جنبش و اهتزاز (رک: عذبات)
خبل۴۱۲: تباهی ، فساد
خبیات۲۱۶: گوشه های پنهان ، کمین‌گاه‌ها
خراید۴۸۲: (ج خریده) دانه های مروارید ناسفته
خرخشه۴۹۴: آشوب ، مجادله
خریطه کش۳۰۸: حمل کنندهٔ کیسه وصندوق
خلاخیل۴۷۷: (ج خلخال) پای‌برنجن
خلیع ۲۴۷: خلعت
خمط۲۳۹: میوهٔ تلخ
خناس۲۸۶: مردم بدکار
خناصر۲۲۴: (ج خنصر) انگشت خرد
خیاشیم ۴۲۱: (ج خیشوم) بینی ، بن‌بینی
خیفه۴۶۵: بیم ، خوف
خیو۳۷۲: آب دهان

د

داره‌جلجل ۴۶۰: نام محلی‌درسوریه یا نجد
دبدبه۱۴۶: بزرگی ، شکوه ، شأن
دبران۲۸۴: ستاره‌ای از قدراول واقع درچشم صورت‌فلکی‌ثور (معین)
دبوس۲۸۷: گرز آهنی
دست آویز۳۴۳: بهانه
دسم ۳۱۱: چربی
دمت ۱۲۶: (فعل) پایدارمانی
دنس۴۲۲: چرک ، ریم
دی۴۴۹: احتمالا همان دی فارسی

به معنی دیروز و دیشب است (رک : کی)
دیاجیر۲۱۴: (ج دیجور) شب بسیار تاریک
دیان۲۵: یکی از اسماء الهی است به معنی داور، پاداش دهنده، محاسب، قهار

ذ

ذابل۵۹۱: پژمرده، پلاسیده
ذبول۴۱۵: پژمردگی، پلاسیدگی
ذرایا۲۲۲: اگر خطای کاتب نباشد نویسنده آن را جمع ذره گرفته است که در کتب لغت نیست

ر

راحلا۱۳۷: درحال سفر
راسی۳۵۱: محکم، استوار
رائض۵۶: دست آموز، رام
ربا۵۵۳: فزاینده
ربیب۲۴۱: پرورده
رجمت۴۹۹: گور، قبر
رسیس۳۸۴: ثابت، استوار
رشف۴۴۰: مکیدن
رضاب۴۴۰: آب دهن
رغایب۲۵۹: چیزهای مرغوب
رغیدالعیش۱۲۶: زندگانیآسودهوفراخ
رفات۲۴۰: ازهم‌پاشیده، ریزریزشده، گسسته
رفث۱۲۷: جماع
رق۴۱: بندگی
رقوم۲۸۴: (ج رقم) نوشته و خط، طرز وقاعده
رکاز۲۲۸: مال پنهان درمعدنها، گنج نهفته درخاک
رکوه۳۱۰: مشک کوچک، کوزهآب‌خوری
رکیعات۵۴۴: ج رکیعه که مصغر رکعه است
رمم۴۸۳: (ج رمه) ریسمان پوسیده
رمیم۲۴۰: پوسیده
رنه۲۸: ناله، آواز حزین
رواح۲۱۳: اول‌شب، شبانگاه
روع۳۱۱: زیبایی، لطافت
رایات المعانی۲۴۲: بیرق های‌معانی
ریع۲۷: افزونی محصول زراعت

ز

زبده۴۶۵: برگزیده
زریبه۱۵۹: آغل گوسفندان
زلت۴۳۴: لغزش، خطا
زله۴۳۴: خوردنی‌که مهمان از مجلس ضیافت باخود ببرد
زلجا۵۰۴: ازمصدر زلج یعنی لغزیدن
زلق۵۰۴: جای لغزان که پا در آن

استوار نماند
زنده ۶۰۰: آتش زنه

س

سابغ ۲۰۱: کامل، تمام
ساعی ۱۲۷: دونده
ساهی ۲۸: غافل، فراموشکار
سائس ۵۶: فرمانروا، کارگزار
سخنة العین ۱۵۹: گرمی چشم یعنی غم واندوه (ضد قرة العین)
سدی الیه بیده ۳۱۰: دست را به سوی او دراز کرد
سدنه ۲۵۰: (ج سادن) دربان، خادم
سعاد ۳: نام زنی
سفروا ۳۳۸: سفرکردند (درمتن سقروا چاپ شده که مطابق نسخه اساس است ودرنسخه ط سقوا ضبط شده است)
سقاطه ۱۵۰: خرده ریز هرچیز که بر زمین ریخته باشد
سقنقور ۴۵۰: خزنده‌ای از تیره سوسماران ریگ ماهی، نهنگ دشتی
سلام ۱۱۲: سلامت دهنده (؟) یک‌بار بافعل ناح (نالیدن) بکار رفته که مفهوم آن روشن نیست (بعید است که مارگزیده مراد باشد و بار دوم با سال (روان بودن) که شاید مراد نهر سلام یعنی دجله باشد
سماجت ۴۱۰: معیوبی، آلودگی، رسوایی
سمعه ۲۵۷: ریا، دو رنگی
سنا ۳۶۱: روشنائی
سنا ۳۶۱: بلندی، رفعت
سنگ انداز ۹۳: جشن وسیر وگشت، آخرماه شعبان
سود ۳۴: (ج اسود و سودا) سیاه
سیاه گلیم ۳۷۱: بدبخت، تیره بخت

ش

شامت ۹۳: شادی کننده درغم دشمن
شتردل ۳۷۱: کینه‌جو، شترکین
شحب ۵۵۳: پریده رنگ بودن یا شدن
شحم ۳۱۱: پیه
شحوط الدار ۳۸۴: دوری خانه
شطوط المزار ۳۸۴: دوری محل دیدار
شظاف ۲۷۸: سختی
شکم بنده ۳۷۱: شکم خواره
شماء ۳۵۵: سرفراز، بلند (صفت دولت)
شموخ ۵۸۱: بلندی، رفعت
شهر روان ۴۷۲: زر و سیم رایج وسره (صفت سکه)
شوارد ۳۱۲: (ج شارد) رمنده، پریشان
شوی ۲۲۳: بریان کردن، سرخ کردن

شین۲۷۸: زشتی، عیب

ص

صاب۸۸: درختی‌تلخ، شیره درخت تلخ
صاحبی‌القلم۹۶: دارنده قلمی‌توانا مانند صاحب بن عباد
صائد۴۶۱: شکارکننده
صبابه۲۲۲: عشق وشوق (شایدسبابه یعنی‌انگشت شهادت که دریکی از نسخ خطی‌آمده است بیشتر مناسب باشد. به هرحال در صحت صبابه تردید هست)
صبت۵۲۴: (فعل) فروریخت
صخب۵۸۵: بانگ‌فریاد، خروش، غوغا
صدغ۴۰۱: شقیقه
صرح۴۴: کوشک، بنای بلند
صرصر۴۷: بادسخت سرد
صفع۵۲۶: سیلی، پس‌گردنی
صفقه۲۸۰: معامله، بیع، عقد
صوالح‌تحیات۳۶۲: درودهای نیکو
صولجان۱۲۱: چوگان
صیاصی ۲۳۹ و ۳۱۲: (ج صیصه و صیصیه) حصارها، شبان، نیکو سیاست کننده

ض

ضاری۱۵۹: زیاندار، مضر
ضامر۴۲۵: شترباریک اندام ولاغر
ضجیع‌الفراش۳۳۷: بسترنشین
ضحوه ۵۰۲: بامداد
ضرب ۲۸۶: ۱ـ زدن وضربت، ۲ـ شهد سفید ستبر
ضریر۱۰۶: نابینا
ضنت۱۳۸: بخل، امساک

ط

طاحت۵۴۴: (فعل) از میان رفت، ساقط‌گردید
طارف۳۲۷: نو
طاسین۱۵۳: برسوره‌های‌شعرا وقصص ونمل اطلاق می‌شود (معمولاً بصورت جمع طواسین)
طامه۲۲۳: بلای بزرگ، حادثه‌عظیم
طره الرواح۲۱۳: کرانه شب
طرف گر۴۴۶: طرفدار
طغات ۵۷۰: (ج طاغی) سرکشان، یاغیان، ستمکاران
طغام۲۸۶: مردم فرومایه وناکس
طلاوه۲۷۶: حسن، خوبی
طلع ۲۳۵: شکوفه‌گلهای‌نرماده‌خرما

طلق‌الجنان ۳۶۹: گشاده دل
طلیق‌الوجه ۲۹۶: گشاده روی
طنطنه ۴۷۴: شوکت، جاه‌وجلال
طوارق ۱۶: (ج طارقه) حوادث
طوامیر ۱۰۶: (ج طومار) دفترها، نامه‌ها
طود ۲۳۲: کوه بزرگ، کوه
طول ۵۷۶: توانایی، فضل، منت
طویل‌الباع ۲۹۶: درازدست

ظ

ظلامه ۲۸۴: بسیار ستمگر

ع

عانی ۲۴۲: اسیر، بندی
عاهات ۱۷۶: (ج عاهه) آفات، بلایا
عائل ۲۸۰: نیازمند، درویش
عتبت ۲۷۵: سختی، کارناملایم
عدی ۴۷۸: دشمنان
عذال ۲۷۲: بسیار نکوهش کننده
عذبات ۲۳۱: (ج عذبه) پارچهٔ بسته به نوک‌نیزه، شمله دستار
عراه ۳۱۱: (ج عاری) برهنگان
عرصات ۱۸۲: صحرای قیامت
عروه ۲۳۶: دسته، دستاویز
عرین ۲۲۷: بیشه
عزمه ۱۵۳: عزم، قصد
عش رجبا ۵۵۳: یک‌ماه‌رجب‌زندگی‌کن (از ضرب المثلی‌معروف؛ رک: میدانی، چاپ ۱۹۵۹، ج دوم، ص ۱۶، شماره ۲۴۳۳)
عشیران ۳۷۲: یکی‌ازشعبه های بیست وچهارگانه موسیقی؛ دوستان و معاشران
عصال ۲۸۳: کج
عصامی ۲۴۷: ظاهرا از عصام که نام حاجب منذربن‌نعمان‌بوده‌گرفته شده است و به صورت صفت برای فخر بکار رفته به معنی افتخاربه‌مجد وبزرگواری‌شخصی نه‌به‌نسب (رک: فرهنگ‌نفیسی، ذیل عصام)
عصوف ۴۷: وزیدن، وزش
عقابیل ۱۵۴: (ج عقبوله) پس مانده بیماری
عقار ۲۸۷: به ضم اول، می، شراب
عقال ۴۶۴: ریسمانی‌که بدان زانوی شتر را بندند
عقام ۲۸۶: علاج ناپذیر (صفت درد)
علقه ۴۵۶: طور دوم از ادوار نطفه
عله ۲۳۹: ممکن است بدون تشدید باشد بر وزن قدح به معنی سرگشتگی‌ونیزگرسنگی؛ همچنین ممکن است با تشدید لام باشد

به معنی سختی حال و نیاز
(علاء علة = اوج سختی یا گرسنگی)
علی کلتاالحالتین ۵۸۲: درهردوحال
عماه ۴۶۱: (ج اعمی) نابینا، بی‌خبر
عمید ۴۶۰: سردار، زعیم، رئیس
عمیدالجنان ۴۶۰: شکسته‌دل، غم‌زده
عنعنه ۳۳۲: نقل‌قول یا حدیث به
ترتیب از یک سلسله راویان
عوذه ۳۳۵: افسون، تعویذ
عویص ۲۷۹: بلای سخت، کار دشوار
عویل ۲۸: فریاد، بانگ ناله وزاری
عهن ۳۲۲: پشم گوسفند، پشم
عین‌الکمال ۲۵۳: چشم‌زخم

غ

غاشیه ۳۲۰: زین‌پوش، پوشش زین
غاشیه‌دار ۲۱۲: آن‌که غاشیه یعنی زین
پوش اسب را می‌کشد، خادم
غال‌الابرام ۲۲۴: دردسر دادن ازحد
گذشت
غانم ۴: غنیمت گیرنده
غب‌الاحتجاز ۲۲۷: پس ازگرفتاری و
سختی
غبوق ۲۸۴: شراب شبانگاهی
غرام ۵۹۷: شیفتگی، آزمندی
غرد ۱۲۰: سراینده، خوش‌آواز
غلاء ۲۳۹: قحطی، گرانی

غلمه ۲۹۸: (به‌کسرغ) جمع غلام
غمامه ۵۰۳: ابرسفید
غنینا ۴۶۴: بی‌نیاز ساخت ما را
غی ۴۴۹: گمراهی
غیم ۴۱۱: ابر

ف

فاکه ۱۶۰: مردخوش طبع، نازنده
فرادیس ۲۳۰: ج فردوس
فرت ۴۱۰: (؟) شاید قرت
فرجه ۲۱۴: شکاف، رخنه
فرطات‌اللسان ۴۱۲: تجاوز درگفتار،
زبان درازی
فسیح امل ۵۷: فراخ آرزو
فلذه ۲۱۶: پاره جگر
فلک سمات ۲۱: آسمان نشان
فلق‌الحزام ۲۲۴: بندگسسته، رها
فیحا ۵۹۱: فراخ، وسیع
فیصل‌الخصومات ۳۱۲: پایان دهنده
دشمنی‌ها

ق

قرن ۸۴: همدست، حریف، کفو
قرود ۲۸۵: (ج قرد) میمونها
قروم ۴۱: (ج قرم) سرور، مهتر
قصبات سبق ۶۰ (رک: ج اول، قصاب
سبق)

قصره ۵۷: کوتاه ساختن
قطان ۲۸۷: (ج قاطن) ساکنان، متوطنان، باشندگان
قطمیر ۴۵۲: چیز اندک و بی‌قدر
قلاسی ۴۶۵: (ج قلنسوه) کلاه دراز (مناسبتی بامتن ندارد)
قلاش ۲۸۵: مردم بی‌نام و ننگ و شرابخوار و مکار
قلاید ۴۸۲: (ج قلاده) گلوبند، گردن‌بند
قمامه ۲۸۵: گروه مردم
قمراء ۵۸۲: ماهتاب، روشنایی ماه
قمطره ۲۲۶: ظرف شکر و نبات
قمقام ۴۲۷: دریای ژرف
قمل ۳۵۸: شپش، کنه
قناه ۵۵۵: نیزه، چوب دستی
قنطوا ۳۲۷: نومید شدند
قنینه ۲۸۷: شیشه، صراحی
قهوه ۲۸۷: می، شراب

ک

کالترکی عندالبغراخان والهندی مع الاخستان ۴۶۵: زیره به کرمان
کامن ۱۲۹: پنهان، پوشیده
کتابه ۲۵۱: کتیبه، نوشته
کتائب ۴۶۵: ج کتیبه
کحل ۳۲۳: سرمه، سنگ‌سرمه
کدو ۲۸۴: پیاله، کوزه شراب
کروبیان ۱۲۷: فرشتگان مقرب
کل ۴۶۵: (فعل مفرد ماضی) سست شد
کلال ۴۱: ماندگی، خستگی
کلاه‌میلی برسرنهادن ۲۸۷: ؟ (نوعی مجازات وتخفیف بوده است)
کلف ده ۵: لکه هایی که برسطح ماه و آفتاب دیده می‌شود
کلیله ۴۰۱: کندی زبان
کی ۴۴۹: احتمالا واژه فارسی است که در سؤال از وقت گفته می‌شود و مؤلف آن را با دی سجع کرده وخواسته است بگوید که طرف کی را از دی تشخیص نمی‌دهد نظیر این‌که می‌گوئیم هر را ازبر نمی‌شناسد
کئیب ۵۵۴: اندوهناک، مغموم، غمزده

ل

لاج ۳۸۴: برهنه، سگ ماده
لاش ۳۸۴: ناچیز، فرومایه، بی‌اعتبار
لافجات ۵۴۳: ظاهرا جمع لافج از مصدر لفج به معنی مفلس شدن ومفلس ساختن است
لج ۱۴۰: آب بسیار، عمیق‌ترین موضع دریا
لصوص ۲۸۳: (ج لص) دزدان

لظی ۲۲۳: آتش، شعله آتش
لقاطه ۱۵۰: خوشه برچیده، خرده‌ریز هرچیز
لقحه ۴۳۸: تلقیح، گشن‌دادگی
لمحه ۷: آن، لحظه
لواعج ۱۰: (ج لاعج) سوزان
لوذعی ۲۸۱: مردتیزهوش زیرک‌چرب زبان‌که گویا پرگاله آتش است (نفیسی)
لی ۴۴۹: بدون تشدید یعنی ظرف، آوند، باتشدید حرف ی وضم ل جمع لیاء است به معنی کج و تافته و نیز زن جنگ‌آور، و هیچیک از این معانی مناسب عبارت نیست ؛ شاید قی‌که در خمسین عمادی آمده‌درست‌باشد
لیث ۴۶۴: شیربیشه، مردزبان‌آورفصیح

م

مآثم ۲۸۵: (ج مأثم) گناهان، بزه‌ها
مباغی ۱۵۴: (ج مبغی) خواسته‌ها
مبخر ۳۴: خوشبو، بخاردار
مبلغ ۳: رساننده، ابلاغ کننده
مبیت ۲۱۲: مسکن، خوابگاه
متبرم ۲۸۴: آزرده، به‌ستوه آمده
متحلی ۹: آراسته، بازیور
متدین ۵۹۲: ۱ـ راستکار، دیندار
۲ـ مدیون، مقروض
متذرع ۱۹۶: متوسل
مترافق ۴۲: رفیق، هم‌سفر
مترب ۵۹۲: بسیارمال
متروح ۲۲۲: طراوت بخش، روان‌افزا
متطاول ۴۸: طویل، دراز
متعذر ۱۶۲: سخت، دشوار
متعفف ۵۹۲: ۱ـ پارسا، پرهیزکار
۲ـ متظاهر به پارسایی
متفقه ۵۱۲: دانشمند، فقیه
متلاصق ۲۰۳: متصل، پیوسته
متمشی‌شدن ۴۸۵: جریان یافتن، سرانجام یافتن
متملح ۲۲۲: جذاب، بانمک
متوافر ۲۷۵: بسیار، فراوان
متوفر ۲۷۵: گمارنده همت، باعث
مثلث ۵۹۷: سخن‌چین (؟ به اعتبار این‌که بوی‌عطر فاش کننده‌است وخبر از دارنده آن می‌دهد یا شاید به قیاس باشراب مثلث، غرض عطری بسیار قوی‌باشد)
مثوبه ۲۴۲: پاداش، جزا
مثوی ۹۱: منزل، سرای
مجن ۲۱۸: بی‌حیائی، مزاح
محبر ۵۰۶: آراسته، زیبا
محتدا ۳۱۸: ازحیث اصل ونسب
محجب ۲۵: بازداشته شده، درپرده

وحجاب
محرث ۱۶۵ : کشت‌کار، برزگر
محشوم ۳۴ : (؟ یامحشوم ؟رک :متن)
مخاتل ۵۲۵ : فریب‌کار، خدعه‌گر
مخطی ۲۸ : خطاکار، گناهکار
مخیما ۱۳۷ : در حال قرار در خیمه، ضد سفرا
مداحض ۲۲۳ : (ج مدحض)
مدحض ۲۲۳ : لغزش‌گاه
مدرار ۴۱۱ : بسیار بارنده
مدروس ۲۱۶ : محوشده، ناپدیدگشته
مراغم ۳۱۰ : (ج مرغمه) کراهت، بی‌میلی
مربع ۵۴۰ : جای اقامت درفصل بهار
مربح ۲۰۹ : سودبخش
مربوب ۲۴۰ :پرورده‌شده، بنده، مملوک
مرتاح ۱۴۷ : خرسند، آسوده، مطمئن
مرتوی ۵۹۶ : سیراب
مرحب ۵۷۹ :خوش‌آمدگوی (شایدحرف سوم جیم باشد چه مرجب به معنی ثابت و استوار بیشتر مناسبت دارد هرچند که‌هرسه نسخه خطی آن‌را با ح بی‌نقطه نوشته اند)
مرخی‌الزمام ۲۲۴ : رها، نابسته زمام
مرشح ۲۲۲ : پرورده، آراسته، آماده
مرعش ۳۲۳ : لرزان
مرقی ۳۱۲ : محل بالارفتن
مرکوز ۱۶۵ :ثابت، استوار، جای‌گرفته
مروح ۶۰۶ : راحت بخش، شادی‌آور
مزالق ۲۲۲ : (ج مزلق) جاهای لغزان
مسارح ۲۴۹ : (ج مسرح) چراگاه‌ها
مساق ۱۶۵ : خواندن حدیث
مسعبه ۲۷۹ : جای‌درندگان
مستبهج ۱۴۷ : شادمان
مستحمل ۵۹۲ : دربیت‌اول‌گویابه‌معنی توانا بر حمل باشد یعنی کسی که بار دیگران را می‌کشد، در بیت دوم کسی‌که دیگران باید بار او را بکشند
مستذرع ۱۹۶ : چاره‌جو، متوسل
مستودع ۵۹۱ : جای امانت، کسی که ودیعه‌ای‌رابه‌امانت نگاه‌می‌دارد
مستوعب ۵۸۴ :گیرنده همه‌چیز، شامل
مسعره ۶۰۰ : افروخته
مسلوله ۴۶۴ : برکشیده
مشاء ۳۷۱ : سخن‌چین
مشدد ۴۵ : محکم شده، استوارشده
مشعب ۳۳۲ : راه
مشمشه ۲۸۷ : زردآلو (مرادنویسنده از مشمشه حمرا گویا انگور سرخ یا شاهانی است که از آن شراب می‌سازند)
مشیب ۳۹۵ : سپیدی مو، پیری

مشید۴۴ : استوار ، محکم ، افراخته
مصاب ۳۷۱ : مصیبت زده ، بلاکشیده
مصاطب ۲۱۸ : (ج مصطبه) میکده ، جای اجتماع
مصاید۲۷۶ : (ج مصید) دام‌ها ، آلات صیدجانوران
مصطنع ۲۴۲ : نیکی‌کننده ، عطابخش
مصعد۴۵ : صفت پله ، پله‌ای‌که از آن بالا روند
مصقوله۴۶۴ : جلا داده شده
مصیر۲۸۱ : جای بازگشت
مضامیر۵۳۶ : (ج مضمار) میدان‌ها
مضغه۴۵۶ : طور سوم نطفه
مضیعه۲۷۹ : جای هلاک
مطارح۳ : (ج مطرح) جای انداختن
مطاع‌الامر۱۲۶ : فرمان‌روا (صفت)
مطرح۲۱۸ : جای انداختن ؛ جایگاه ، محل ، مقام
مطرز۴۴ : مزین ، دارای نقش ونگار
مطموس۲۱۶ : تباه شده ، ناپدیدشده
مطیه۲۵۱ : شترسواری ، هرستورسواری
معاتب۵۰۰ : سرزنش کرده شده
معازف۲۸۵ : (ج معزف و معزفه) آلات بازی و لهو
معاقد۲۳۶ : (ج معقد) جای بستن‌گره ، دشواری ، جای گره خورده
معتد۲۷۱ : سخت ستمکار

معدات۲۷۵ : (ج معده) آنان که مهیا می‌کنند ، آماده کنندگان
معسکر۱۵۳ : لشکرگاه ، اردوگاه
معش۲۸۰ : خواسته ، طلب
معقد۴۵۰ : غلیظ
معقود۲۳۶ : بسته ، گره‌کرده ، استوار
معلم ۲۵۱ : نشان دار ، منقش
معلوکات۳۹۷ : جویده ها (از مصدر علک یعنی‌جویدن‌وخاییدن)
معول۴۶۴ : ابزار آهنی که بدان کوه کنند (نفیسی)
معیدی۴۳۵ : مصغرمعدی (ضرب‌المثل است درباره شخص خوش نام و بزرگ که ظاهری حقیر داشته باشد)
مغالیق۲۴۷ : (ج مغلاق) کلیددان ، هرچیز که بدان دررامحکم‌کنند
مغیث ۲۰ : فریادرس
مفجل۲۳۶ : ستبر (؟)
مفذلک۲۴۷ : به انجام رسانیده ، فارغ وپرداخته گشته
مفروز۲۴۷ : حاشیه‌دار (صفت‌اعطاف)
مفیض‌الخیر۳۸ : نیکی‌رسان ، سرشاراز خیر ونیکی
مقاسات۳۱۰ : رنج ، سختی ، مشقت
مقاطر۱۸ : (ج مقطر) بوی سوز (معنی مناسب مقام بنظر نمی‌رسد و

بیشتر محتمل است که نویسنده
اسم فاعل یعنی چکاننده یا
صفت لازم چکنده را اراده کرده
است در دو صورت اخیر میم
مضموم است وبنده درکتب لغت
آن را نیافتم)
مقتضب ۴۶۴ : بریده ، مقطوع
مقر ۲۸۶ : زهر ، دارویی تلخ به‌نام صبر
مقفص ۴۷ : در قفس افتاده ، اسیر
مقلتی ۳ : دو تخم چشم من
مکنف ۲۳۷ : احاطه کرده شده ، هرچیز
که‌کرانه های آن را فراهم‌آورده
باشند
ملچی ۳۸۷ : امرود
ملقن ۲۵۰ : تلقین یافته ، تلقین شده
ممطور ۵۰۷ : باران‌دیده ، باران‌خورده
ممتثل ۵۳ : مطیع ، فرمانبردار
ممرد ۴۴ : دراز و هموار و ساده (صفت
بنا)
ممنوح ۷۷ : عطا شده ، بخشیده شده
ممهد ۴۵ : پذیرفته (صفت عذر)
مناع ۳۷۱ : بازدارنده
مناکب ۲۲۲ : (ج منکب) کرانهٔ هرچیزی
زمین بلند
منجح ۱۳۶ : جای رستگاری وپیروزی
منحسم ۳۳۷ : بریده شده
منحه ۲۴۳ : عطا ، دهش

منصرم ۳۴۸ : مقطوع ، بریده
منفش ۳۲۲ : پراکنده ، حلاجی‌شده
منقح ۲۲۲ : پاک ، پاکیزه
منمحی ۲۸۴ : پاک‌کرده‌شده ، حک‌شده ،
محو شده
موصل ۲۷ : رساننده
موفور ۲۱۷ : بسیار ، فراوان
موقور ۲۱۷ : گران‌گوش (ظاهرا مؤلف
آن را به معنی موقرگرفته‌است)
مؤارب ۵۲۵ : فریب دهنده ، حیله‌گر
موالات ۵۲۵ : دوستی
مؤدا ۷۶ : پرداخت شده ، ادا شده
مؤذاه ۲۷۸ : آزار دیده ، موردملامت
مهدی ۵۱ : هدیه شده ، پیشکش
مهند ۴۶ : از پولاد هندی ساخته شده

ن

ناثر ۱۵۰ : پراکنده ، افشاننده
ناظر ۱۳۸ : چشم ، بینایی‌چشم
ناظوره ۳۸۴ : مهتری که درهمه کارها
منتظر دستور وی باشند
نافق ۵۱۲ : رایج ، پر رونق
ناووس ۲۸۷ : گورستان زردشتیان ،
دخمه
نبعات ۲۸۲ : تراوشات
نبغ ۲۳۹ : (فعل) می‌طلبیم ، آرزو
می‌کنیم

نبهره ۳۲۵: ناسره، قلب، ناستوده
نبیه ۳۶۰: گرامی، نام‌آور
نجارا ۳۱۸: از حیث اصل ونسب
نجیب ۴۳۴: شترسبک تندرو
نحافت ۱۷۶: نحیفی، لاغری، نزاری
نحول ۴۱۵: لاغری، خشکی
نزاع ۴۲۹: اشتیاق، آرزومندی
نزاعه ۲۲۳: آزمند، مشتاق
نسناس ۲۸۶: دیو آدم‌نما، غول
نشید ۴۱: سرود، آواز
نضو ۴۶۴: شتر لاغر
نضید ۲۳۵: برروی‌هم نهاده، مرتب چیده
نطاق ۱۱۹: کمربند
نغمت ۲۳۹: نغمه، سرود
نقیر ۴۵۲: هستهٔ خرما
نقیر و قطمیر: کم وبیش
نکایت ۱۲۷: اذیت، جراحت
نمارق ۱۵۳: (ج نمرق) بالش، نهالین زین وپالان
نمیم ۳۷۱: سخن‌چین
نواد ۵۸۱: (ج ناد): گروه مردم، انجمن، حلقه، مجمع
نوافج ۴۷: (ج نافجه): نافه‌های مشک
نوال ۲۸۷: بهره، نصیب

و

وارف ۲۱: درازکشیده‌شده، فراخ
واش ۳۸۴: علف، علوفه ستور
واقی ۱۱: نگهدار
وتیره ۳۱۲: راه، روش، طریقه
وتین ۲۴۱: رگی‌که‌دل‌بدان‌آویخته‌است
وثیب ۹۶: جستن، جهش
وجار ۳۱۸: غار، سوراخ جانوران
وجل ۴۱۲: ترس، بیم
وجیب ۴۳۴: زننده، تپنده، جهنده (اصلا برای قلب بکار می‌رود ولی‌نویسندهٔ نامه آن‌رابه‌عنوان صفت برای نجیب آورده‌است به معنی شتر جهنده وتندرو، و البته غرض او ایجاد جناس بوده‌است)
وحل ۴۱۲: گل ولای
وریق ۲۴۸: پربرگ
وری ۵۳: خلق، آفریده
وسیم ۴۵۷: زیبا
وشاق ۵۰۹: نوکر، غلام
وصمت ۲۸۲: عیب، ننگ
وضم ۳۱۱: تخته یا بوریامانندی که گوشت بر روی آن نهند
وغا ۳۲۰: کارزار، جنگ
وغد ۵۲۶: فرومایه، ناکس، گول، احمق
وقاد ۶: تیزذهن، روشن‌خاطر
وکر ۴۶۱: لانه، آشیانه
ومیض ۵۹۳: درخشیدن‌برق، برق

هـ

هبنق ۴۴۹ : احمق کوتاه بالا
هبنقی التدبیر ۴۴۹ : بی‌تدبیر، کودن
هرم ۲۵۴ : پیری وخرفی عارض درسن پیری
هرمانی ۲۷۵ : نسبت به هرمان یعنی خرد وهوش
هزت ۲۲۸ : جنبش، اهتزاز
هفوات الجنان ۴۱۲ : لغزش های قلب
هماز ۳۷۱ : عیب کننده، سخن‌چین
همج ۲۸۰ : (ج همجه) مردم فرومایه و احمق
هوادم ۶۰۴ : (ج هادم) شکننده، ویران کننده
هوان ۱۲۸ : خواری، رسوائی، مشقت
هوج ۲۸۰ : (ج هوجاء) : گول، سبک و شتاب زده
هیلاج ۲۳۶ : حسابی که منجمان از روی آن احوال مولود وعمر اورا معین می‌کردند (معین)

ی

یاره ۳۲۰ : دست‌برنجن، النگوی پهن
یحمی ۴۷۸ : (فعل) نگهبانی می‌شود
یربوع ۲۸۴ : موش دشتی
یزع ۲۸۳ : (فعل) جلوگیری می‌کند
یستنقع ۵۴۰ : (فعل) راکد می‌شود و می‌گندد (آب)
ینسلون ۲۲۲ : (فعل) فرودمی‌آیند
ینوی ۴۱ : (فعل) قصد واراده کند

اسامی اشخاص واقوام

۱ـ به احتمال بسیار قوی آل هاشم غلط یا تحریف کاتبان است بجای آل برمک.

غ

۱ــ نام رسول‌الله تقریبا در پایان همه نامه ها در عبارت دعا آمده است دراین فهرست فقط مواردی ضبط شده که درمتن نامه ها آمده است .

نام های جغرافیائی

۱ــ کوه والا در منابع جغرافیائی وکتب ومراجع دیگر دیده نشد . نام این کوه در جلد اول نامهٔشماره ۸۵ (ص۳۷۴) نیز آمده است وبنده چون آن‌را درهیچ منبعی‌نیافتم دچار این ظن‌خطا شدم که واو اول کلمه واو عطف است گواین‌که الا نیز مفید معنائی نبود چنانکه در فهرست واژه های همان مجلد ذکرکردم . اتفاقا هم در جلد اول وهم دراین جلد نام کوه والا در دو مکتوب به قلم معین‌الدین جامی هنگامی‌که درحبس وزندان سیستان بوده نوشته شده است و احتمالا زندان او براین کوه واقع بوده است .

کتابها

غلط‌های چاپی واستدراکات

صفحه‌وسطر	درست	صفحه‌وسطر	درست
۱۸/۷	کانا	۶/۱۷۰	نلن
۱۹/۷	چنانچه اثر آن	۷/۱۷۰	حظا انا
۱۴/۹	روایح	۱۶/۱۷۱	شوقک
۱۶/۲۰	ای از	۱۸/۱۷۶	استیهال
۵/۴۱	محبس کلال	۱/۱۷۷	آبای
۳/۷۴	جمال‌الدین را	۱۴/۱۷۷	رای رزین
۷۶/آخر	فلیعلمه	۱۳/۱۸۰	وقاک الله
۳/۸۳	(سپط)	۲۱/۱۸۲	به وقت
۱۴/۸۳	بود عزم کنم	۱۴/۱۸۶	عذب زلال
۴/۸۴	نظر جز بر	۴/۱۸۹	نی
۲/۸۹	غفلاته	۹/۱۹۵	مشید
۴/۹۴	سرمست‌وار	۱/۱۹۹	که قلم
۱۵/۹۹	تشتشیر	۶/۲۰۲	وحبک (بجای‌وجهک)
۱۵/۹۹	فاحس...وثیبا	۶/۲۰۶	جده
۶/۱۰۸	عسر...لئامهم	۶/۲۰۶	کماهیا
۱۱۳/آخر	ملح علی	۷/۲۱۰	خدمت کفار
۲/۱۳۲	بیت حذف شود (دوعبارت‌مجزی)	۱۳/۲۲۹	المملکه
۱۵۳/آخر	فیها ماتشتهیه	۶/۲۳۳	روزی نگر
۱۴/۱۵۵	متقاعد	۶/۲۳۸	موشح
۲۰/۱۶۰	شرک	۱۱/۲۳۹	حاصبا

صفحه‌وسطر	درست	صفحه‌وسطر	درست
۱۷/۲۴۲	کل‌فی	۱۰/۳۹۰	ذریتهم
۱۱/۲۴۸	لنا ان	۳/۴۰۴	متألهان
۷-۸/۲۷۵	زمان عتیت	۱۲/۴۱۰	ساجت
۱۶/۲۷۶	مباغی	۱۳/۴۱۲	اولم یروا
۳/۲۷۷	پاشنهٔ	۲/۴۱۴	درود البیهقی
۱۲/۲۷۹	مسبعه	۷/۴۱۴	غشیهم . . . کالظلل
۹/۲۸۰	عائل	۶/۴۵۶	سمی
۱۰/۲۸۰	دیو رجیم	۹/۴۵۶	بالتقاط
۱۴/۲۸۸	عدو الله	۵/۴۶۴	سخت دون
۱۶/۲۸۸	بعداز تقریر	۱۱/۴۹۹	آن که چون
۱۹/۳۰۱	ملالت چنان	۲/۵۰۴	المهم
۶/۳۰۸	اریحیات	۴/۵۱۱	صینت
۸/۳۱۰	کعبهٔ سیادت	۱۴/۵۱۳	مسارعت
۱۱/۳۱۲	اقتناص	۶/۵۲۲	چوزپیمان
۲/۳۲۱	یغنیک	۱۱/۵۳۲	والحکم
۱۵/۳۳۸	یاد میارد	۲/۵۳۵	سحبان‌الثانی
۶/۳۴۳	منویس نامه	۱۹/۵۴۱	ازسخن
۶/۳۴۳	دراز تو شود	۱۱/۵۴۴	یحببکم
۱۳/۳۵۰	خمسین عمادی	۱۱/۵۴۴	جعلنااللّه من
۱۴/۳۵۱	بر کمیت	۶/۵۵۳	بعد ماشحبا
۱۲/۳۵۳	من عنده	آخر/۵۵۵	حذا
۳/۳۶۴	عمادی	۶/۵۶۰	تفندون
۱۵/۳۷۷	درچیند	۶/۵۶۱	پیراهان
۱۶/۳۸۴	فلم تخف		

FARĀ'ID-I GHIĀTHĪ

Compiled about 836 A. H. by

Jalāl'al-Dīn Yūsuf-i Ahl

Volume Two

Containing Chapters 1 to 5

letters 145 – 318

Edited by

Heshmat Moayyad

Professor of persian Language and Literature

The University of Chicago



The Foundation for Iranian Culture

TEHRAN 1979